

۱۸۰۴	۱۸۰۵	۱۸۰۶	۱۸۰۷	۱۸۰۸	۱۸۰۹	۱۸۱۰	۱۸۱۱	۱۸۱۲	۱۸۱۳	۱۸۱۴	۱۸۱۵	۱۸۱۶	۱۸۱۷	۱۸۱۸	۱۸۱۹	۱۸۲۰	۱۸۲۱	۱۸۲۲	۱۸۲۳	۱۸۲۴	۱۸۲۵	۱۸۲۶	۱۸۲۷	۱۸۲۸	۱۸۲۹	۱۸۳۰	۱۸۳۱	۱۸۳۲	۱۸۳۳	۱۸۳۴	۱۸۳۵	۱۸۳۶	۱۸۳۷	۱۸۳۸	۱۸۳۹	۱۸۴۰	۱۸۴۱	۱۸۴۲	۱۸۴۳	۱۸۴۴	۱۸۴۵	۱۸۴۶	۱۸۴۷	۱۸۴۸	۱۸۴۹	۱۸۵۰	۱۸۵۱	۱۸۵۲	۱۸۵۳	۱۸۵۴	۱۸۵۵	۱۸۵۶	۱۸۵۷	۱۸۵۸	۱۸۵۹	۱۸۶۰	۱۸۶۱	۱۸۶۲	۱۸۶۳	۱۸۶۴	۱۸۶۵	۱۸۶۶	۱۸۶۷	۱۸۶۸	۱۸۶۹	۱۸۷۰	۱۸۷۱	۱۸۷۲	۱۸۷۳	۱۸۷۴	۱۸۷۵	۱۸۷۶	۱۸۷۷	۱۸۷۸	۱۸۷۹	۱۸۸۰	۱۸۸۱	۱۸۸۲	۱۸۸۳	۱۸۸۴	۱۸۸۵	۱۸۸۶	۱۸۸۷	۱۸۸۸	۱۸۸۹	۱۸۹۰	۱۸۹۱	۱۸۹۲	۱۸۹۳	۱۸۹۴	۱۸۹۵	۱۸۹۶	۱۸۹۷	۱۸۹۸	۱۸۹۹	۱۹۰۰	۱۹۰۱	۱۹۰۲	۱۹۰۳	۱۹۰۴	۱۹۰۵	۱۹۰۶	۱۹۰۷	۱۹۰۸	۱۹۰۹	۱۹۱۰	۱۹۱۱	۱۹۱۲	۱۹۱۳	۱۹۱۴	۱۹۱۵	۱۹۱۶	۱۹۱۷	۱۹۱۸	۱۹۱۹	۱۹۲۰	۱۹۲۱	۱۹۲۲	۱۹۲۳	۱۹۲۴	۱۹۲۵	۱۹۲۶	۱۹۲۷	۱۹۲۸	۱۹۲۹	۱۹۳۰	۱۹۳۱	۱۹۳۲	۱۹۳۳	۱۹۳۴	۱۹۳۵	۱۹۳۶	۱۹۳۷	۱۹۳۸	۱۹۳۹	۱۹۴۰	۱۹۴۱	۱۹۴۲	۱۹۴۳	۱۹۴۴	۱۹۴۵	۱۹۴۶	۱۹۴۷	۱۹۴۸	۱۹۴۹	۱۹۵۰	۱۹۵۱	۱۹۵۲	۱۹۵۳	۱۹۵۴	۱۹۵۵	۱۹۵۶	۱۹۵۷	۱۹۵۸	۱۹۵۹	۱۹۶۰	۱۹۶۱	۱۹۶۲	۱۹۶۳	۱۹۶۴	۱۹۶۵	۱۹۶۶	۱۹۶۷	۱۹۶۸	۱۹۶۹	۱۹۷۰	۱۹۷۱	۱۹۷۲	۱۹۷۳	۱۹۷۴	۱۹۷۵	۱۹۷۶	۱۹۷۷	۱۹۷۸	۱۹۷۹	۱۹۸۰	۱۹۸۱	۱۹۸۲	۱۹۸۳	۱۹۸۴	۱۹۸۵	۱۹۸۶	۱۹۸۷	۱۹۸۸	۱۹۸۹	۱۹۹۰	۱۹۹۱	۱۹۹۲	۱۹۹۳	۱۹۹۴	۱۹۹۵	۱۹۹۶	۱۹۹۷	۱۹۹۸	۱۹۹۹	۲۰۰۰	۲۰۰۱	۲۰۰۲	۲۰۰۳	۲۰۰۴	۲۰۰۵	۲۰۰۶	۲۰۰۷	۲۰۰۸	۲۰۰۹	۲۰۱۰	۲۰۱۱	۲۰۱۲	۲۰۱۳	۲۰۱۴	۲۰۱۵	۲۰۱۶	۲۰۱۷	۲۰۱۸	۲۰۱۹	۲۰۲۰	۲۰۲۱	۲۰۲۲	۲۰۲۳	۲۰۲۴	۲۰۲۵	۲۰۲۶	۲۰۲۷	۲۰۲۸	۲۰۲۹	۲۰۳۰	۲۰۳۱	۲۰۳۲	۲۰۳۳	۲۰۳۴	۲۰۳۵	۲۰۳۶	۲۰۳۷	۲۰۳۸	۲۰۳۹	۲۰۴۰	۲۰۴۱	۲۰۴۲	۲۰۴۳	۲۰۴۴	۲۰۴۵	۲۰۴۶	۲۰۴۷	۲۰۴۸	۲۰۴۹	۲۰۵۰	۲۰۵۱	۲۰۵۲	۲۰۵۳	۲۰۵۴	۲۰۵۵	۲۰۵۶	۲۰۵۷	۲۰۵۸	۲۰۵۹	۲۰۶۰	۲۰۶۱	۲۰۶۲	۲۰۶۳	۲۰۶۴	۲۰۶۵	۲۰۶۶	۲۰۶۷	۲۰۶۸	۲۰۶۹	۲۰۷۰	۲۰۷۱	۲۰۷۲	۲۰۷۳	۲۰۷۴	۲۰۷۵	۲۰۷۶	۲۰۷۷	۲۰۷۸	۲۰۷۹	۲۰۸۰	۲۰۸۱	۲۰۸۲	۲۰۸۳	۲۰۸۴	۲۰۸۵	۲۰۸۶	۲۰۸۷	۲۰۸۸	۲۰۸۹	۲۰۹۰	۲۰۹۱	۲۰۹۲	۲۰۹۳	۲۰۹۴	۲۰۹۵
------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------

از تقویم مذکور

سایه شمس و قمر روز

۴۰	جمعه	حضرت علی علیه السلام
۱۱	شنبه	حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
۶۰	جمعه	حضرت امام حسین علیهما السلام
۵۰	یکشنبه	حضرت امام حسین علیهما السلام
۶۲	دوشنبه	حضرت امام حسین علیهما السلام
۱۲۹	دوشنبه	حضرت امام حسین علیهما السلام
۱۶۲	یکشنبه	حضرت امام حسین علیهما السلام
۲۰۳	جمعه	حضرت امام حسین علیهما السلام
۲۵۳	دوشنبه	حضرت امام حسین علیهما السلام
۱۱۸	چهارشنبه	حضرت امام حسین علیهما السلام
۲۴	شنبه	حضرت امام حسین علیهما السلام
۲۴	یکشنبه	حضرت امام حسین علیهما السلام
۱۴۱	دوشنبه	حضرت امام حسین علیهما السلام
۱۶۳	یکشنبه	حضرت امام حسین علیهما السلام

مفتاح الرشاد

لكنوز مهمات المعاش والمعاد كه مجموعة
ايست عجيب حاوي جميع امور لاديه دينيه
ودنياويه والحق كه در زبان فارسي كتابي باین
جمعيت تاليف نشده از مشرعات ائمه
قدس محامل جناب مستطاب المستغنى عن
الوصف والالقاء الشهير كالشمس في عين
الظاهر مولانا مولوى

محمد مسیح الدین خان بہادر
ادام اللہ تالہم العالی در بندہ کلکتہ محمد شہک خانہ
مدیر سہ قدیم نمبر ۱۰۱

بمطبع افتاب عالمیاب
مطبع شد
التماس

بیش مت جمیع ارباب مطابع این است کہ این کتاب
بخطب مراد قانون ہستم سنہ ۸۲۷ اعد اخل بہنی رجسٹری
گو رنشت است لہذا امید کہ تکلیف طبع مکرران
ند فرمایند و اگر نہایت عنایت دربارہ نیازمند منظور
* امتداد اسم الاستاذ فی طبوع ثانیہ و رای بازخو است
سرکاری محنت و صرف مملو کہ بندہ است

۲۵ ذی الحجہ
سنہ ۱۲۶۴ ہجری

۱		۲		۳		۴	
طلوع آفتاب وقت		غروب آفتاب وقت		شروع صبح صادق		انقضاء وقت نماز	
گنبد	دقیقه	گنبد	دقیقه	گنبد	دقیقه	گنبد	دقیقه
۱	۵۰	۵	۱۰	۳	۳۳	۳	۳۳
۲	۱۳۹	۵	۲۳	۳	۲۳	۲	۲۳
۳	۱۵	۵	۲۵	۲	۲۸	۲	۱۰
۴	۵۱	۴	۹	۳	۱۰	۳	۵۳
۵	۲۹	۴	۱۲۱	۳	۵۵	۳	۲۴
۶	۱۲	۴	۳۸	۳	۳۳	۲	۲۸
۷	۱۰	۴	۵۰	۳	۱۰	۳	۲۵
۸	۲۱	۴	۳۹	۳	۴۹	۳	۱۰۵
۹	۳۳	۴	۱۵	۲	۵	۳	۴۹
۱۰	۷	۵	۵۲	۳	۲۱	۳	۳
۱۱	۲۹	۵	۳۱	۲	۲۱	۲	۱۰
۱۲	۲۵	۵	۱۱	۲	۵	۳	۳۱

مفتاح الرشاد

لكنوز مہدات المعاش والامداد کہ مجموعہ
ایست عجیب حارمی جمیع امور لا بدیدہ و نیدہ
و نہی اویدہ و الحقیقہ کہ در زبان فارسی کتابی دین
جمعیت تالیف شدہ از مترشحات اژامل
تقدس محامل جناب مستطاب المستغنی من
الوصف و الالقاب الشہیر کا لشمس فی عین
الظہیر مولانا مولوی

محمد مسیم الدین خان بہادر
ادام اللہ ظلالہم العالی در بندہ کلکتہ محلہ بیتک خانہ
در سہ قدیم نمبر ۱۰۱

بمطبع افتاب عالم کتاب
مشروع شد
التماس

ایش مت جمیع ارباب مطالع این است کہ این کتاب
بجسب مراد قانون ہستم سنہ ۸۲۷ ا ح د اخل بہی رجسٹری
کو ر نمٹ است لہذا امید کہ تکلیف طبع مکرران
نہ فرما بند و ا در نہایت عنایت در بارہ نیاز مند منظور
است ہستم شکہ کتابہای مطبوعہ نانہ و رای باز خواست
سرکاری محنت و صرف ملو کہ بندہ است

۲۵ ذی حجہ
سنہ ۱۲۶۴ ہجری

بسمه و تبارک

پس از بنایش پاک نیروان و ستایش فرخنده رهگیران
و سلطان پیمبران و آفتاب جهات تاب رسولان داور جهان و جان
و نعت ستوده نمایان و فرخنده وارثان مسند نبوت
مشهود ضمیر بنیاد تویرادیمان زمان و منظور نظر انوار اصحاب
تصفیه و تبیان و مجمر خلوت کند خیال ارباب تلفیق و بیان بوده
و هست و خواهد بود که همواره رفتار فلک و آرائیت و شیر و سپهر
در جفا پایدار چنین که بانا بخردان نامموار یار و باخرد سندان هو شیار
کیز سپارد و در کبروی سخت رفتار و بدین ترانه در گفتار

بیت

* فلک مردم نادان دهد زمام مراد *

* تو اهل فضلی و دانش همین گناهت بس *

ایرادر هر عهد و آوان که یگی از دانشوران و نامه نگاران
که با خامه و نامه یار آیند و خشنی عروسان جمله خیال را بغازه
گو ناگون یار آیند و لوح و شان گردک اندیشه را به لالی بنان
بانو اخ علی و حلل بکزد لک خامه و غازه آمد بر جبین چین نامه پیرانید

سگرددون دون پرورده آن پنگلی عروسان هر هفت کرده را چون قوی
زفته جاموسان در نظر انبای زمان جاوه گر اید تا نکارنده را پزمان
سرو خون در سناغر نماید چنانچه نزنند بختی فردوسی طوسی سلطان محمود

ارسلان را که صائب ولایت خدای جان و جهان بود بران
داشت که انکار حب و نسب کیان نماید و حکیم را ساغر مسخر می

و مایوسی پیامید کما قال **بیت**

* مرا گفت خسر و که بود است و گوی *

* همان را ستم و طوس و گو در زو نیو *

* چه اندر تبارش بزرگی نه بود *

* نیار است نام بزرگان ستود *

و نیز احوال ظهیرالدین قاریابی بران حاکی است که بدین استوده
بیان در مدح قزل ارسلان معروضه اران بدم پلار کرده بران ۱۰۰۰۰۰

بیت

* نهه کرسی فلک نهند اندیشه زیر پای *

* تابو سه بر رکاب قزل ارسلان دهر *

تبان این مقال بر احتساب قال مشهور که قزل ارسلان
رایکنا از دیگر پای کوتاه بودی چون آهنگ سوار
نمودی که کرسی نهادندی تا نخست بر کرسی طریق قیام

پیرو دی پس رکاب ختلی گران فرمودی بر خلاف عادت
 هنگام عرض قصیده گوید دید کینه در سبهر آرسیده بود و ارسلان
 قصیده را نیکو پسند نمود و به مستقنای کرم جبلی حکم بجایزه زیاده فرمود
 که فلانک کینه در چشم از غمزدگی کز شو و بظهور قوی کمان کین
 ظاهر برزه نمود غمازیر پرداخت و نقش خیال خانه سلطان ساخت
 که چون چندین جایزه سلطان در حق بجای نویسد بدین باجی عطا فرمود
 آیا در حق مداحان پته اکرام خواهند فرمود چه مرادش این
 بود که سلطان لنگ است و ازین نادانی تا ابد بر دودمان ارسلان بیان
 ننگ بنای علی را سی الغماز و فلانک شجده باز ظهیر بنی نظیر را
 سر و ساران بباد اگر چه هر دو سلطان را بری جزید نامی نداد
 این ناقل از بازی فلانک غافل مدت چند سال دست اشتغال
 از هر اشتغال کوتاه ساخت و پای تر حال از طی مرحله پرداخت
 و خامه و ناله و آه را یار و مددگار و پرستار خود ساخت و
 مناسب حال بر باب امید و آری این اشعار می نواخت *
 « بیت » همان نامه نامور چین من * همان خامه آهوی مشکین من *
 « بدان دشت مردم گرایم همی * غزل بر غزالش سمرایم همی *
 مدتی در باب و اربابانله های زیرو نغمه های زار خامه و اقبال
 و آیات کار بود و تفهیق اخبار و احادیث و بیان احکام مال

وادیان کردار زمانی دیر یاز و هنگامی دراز در جمع علوم
والف فنون قامت خیزران سارم چنگ و ارغمید و دودل
در سینه ام از زحمت تالیف و تملیق از غنوی کردن نالی
استخوان در پیکرم مانند مزمار جفت نغمه زیر و یار ناله زار
سینه ام از صدمت تحریر و آیات و آسمان خروشید
و تکرار این بیت مناسب حال خود همراه می گویند و بیت

« نصیب من همه رنج و جهان پراز شادی »

« تبارک الله گوئی مگر دلت سو روم »

القصه بدین حال روزگاری بسر بردم و خون دل از قفسه دیده
بر صفحه عارض فشردم تا بتوفیقات ربانی از بحر معانی در غر
نکته دانی مرا رباب خرد را بار معانی بر آوردم ناله ان فلکی
را بضاعت مزجات شاید و کالبد خاکی را کفایت مهمات و
اکفای ضروریات آید چون خاطر را از زحمت تحقیق مالی تمام
حاصل و دماغ را از صدمت تالیف و تملیق کمالی مالا کلام
و اصل بمصداق

زمان الجوی لما تمطی بصلی * فاروقنا عجزا و نانا بکلکلی *
با خود گفتیم لختی خامه را از رانش آسایشی باید و چه خبر
نامه را از تکرارش آسایشی شاید و کج دماغ را که از دود

ز عمت اندیشه تیره گشته پراغ راحت و آسودگی باید نهاد و
 گزد کلفت و غبار مختش بکنه استراحت ستر و روزی چند
 با سودگی و تن آسانی بسر برد اکنون که بیادری خامه در سخن
 نامه از ذر ز غرر معانی مالک چندین گنج روان و کنز شایگانی
 هرگاه عقدی از دراری کنونی تار بزم شردی گردون
 تخت فیروز بخت نمایی چندان سیم و زر پیر یابی که عزای پیری
 سار در مدح محمود سهرانی

نظم

* بس ای ملک که نه لولوفرو ختم بسالم *

* بس ای ملک که نه گوهر فرو ختم بجوال *

* بس ای ملک که نه گوگرد سرخ گشت مستخن *

* نه کیما است کز و میچکس ندید مثال *

* بس ای ملک که دودست ترا بگاه عطا *

* نه از زمانه قیاس و نه از گذشته مثال *

* بس ای ملک که نه در جای حرف شکر بماند *

* موا ببرد و جهمسان بر صحیفه اعمال *

پس بدین خام اندیشه چندی بکنج اسایش آسود و آرامش
 پیشه نمود و گرد مالال بود و نه بود از آینه خاطر زد و در راه گوی
 راحت پایود تا خواسته ناخواسته هر مکنونی خواسته از زر تار زیز

و از چیز و ناچیز از سفال تایشیز جبر او قهر او تا او امرا هر مصر و دست
و دست اشطرا را برقه افلاک معطوف و منتبان را دست
خواستاری در از و پای امیر و اوی یک تاز با خود گفتیم تا چندت
لبث و در رنگ اینک کار سخت گشت و عرصه تنگ بر نیز
و طرح برنگی باز در رنگ نوانی بریز بر غاستم و فند عزم
اراستم و تنی چند از ختنی شاهدان شهر بند خیال که انجیالی خطا
در جمله نامه بنمازه گری آمده آراسته و هر هفت اندیشه
پیراسته بودم تمیز بین و یار خود نمودم و راه کاخ هر میر
و وزیر پمودم و همواره در مدایج اکارا و کار خود می سرودم و دیدم

* تا چه کاین این عروسان را که من بستم جهیز *

* تا که خوان این نکو یانرا که من کردم نثار *

* مویشانرا از در معنی مرصع موی بند *

* گوش شان را از زر فکرت مکلل گو شوار *

بر در کاخ مرا میر و شیب قصه هر وزیر که این ترانه بنیاد نهادم
و سر این قصه کشادم حاجب بارم نهاد و داد و دهان سوال
کشاد که آن در خور بزم میر چه هدیه زیباداری که بنا چندین شود
و شغب یاری گفتم شاهدان کو اعیان اب معانی دارم
که میر را بار معانی سپارم و بدین و سیاه پابا و ج عزت فرا

گزارم گفت شگفت نادانی و سخت آشفته حیران میرمار را
 با عروشان معانی و شاید آن چنین نکته دانی چه کار و که ام شمار مرا پندار
 آنکه اولی لعبتان مغنی یا شراب ناب مغانی میر را بار مغانی آورده
 اگر انیت بسم الله بیا و بیا تا تراد در حضر تش حاضر سازم
 و بدستیاری این گزیده خدمت خنگ رفعت فراز قلک
 تازم و رنه رود و که نه مرد این سرانی نه درین حضرتت بار
 و نه این بیهوده بتاعت راهیچ مطاع درین مهاکت خریدار
 القصه هر چه بردر سیران و وزیران جهان پویان گردیدم جز این
 سخن موکه جوابی بمجد و نشنیدم افسرده آهی کشیدم و بدین
 نوا سترخم گردیدم

بیت

* هنرمنی خرد ایام و غیر ازینم نیست *
 * کجایم به تجارت بدین کنایه متاع *

مدتی نیز مستخوم و ماول در زایه نحول * ع *

* کفی زیر زخ کفی بر آرنج *

همیگفتم روزگار تا چندت مردم فروزی کار سپهر اتا کیت
 سبب سوزی کردار آخر دست مهری بر سردر دیشی
 گزارم در هم زخمی دل ریشی بیارنه سپهرم بدستیاری
 پافراپیش گذاشت و نه روزگار پامردی قدمی برداشت

چون خانه را تهی از خواسته و بازار کالای کمال کاسته دیدم با خامه
و نامه بدین ترانه معاتب و مخاطب شدم

نظم

* ای خامه زنگی صفت ای ساکن پویا *

* ای نامه رومی سبب ای خامش گویا *

* ای بام و صالم ز تو جو ر شب دیبجور *

* و ای شام اسیدم ز تو جفت شب یلدا *

* گفتم ز تو ام میر بهر میناس و محفل *

* گفتم ز تو ام شیر بهر پانه و بیدا *

* میری شد و ماندم ز تو شهر و زه بر زن *

* شیری شد و گشتم ز تو چون روبه مویا *

* گفتم تو کنی دست گشتم کا کل غلمان *

* گفتم تو کنی دست خوشم طره حورا *

* اینجا تو ام گشتی خود مار دم آهنج *

* اینجا تو ام گشتی خود دیو دم افسا *

همان مرا بکار به لب و لب از شکو و پر تمغ کینه دار در

سار کوشید و نامه نهاد و در فروشید متفق اللفظ فواره

شکایتستان جوشید که سالها بهر ای و هر ازیت کوشیدیم

بنا که بیاریت بردم و چین عارض کسوت عباسیان پوشیدیم

از تو مارا چه یاری رسد و کد امی پایم روی پدید آید که دید که
ایک ز می مادت طلبت فراز است و زیان شغفت
در ازایا زیادت فراموش شد و فراموشیت فراموش
که روزگار در از و سالیان دیر یاز

بیدستی

* شبان تاگاه صبح آتشین دم *

* سحر تا وقت شام اینین دل *

خفت را که بنگی بر میان بستیم و تن و جان بر قبه طاعت
بستیم در شت یاریت نگستیم جز سیه روی و تیر در و زاری
نقد حاصل ما را از یاریت چه نام و جنس و اصل ما را
دوستداریت کرام

بیدستی

* بشیر از آنکه بشدین و دانش از دستم *

* بیابگو که ز عشقت چه طرف بر بستم *

ایک بازگله آغاز داری و در باب شکایت ساز

بیدستی

* بر و هر چه میباید ست پیش گیر *

* سر مانداری سر خویش گیر *

چون خامه برادر یاری ناپایدار دیدم و نامه را در و قادری
نااستوار و در و را کله گندار و شکوه سپار چون مار گزیده
بر خود پیچیده آه سر و جرت از درون پر در دست کشیدم
و صبر و مانه و مایوسانه بر کشته بینا عمل و عمر رفته بها طال خود خندیدم
و برین ابیاب ظهیر ترنم گردیدم

نظم

* مرا ز دست هنرهای خویش تن فریاد *

* که هر یکی بدگر گویند و ارم ناشاد *

* بزرگتر از هنر در عراق عیب نیست *

* مرا بکوی که این عیب بر تو از چه فساد *

* مرا چو از هنر خویش نیست پند آن بخت *

* تا تو خود را بهم آن لید و اندر بخور *

* تشنه‌ی که من از فضل و ارجهان دیدم *

* همان بهمان بدرد و وسیلی است *

* به پیش هر که زمین باد می‌کنم اثر می *

* نمی‌کنم پس از آن تا تو از من یاد *

* بهین کلامی که از و بشنود مرا ایستاد *

* که نزد خوانم خود را و همه را از یاد *

* گهی لشکر خرم از شعله‌ی رنج را خورد *

* گهی خطایب کنم مست سفا و اراد *

* هزار دامن گوهر ثمارشان کردم *

* که می‌کس شبها در کنار من نه‌نهاد *

* درین زمانه چو فریاد رس نمی‌بینم *

* مرا رسد که رسا نم بر آسمان فریاد *

القصه بهر سبب صورت حال مصداق این اشعار

و زانو به پیکرم در و سه پشت با شکر *

* گوئی که سار سیرتم و مار بیکرم *
 تن یار در دوزخ بود و لب بخت آه و نفیر و بیکر از اشعار الهیه
 تا بامدادان که خرو سحر آغاز پر کو قن نهاد و بانگ
 الله الله در داد و نودن بشهادت لاله الله لب کشاد
 برخاستم و کمر بندگی بر میان جان بستم مر محبوب و یگانه داد و گناه
 که ایدم و دید در اباستغفار و اعتراف از انانیت اشک
 فشار می دادم چنان گریستم که گدای و زکند اسب سر شک
 مایه بستم تا به صدق مقال بهورست مال گرددید
 نظم

* درخت در سبزه سبزه می خراشید شد *

* سبزه ناه از شکش به پر آب منور *

* در میان کمریه خواشش در را بود *

* دید در خواب او که پیری را نمود *

* گفت ای شیه مرده حاجت رواست *

* که نمی آید ست فریاد از ماست *

* هر که آید از حکیم عاذق است *

* در خانه قش و ان کو امین صادق است *

* در عالم بخش سحر و نامطلق را به بین *

* در مزاجش قدرت حق را به بین *

ظاهرست را از اندیشه چون و چرا به پرداز و داغ را از فکر
 بود و نابود تهی ساز که فردا از سبزیان سیجا که دار حکیمی

و قلاطون شکار طبعی بیالیت که آید و زمان غمناخت سر
آید و شاهد شادی بنما و نگد و خیالت در آید ، قطعه *

* در رای و زمین جو مهر بر تو افکن *

* در خوی گزین جو غبر و چون آید *

* در عرصه کین چو دشت آرد قارون *

* گفتم نامش گشت که تارن تارن *

* در اینستم از جای پنهان کرم که دامنم موشت از شادیم سر
از پانزده ناختم نخست خداوند شش جهت راهت گشت
سبزه پرداختم و کوتاهی زمان غمان را تنه است شاگرد
ا. اسناختم چه دانستم که این از رویای صادق و اشعه باذقه
احد سر سرمد است چه آن والا جا به بند ش پناه یعنی بناسب
فیضاب هنری تار نس صاحب بها در مر مرا مرئی قدیم
پرورنده قویم و کرم کریم بود قوت خیالی بر صدق رو یا افرو
و قوت فکریه بفال میمون از مثنوی مولوی معنوی این بیت ادافود

بیت

* در ای را کار و دم در کرم حاجت خود به که باز انجا برم *
رضه تشب را از سر بجای پایویه و آستینش را بلبس آنا
بود که گریه چو خداوندان بنده نوازم ناو دید و به نیکی
در سید صورت ما جری الی المقطع من المجد الی الختام
بایدی انشاد نموده بر ابلاغ فردم مرا فرمود آ بود و با ششم

که الحمد لله کارت بکام است و ده ام عشرت در جام

* ع * مرده ای دل که سبیا نفسی می آید *

سیا و یک الی جبل شامخ یصبرک من الماء والی سرة عایه

یجرک من البلاء ادکک بصدر وجهه کالبدر اذا بدی وظفه

کاشک من فی وسط الضحی وکفه کاس سنباب اذا امطر وابدی

وقایه کالبجر اذا توج وتملا عنده دوا واکر وانا و سیاته

شفاک گفتش * ع * دیدم همه را و آرزو دم همه را *

ای شی تقول و من تقول و لمن تقول

بیت

* همه شاهند لیکن شاه شطرنج * همه ما هند لیکن ماه بر کار *

گفت دل قوی دار و خاطر میازار که خلافت دیده است و بر عکس

شنیده ات اینجا امیر است با شمی نسب دبیر است عطار و حسب

بیت

* کریم یقصر الطرف فضل حیا * ویرنو و اطراف الراح دوام *

ماکی فطرت فالکی شیت برکی خصالت جعفری ملت غلوی

علوت احمدی دانش حیدری چاشن که مروی باشن

قیصری سگاشن مهر ضمیر قمری دبیر مشتری سیر

بیت

* ملک علو عطار دعوام و مهر عطا *

* شراک رمر اسد حمایه و همار علم *

بنا به عالمی که عالمی نوا سب منتقم المملکت شمس الدوله فریدون
جاده سید منصوره علی خان بهادر نصرت جنگ که فرات است صاحب
جودش بد که گرا خطار است و امواج بحر دل را دشت طاعت زن
بخار اسیر دست ادیب و ادیبی است از سب ادیبان را
باب که شمس مقصد آمال و دانشمند ان را ذیل مکر متشخص
مار سب مرید و در اچنان چو یار است که انبیای طاعت را در طلب
خودند ان پند ان پویا است که تشنه زلال که شر را طبع که شمس
بنو ای سایل پنهان مایل که بینو ابد ز در اجمع لطیفش بخود ای
سختن را بد انسان طالب که مست سحر شاد زهر بار بد
خفا کرد اینک قد شادمانی بر فراز و فرو تو دست شمس را در بحر ظلمات
انداز و عنوان نامه است بدان نام سامی و طبع اساز و بدان اسم
کرامی با پند تا تار انبار فیم الف و با تا ملی و غیره کلام آن امیر که
را اسمع اصغابذیر فتم و گرد اند و از آینه خمیر فتم خام را که فتم
که ان روز یار است و نامه را بر که فتم که همین زمان در قاری است
و فتم را سر و دم که همه هشام و شب و الی است

و غیره

و در نظام و غیره نامه ای به ایلی

و که یار تیار بر سب اسم ایلی

تاری یار ای و چه و در کلام ای که شمس فتم ایسم آید و روز
تاری ای و در هر نامه و در فرمودن آن و الا تار خط طاعت را

پرکار و اردو رکاز طبع افسرده نیز افسرده گئی از دست داد
و خامه و آمد را قدم یاری پیش نهاد و این قصیده در مدح
جناب عالی ستعالی از بهاء و تاپیکالی عرو سنان نامه را هم شمع و ار
پیش رو با شمع و خا و ست کزینان ظلمتگاه و فائز و آفتابی پر نور
و پرتو امید که قبول خالری بهیاستظار باد « قصیده »

دلیم را تاب و تب زان روی تابان	تمم را پیچ و خم زن زلف پیچان
نه تن حسن پاره و در موج اشک	نه دل خوانی از دید به امان
سنبری دارم چو چشم یار سمرست	دلی مانند زلف او پریشان
فرا از مهر و پیشش مار ضحاک	تشیب مار زلفش مهر رخشان
بگر دماه نخشب مار سشکین	زخوی بر ماه نخشب و تشبستان
ز چشمش سمر و ز داهوی تاتار	ز لعلش عشو و ز کان بد خشان
حبیب ساینه بران روی صنم سا	بر همن زادگان زلف و مرغان
ذوقن چه یوسف افسر بر آرد	دو صد یوسف ز کنعان زنده ان
مراقوت روان از آن دو یا قوت	مراد اروی جان در آن دو مرجان
الایا کافر ز نادر طره	الایا برق دین طوفان ایمان
الایا برده و دل به بریده پیوند	الایا خسته جان بر شکسته پیمان
الایا در خم زلفان کافر	سلسل کرده دایمی مسلمان
الایا غارت دایم بغیر	الایا آفت جانها به بحر ان
دم آموزنده غزلان بشوخی	جگر سو زنده عاشق ز صحران
از روی زنده و زنده	نمیدانند زنده و دور ان

جهان دوار گزین هوشتنگ باهنگ
 فریدون جایلی - نسو و علی خان
 سکنه رخشستر بر دست اورنگ
 فریدون قطرتی بر صد رودیوان
 شود چون پره زن در مغرض دید
 فشارد چون دوران بر پشت یکران
 بساید بر زپیل از گاو سه گرز
 بدرد هر دم شیر از گاو و ندان
 دمان برقی است برق فاذم رخس
 چنان سعه دست بر آهنگ ایوان
 کله دار دست زیب افزای اورنگ
 سینه دانه دست است اموزستان
 سخن سنجی چنون ناور ده کیتی
 ادب مردی چنون نادیده کیهان
 بیسطی و قاید سس را شمار د
 بهنگام ادب طفلی و بستان
 دشن مرز کرم را بجز ز غار
 کفش است عملی را ابرستان
 چنان مایل ابر آوای سایل
 کز بر آسب گواران مرد عطشان
 ستانه در گهش اورنگ بقیس
 کینه بخوشش ملک سایمان
 بدرد تیراه خفمان افلاک
 بساید گرز و سادان سندان
 غریب و کوس او چون گاه غوما
 نوره شد منیم او چون روز سیمان
 بدرد زهره طینش را در امعا
 بار و شیر را در بیش عشقوان
 چنان نورم و دل از شهر و دآه
 کز از تنه و زنگان و شب بارستان
 دمان مشتاقی به دیو زه کریمه
 که خیزد شک به بار نه باران
 ایله نیر این طره و زو طارم
 بهار دایر و اینی در صد غران
 ز این به تو انباشد سمر شمار
 ز در حد تو سپ تو به تو ادنان

فهرست تفصیلی مفتاح الرشاد

مقصد اول در تقویم سنین و شهور و زمانه ایام و شاعات

۱۱ و ما یضا هیاهو در آن چهار مطلب است

۱۱ مطلب اول در تقویم شهور و سنین شمسی

۱۲ طریقه معرفت سال کبیسه از بسطه

۱۳ سال عیسائی و رومی

جدول شهور و رومی و انگیزی با تعداد ایام

و تعیین فصول ۱۶

اصطلاح عرب در فصول ۱۶

سال قبطی ۱۷

سال یزدجردی که فرس قدیم است ۱۸

سال فرس جدید مختصره نصیر طوسی ۱۸

سال جلالی ۱۹

سال الهی ۲۰

جدول شهور فارسی و قبطی و هندی سنکرات

بانامهای بروج در زبان عربی و انگیزی و هندی

(ب)

- ۲۲ و تعدا و ایام شهور
- ۲۳ مصطلح فارسیان در اسمهای روزهای شهور
- ۲۴ ادوار و ازده گانه ترکان
- ۲۵ در تقویم و ماهیت شهور و سنین قمری
- ۲۶ مصطلح اهل شش رخ
- ۲۷ در سنین قمری هم سیطره و کبیسه امت که
- ۲۸ باعتبار قران میگیرند
- ۲۹ معنی ماههای عرام
- ۳۰ دیدن اشیا و وقت رویت هلال و اندی آن
- ۳۱ قواعد بر آوردن غریزها
- ۳۲ در اهل اسلام بی رویت هلال نور محقر نشود
- ۳۳ سال جلوس بادشاه و ملی
- ۳۴ سال جلوس بادشاه و ده
- ۳۵ منازل قمر
- ۳۶ اهل هند منازل قمر را بیست و چهار
- ۳۷ عربان منازل قمر را بنظر قیاس شمسی در آن بانوا
- ۳۸ نسبی کنند
- ۳۹ در بیان شبانه روز و ایام هشتاد و نه ساعت

(ج)

- و متعلقات آن ۴۰
- بدرول طالع و غروب باختلاف ازمه و امکنه ۴۲
- بدرول تاریخهای مساوات روز و شب
و کوتاه و دراز آن با مقدار آن در ازمه
و امکنه مختلفه ۴۲
- ماهیت عرض البلاد ۴۴
- بدرول عرض البلاد و طول البلاد ۴۵
- اجزای ششانه روز از ساعات دیگره ۴۶
- ماهیت گهریال و کیفیت استعمال آن ۴۶
- ماهیت گهری و فرنگی و کیفیت استعمال آن ۵۰
- کیفیت استعمال گهریال بر جهازات ۵۲
- کیفیت و ماهیت ایام هفته ۵۳
- بدرول ایام هفته بزبان عربی و فارسی و اردو
و هندی و انگریزی با اسمهای کواکب منتسب الیه ۵۴
- مطلب چهارم در تحقیق و تعیین زمانه و سال و ماه و تقسیم
آین مو اقق حرکات یومی نایرین بطریق
شاستر و جو تشن اهل هند ۵۷
- بیان جگهای مصطلح هندو ۵۷

(و)

۶۱ حقیقت ماه لوند و لما س

۶۲ سبب و ساکما

سال بنگله و دلاپی و فصلی بگری

۶۴ است

۶۵ ابتدا ی ماه های هندی

۶۶ ماهیت تنه و غیره

۶۷ اسمای پنجهتر

۶۸ ماهیت و اسمای جوگ

مقصد دوم در بیان سعد و خمس و ماهیت آن و در آن سه

۶۸ مطلب است

مطلب اول در کلام کلی در باب سعد و خمس عقلا

۶۸ و نقل

۷۲ تفأل نمودن پیغمبر صلی الله علیه و سلم

احادیث که در باب سعد و خمس و تفأل و تطهیر

۷۵ دارد شده

مطلب دوم در اختیارات ایام منقول از کتب اهل اسلام

۸۳ و در آن دو فصل است

فصل اول در اختیارات منقول از کتب اهل سنت

و حما عت ۸۳

ماهیت قمر در عقرب و نحوست آن ۸۵

احقر از از محاذات رجال الغیب ۸۸

دایره رجال الغیب و جوگنی و دسامول ۸۹

ماهیت رجال الغیب و قطب و غوث و ابدال و

یغیر هم کدرین عالم ظاهر از عالم باطن متصرف اند ۹۰

مجموعات ایام و مذمومات آن ... ۹۳

در اختیارات منقول از کتب امامیه ۱۰۰

مجموعات ایام و مذمومات آن بر وایت

از جعفر صادق علیه السلام و شامان قارسی

رضی الله عنه ... ۱۰۱

ایضا مجموعات و مذمومات ایام بر وایت

دیگر از صادق علیه السلام ... ۱۱۱

دعای دفع شر مذمومات ایام منقول از

۴وی علیه السلام ... ۱۱۵

دعای دیگر ۱۱۶

و دوازده حصص شبانه روز منسوب بایمه

اشنا عشر ... ۱۱۷

فصل دوم

- در میان سه روز خنس در هر ماه ۱۱۱
- سعد و خنس ایام درست شهر فارسی
- منقول از انشیر دوسی ۱۲۰
- اختیارات ایام هفت ۱۲۰
- اختیارات ترویج و با استر ۱۲۳
- اختیارات ستر ۱۲۲
- اختیارات ابتدای امور ۱۲۴
- اختیارات قطع ثوب ۱۲۵
- اختیارات استناده ۱۲۶
- مطلب سیوم در اختیارات علم یقین نجوم ۱۲۷
- اختیارات وقت بودن قمر در برج ۱۲۷
- اختیارات میزان بابت تاریخهای شهر
- فارسی ۱۲۶
- اختیارات پنجم ۱۳۲
- اختیارات قمر ۱۳۲
- اختیارات ایام هفت ۱۳۲
- اختیارات سموت چند ماه ۱۳۳
- اختیارات چهار ۱۳۵

(ز)

باریلا و کال یلا ۱۳۶

ذیل در زجریات و تفالآت ۱۳۶

مقصد سیموم در شرایع و عبادات اهل اسلام و درین

مقصد جمله مباحث موافق اجتهاد ایرار بعد اهل

سنت و جماعت و هم موافق مذهب امامیه

مرقوم شده و در آن یک مقدمه و شش

مطلب است ۱۴۳

مقدمه در ذکر ماهیت اسلام ۱۴۳

مطلب اول در عقاید اهل اسلام ۱۵۱

مطلب دوم در عبادات اهل اسلام و در آن پنج فصل

است ۱۵۷

فصل اول در طهارت و در آن هشت بحث است ۱۵۹

بحث اول در اعیان نجسه ۱۶۰

بحث دوم در جنابت ۱۶۴

بحث سیموم در حیض و نفاس ۱۶۵

بحث چهارم در کیفیت غسل ۱۶۸

بحث پنجم در موجبات وضو و کیفیت آن ۱۷۱

بحث ششم در احکام آب ۱۷۷

(ح)

۱۷۹	در احکام تیمم	بحث هفتم
۱۸۳	در احکام مسج بر موز	بحث هشتم
۱۸۴	در ادوات صاوة	فصل دوم
		جدول شمس و صبح صادق با اعتبار ساعات و	
۱۸۶	از سنه و امانه مختلفه	
		دایره هند بر جهت دریافت نصف النهار وقت	
۱۹۲	زوال	
۱۹۲	در صاوات فریضه	فصل سوم
۱۹۲	فرايض یومی	
۱۹۳	نماز جمعه	
۱۹۷	نماز جنازه	
۲۰۱	احکام میت	
۲۰۳	احکام شهید	
۲۰۵	احکام میت بر طریق امانیه	
۲۰۶	نماز وتر	
۲۰۷	نماز عیدین	
۲۱۲	صدقه الفطر	
۲۱۳	قربانی عید الاضحیه	

(ط)

۲۱۴	تکبیرات تشریق
۲۱۵	مطاب چهارم در نمازهای سنو نو مستحب
۲۱۵	سنن قبل و بعد فرايض یوسفیه
۲۱۷	نماز تراویح
۲۱۸	نماز اشراق
۲۱۸	نماز ششی
۲۱۸	نماز تهجد
۲۱۸	تحیة المسجد
۲۱۸	تحیة الوضوء
۲۱۹	صاوة الحاجات
۲۲۱	صاوة التبیح
۲۲۲	صاوة الرغایب
۲۲۲	نماز کسوف
۲۲۳	نماز خسوف
۲۲۴	نماز اخاویف و احوال الارضی و سماوی
۲۲۴	نماز استسقا
۲۲۶	نماز استناره
				طرق استناره دیگر که از ان در خواب بر مطلوب

(ی)

خود اگاه کرده شود	۲۲۷	
طریق استناده موافق مذہب امامیه	۲۲۸	
در صورت ادای صلوة و در این بخش		فصل پنجم
و یکذیل و یک تنی است	۲۲۹	
در شرایط نماز	۲۳۰	بحث اول
اذان و اقامت	۲۳۱	
جماعت	۲۳۳	
نماز سبق	۲۳۴	
در فرایض نماز	۲۳۵	بحث دوم
در واجبات نماز مخصوص نذر سبائی توفیر	۲۳۶	بحث سیم
در بیان مسائل سه و و شک	۲۳۷	ذیل
در استتمای نماز	۲۳۸	بحث چهارم
در طریقہ نماز خواندن و صورت آن یا تلمیذات		بحث پنجم
و مستحبات	۲۳۹	
در مکروهات و فسادات نماز	۲۴۰	بحث ششم
در خفجای کسب نماز در نماز است	۲۴۱	تنبیه
در اوراد و ادعیه	۲۴۲	مطلب سیم
ماهیت و ما	۲۴۳	

(یا)

عالم را ااختلاف است در آنکه دعا کردن بهتر

است یا ناکردن ۳۸۵

اختیار کسانیکه دعا کردن نزد آنها بهتر است ۳۸۵

اختیار کسانیکه دعا ناکردن بهتر است نزد آنها ۳۸۶

در بیان از سنه تا کنون دعا ۳۸۸ وصل

در شش ایضا بجاست دعا و سبب وصل

تاخیر اجابت ۲۹۲

ذکر اسم اعظم ۲۹۶

سید الاستغفار ۲۹۷

دعای حضرت امام حسن رضی الله عنه برای

بر آمدن حاجات ۳۰۱

دعای حضرت آدم علیه السلام برای توسیع

رزق ۳۰۴

دعای مروی از انس این مالک برای انس

از مخاوف و اشعار ۳۰۳

در محراب برای امن از خوف ۳۰۳

در محراب جهت هلاکی دشمن و حفظ

از شر او ۳۰۳

(ایب)

- ۳۰۳ د و دشمن و قرض
 ۳۰۴ در و دهنقه برای هر مشکلی که پیش آید
 ۳۰۵ طریق خواندن بسم الله جهت اجابت دعا
 ۳۰۶ تریاق مجرب جهت اجابت دعا
 ۳۰۷ طریق ختم نوابگان
 ۳۰۸ طریق ختم نوابگان دیگر
 ۳۰۹ حرز برای خلاصی از زنج و بلا
 ۳۱۰ مسحور کردن لبید این اعظم یهودی رسول الله صلی الله
 ۳۱۱ و سلم را در حرز نجات از آن بلیه
 ۳۱۲ جواز افسون بکلام خدا در رسول و محمد م جو از
 ۳۱۳ بشیر آن
 ۳۱۴ افسون دفع سم عقرب و غیره
 ۳۱۵ افسون نظم بد که بر انسان رسیده باشد
 ۳۱۶ افسون نظم بد که بر دایه رسیده باشد
 ۳۱۷ افسون دور کردن جن
 ۳۱۸ افسون برای معنوه
 ۳۱۹ افسون دیگر برای اعقاب گزیده

- آن حضرت را صلی الله علیه و سلم عقرب در نماز
نیش زد ۳۱۰
- افسون کسیکه در آتش سوخته باشد ... ۳۱۱
- افسون کسیکه بول او بند شده باشد ... ۳۱۱
- آیات شفا ۳۱۱
- شرایط جواز رقیه ۳۱۲
- دعای دفع شر بر سلطان جابر و هر دزد گمراه و جمله
مصایب و شداید و نوازل که اسرع در اجابت
است ۳۱۲
- عمل برای دیدن خواب چاره 'مهم' لاعلاج را ۳۱۴
- عمل برای برآوردن حاجات نوشته بدریا اندازد ۳۱۴
- حرز برای محافظت از منخوف ۳۱۴
- قایده خواندن هفتاد هزار بار کلمه طیبه ... ۳۱۴
- هر که روز عاشوره این دعا بخواند در آن سال نمیرد ۳۱۵
- روز عاشوره این مناجات بر نیستی که بخواند
بکفایت رسد ۳۱۶
- مناجات دیگر ۳۱۶
- عمل دفع شر روز چهارشنبه آخر ماه صفر ۳۱۶

- دعای بر آمدن حاجات و دفع کرب و مصیبت
 ۳۱۷
 و پنج
 طریق دیدن در خواست امریکه خواسته باشد ۳۱۷
 عمل برای خلاصی محبوس ۳۱۹
 ناله بطنه بر کمر در آتش مزاج و مشامت ۳۱۹
 عمل برای دفع صوبت در دوزخ ۳۱۹
 عمل برای عطش و تالیف قلوب و محبت ۳۲۰
 عمل برای دفع اعداء و قول از خواسته غلام تقدس بند
 قدس سره ۳۲۱
 عمل برای حب ۳۲۱
 طریق بدایع مجرب برای حصول مطلوب ۳۲۱
 فایده طریق تکسیر عدد و موفقی ۳۲۳
 طریق تکسیر دیگر که قلم مایه آن عمل کرده اند ۳۲۳
 عمل که برای دفع شر اعداء و نیزه سپهر است ۳۲۴
 عمل که بر بی ثقلان اعداء و هلاکت آنها شریف
 است ۳۲۵
 عمل برای حفظ ظلت از و با ۳۲۶
 ادعیه و اعمال موافق مزاج و طب ۳۲۶

۳۲۷	ادعیه مادر جب	
۳۲۹	ادعیه و اوراد ماه شعبان	
۳۳۱	اعمال ادعیه ماه رمضان	
۳۳۲	در عبادت صوم	مطلب چهارم
۳۳۳	رویت هلال	
۳۳۴			در فرایض صوم و تفسیر است آن	فصل
۳۳۷			در وجوب است ولوازم افساد و ارفضا و کفار و غیره	فصل
۳۴۲	در استسمای صوم	فصل
			جدول دریافت و وقت کسر بحساب ساعت	
۳۴۲			فرنگی و غیره در ایام و بایدان مختلفه	
۳۴۲	اعتکاف و در رمضان	
۳۴۲	در زکوة و شرایط آن	مطلب پنجم
۳۴۵	فرایض زکوة	
۳۴۶			اصناف مشنگانه که زکوة بانها باید داده شود	
۳۴۷			کسانیکه زکوة بر آنها روا نیست	
۳۴۹			مالها نیکه زکوة بران واجب است	فصل
۳۴۹	زکوة از وسیم هر قسم که باشد	
۳۵۱			زکوة تعرض یعنی اسباب تجارت و خراشان	

زکوة الزعام سوايم	۳۵۲	
زکوة زروع و انهار و غيره	۳۵۳	
در بيان نسي منقش بخدمت اماميه	۳۵۷	ذیل
در حج بيت الله و زیارت عبات عالیات		مطالب ششم
در ان چهار فصل است	۳۵۷	
در استایط و ارکان حج و عمره و فرائض		فصل اول
و انواع آن	۳۵۷	
در واجباتی که بترک آن قربانی لازم آید و		فصل دوم
مخطورات حج و عمره و آنچه بر آن واجب شود	۳۶۷	
در کیفیت حج کذا رون با ارکان و سنن		فصل سیوم
و اداب و بعضی از ادعیه	۳۸۰	
در زیارت روضه شبیر که رسول الله صلی الله علیه		فصل چهارم
و سلم و دیگر مشاهد	۳۹۸	
در مستترقات و در ان چهار فصل است	۴۰۲	مقصد چهارم
در بیان حالات زراعت	۴۰۵	فصل اول
در تریقه نشانییدن درخت انار	۴۱۰	فصل دوم
در تریقه پاشیدن و آدن درخت انار	۴۱۳	
در بیان حالات درخت انار	۴۱۴	فصل سوم

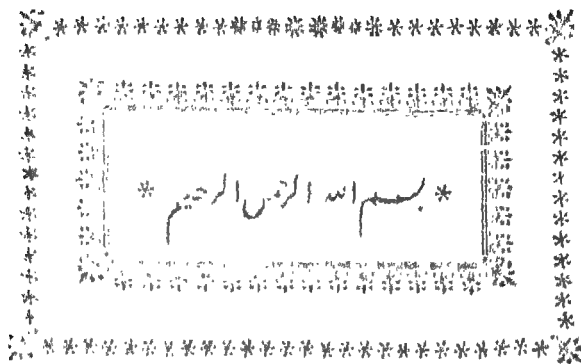
۳۱۵	در نشانیدن قلم اشجار	قاعده
۳۱۶	در مجرای از حالات تجارت هند و سمان	فصل دوم
۳۲۵	در بیان حال تعیین مقادیر	فصل سیم
۳۲۷	در بیان حال اعداد و شمار	
	نقشه اعداد ابان فارسی و عربی وارد و انگریزی	
	با ارقام هندی و انگریزی و سیاقی از یک	
۳۲۷	تا یکصد	
۳۲۷	نقشه دوم اعداد از یکصد تا صد هزار	
	نقشه اعداد از شروع یک هزار تا منتهای	
	مراتب هندی به زبان فارسی و هندی و ارقام	
۳۳۰	هندی	
	نقشه طرز تحریر اجزای سنون و آثار و اجزای رویه	
	از آنه و بانی و فلوس و اجزای فلوس از تنگه و دمرها	
۳۳۰	و غیره	
۳۳۲	حال و کیفیت وزن	
	نقشه تحویل اوزان مروجه دیار لکنو و غیره و اوزان	
	شرعی از یک برنج تا صاع حجازی و عراقی و جمله	
۳۳۲	اوزان که تحت آن است	
۳۳۲	اسمای سنگهای اوزان	

کفایت اوزان طبیه	۲۲۳
کفایت اوزان هندیه مروجیه بعضی بلاد هندیه	۲۳۳
قاعده در تحویل و رهم شمال و شمال پد رهم	۲۳۴
حال ششپاس بنمایش و مساحت از یک سو و	
یال اسپ تا فراسوی که کرد و دویلی و بایه و بایه	
و ذراع و لته و غیره تحت آن هند و ج و	
و مقدر امریکی هم هند و هم امریکی	۲۳۷
فصل چهارم در بیان قاعده تعیین سمت قبله و بنای مسجد	۲۳۷
نقشه بنای مسجد	۲۴۱

التماس

منحرفی نماد که مانده این مجموعه در و رای اعتدالیات و حسابات
که از مسایل مسلمة قوم استخراج و استنباط نموده و کتاب
مفصلا ذیل اندیشمندی مدرک جامع الاصول جامع کبیر مائیت
من السنة ففی ایام السنة منفرات مائة و ایه قنای و طالع و طالع
از کتب تفسیر و حدیث و فقه اهل سنت و جماعت و شریعت
لوامع شرح من لا یحضره الفقیه زاد المعاد معانی الغیب و روع
و اقیه تفویم المسحوبین قیاسی مجتهد العظمی مذہب امامیه لکهنوی
بجواب بعضی سوالات مستفید از کتب حدیث و فقه مذہب

ابامیه و ذرة التاج مفتاح العلوم گنجیای اسباب غریبا که به گنجیای
 باسلیقا مشهور است تفایس الفنون جامع بهادر خانی
 مصنفه جدید از ارباب بدیع فی علم الطبیعه جغرافیای طبیعیّه در ریاضیه
 هر دو اخیر مصنفه جدید قاهره دارالانکوست مایک معمر مترجم
 از کتب فلسفی فراسین تبتیهات^{السنجین} در علم نجوم
 قاموس صراح بر آن قاطع کشف الظنون فی اسامی الکتاب
 والفنون ریاض رشک ریاض از مولانا و سیدنا و جونا
 اقصی القضاة قاضی محمد نجم الدین علمانیان بهادر طایب الله شراه
 و بعمل فی ریاض القدسی شواه از کتب علوم دیگر و پرتسپس
 تیبیل و یوز آف کلاوب و چند و الیوم از سیکلو پیدیا نیو
 ادیشن از کتب انگریزی و بعضی تحقیقات زبانی هندوان
 جوتشی هندی و شاید بعضی کتب دیگر باشند که نام آن در کتاب
 مذکور باشد و این وقت بنا بر نیست پس آنچه در این مجموعه
 مذکور شد همبازین کتب است اگر برابر باب خود امری در آن
 محل تأمل در رک گرد و امید آنست که اول درین کتب
 ملاحظه فرمایند بعد از آن اگر زلتی و لذت بخشی از قلم این سر تا پای
 عبیر دریابند و بعضی اصلاح گوشتند و بطعن و تنزیر و شند و اگر
 فایده و بردارند حقیر را بدعای خیر یاد کنند که ان الله لا یضیع اجر المحسنین



سبحانک اللهم : بحمدک استشهدان لا اله الا انت استغفرک
 واثوب الیک وجهک لا تتم یک ملک وان محمد اعدیک ورسولک
 بعثته بالحق بمیسر او مذیر او صلیت انت وما لیکناک علیه التوفیق الیه
 تبسمیلا فانک قلت ان الله وما یکتبه یصاوی علی النبی یا ایها الذین
 امنوا صابروا علی ما لکم من الله من نعمة وعلی ما لکم من عذاب
 الجحیمین * اما بعد فهم وادراک را غایتی از کتب و این معنی
 یست که مایه الامتیاز انسان از سایر مخلوقات است و است
 کن فکان اکبر و ادراک انبیا قوا بعد و کلمات است و است
 که این مشقت فانک مد فی الطریق آخر و است و است و است
 اتفاق بود که قرآن مجید و سبیه و است و است و است و است
 است و است و است و است و است و است و است و است و است
 است و است و است و است و است و است و است و است و است

اور آکی خاص که بقدر قضای او طار آنها بکار آید در حرکات و
 نسکانات مودع شده که در آن یکی محتاج بدیگری نیست
 و صاحب شریعت غرا و مالک ملت بیضا علیه الف الف
 تحیه و ثنا که هر جزیه از احکامش منطبق بر کلیات نظام
 عالم است می فرماید * الناس کاسنان المشط * یعنی انسان
 مثل دنداننه شانه است که هیچ فردی از آن بالا نفر او بدون اجتماع
 و اتفاق کاری نمی تواند کرد و چنانکه دنداننه شانه بالا نفر او اگر
 بکار دارند یا خود بشکنند یا از سرتیز خود ضرری رسانند و معین از
 خدمتی که برای آن مودع شده عاری و عاقل است همچنین
 حال شخص منفرد و انسان است که بجز حالت ترک و تجرد
 که آن خود حیثیت رفع احتیاج کلی است و ازین بحث
 خارج اگر خود را محتاج داشته از نفع گرفتار و ساییدن باز ماند
 یا خود منقرض است یا بدیگر ضرری میرساند بالجمعه بلاغت
 این کلام معجز نظام از حسن تشبیه و معانی دقیق بر عقلائی
 هو شمنند پوشیده نیست و وقت و مقام سمع تفصیل
 آن ندانم پس بر هر نعم علییه بهر نعمتی که باشد بهر آن
 از عقل و شرع لازم است که در اشاعت و انتشار آن ادای
 شکر منعم حقیقی تصور کرده جهد و سعی کلی نماید و آنچه از قلیل
 و کثیر بدست دارد با یار و هر طب و یابسی که بخزانة حافظه

محفوظ است یا بقوت باصره در رک شده به ترویج و انتشار
در آرد و نفس اماره را که بمقتضای جمادیت از کسل طبیعی
نقصان بضاعت را حیل عمران از وضع ششی بر موضوع له
وامی نماید سائق و قاید باشد و این هیچ میر از محمد سیخ الدین
کا کوروی عفا الله عن سیناته از مدتی ثانیض و غایر بود که خود
سر تا پادام احتیاج گرفتار و به تلفح گرفتن از هر شای و عام
ناچار و هیچ گونه مایه و بساط ندارد که دیگری را محتاج خود اندر یا تلفح
رساند پس حال خود مانا بزمین است که دست و پایی سعی نمائید
قانع بر مساعی اغیار باشد بعد از فردان افکار و انظار بخاطر
گذشت که معاومات و مشاهدات خود را از هر جنس و هر باب
اظم از اینکه متعلق بدینیات باشد یا حکمیاست و خواه علقه بعبادات
دارد یا بمعاملات جمع کند و باین درجه عزم نهد مشکند ادبی کافه اناس
پیر از خواص و چه از عوام نماید و بقدر آنگهی خود آنگاه سازد
تا خواص را موجب تر کار و عوام را بابت عیش و انقیاد
و انتباه گردد و اصل مقصود اینست که هر کسیرا که بتبعیقتی بفهم
عبادت فارسی دارد در اکثر معاملات داور محتاج الیه خود از تجارت
و زراعت و معاملات سفر و حضر یا در آن کسب سود و نفس محتاج
استفسار از دیگری نباشد و بدینیات هم در فرايض و واجبات
ضرورت مشالعه کتب کثیرا لم یختم که باعث کمال و مال می شود

رفع گردد و بقدر حاجت از آن حظی و بهره بردارد
 و چون این عزم از جانب مالک عزیمت یافست و در عزیمت
 مقامین لطیفه در خرافت پاره های عبارات عنیفه خود جمع کرد
 آن مجموعه را به افتتاح الرشاد لکنوز مهمات المعاش و المعاد سیمی
 ساخت و بنا بر تذکار آیندگان قطعه تاریخ نظم و تالیف این مجموعه
 بدین پنج از قلم بر آرد *

چون غامه ام مقاصد عالم و عمل نوشت
 هر گونه از مسایل ماقبل و دل نوشت
 از هر سال نظم فر و برد سر بفکر
 سر مایه گرانتر اهل دول نوشت

والان نشرع فی المقصود بهمة وعصمة من الله الکریم الودود و به التوفیق
 و بیده از مته التحقيق و هو با فاضلة العلوم علی من یشاء جدير تحقیق
 * مقصد اول * در تقویم سال و مادی و تحقیق زمانه ایام و ساعات
 و مایضایها و آن ستم است بر چهار مطالب * مطالب
 اول * در تقویم شهر و دینین شمسی و انستی است
 که سال شمسی دو قسم است یکی حقیقی و دیگر اصطلاحی
 شمسی حقیقی عبارت است از زمانه که شمس بگردش خود بر
 فلک خود که گردارض دارد مسافتی معین قطع کند بدین سان
 که نقطه را که از مغرب النهار گذشته بود باز بهمان نقطه عود

کند و گاهای متاخرین از اهل فرنگ که مروج سلاک قیفا شود پس
اند ساقی را گویند که بهمین پنج ارض بگردشی که بر فلک
نودگر دشمس دارد قطع کند علی ای حال آن مسافت مقدر
است سیصد و شصت و پنج یوم و چهل و نه دقیقه و سال
اصطلاحی آنست که برای تسهیل مقدر این دوش دشمس
یازمین که در قطع بروج دوازده گانه اش بوده است هکلی
سیصد و شصت و پنج یوم اعتبار کرد و بنا بر جبر کبر
زمانه که از گردش روز مره گذشته اند و آن در هر
چهار سال تقریباً مقدار یک یوم می شود هر قوم در سنین
خود اصطلاحی جداگانه قرار داد در سنت رومی و عیسائی
سال چهارم سیصد و شصت و شش یوم اعتبار کردند
مثلاً هر یکی از سالهای ۱۸۴۵ و ۱۸۴۶ و ۱۸۴۷ عیسائی
سیصد و شصت و پنج یوم اعتبار خواهند کرد و انهار سالهای
بیطیه نام نهند بخلاف سال ۱۸۴۸ اگر آنرا سیصد و شصت
و شش یوم خواهند گرفت و هر عددی که برای یاد شباط از
سال رومی و ماه فبرویا یری از سال عیسائی مقدر است
یعنی بست و هشت روز یک عدد در آن خواهند افزود و این
ماهها را درین سال بست و نه روز خواهند گرفت
و هلم جرا و همچو سال را سال کبیسه خوانند و طریقته معرّف است

سال کبیسه از بیشه آنست که در دستى که معرفت
آن انشور است منتصف سازند اگر زوج بر آید آن سال
کبیسه است والا بیطه مثلا سال ۸۴۸ که نصف آن
۹۲۴ زوج است کبیسه ششمار خواهد شد بخلاف ۸۴۶
که نصف آن ۹۲۳ فرد است بیطه خواهد بود و ظاهر دیگر
که او فوق بطابع باشد آنست که در سنوات را بر چهار
تقسیم کنند اگر بدون کسر منتقسم شد کبیسه است والا بیطه
چنانکه از اسامی مذکوره واضح میشود بعد از آن از حساب
معاوم شد که یک روز که بعد هر چهار سال می فرایند از آن
سبب سه ربع ساعت فاضل می افتد و مجموع این
کسر در فاصله در هر چهار صد سال که چهار قرن باشد سه
روز کامل می شود و این اقرار دادند که سال آخر هر قرن
را که مائیه کامل باشد نهمه قرن متوالیه با و صفت یافته شدن
ظاهر کبیسه در آن بیطه گیرند یعنی سیصد و شصت و پنج و پنجم
شمار کنند و فبره ایری از سنه عیسائی از سالها بست و اشت
روزه گیرند مگر در قرن چهارم یعنی سال آخر مائیه چهارم را باز کبیسه
گیرند مثلا سالهای ۱۷۰۰ و ۱۸۰۰ و ۱۹۰۰ از بسایط
باشد و سال ۲۰۰۰ کبیسه و همچنین ۲۱۰۰ و ۲۲۰۰ و

۱۲۳۰۰ از بسایط و ۱۲۴۰۰ کبیسه و همام، چرا و شروع سال
عیسائی از یکم جنوری است و آن روز را عیسائیان نوروز
گویند و ابتدای این سال از میلاد عیسی علی نبینا
و علیه السلام است که بسبت و پنجم دسمبر باشد و سال
روز هشت آن شروع نمایند و این اصطلاح جزیده عیسائیان
است و اصطلاح قدیم ایشان که هنوز در قوم گریک و قوم
رومن جاریست دیگر است و ابتدای سال رومی که
از زمانه سکندر بن فیاض رومی است از ایام
مهرجان گیرند و سال از تشرین اول شروع می شود و
در یکی از کتب موفه حال قاهره دارالاطلانت
مصر که از زبان فرانس ترجمه شده است می نویسد
که ابتدای سال رومی بسبب دوازده سال بعد از ظهور
عیسی علیه السلام میگیرند پس در بنفورت این سال دیگر
باشد نه سال اسکندرانی رومی و سال را بدوازده
بخره موافق اعداد برج تقسیم می کنند و هر بخره را شهر
گویند پس مشهور هم دو قسم باشد حقیقی و اصطلاحی
حقیقی عبارت است از زمانه قیام آفتاب یکبار که
مدت مابین التحدیلین باشد و مقادیر آن در هر عصر

بسیار حرکت اوج آفتاب متفاوت می گردد و به تفاوت
 تقابیل لکن چون این تدریس موقوف است بر تخمین
 و شرح اوج و حقیقت که طولی می خواهد لهذا با القیاس از ان
 قطع نظر کرده شد و شهر شمسی اصطلاحی آنست که هر
 شهر را بعد از تعیین بدون لحاظ زمانه تحویلی مقرر کنند پس
 شهر اصطلاحی سنتی رومی و عیسائی که داطه اند و فقط
 تفرقه مابین آنها از الزام است معه تمداد ایام آنرا به
 ترتیب و تقابیل با یکدیگر با فصول اربع در جدول مفصلاً
 دیان مذکور می گردد و شهر عیسائی اگر چه در تمام فرنگستان
 بهمین اسم و مندرجه جدول مشهور اند لکن باختلاف
 لهجه و اصوات بنظر اختلاف اقوام و ولایات در ان
 اسما اختلافات اند و در جدول موافق لهجه انگریزان
 مرقوم شد که در هند و سیستان همین رایج است

از بین جدول معلوم خواهد شد
 که هفتاد و یک روز و یک روز
 است و چهار روز و
 یک و در سالهای بیست و
 بیست و هشتاد و نه و در
 سالهای کبیسه بیست و نه
 روز و نیز از آن واضح میشود
 که در شهر رتالیه یک شهر
 مسی و یک روز و یک روز
 روز و بیست و سه روز
 و جولائی که تموز و آبان است
 که آن هر دو روز و یک روز
 اند و سوازی فبریه ایری که شبها
 است که نال آن گزشت و
 فصول اربع همی است که
 بتدریج ماهها در جدول
 مذکور شد و غریب در سال
 شش فصل قرار دهند اول را

شهر رومی	شهر انگریزی	تعداد ایام	فصول اربع
کانون ثانی	جانویه ایری	۳۱	شتاء
شباط	فبریه ایری	۲۸ یا ۲۹	ایضا
آذار	مارچ	۳۱	ربیع
نیرسان	اپریل	۳۰	ایضا
آپار	می	۳۱	ایضا
حزیران	جون	۳۰	صیف
تموز	جولائی	۳۱	ایضا
آب	اگسط	۳۱	ایضا
ایلول	سپتمبر	۳۰	خریف
تشرین اول	اکتوبر	۳۱	ایضا
تشرین ثانی	نومبر	۳۰	ایضا
کانون اول	دسمبر	۳۱	شتاء

ربیع اول گویند و دوم را صیف و سنیوم را قیظ و چهارم را
 را ربیع ثانی و پنجم را خریف و ششم را شتا و
 ربیع اول آنست که در آن اشجار شکوفه نهند و ربیع
 ثانی آنست که در آن اشجار بار آورشوند و بعضی ثانی را ربیع
 اول گویند و برای تمیز این ربیع زمانه از ربیع شهور که
 دو ماه مشهور است ربیع شهور را بدون انضمام لفظ
 شهر گویند یعنی شهر ربیع اول و شهر ربیع ثانی
 و یکی از سالهای شمسی اصطلاحی قبطی بود که در عهد نخت نصر
 قرار یافته و از روز تحویل آفتاب به برج حمل شروع
 سال گرفته هر شهر را برابر سی روز و اعتبار کرده در
 آخر ماه دوازدهم پنجروز که قسمی بخمسه مسترقه است
 زیاده می کردند تا عدد سیصد و شصت و پنج روز کامل
 شود و برای کسر بقیه که فریب ربیع یوم است معمول
 کردند که در سال پنجم تحویل حمل در دوم ماه اول بیگار فند
 که بتدریج بمببب تفاوت یکروز و نیمه هر چهار سال در
 شروع سال یکصد و بیست و یکم تفاوت سی روز کامل
 شد و در این زمان تحویل خمس باول ماه دوم اعتبار کرده شد
 و با وصف وقوع تفاوت کثیر برورده و در عقاید پس آنها

اعتنا باشد و نکر و ند تا اینکه در زمانه سکنه ر بن فیلتمس
و قوغ لغاوت بانمقه ار شد که تحویان تمل قریب به تحویان
سرطان اعتبار شد آن زمان از سطا طالیس شهور و
سنته رومی بکیفیتی که بالاگذاشت اختراع کرد و به تتبع
آن الهی فرنگستان هم شهور و سنین خود بهمان اصطلاح
مصطلح داشتند و در عهد یزدجرد بن شهریار که از اواخر
قار سن است اصطلاح سنته بخت قمری اختیار کردند
مگر باین قدر تفاوت که شروع آن از عهد سبطت
یادشاه خود قرار دادند و این سال را فارسی قدیم گویند و همچنین که
در بمقالبه سال قمری رومی اختراع شد بهمان هیچ خواه
نصیر الدین طوسی غایه المرتبه بمقالبه فارسی قدیمی
اصطلاحی جداگانه قرار داد و ترتیب « دوشههور » آن در
شعری نظم نموده * است * لاوالالب و لالاشش
مه است * لال کط و کط لال شهور کوتاه است * و برای تدارک
و جبر کمر بقیه بعد هر چهار سال ماه وی را سنی و زده
میگرفت و مناط و ترتیب زیچ ایانی بر همین اصطلاح مقدم
شد انیست خلاصه آنچه یکی از مهره این فن و مولفهاست
خود که در سن زمانه منافع نموده اند در چ فرموده و از این

واضح میشود که ماه چهارم از ماههای فارسی یعنی تیر ماه
 مسی و دوروزه میباشد و ماه سیوم یعنی خرداد ماه مسی و یکروزه
 و مشهور و متداول بین الناس خلافت آفت بلکه در
 اکثر مولفات اسلام نظر آمده که ماه سیوم یعنی خرداد
 ماه مسی و دوروزه است و تیر ماه مسی دیگر وزه و مصرع
 اول منظوم زکورا کثر جابین نهج دیده شد * ع * لا و لا بلا و
 لا لا شش است * و بنبر مویده آن قطعه مشهور دیگر است
 * قطعه * خور بجوز مسی و دوسعی و یکی است * تمال و ثور
 و شیر با پس و پیش * دلو و میزان و حوت و عقرب
 مسی * بسست و نه قوس و جدی با کم و پیش * پس درین
 قطعه جزا که ماه سیوم است مسی و دوروزه نوشته و ماه
 چهارم مسی و یکروزه مکرر اینکه گفته شود که این اصطلاح آنچه
 بین الناس متداول است از دیگری باشد و مختار خواهد
 نصیر همان که اول ذکر شد و منظوم مشهور که مستحب
 بخواجه نصیر شده موافق اصطلاح ثانی تغییر یافته شهرت
 یافت بعد از آن در عهد طلال الدین ملک شاه بن الب
 ارسلان سلجوقی مصطلح دیگر قرار یافت که ابتدای
 سال را از روزی که فتنه که قبل نصف النهار آن تحویل افتاب

به برج حمل شود و جمله شهر را برابر می روز و گزینند سال
 شهر و نیز و جردتی و در آخر ماه اسفند از نذینجه و زوید و زیاده کردند
 و بنظر التزام ابتدای سال از روزیکه قبل نصف نهار آن تحویل آفتاب
 به برج حمل شود کسری که باقی می ماند بعد هر سه یا هر چهار سال
 یک روز کامل گرفته در آخر ختمه مسرت می افزودند و آنرا
 به ختمه ختمه مسرت نام زد کردند و آن سال را که این الساق
 و ران به حمل آمد کبیسه گفتند و این شهر و سال بنام جلالی نامزد
 شد بعد از آن در عهد جلال الدین محمد اکبر بادشاه شهر
 شمسیه را تحویل حقیقی کردند یعنی شروع سال از روزیکه
 قبل نصف نهار آن تحویل آفتاب به برج حمل شود و شروع
 شهر دوم از روزیکه قبل نصف نهار آن تحویل آفتاب به
 برج ثور شود گرفته و همچنین تا آخر آن لقب شهر و سال الهی
 شد و حقیقی قرار یافت نه اصطلاحی و سال هندی شمسی که
 انرا سنکرات گویند نیز حقیقی است نه اصطلاحی لکن این
 سال به نسبت سال شمسی حقیقی اهل فرس بست و رحما
 و قیقه ساعت زیاده می باشد ازین سبب که به وج باطل
 اهل هند صور الگو اکب اند و آن در هر سال شمسی تقریبا
 یک دقیقه طی می کند و در حرکت یک دقیقه شمسی بست

و چهار دقیقه ساعت می شود و در جدول مفصله ذیل اسمای
 مشهور فارسیه که در سنین نیز درج گردی و فارسی جدید و جلالی
 و الهی همین اسماء مستعمل اند و مشهور شمسیه هندی
 با اسمای برج عربی و هندی و انگریزی موازی یک دیگر
 با تعداد ایام موافق مشهورین اجمه و فارسی جدید باشد یا الهی
 یا اصطلاح دیگر به تفصیل مندرج می شود و مشهور قطبیه هم بنظر
 موازات مرقوم می گردد و تعداد ایام آن همان است که گذشت
 موافق مندرجه جدول خیال نباید کرد و نامهای مشهور قطبیه
 در بعضی از کتب این فن که در اینجا متداول اند فی الجمله
 به تفاوت الفاظ از آنچه درین جدول است دیده شد لکن
 در بعضی از مولفات ملک مصر همین نهج بود و بدانست
 را قسم این اوراق آن تحریر مرجع از مشهوره این
 اطراف معلوم شد لکن درین رساله متبع به نقل آن
 مناسب متصور شد *

جدول اینست

شهر فارسی	شهر هندی	شهر قبطی	بروج عربی	بروج هندی	بروج انگریزی	تعداد ایام
فروردین	بیساکه	توت	حمل	میکه	ایری نس	۲۱
اردی بهشت	جیشته	بابه	ثور	برکته	طارس	۳۱
خرداد	اساده	ها تور	جوزا	مشن	جستانی	۳۲
تیر	ساون	کیهک	سرطان	کرک	کیانسر	۳۱
مرداد	بهادون	طویه	اسد	سنه	لئو	۳۱
شهریور	کوار	امشیر	سنبله	کنیا	ورکو	۳۱
مهر	کاتک	بهاماتا	میزان	تلا	ایمرا	۳۰
آباد	اکون	برموده	عقرب	برجهک	استارگو	۳۰
آذر	پوس	یشکش	قوس	دسن	سایهیری نس	۹
دی	مانده	پوشه	جدی	مکرو	کیمیری	۲۹
بهمن	بهان	ایب	دلو	دسد	اکویری	۳۰
اسفند	چیت	مسجری	حوت	مچون	پوسر	۲۰

و باید دانست که اهل فرس هر روزی را از ماههای
شمسی بنامی جداگانه موسوم میسازند چنانکه نامهای
هفته اند و حکمای فرس گویند که حق تعالی سی و پنج سر و شش
آفریده که ملایکه باشند از اجسماله سی نفر آنانند که
روزی سی گانه از هر ماه شمسی بنام ایشان
موسوم گشته و پنج نفر دیگر آنکه پنجه' در دیده که خمد مسترقه
باشد بنام آنهاست و از جمله' آن سر و ششها دوازده نفر اند
که ماههای دوازده گانه سال شمسی بنام ایشان موسوم شده
و هر یک ازین دوازده سر و شش بتدبیر امور و مصالح ماهی که
همنام اوست معین است و همچنین بتدبیر امور و مصالحی
که در هر یک از روزهای سی گانه واقع میشود حواله بر و شش
است که آنروز بنام او موسوم است و این سر و ششها
که بتدبیر روز قیام دارند کارکنان سر و ششهای اند
که بتدبیر ماهها اقدام می نمایند پس هر روز یک بنام آن ماه موسوم
باشد بر و شش علاقه دارد که آن ماه بنام اوست و بتدبیر مصالح
آنروز بدو مقدر است خود هم بتدبیر و مصالح آنروز می
پزد و از دنیا بر این جهت شرف آنروز را عید گفته و جشن
منازند و نیز هر کدام از سر و ششها بمقتضای جوهری و عنصری

و مگر هم مقدر است چنانکه خرد او بر آب موکل است
و اودی بهشت بر آتش و مرد او بر اشیاء و تفصیل
آن در ذیل نام هر سردش بیان کرده شود و تفصیل روزهای
سی ساله که سیمی سه و ششهای موکلات بر خود انداخته
نیج است روز اول او در مزبور وزن شود رکن و آن نام باری تعالی
هم هست دوم بهمن و فرشته سیمی او تسکین خشم
و قهر دهد و موکل است بر نگاوان و کوفته ان سیوم روز
اودی بهشت بضم اول و فرشته سیمی او محافظت گوهرها
هم کند چهارم روز شریور بر وزن بر زنگر و فرشته
هم نام او موکل بر آتش و بر جمیع فلزات است پنجم روز
اسفند از مد بضم میم و سکون ذال مبعمر در آخر و فرشته
سیمی او بر بیشمار درختان هم موکل است ششم روز
خرداد بضم اول و فرشته هم نام او بر آبهای روان
و درختان هم موکل است هفتم روز مرداد بر وزن خرداد و این
فرشته بر زمستان هم موکل است هشتم روز ذی قعد
بر وزن سوداگر و آن یکی از نامهای این دیاک هم است
نهم روز تیر و این فرشته موکل بر افتاب هم است دهم
روز آبان بر وزن تابان و این فرشته بر آهین هم موکل است

یازدهم روز خور و فرشته آن بر افتاب هم موکل است
 و دوازدهم روز ماه و این فرشته بر جرم قمر هم موکل
 است سیزدهم روز تیر بر وزن میر و فرشته آن بر
 ستور آن موکل است چهاردهم روز گش با ثانی مجهول
 و فرشته آن موکل بر خالق عالم است پانزدهم روز
 دی بهر د آن یکی از نامهای بار یتمالی هم است شانزدهم
 روز مهر و فرشته آن موکل است بهر و محبت هفدهم روز
 سروش بضم اول بر وزن خروش و ریاست بندگان بدست
 این فرشته است هیجدهم روز رشن اول و ثانی مفتوح و ثالث
 ساکن و فرشته آن موکل بر آتش است نوزدهم روز
 فردر و بن و فرشته آن موکل بر ارواح است بیستم
 بهرام و فرشته آن موکل است بر نصر و نزالان و حمزه و جبر
 و جدال و محافظت مردم مسافر نیز حواله بدو میرسد و یکنم
 رام و فرشته آن موکل است بر فرج و دست و دوم
 روز باد و فرشته آن موکل است بر ریخ و تزیج و نکاح
 بست و سیوم روز دینا دین بر وزن ششم اگین
 و دین بر وزن سحر زمین و ناصی است از نامهای حق
 چلی و عالم است و چهارم روز دین و فرشته آن نامور است

بهی فطرت قائم و موکل است بر نوم و یقظه و سعی و حرکت
 و بحر است ارجح که بابدان رجوع فکر کرده اند بست و پنجم
 روز آراد به اسمها بر وزن ازاد فرشته آن موکل است
 بر جن و شیطان بست و ششم روز استادی و زان بنما و
 فرشته آن نزد یک ظهور دریم پیدا شد بست و هفتم روز
 اسمان و فرشته آن موکل است بر طبر و بعضی گویند
 بر حیات که عزرائیل باشد بست و هشتم روز زامیا و دای
 مجسمه بر وزن خاکسار و فرشته آن موکل است بر سموات
 و بعضی گویند بر قضا و بر وایت دیگر بر خوران بهشتی بست و نهم
 مار اسفند دمار اسفند ان و مار اسپند و مار اسپند ان
 بهر چهار لغت می گویند و فرشته آن موکل است بر آفت
 و عقول و اسماع و البهار و بعضی گویند بر لرزه اسم روز می ام
 انیران چهارم مهماه و پنجمه بر و مروی است بر وزن انیران
 فرشته اسمی آن موکل بر عقد فلاح است و بر وایت دیگر
 بر دهور و از من این بود نامهای ایام است که ظاهر
 وضع آن بمشابهت شهر فرس داریم بود که هر ماهی و روزی گرفته اند
 و اسمهای نهمه است قییدین تفصیل است اینها و اول و ثانی
 و رابع و سیکون و سبب نام و ناول و است و بر وزن اینها نام روز

دوم اعتقاد نام روز نهمیوم مذ و هشتست نام روز چهارم هشتویوم بر وزن
 زر بریز نام روز پنجم و این ایام خمره کسسته ترقه را فاسیان خرد و دکان
 و خره و دیان بر وزن ششبر و آن گویند ر ایر پنج روز را بغایت معتبر
 دارند و جامهای نفیسه پوشانده شش سازند و عطریاست بسیار بکار برند
 و تنوعات کنند و میوه های لطیف خورند و با تشن خانمار وند و اهل
 تاریخ الهی نیز همین اسماء بحال داشتند مگر نام روز سی ام روز
 نهادند و نام روز سی و دوم شب مشرق کردند و همین اسمای سی گانه
 را صاحب در ورج واقیه که یکی از قدای علمای امامیه است بدوایت
 سلمان فارسی رضی الله عنه نقل کرده و اسمای مایکه
 موکل به جواهر و اسامی دیگر هم چنین نهج روایت نموده و یکی از
 اصطلاحات اهل فرس در اسمای ایام چند لفظ گاهبار
 آگاهینار است و آن گاهینار است و گاهینار است که خدا ایتعالی
 عالم را در آن آفرید و گاهینار است و گاهینار است و گاهینار است
 نقل می کنند که حق سبحانه تعالی عالم را در شش گاه آفرید
 و اول هر گاهنی نامی دارد و در اول هر گاهنی ششنی سازند گاه
 گاهینار اول میدیوزم نام دارد و آن خور روز باشد که روز
 پانزدهم اردی بهشت ما قدیم است گویند که یزدان ازین روز
 تا چهل روز آخریتش اسماء نهاد با تمام رسائید و گاه گاهینار دوم

میدیو سیمه نام دارد و آن خور روز است که یازدهم تیر ماه قدیم
 باشد گویند که یزدان ازین روز تا شصت روز آفرینش آب را
 تمام کرد و گاه گاه بنهار سیوم پیتی سیمه نام دارد و آن استاد
 روز است که بست و سیوم شهر یور ماه قدیم باشد گویند که
 یزدان ازین روز تا هفتاد و پنج روز آفرینش زمین را با تمام
 رسانید و گاه گاه بنهار چهارم ایا تهریم نام دارد و آن استاد روز
 است که بست و ششم مهر ماه قدیم باشد گویند که یزدان ازین
 روز تا سی روز آفرینش نبات و اشجار و سستی را با تمام
 رسانید و گاه گاه بنهار پنجم میم نام دارد و آن مهر روز است
 که شانزدهم بهمن ماه قدیم باشد گویند که یزدان ازین روز تا هشتاد و روز
 حیوانات را با فرید و حیوانات پرند و دود و هشتاد و دو
 نوع است از پنجم یکصد و هشتاد و دو پرند و یکصد و دو نوع
 دیگر پرند و گاه گاه بنهار ششم هشتم میم نام دارد و آن ایزد
 روز است که روز اول خشمه مسترق قدیم باشد گویند که یزدان
 ازین روز تا هفتاد و پنج روز آفرینش آدم علیه السلام کرده و بعضی
 کسان تعیین این سگاهها با اختلاف ازین روز امام و یار کنند
 و یکی از تواریخ ششمه قدما تاریخ اهل ترک بود لکن چون
 بزوانها دست محمد دنیا طویان تراست که کتب قدیمه آنها با نقصهای

نهم که در و شصت و شش لکبه سال تا حال نشان می دهند لهذا
 این زیچات را اطلاع واقعی بر مبداء آن حاصل نیست لکن داسب
 بنحمان فرم است که در دفاتر تقویمی او و از دوازده گانه ترکان
 می نویسند که یک دور یک سال منقضي می گردد و دور دوم
 شروع می شود تا دوازده دور و باز دور اول می آید و برای هر یکی
 از این ادوار نامی جداگانه است و آن اسمهای جانوران اند چنانچه
 هر سال را خواصی گویند مطابق خواص آن جانور به نام مذکور و چون
 ماههای ایشان قمری اند و سنین شمسی لهذا امثال هندی
 نزد آن بعد دو سال یا سه سال یک سال را میسزده ماهه
 گیرند نامهای ادوار مذکور اینست اول سچقان ییل بمعنی موش
 دوم او د ییل بمعنی گاو سیوم پارس ییل بمعنی پلنگ چهارم
 لوشقان ییل بمعنی خرگوش پنجم لوئی ییل بمعنی نهنگ ششم
 تلمان ییل بمعنی مار هفتم پونت ییل بمعنی اسب هشتم قوئی ییل
 بمعنی گوسفند نهم چچی ییل بمعنی میمون دهم تخاقوی ییل بمعنی
 مرغ یازدهم است ییل بمعنی سگ دوازدهم تنگوز ییل بمعنی خوک
 و شروع این دوره دوازده گانه از حوالی ماه فبروایری
 انگلیزی می شود چنانچه دوره حالیه از سنه ۱۸۲۰ شروع
 شده بهمین قیاس سبب باید کرد که درین سال ۱۸۴۷ دوره

هشتم است و این دوره در سال ۱۸۵۱ تمام خواهد شد باز از سال ۱۸۵۲ دوره اول شمردن خواهد شد * مطابق دوم از مقصد اول * در تقویم ماهیت شهید و سنین قمری اما سال قمری هم دو گونه است حقیقی و اصطلاحی سال قمری حقیقی است که در حواله ماه قمری حقیقی تقویم شده و سال قمری اصطلاحی آنکه نمایان دو از ده ماه قمری اصطلاحی باشد اما ماه قمری حقیقی عبارت است از زمانه که قمر بهر نسبتی که ششمین را از اجتماع و غیره لک گذراشته است باز بهمان نسبت عود کند و مقدار این ماه است و نه روز و سسی و یک دقیقه و پنجاه ثانیه است پس ماههای قمری اهل هند و ترکمان حقیقی اند که از اجتماع ششمین و قمر تا اجتماع دیگر گیرند و اهل شرق زمانه ما پس رویت و سال را ماه قمری گویند و آن کمتر از است و نه روز و زیاد از سسی روزها شمرده و ممکن است که چهار ماه بر ابر سسی روزه باشد نه زاید از آن و تا سسی ماه متوالی نیست و نه روز و زیاد از این زاید نخواهد بود و بالبحرینه ماههای اهل اسلام هم اصطلاحی باشد نمایان زاید از حقیقی و از این ناقص از آن و چون اعمال زیاده است بهرین شهید و را سسایم متعذر به و لهذا را با سسی از اهل اسلام مقدر کردند که از سسی ما آن خبر سسایم تفاوت اول سسی روزه

و دوم بست و هر روزه گرفتند و درین سال هم بسطیده و کبیسه
 باعتبار اوردند که بسطیده و پنجاه و چهار روزه باشد و کبیسه
 سیصد و پنجاه و پنج روزه و اینچنان است که هر سی سال را قری
 قرار دادند و در هر قرن نوزده سال کبیسه است یعنی بفرغ
 اینکه اول سی روزه دوم بست و نهم روزه باشد می باید که
 ذی الحجه همیشه بست و نهم روزه باشد لکن در هر قرن یا زده سال
 ذی الحجه را سی روزه گیرند و آن سالهای دوم و پنجم و هفتم
 و دهم و سیزدهم و شانزدهم و بیست و یکم و بست
 و چهارم بست و ششم و بیست و نهم علی الترتیب باشد
 و وجه این ترتیب این است که کسری بعد گرفتن سال
 متعارف سیصد و پنجاه و چهار روز باقی کم از نصف دوم است
 لهذا در سال اول این را می گذارند و در سال دوم این کسر
 مضاعف شده زیاده از نصف دوم میشود لهذا در آن سال
 این کسر را روز کامل می گیرند چنانچه داسب محاسبان
 ستین است و بیست و پنج در هر سال که هر ایام نام این
 کسر را از نصف دوم شود و در آن سال یا روز زاید
 گیرند و اینچنین سالها همان سالها اند که بیان کرده شدند و این
 سال اصطلاحی را با صبر زیاده است را وسطی قمری گویند

بالجمله سال قمری ششمی که هجری است آنرا از
 زمان هجرت پینهمبر مصلوات الله وعلیاه می گیرند
 و آن بحساب وسطی مذکوره پانزدهم جولای روز پنجشنبه
 است و بحساب رویت هلال شانزدهم روز جمعه همان
 سال و ماه است اول آن شهر محرم است و آخر آن
 ذی الحجه و همین سال و ماه را اهل اسلام در عبادات و اعیاد
 خود بشمار دارند و ماههای دوازده گانه اینست محرم صفر
 ربیع الاول ربیع الآخر جمادی الاول جمادی الآخر رجب
 شعبان رمضان شوال ذی القعدة ذی الحجه و جنبه این
 ماهها چهار ماه حرام است یعنی شرف و حرمت آن نزد
 باری تعالی زیاده از ماههای دیگر است بخبر همین حرمت
 درین ماهها جنگ و جدال با مخالفین هلاکت ممنوع میگردند
 مگر اینکه خود مخالفین مجبور سازند تا بعد از آنکه آنها را قتل است
 و آن محرم و رجب و ذی القعدة و ذی الحجه باشد و نیز اهل
 اسلام صفاتی از صفات در هشت تاسعه و قشت و چهارده ماهی آنها
 اضافه سازند و در چهار ماه باقی یعنی ربیع و جمادی
 بسبب موج و بودن صفات آن از اول و آخر یا اول و ثانی
 صفتی دیگر تاملش نکردند یعنی محرم الحرام و صفر الحرام و رجب

المسحوب و صفت آن بحرام نیز آید مگر بیشتر مروج همان اول
 است و شعبان المعظم و رمضان المبارک و شوال المکرم
 و ذی القعدة الحرام و ذی الحجة الحرام و نیز منقول از مشایخ
 اهل اسلام است که سی باید هرگاه آدمی به هلال ماه نظر کند
 متعارف آن بیکی از اشیای مبینة نظر اندازد که تمام آن ماه
 به رحمت و برکت گذرد و از باطلای نازل و ران ماه این باشد
 و آنرا بدینگونه نظم کرده اند * قطعه * ماه محرم زربه بین اندر
 صفر بین آینه * اول ربیع آینه روان آخر غنم ای مه نگر *
 اول جمادی نقره بین پیری بین و آفرین * ماه ربیع مشحون
 به بین شعبان گیاه سبز تر * شمشیر در رمضان نگر
 شوال جامه سبز بین * ذی القعدة بایستی کو و کی ذی الحجة
 و خرخره و در هر یشت شریف و است که هرگاه هلال
 به بیند باید که بگوید اللهم علیه بالیمین والایمان والاسلام
 والاسلام ربی وربک الله * بعد از آن سه بار بگوید * هلال
 خیر و رشت اللهم انی استعذک من خیر هذا الشهر و خیر الفل و
 و اعوذ بک من شره * بعد از آن بخواند اللهم ارزنا خیر
 و نصرة و برکت و متعة و نورة و نعوذ بک من شره و شر ما بعد *
 * تا عده * باید دانست که هر روز که غره محرم خواهد بود از آن

یک روز تا بین گذاشته روز دیگر آن غره صفر خواهد بود و
 روز یک غره صفر است روز مابعد آن غره ربیع الاول خواهد بود
 و بر روز یک غره ربیع الاول است یک روز بعد از آن گذاشته
 روز مابعد آن غره جمادی الاول و روز دوم آن غره جمادی الثانی
 و همچنین تا آخر ادایک روز تا بین گذاشته روز و یازده غره مادیار
 بگیرند و بعد از آن بدون گذاشتن روزی متوسط تا اگر غره نهم بر روز
 جمعه است غره صفر بر روز یکشنبه و غره ربیع الاول بر روز و شنبه
 و غره ربیع الثانی بر روز چهارشنبه و غره جمادی الاول بر روز
 پنجشنبه و غره جمادی الثانی بر روز شنبه و غره رجب بر روز یکشنبه
 و غره شعبان بر روز سه شنبه و غره رمضان بر روز چهارشنبه
 و غره شوال بر روز جمعه و غره ذی القعدة بر روز شنبه و غره ذی الحجه
 بر روز و شنبه خواهد بود و هرگاه که درین قاعده حصول علم بقره
 یکماه ضرور است تا از آن غره ماه دیگر بر آزند به قاعده دیگر که
 در آن علم بقره ماهی ضرورت ندارد و منسوب است بجناب
 ولایت ماب امیر المومنین علی ابن ابیطالب علیه السلام و همال
 هر ماه که مجهول است بر او رد می توانند مگر درین قاعده علم
 بسته بهجری ماهی که همال آن مطابق است ضرور است و طریق
 اش اینست که از سال هجری ماه مطابق همال باشد

هشت طرح کنند یعنی هر قدر که عدد هشت بر آید آنرا خارج
 سازند آنچه باقی ماند خواه هشت یا کم از آن خواهد بود یک
 یک از آن بر بین حروف هشتگانه بنهند * اه چ ز د ب و د *
 بهر حرف که منتهی شود عدد آن حرف بحساب ابجد گرفته بر آن چهار
 بیفزایند و آنرا محفوظ دارند و هلال هر ماهی که مطلوب باشد از
 محرم تا انماه بر بین حروف دوازده گانه بسط میزنند یعنی بر حرف
 اول محرم بنهند و بر حرف ثانی صفر و هکذا و آن حروف اینست
 * ز ن چ ه و ا ب د ه ز ا ج * پس بهر حرفی که ماه مطلوب منتهی
 شود عدد آن حرف بر عدد محفوظه سابق افزوده و مجموع را گرفته
 از شنبه به ترتیب ایام هفته شمار کنند یعنی یک یک از بین
 اعداد مجموع به ترتیب بر هر روز بگذارند پس یک دور
 یاد و خواهد سه بر هر روز که این تقسیم منتهی شود و غره انماه همان
 روز باشد و یکروزه و یا قبل آن هلال و معنی یکروزه و یا سه
 اینست که بگذارشتری یک یک از آن اعداد مجتمع بر ایام هفته
 هرگاه هفته تمام شود باز از اول هفته شروع کنند و بکنند امثالاً اول
 رجب اس سال می خواهم که بدانم چون از سال هجری
 یعنی ۱۲۶۳ هشت هشت طرح کردیم هفت باقی ماند
 آنرا بر حروف هشتگانه مذکوره اول بسط کردیم منتهی بحر حرف

و شد و آن که شش است که فقه سران چهار افزوایم و شد
 از آنکه و داشتیم و چون مطابق میلان رجسب بود از آنکه و شد
 مذکور و دوم بسط کردیم بحر فیه رسید و آن که و داشت
 با و جمع ساختیم و از ده شد از آنکه ایام هفته بسط نمودیم
 در دوره و دم منتهی به شش شد که آنروز نهم رجسب
 سال ۱۲۶۳ است پس روز دوشنبه میلان خواهد بود
 * قاعده دیگر * چهارم هر ماه هر یک واقع شود بهمان روز نهم ماه
 سیم بعد از آن ماه خواهد بود مثلاً در چهارم رجسب نهم رجسب
 و چهارم شعبان نهم شوال خواهد بود و چنانکه و افصح باد
 که این قواعد را استخراج اهل و نهم های ماههای سال
 وسطی قمری کافی و کافی خواهند بود و در این میان ممکن است که
 بسبب سالهای کبیسه فتوری در حساب واقع شود لکن چون
 حساب اهل اسلام بر دیت میلان است پس در این باب که
 رویت بسبب ابر و باد نهم و که این قاعده مقتضای میلان باشند
 اگر آنروز بیست و نهم ماه آن شد است و در اهل اسلام
 میلان آنروز معتبر خواهد بود و در این میان ممکن است که
 طایفه و اله و سلام که فرموده معین اندکی لا فایده و لا اعتبار است
 بالرویه و افطار و ایا الرویه یا یغنی ما است علی علم هستیم که از تحریر

و حساب اگهی نذاریم شمار روز دهر و بیست هلال داریم و افطار
 بز رویت کنید و درین زمانه بهندوستان دو سال قمری دیگر
 رایج اند که اندر اسماهای جاو سن گویند یکی سال جاو سن
 ابوالظفر هجر بها و در شاه بادشاه دهمی که سی و هشتمین سلاطین
 تیمور رسد است و آن از بیست و هشتیم جمادی الثانی سال ۱۲۵۳
 هجری شروع شده که پیر و ن از قلعه مبارک دهمی و حساب
 نیست و در دارالظفر سب فقط روز جشن جاو سن چند
 سکه بنام نامی با سکه جاو سن مضمون میشد که جانشین انگیز
 نذر میگذاشتند الحال که این رسم هم برهم شده معلوم نیست
 که متوسلین خاص همچنان بعمل می آرند یا نه و در سال
 جاو سن ابوالظفر مصلح الدین شریا جاد سلطان عادل خاقان
 زمان هجر اجمیر عایشاه با و شهادت داد و خلد الله مالک است که در
 دارالظفر سب ای انیساکت الله و انقر به بنام نامیش تارک
 عقیدت و اقرار بهر شش برین میساید و در جمله وفات سرکار
 از صدر تا مفصل تحریر آن مروج است لکن عوام در تحریر استخود
 عادت اندراج آن ندارند و شروع آن از پنجم ربیع الثانی
 سنه ۱۲۵۸ هجریست و یکی از محال حرکت قمر سی
 بمنزل قمر است و اگر چه اندام اخاست و حساب سنین

و مشهور نیست لکن بمناسبت ذکر حرکت قمر شرح آن
مناسب معلوم شد واضح باد که چنانکه منطقه البروج را
دوازده حصه کرده هر حصه را به برجی نام زد ساخته همچنان
از برای تعیین حرکات روزانه ماه و قمر و اوضاع وی
نسبت به شمس منطقه مذکور را به بیست و هشت بخش
متساوی قسمت می کنند و آنرا منازل قمر نام نهند و همچنین
اهل هند آنرا به بیست و هفت بخش قسمت کنند و آنرا پنجاهتر
نام کنند و تفصیل آن در بیان سنین و شعور هندی خواهد آمد و منتهای
اختلاف از هر دو اینست که چون تمام دوازده ماه را به بیست
و هفت روز و هفت ساعت و چهل و سه دقیقه است
به بیست و هشت و نه بیست و هفت پس برای تعیین اهل
یونان کسر را کامل کردند و هندوان آن کسر را احتساب نداشتند
و عربان این منازل را به نسبت قیام شمس در آن
بأنوا اسمیه میگرداند و اعتقاد آنها چنین بود که این بیست
و هشت کوکب اند که در میان کابل طالع و سقوط نامه
اتفاق میشود و میگفتند که هر کدام یک نوع سقوط کرد و نوع
دیگر که نظیر در قیاس آنست طالع نمود باران میشود پس
میگفتند که باران را بسبب فلان نوع است و بطالع نوعی از

انوا^۱ نو^۲ پانزد هم ان ماقط میشود و لهذا طالع و ماقط را بر نسبت
یکانه گر رقیب می گویند و آنحضرت صلی الله علیه و سلم که تغلیظ
در ممانعت این اعتقاد نمود منشأ^۳ آن همین بود که عرب مظهر را
منتسب نبوی^۴ می ساختند لکن اگر کسی مظهر را از فعل الهی داند و
مرادش ازین قول که مظهر ما بنفلمان نو^۵ است یعنی بوقت طلوع
یا سقوط آنست پس درین تحول محذور^۶ی نیست چنانکه شیخ
عبدالحق دهاوی نقل از جامع الاصول در ما ثبت من السنه نقل
کرد با اینهمه درینجا مراد از منازل قمر همان بخش های بیست
و هشت گانه است که قمر هر روز یک منزل از آن طی می کند
والیه یثیرو قوله تعالی * والقمر قدرناه منازل حتی عاد کالعرجون
القدیم* و از برای تحدید و تشکیل این منازل صور کواکب
ثوابت که در آن واقع اند تعیین نموده اند و چون مجموع دایره
منطقه المروج سیصد و شصت و پنج درجه است پس بعد
تقسیم آن بر بیست و هشت هر منزل دو و ده درجه و پنجاه
و یک دقیقه و است و شش ثانیه باری شد و اسمای عمر
این منازل است و هشت گانه بدین نهج است شمس طیس بطرس
ثریا دبران هتعه هتعه ذراع نثر طرفه ذبحه زبره صرفه عوا
سمک اعزل غفر زبانا اکلیل قلوب المعرب شوله نعیم باده

شنبه ذابح شنبه باغ شنبه السعد و شنبه اخید فرخ مقدم
 فرخ موفّر * مطالب سوم از مقصد اول * در بیان شبانه
 روز و ایام هفته و زمانه ساعات و تعلقات آن باید دانست
 که روز چهارت از شبانه روز است و شبانه روز باطلحات
 هر طایفه مختلف است حکامی قاضیان و یونان از وقتی بگیرند
 که مرکز شمس بر نصف النهار رسد زمانه ما بین دو نصف النهار
 یک شبانه روز باشد که اندر ایوم باید گویند و شبانه
 هند است ای آن از طلوع مرکز آفتاب است پس ما بین الطلوعین
 مقدار شبانه روز باشد و نیز و ترکان از بین غروب و
 مرکز آفتاب است و نیز حکامی هرگاه شروع آن از وقت
 رسیدن مرکز آفتاب بود تا ایل بود پس مقدار شبانه روز از نصف
 شمس تا نصف شمس و یکبار باشد و پیش از ایل شروع
 شروع شبانه روز بعد از غروب تمام قمر آفتاب است
 و ابتدای روز باطلحات هند است از طلوع مرکز آفتاب
 است و منتهای آن بین غروب مرکز شمس و ایل شروع
 شروع روز از وقت طلوع صبح است و آن وقتی
 است که در آن بیاض صبح نیست شود و منتهای روز همان
 شبانه روز است هر روز حسب اشیان و احوال باشد

هر یک هفتاد است که منتهای روز اوست و منتهای شب
 بنده روز پس شبانه روز هشتاد است و چهار ساعت
 است زیش و نه کم لکن هرگاه در روز کم می گردد در شب
 می افزاید هرگاه از شب کاهد در روز زیادت می پذیرد و این
 امر مختلف می شود بحسب از من و آفاق و در بلدان شمالی
 العرض مثل تمام هندوستان و دیگر ولایات در ازترین
 روزها است که در ثلث آخر خیزان باشد و آن ثلث
 آخر ماه جون انگریزی است دهان منتهای طول نهار باختلاف
 آفاق است و همین است منتهای کوتاهی شب بعد از آن
 روز شروع در نقصان گیرد و شب در زیادت تا اینکه
 ایام مهر جان رسد و روز و شب مساوی گردد و آن
 در ثلث آخر ماه سبطمبر است باختلاف آفاق و در نیمه
 روز و شب هر دو دوازده و دوازده ساعت گردد و پس
 در ثلث آخر ماه ذیحجه طول شب منتهی شود که همان انتهای
 قصر نهار است باز شب شروع در نقصان گیرد و روز
 در زیادت تا اینکه ایام بهار رسد و شبانه روز مساوی
 گردد و آن در ثلث آخر ماه مارچ باشد باز روز شروع
 در زیادت گیرد و شب در نقصان و درین مقام دو جدول مرقوم

می گردد که از اول حال در ازی و کوتاهی شب و ابتدا و انتهای نیمه از آن
 و اعتدالین بتقدیر تاریخ در جمله بلاد که ما بین عرض البلد بیست و یک
 و رجه و سی دقیقه و سی درجه واقع اند معلوم خواهند شد و از
 جدول دوم حال طلوع و غروب آفتاب در هر یک از بلاد مذکور
 به تعیین تواریخ تمام سالی منکشف خواهد شد و اگر چه در آفاق دایره
 فی البججه تفاوت در تعیین طول و قوس شب و روز واقع
 می شود لکن نزد حکمای فرانس با این فرق قابل اعتنا نیست لهذا
 موافق مذهب آنها با هم آمده اند و در جدول مذکور در جدول طالع در مرقوم
 است و طریق استعمال جدول اول تا هر استیلا و خروج و ورود و بیان
 نیست لکن طرز دریافت طلوع و غروب از جدول مالی اینست
 که هرگاه یک حال طلوع و غروب آن در یک فوجی منظر باشد و لا
 عرض البلد آن در یافت نمایند آنچه عرض البلد آن باشد در خانهای
 عرضی جدول که بالای ۱۰ اند نظر اندازند در سطر عرضی البلد
 بقاعدۃ الجداول مرقوم است و در قافی آن نوشته است و در سطر عرضی البلد شهر
 مطابق طلوع و الغروب تعیین می شود و اگر طلوع و غروب
 است از جانب راست و اگر غروب و طلوع است از جانب
 چپ و در ماهی و تاریخیکه در یافتند آن نظار است بتعیین روز
 یعنی بسجادات آن تاریخ و در خانهای عرضی جدول عین روز

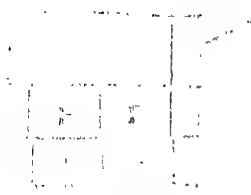


Figure 1

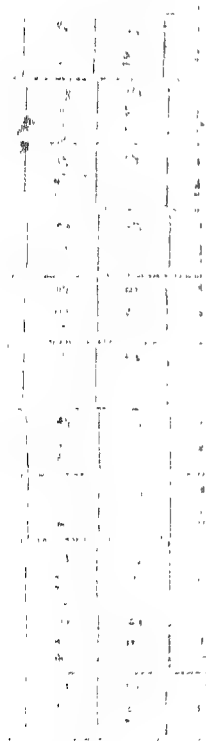


Figure 2



Figure 3

Date		Time		Location		Remarks	
1	2	3	4	5	6	7	8
9	10	11	12	13	14	15	16
17	18	19	20	21	22	23	24
25	26	27	28	29	30	31	32
33	34	35	36	37	38	39	40
41	42	43	44	45	46	47	48
49	50	51	52	53	54	55	56
57	58	59	60	61	62	63	64
65	66	67	68	69	70	71	72
73	74	75	76	77	78	79	80
81	82	83	84	85	86	87	88
89	90	91	92	93	94	95	96
97	98	99	100	101	102	103	104
105	106	107	108	109	110	111	112
113	114	115	116	117	118	119	120
121	122	123	124	125	126	127	128
129	130	131	132	133	134	135	136
137	138	139	140	141	142	143	144
145	146	147	148	149	150	151	152
153	154	155	156	157	158	159	160
161	162	163	164	165	166	167	168
169	170	171	172	173	174	175	176
177	178	179	180	181	182	183	184
185	186	187	188	189	190	191	192
193	194	195	196	197	198	199	200
201	202	203	204	205	206	207	208
209	210	211	212	213	214	215	216
217	218	219	220	221	222	223	224
225	226	227	228	229	230	231	232
233	234	235	236	237	238	239	240
241	242	243	244	245	246	247	248
249	250	251	252	253	254	255	256
257	258	259	260	261	262	263	264
265	266	267	268	269	270	271	272
273	274	275	276	277	278	279	280
281	282	283	284	285	286	287	288
289	290	291	292	293	294	295	296
297	298	299	300	301	302	303	304
305	306	307	308	309	310	311	312
313	314	315	316	317	318	319	320
321	322	323	324	325	326	327	328
329	330	331	332	333	334	335	336
337	338	339	340	341	342	343	344
345	346	347	348	349	350	351	352
353	354	355	356	357	358	359	360
361	362	363	364	365	366	367	368
369	370	371	372	373	374	375	376
377	378	379	380	381	382	383	384
385	386	387	388	389	390	391	392
393	394	395	396	397	398	399	400
401	402	403	404	405	406	407	408
409	410	411	412	413	414	415	416
417	418	419	4				

عرض البلد نگاه کنند که همان مقدار طلوع یا غروب خواهد بود پس در هر خانه بجای علامت ساعت که شش یا پنج است و یا ه نوشته شده علامت و قانون هر قوم هند سه مثلا گردد که اهم خانه این علامت است و ۴۰ شش ساعت و چهار دقیقه باید فکریه و بجای که این علامت است ۵۰ پنج ساعت و پنجاه دقیقه تصور توان کرد و مانند تا آنکه چون منظور است که رساله عام نهم باشد لهذا اصطلاح رقوم بعدی مرقوم نشده چون از هر داده بعد گیس چند تاریخ مرقوم شد پس تاریخهای که ذکر آن شد که طلوع و غروب نصف اول آن تاریخهای متروکه موافق طلوع و غروب تاریخ ماقبل آن و طلوع و غروب نصف ثانی موافق طلوع و غروب تاریخ مابعد آن باید گرفت و اگر زیاده تر تحقیق و تدقیق منظور باشد پس هر قدر اختلاف که در هر دو تاریخ قبل و بعد شده است آنرا تقسیم نمود و حصه رسد بر ای تاریخهای متروکه تعیین باید کرد * قاعده * دستور است که بر هر قدر که طلوع آفتاب باشد آنرا برگزاید و از ده کم کنند آنچه باقی ماند همان مقدار غروب خواهد بود و اگر مقدار غروب را از ده کم کنند همان مقدار طلوع خواهد بود و مثلاً اگر طلوع از شش ساعت و چهار دقیقه باشد اگر آنرا از ده از دو بکاهند پنج ساعت و یک دقیقه باقی می ماند همین مقدار غروب

آن روز خواهد بود قاعده دیگر هر قدر که طلوع آفتاب است
اگر انرا دو چند کنند همان مقدار آن شب خواهد بود و هر قدر که غروب
است اگر انرا دو چند کنند همان مقدار آن روز خواهد بود و چون
بنابر دریافت طلوع و غروب شمس حاجت بد یافت عرش الیله
لهذا با جمال از ماهیست آن و بعد از این به اول ماهی عرش الیله
بعضی از مکانات مشهوره هندوستان بدینقسم می آید بدانکه اهل
هیئت هر دایره را سیصد و شصت حصه کنند و هر حصه را در
نام نهند باز هر درجه را سیصد و شصت حصه کنند و هر حصه را در
گویند و همچنین تقسیم و تقسیم نمایند و ثالثا تا غایب شده است لکن
اینجا حاجت به تفصیل این نیست و یکبار به خطبه برنگاش
تاسن عرض می کنند و انرا مصل الیها نام نهند و هرگاه آفتاب بدین
دایره می رسد شبانه روز مسافری می گردد و آن در هر سال
دو بار اتفاق می افتد یکی را عند ان خمرانی گویند و دیگری را
اعتدال ربیعیم پس اگر فرض شد چنانکه در خطبه مذکور است که
زمین را قطع کنند پس خاک از قاع زمین را برین دایره و برین
نیز شود آنرا خط استوا گویند و بالا دیوار عظیم برین خط واقع
انجا همیشه شبانه روز مسافری باشد و ثانیاً انجا درامین زمانه ایام
دو بار باشد و این بنا بر اینست که عرش الیله در یک جانب

1	2	3	4	5	6	7	8	9	10	11	12	13	14	15	16	17	18	19	20	21	22	23	24	25	26	27	28	29	30	31	32	33	34	35	36	37	38	39	40	41	42	43	44	45	46	47	48	49	50	51	52	53	54	55	56	57	58	59	60	61	62	63	64	65	66	67	68	69	70	71	72	73	74	75	76	77	78	79	80	81	82	83	84	85	86	87	88	89	90	91	92	93	94	95	96	97	98	99	100	101	102	103	104	105	106	107	108	109	110	111	112	113	114	115	116	117	118	119	120	121	122	123	124	125	126	127	128	129	130	131	132	133	134	135	136	137	138	139	140	141	142	143	144	145	146	147	148	149	150	151	152	153	154	155	156	157	158	159	160	161	162	163	164	165	166	167	168	169	170	171	172	173	174	175	176	177	178	179	180	181	182	183	184	185	186	187	188	189	190	191	192	193	194	195	196	197	198	199	200	201	202	203	204	205	206	207	208	209	210	211	212	213	214	215	216	217	218	219	220	221	222	223	224	225	226	227	228	229	230	231	232	233	234	235	236	237	238	239	240	241	242	243	244	245	246	247	248	249	250	251	252	253	254	255	256	257	258	259	260	261	262	263	264	265	266	267	268	269	270	271	272	273	274	275	276	277	278	279	280	281	282	283	284	285	286	287	288	289	290	291	292	293	294	295	296	297	298	299	300	301	302	303	304	305	306	307	308	309	310	311	312	313	314	315	316	317	318	319	320	321	322	323	324	325	326	327	328	329	330	331	332	333	334	335	336	337	338	339	340	341	342	343	344	345	346	347	348	349	350	351	352	353	354	355	356	357	358	359	360	361	362	363	364	365	366	367	368	369	370	371	372	373	374	375	376	377	378	379	380	381	382	383	384	385	386	387	388	389	390	391	392	393	394	395	396	397	398	399	400	401	402	403	404	405	406	407	408	409	410	411	412	413	414	415	416	417	418	419	420	421	422	423	424	425	426	427	428	429	430	431	432	433	434	435	436	437	438	439	440	441	442	443	444	445	446	447	448	449	450	451	452	453	454	455	456	457	458	459	460	461	462	463	464	465	466	467	468	469	470	471	472	473	474	475	476	477	478	479	480	481	482	483	484	485	486	487	488	489	490	491	492	493	494	495	496	497	498	499	500	501	502	503	504	505	506	507	508	509	510	511	512	513	514	515	516	517	518	519	520	521	522	523	524	525	526	527	528	529	530	531	532	533	534	535	536	537	538	539	540	541	542	543	544	545	546	547	548	549	550	551	552	553	554	555	556	557	558	559	560	561	562	563	564	565	566	567	568	569	570	571	572	573	574	575	576	577	578	579	580	581	582	583	584	585	586	587	588	589	590	591	592	593	594	595	596	597	598	599	600	601	602	603	604	605	606	607	608	609	610	611	612	613	614	615	616	617	618	619	620	621	622	623	624	625	626	627	628	629	630	631	632	633	634	635	636	637	638	639	640	641	642	643	644	645	646	647	648	649	650	651	652	653	654	655	656	657	658	659	660	661	662	663	664	665	666	667	668	669	670	671	672	673	674	675	676	677	678	679	680	681	682	683	684	685	686	687	688	689	690	691	692	693	694	695	696	697	698	699	700	701	702	703	704	705	706	707	708	709	710	711	712	713	714	715	716	717	718	719	720	721	722	723	724	725	726	727	728	729	730	731	732	733	734	735	736	737	738	739	740	741	742	743	744	745	746	747	748	749	750	751	752	753	754	755	756	757	758	759	760	761	762	763	764	765	766	767	768	769	770	771	772	773	774	775	776	777	778	779	780	781	782	783	784	785	786	787	788	789	790	791	792	793	794	795	796	797	798	799	800	801	802	803	804	805	806	807	808	809	810	811	812	813	814	815	816	817	818	819	820	821	822	823	824	825	826	827	828	829	830	831	832	833	834	835	836	837	838	839	840	841	842	843	844	845	846	847	848	849	850	851	852	853	854	855	856	857	858	859	860	861	862	863	864	865	866	867	868	869	870	871	872	873	874	875	876	877	878	879	880	881	882	883	884	885	886	887	888	889	890	891	892	893	894	895	896	897	898	899	900	901	902	903	904	905	906	907	908	909	910	911	912	913	914	915	916	917	918	919	920	921	922	923	924	925	926	927	928	929	930	931	932	933	934	935	936	937	938	939	940	941	942	943	944	945	946	947	948	949	950	951	952	953	954	955	956	957	958	959	960	961	962	963	964	965	966	967	968	969	970	971	972	973	974	975	976	977	978	979	980	981	982	983	984	985	986	987	988	989	990	991	992	993	994	995	996	997	998	999	1000	1001	1002	1003	1004	1005	1006	1007	1008	1009	1010	1011	1012	1013	1014	1015	1016	1017	1018	1019	1020	1021	1022	1023	1024	1025	1026	1027	1028	1029	1030	1031	1032	1033	1034	1035	1036	1037	1038	1039	1040	1041	1042	1043	1044	1045	1046	1047	1048	1049	1050	1051	1052	1053	1054	1055	1056	1057	1058	1059	1060	1061	1062	1063	1064	1065	1066	1067	1068	1069	1070	1071	1072	1073	1074	1075	1076	1077	1078	1079	1080	1081	1082	1083	1084	1085	1086	1087	1088	1089	1090	1091	1092	1093	1094	1095	1096	1097	1098	1099	1100	1101	1102	1103	1104	1105	1106	1107	1108	1109	1110	1111	1112	1113	1114	1115	1116	1117	1118	1119	1120	1121	1122	1123	1124	1125	1126	1127	1128	1129	1130	1131	1132	1133	1134	1135	1136	1137	1138	1139	1140	1141	1142	1143	1144	1145	1146	1147	1148	1149	1150	1151	1152	1153	1154	1155	1156	1157	1158	1159	1160	1161	1162	1163	1164	1165	1166	1167	1168	1169	1170	1171	1172	1173	1174	1175	1176	1177	1178	1179	1180	1181	1182	1183	1184	1185	1186	1187	1188	1189	1190	1191	1192	1193	1194	1195	1196	1197	1198	1199	1200	1201	1202	1203	1204	1205	1206	1207	1208	1209	1210	1211	1212	1213	1214	1215	1216	1217	1218	1219	1220	1221	1222	1223	1224	1225	1226	1227	1228	1229	1230	1231	1232	1233	1234	1235	1236	1237	1238	1239	1240	1241	1242	1243	1244	1245	1246	1247	1248	1249	1250	1251	1252	1253	1254	1255	1256	1257	1258	1259	1260	1261	1262	1263	1264	1265	1266	1267	1268	1269	1270	1271	1272	1273	1274	1275	1276	1277	1278	1279	1280	1281	1282	1283	1284	1285	1286	1287	1288	1289	1290	1291	1292	1293	1294	1295	1296	1297	1298	1299	1300	1301	1302	1303	1304	1305	1306	1307	1308	1309	1310	1311	1312	1313	1314	1315	1316	1317	1318	1319	1320	1321	1322	1323	1324	1325	1326	1327	1328	1329	1330	1331	1332	1333	1334	1335	1336	1337	1338	1339	1340	1341	1342	1343	1344	1345	1346	1347	1348	1349	1350	1351	1352	1353	1354	1355	1356	1357	1358	1359	1360	1361	1362	1363	1364	1365	1366	1367	1368	1369	1370	1371	1372	1373	1374	1375	1376	1377	1378	1379	1380	1381	1382	1383	1384	1385	1386	1387	1388	1389	1390	1391	1392	1393	1394	1395	1396	1397	1398	1399	1400	1401	1402	1403	1404	1405	1406	1407	1408	1409	1410	1411	1412	1413	1414	1415	1416	1417	1418	1419	1420	1421	1422	1423	1424	1425	1426	1427	1428	1429	1430	1431	1432	1433	1434	1435	1436	1437	1438	1439	1440	1441	1442	1443	1444	1445	1446	1447	1448	1449	1450	1451	1452	1453	1454	1455	1456	1457	1458	1459	1460	1461	1462	1463	1464	1465	1466	1467	1468	1469	1470	1471	1472	1473	1474	1475	1476	1477	1478	1479	1480	1481	1482	1483	1484	1485	1486	1487	1488	1489	1490	1491	1492	1493	1494	1495	14
---	---	---	---	---	---	---	---	---	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	----

گهر یال نام نهند و برای او را ک عمده گهر یال و دو وضع ایجاد یافته یکی اینکه دو ظرف زجاجی مجوف سازند و هر دو بواسطه یک انبوه زجاجی مستحق سازند که گویا هر دو یک ظرف گردد و نیز راجع و منفذی از سیردن نمانند مگر اینکه سوار نمی باریک کنند که این ظرف بطرف و دیگر راه دارد و در یکی از آن ریه است که در پیر کنند که اگر آنرا ممکن است کنند از راجعی که در انبوه است آن رنگ بعد صیه یک گهر تی در ظرف دوم در آید که حال انقضای یک گهر تی در یافته بر گهر یال بمشرب عمده گهر یال رتد و باز آن ظرف را معکوس کنند و طریقته دیگر اینست که کاسه را در صا ص سازند و به مثل آن سوار نمی کنند باینکه اگر کاسه را در آب نهند آب بر آن و باخ در یک گهر تی بکاسه در آید از کاه آن کاسه غرق شود و انقضای یک گهر تی معکوم شود و اکثر عمده گهر یال آله اول در سفر بکار دارند و ثانی را در حشر و در هند وستان قبل از آنکه ساعت انگریزی رواج یابد مرسوم بود که اشخاص کم مایه و متوسطین که طاقت لازم داشتن عمده گهر یال نداشتند یکی ازین دو آله را بهر سانیده میداشتند و شحت دانه یا سسی دانه بطور دانه های تسبیح در رشته منظم کرده موافق طریقته حساب پهلوان دانه را

از یک طرف بطرف دیگر می بردند و از آن طرفه قاشق می بردند
 بلکه الحال هم بعضی کرم های کتان و نیز بعضی لکه روی گهری است
 یا تمیز آن دشوار داشتند همچنین بعضی آردند و طریقه ضربت
 گهریال اینست که بعد از طلوع صبح ضایق بوی گهری را در
 عرقی گذشتند و ضربت گهریال را در وقت صبح و شب
 و ضرب و همچنین تا غروب و وقت شب و شب و از غروب
 کنند و چون هر یکی از شب و روز را چهار مرتبه در وقت
 کرده اند و متناوب آن بحسب اقتضا است و رازی و کتامنی آن را گفته
 می باشد لهذا معمول است که در ایام صبا و استیلا و ایام
 دویها و اول و آخر هم در شب و هم در روز و در وقت صبح
 گهری گیرند و و بهر سببی هفت و هشت گهری که در کوه و
 گهری شد و مجموع شبانه روز شصت و یک گهری و در روز
 و در از دود و پیر اولین نیمه نیمه گهری و دود و پیر و سببی بنام
 هشت گهری که مجموع آن سی و هشت گهری است و در وقت
 دود و پیر اولین هفت و هشت گهری و در روز و پیر و سببی
 شش گهری که مجموع آن بیست و شش گهری است و در
 و در ایام شبهای و از شام آن و تا طلوع است که چون
 بعد از طلوع فجر گهری بهر سببی از یک گهری تا پنج گهری

باز همون اعداد گهری های پهر را کم کردند و بعد کاشت قلابی
 یک ضرب دیگر زدند که اشاره با نقضای یک پهر باشد
 بعد از آن که در پهر دوم شروع کردند با نقضای یک گهری
 بر یک پهر لایک ضرب زدند و بعد کاشت قلابی یک ضرب دیگر
 زدند که معلوم شود یک گهری بر یک پهر گذشت و همچنین
 بعد از نقضای دو گهری بر یک پهر اول دو ضرب متصل زدند
 و بعد کاشت قلابی یک ضرب دیگر تا اینکه ضربات پهر دوم هم
 ختم شود انگاه عدد دهد و پهر گذر شسته باز کار کنند و بعد کاشت
 قلابی دو ضرب دیگر زدند که اینها با نقضای دو پهر باشد باز
 در پهر سوم شروع نمایند و بعد اتمام عدد آن پهر همچنین
 اعداد سه پهر کار کرده و بعد کاشت قلابی سه ضرب دیگر
 با اشاره با نقضای سه پهر زده و در پهر چهارم شروع کنند و بعد
 اتمام آن اعداد هر چهار پهر کار نموده همان پنج بعد توقف قلاب
 چهار ضرب زدند و آنرا گهر نام نهادند و آن به تمامی روز بعد
 غروب باشد و به تمامی شب دقت صبح صادق و بعد از فجر
 باز از یک گهری شروع نمایند و چون در هندوستان اکثر
 اوزار از خصوصیات پادشاهی بود متوجه آن یکی اینهم بود
 که بعد از یک گهری هم از شب و هم از روز بخیز گهریال

پا و شاهن بدیگر گهر بالهانه زده باشند چنانچه این عادت
 گهر یا ایان هنوز باقی است که بجای دیگر سوای کارخانه یا شاهن
 یک گهری نه نوازند و از دو گهری شش و هجده سازند
 و اهل فرنگ آله ساخته اند ششصد و بیست و نه از این
 و غیره و در آن قوت قبض و بسط برست و منقبض نمایند
 که اگر یکبار از اقباض کنند بهیئت ترکیبی خود پیوسته و در آن
 بمناسبتی که داشته اند پیدا میشود و بسط آن بصورت دیگری
 است یفی محرک اصل بر خود میگرد و بمناسبتی موسیقی و مالتی
 آن لوحی مدور از چینی یا طلا و نقره و غیره در دست آن
 سوار نمی گردد و بواسطه عمودی که بسبب تحریک محرک
 اصل آن عمود هم بر خود میگرد و از آن سوراخ کشیده اند
 تعبیه کرده و بر سر عمود مذکور دو سوزن یکی کمان و یکی نوک
 تعبیه نمودند و طول سوزن کلان مقدار نصف قطر دایره
 است که بر آن لوح کشیده اند و این هر دو سوزن گردانند و آن
 لوح میگردند کلان از آن در یک ساعت یکدوره تمام میکنند و خورد
 در دو از ده ساعت یکدوره تمام میکنند و بر دایره مذکور هجده
 کشته از یک تا دو از ده پس هرگاه سوزن خورد و از ده و از ده
 بر یک خواهد رسید بالکزم و سوزن کلان از دو از ده حرکت

کرده یک دوره تمام خواهد کرد و باز بر دوازده خواهد رسید و همچنین
سوزن خورد هرگاه از یک بر دوازده و خواهد رسید سوزن کلان دوره
دیگر تمام خواهد کرد تا آنکه هرگاه سوزن خورد یک دوره تمام خواهد نمود
سوزن کلان دوازده دوره خواهد نمود چه فرض معین کرده شد که حرکت
خورد دوازدهم حصه حرکت سوزن کلاست و هرگاه عین
وقت نصف النهار یا نصف اللیل هر دو سوزن را بر دوازده دارند
پس سوزن خورد از حرکت خود ممیز ساعت خواهد بود و آن پسندیده
از یک تا دوازده پنج پنجم نقطه خورد کرده اند که سوزن کلان
از مرد خود از یک نقطه به دیگر ممیز و قایق ماضیه باشد
پس هرگاه سوزن کلان مثلاً بر عدد شش رسید و شروع
حرکت از دوازده شد لا محاله سوزن خورد ما بین دوازده و یک
خواهد بود و درین صورت معلوم شد که سبب دقت ساعت بعد
از دوازده گشت و هنگام اینست اصل ایجاد این آل که
آنرا ابا نگر یزی و اچ میگویند و ترجمه آن بلفظه پاس است
بمعنی نگهبان لکن الحال در هندوستان آنرا اگهی گویند

و بعد از ساعت ناسن از جنس تسمیه شنی با هم محل بعد از آن درین
 آله صنایع عجیبه بعمل آورده اند و اکنون در اکثر بلاد که تا به این شهر آمده
 به ابرای ساعت و قالیق پیدا کنند و در بعضی شهر که تاییه و تالیه
 هم دارند و برای آن دوایر و سوزن های خود را بکار بران لوج تعبیه کنند
 و او شاخ این آله از کمیت و کیفیت و نظم و قدر محاسن و بکثرت
 است مقدار قصر آن جدی دیده شد از سر تا سر این شهر می نمود
 و بعلت آن چنان است که شنیده شد که قطران پنج چهار دراع
 بلکه زیاده پیدا شد و بعضی اقسام چنان پخته کرده که در آن
 خردی از اجزای اندرونی آن با نقضای ساعت خود خود بر کانی اندازد ای آله
 آن قرع میکند و آواز می دهد و همچنین ساعت را با آله نام نهند یعنی
 آواز دهند و همچنین گهرهای مختلف پند و ستان هم آنگاه در آن
 و در افواج خود از رساله های سوار و پیاده و در رساله و هم امرای کلان
 ایشان بر دیوارهای خود می دارند که توانست آن بود ساعت
 کلاک و هم در گهرهای آن بر ساعت نجومی یعنی آله است و در
 گهرهای آنها به چهار و هشت و ده و در جهان خود امر کنند و آنرا به
 اهل هند گهر نام نهند و بر جهانهاست اندر می دهند و در آن
 طریق که آنگاه جهت حفظ اوقات مباحث و دیگر علمها و جهانهاست
 است که زنگوله کلان آویخته اند و در شبانه روز از آنکس نامیست

شش بار از اجنبش دهند باین طریق و تقریباً نصف ساعت
 بر دوازده گذشت یکبار جنبش دهند و به نواخت یکساعت
 دوبار و بر یکنیم سه بار و بر دو ساعت چهار بار و بر و نیم
 ساعت پنج بار و بر سه ساعت شش بار و بر سه نیم
 ساعت هفت بار و بر چهار ساعت بار و آنرا کار کنند باز بر چهار و نیم یکبار
 جنبش دهند و بر پنج و نیم دوبار و بر هشت بار کامل گردد و باز
 کار کنند و از هشت و نیم شروع کنند که بهمان پنج اول یکبار
 جنبش دهند و بر نه ساعت دوبار که تا دوازده ساعت
 باز هشت بار جنبش شود و آنرا نیز کار کنند و بعد از دوازده
 باز بهمان طریق شروع کنند پس از یک تا هشت هر بار در روز
 و سه بار در شب جنبش زنند و بعد از آن اوقات در یافت
 نمایند لکن درین جنبش های زنند که بسبب تکرار ابتداء
 اجتناب را در فهم آن صعوبت شود و بعد تجاوزت آن شکی
 باقی نمی ماند و مخزن این بیست گویا برای همین قاعده ضبط شده
 * بیست و یکب باید ترا صد مدام * تا کار پناشت را آنگونی
 شوم * در زمانه را تغییسی * تکرار است ایام اسبوع یعنی هفته
 پس یک هفته هفت شبانه روز را گویند برای هر یکی از ایام
 هفته نامی جداگانه نهادند و هر یکی از آن منسوب است

بگوئیم از سبب بسیار و بلکه در بعضی سالها آب و هوای همان
کواکب نام زد گردانند چنانکه در هندی و انگلیزی و اینجا هندی
حاوی ایام هفته در زبان عربی و فارسی وارد و هندی و انگلیزی
با اشاره انتساب آن بکواکب سبب در قوم دیگر و در

نامهای هفته	نامهای هفته	نامهای هفته	نامهای هفته	نامهای هفته	نامهای هفته
جمعه	آدینه	چهارشنبه	پنجشنبه	شنبه	یکشنبه
دو شنبه	سه شنبه	چهارشنبه	پنجشنبه	شنبه	یکشنبه
دو شنبه	سه شنبه	چهارشنبه	پنجشنبه	شنبه	یکشنبه
دو شنبه	سه شنبه	چهارشنبه	پنجشنبه	شنبه	یکشنبه
دو شنبه	سه شنبه	چهارشنبه	پنجشنبه	شنبه	یکشنبه
دو شنبه	سه شنبه	چهارشنبه	پنجشنبه	شنبه	یکشنبه
دو شنبه	سه شنبه	چهارشنبه	پنجشنبه	شنبه	یکشنبه
دو شنبه	سه شنبه	چهارشنبه	پنجشنبه	شنبه	یکشنبه
دو شنبه	سه شنبه	چهارشنبه	پنجشنبه	شنبه	یکشنبه
دو شنبه	سه شنبه	چهارشنبه	پنجشنبه	شنبه	یکشنبه

باید دانست که در هر قوم یکی از ایام هفته را مخصوص
عبادت دارند و بزرگ شمارند و در آن روز از اکثر کارهای

و بنویسند از کنند و از همان روز شروع هفته گیرند نزد اهل
 اسلام روز جمعه است که این روز را مخصوص عبادت
 داشته اند و اما ادای صلوة جمعه هر مسلم را باید که از جمله
 کارهای دینی و احترام کند و اگر خدا توفیق دهد تمام آنرا و زرا
 مخصوص عبادت دارد که در احادیث صحیحیه وارد شده که
 در روز جمعه ساعتی از ساعات است که در آن روز هیچ کس
 پیش نیاید و عاصی نکند الا با اجابت رسد و درین ساعات احتمالات است
 بعضی گویند که ساعت اول جمعه قبل طلوع آفتاب است
 و بعضی گویند ساعت آخر قبل غروب و همچنین درین باب
 اقوال مختلف بسیار اند پس گویا ساعت اجابت مخفی
 داشته شد تا هر مسلم به تلاش آن تمام آنرا و زرا مخصوص
 عبادت دارد چنانکه ایله القدر در لیلی ماه مبارک رمضان
 مخفی است تا تمام ایالی این ماه عظیم الشان بقیام و عبادت
 گذرد و در فنی که اذان جمعه شود ازان وقت تا انقراض از صلوة بیع
 و شرائ و دیگر عتود بر اهل اسلام حرام مطابق است
 قال الله تبارک و تعالی و اذا نودي الي الصلوة من يوم الجمعة
 فامسحوا الي ذكر الله و ذروا البيع یعنی هرگاه اندازند صلوة جمعه
 شد و مسعی کنید بطرف ذکر خدا و ترک کنید بیع را و دلالت

اعراب و جوب خصوص در عبادات از مسلمات مسائل اصول است
 گو در تفصیل این اختلاف باشد با سیمبه شرف و بزرگی این روز
 بزرگ کثیر است و بمقامهای خود که یکی از شرف آن
 به نسبت ایام دیگر اینست که این روز عید مسلمانان قرار
 داده شد و درین باب احادیث بسیار آمده و در یکی از
 احادیث وارد شده که احقر از کیند از عید نکاح مابین عیدین ایضی
 اگر روز عید جمعه واقع شود پس عید نکاح مابین هر دو
 و مکانه یفی و مکانه عید و مکانه جمعه نباید و در عوام
 شهرت دارد که مابین عید الفطر و عید الاضحی نکاح ممنوع
 است ظاهرا مضاف آن بهمین حدیث باشد که بنا به معنی حدیث
 و غیر موضوع که بردند و حال آنکه خود حضرت رسالت بنام صلی الله
 علیه و آله و سلم با ام سلمه رضی الله عنهما نکاح و رماه سوال
 کرده اند و همچنین نصاری یوم یکشنب را اعظم ایام ششمارند
 و در آن روز اکثر کسان که ثابت قدم بر عقاید خود اند از کارهای
 دنیوی احقر از کنز و یهود در روز شنبه را از یهودین و تنبهاست دانند
 و نزد این قوم گناهی اعظم از توبه آدمی بکار دنیا و در روز شنبه
 نه بوده است و پیوند هم شروع هفته از یکشنبه کنند و بشمار
 بودن آن روز ششمین محترم ششمارند لکن تشخیص این روز

برای عبادت و دن ایام آخر سموع نشد * مطالب چهارم
از مقصد اول * در تحقیق و تبیین زمانه و سال و ماه و تقدیم آن
موافق حرکات یومی نیرن. بطریق شاستر و جوش اهل هند
باید، است که مدار گردش روزگار بوقلمون باعتبار هفتاد و
بر چهار دور است یکی ست جوک دوم تریپیا جوک سیوم
دو اهر جوک چهارم کلجوک و هرگاه دور کلجوک تمام شود
باز از سر نو دور ست جوک در اید و منتهی بترنججوک
گرد و علی هذا القیاس همیشه احوال جهان بدین منوال بود
و از ابتدا و انتهای بیانیست و مدت ست جوک
هفتده لکله و ست و هشت هزار سال متعارف است و درین
دور اوضاع جهانیان بر صلاح و سداست و و ضیع و شریعت
و فقیر و غنی از مالک راستی و درستی و مرضیات الهی
تجاوز نمی نمایند و عمر طبیعی ایشان درین عهد یک لکله سال
عرفی است و ایام تریپیا جوک و و از ده لکله و نود و شش
هزار سال عرفیست و درین زمانه سعه حصه اوضاع آدمیان بمقتضای
رضای الهی است و عمر طبیعی ایشان ده هزار سال معروف
است و دور سیوم که عبارت از دو اهر جوک باشد هشت
لکله و شصت و چهار هزار سال متداول است و درین نیمه

روش جهانیان بزدست کرداری و راست کشاری است
 و عمر طبیعی مردم هزار سال مشهور است و عمر حضرت
 آدم و نوح و اسماعیل ایشان که هزار سال و قدر سبب هزار سال
 نشان میدهند اهل هند قبول میکنند و میگویند که چون ایشان
 در آخرد واپد جوک بوده اند عمر ایشان را است از اندو مدت
 دور چهارم یعنی کاججوک چهار لک و سی و دو و هزار سال
 متعارف است و درین دور سه حصه از عالمیان بر
 ناراستی و نادرستی است و عمر طبیعی درین همه صد سال
 است و ظابطه ایام هر دور آنست که مقدار کاججوک
 هرگاه مضاعف شود مدت ایام دواهر جوک است و هرگاه
 مقدار کاججوک بر دواهر جوک زیاده شود مدت دور تریینیا
 جوک است و هرگاه مقدار کاججوک بر تریینیا جوک زیاده شود
 مدت مست جوک میشود و آن بحساب اهل هند تاویل گردانید
 بهجرت حضرت رسالت بنام محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم
 یک هزار و دصد و شصت و سه رسیده است از دور کاججوک
 چهار هزار و نه صد و سی و دو و سال متقی گردید و انشقاق
 اهل هند بر آنست که حضرت باری نخست پنج عشر افریده
 هزار مشهور و پنجم اکامس و بعد از آن شخصی بجز نبی

و انشس نزادی که مسمی به بر مهاست باختلاف ردایت
از کتسم هلام بجایگاه و جود آورده و او را دسیله آفرینش
و سبب ایجاد عالم ساخت و بر مها انسان را باذن خالق
از مکن خفا برنمیه ظهور آورده چهار گروه ساخت بر همن جهستی
پس سدر طایفه اولی را بجهت مجاهدات و ریاضات
و حفظ احکام و ضبط حدود معین ساخته پش وائی معنوی بآنها منووس
گردانیده ثانی را برای ریاست و حکومت صوری نصب فرموده
مقتدائی عالم ظاهر باو شان داد و سیله انتظام عالمیان گردانید
طایفه ثالث را بجهت مزارع و مکاسب و معایر حرف تعین
کرده جماعه رابع را بجهت اقسام خدمت معین ساخت
و بر مهایی مذکور کتابی که متضمن صلاح معاش و معاد باشد بظهور
آورده که آنرا امید می نامند و آن صد هزار اشلوک است
و اشلوک عبارت است از چهار قرن و هر قرن مکتب از
یک ایچ روز باده از بست و شش ایچر نمیباشد و ایچر بک حرف
را بیگویند یا د حرف ثانی ساکن و با اتفاق دانایان هند عمر گرامی
این اعجوبه الخملایق که منجترع کتاب مذکور است صد سال است
لیکن صد سال غ عرفی چه هر سال او را سیصد و شصت
روز نشان میدهند و هر روزی شصت و چهار هزار و دویست

و هر ششی بدستور روز متضمن چهار هزار و یک صد و پنجاه
و دانشوران بر همین متفق اند که تا این زمان چندین بر مبادی عالم
ظهور آورده و در هر دو اختلافی خرابیده اند و این بر مبادی وجود هزار
و یکم است و از عمر او پانزده سال و نیم و در گذشته است و ح
در نصف آخر روز است « حقه الی الله سبحانه و تعالی » و باقی
و شک نیست که شمال ما مردم در مذهب اهل بیت و باطنیست
که انجام همه ناینها باشند و فیلی در بخار سید و کله به نام سید و نجیب
حالتش رفت دست کسی بر گوش او افتاد و دست کسی
بر پای او و دست کسی بر خرطوم او و دست کسی بر پشت
او پس بعد اجتماع با هم کسی که گوش او را گرفت است
فیل بصورت دو بابانی کلان است و کمر بکمر مایش بدست او
گفتند بلکه بصورت نمود است و کمر بکمر بدست
یافته گفتند بلکه بصورت مشکیزه است و کمر بکمر بدست
او رسید گفتند هرگز در دست نیامده فیل مرثی کمان و مانند است
و با هم بنزاع و پر خاش در دهان نموده اند و در دهان فیل
فیل ماهیتی دیگر است عالی و بال از فیل و در دهان فیل
و هر کس شعبه از تمیز یافته خود را میبرد و این تصور کرد
و دیگری را بی تمیز و نیز از باب بدو شده و باقی از بی تمیز

و بحیثیت ادراک امری جزئی همه با تمیز و لیکن اباه و اباده اند
 هیچگونه منشای تمیز نیافته صرف بر تصور باطل خود خود را ممیز حقیقی
 پندارند و « اللهم فاعد لنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم
 غیر المغضوب علیهم ولا الضالین » و سنین مردم به ولایت
 هند وستان باختلاف مما لک و باندان مختلف اند و شهور
 و ماهها اگر چه بهین اسمها که بیشتر در جدول شهور فارسیین
 و غیره مرقوم شد در اکثر مما لک و باندان باختلاف البته
 رواج دارند مگر بعضی جا قمری گیرند و بعضی جا شمسی و آنچه
 از زیچات و تقاویم مما لک مغربیه رواج تحریران است شهور
 قمری گیرند و سنین شمسی و نیز چون حرکت سنوی قمر
 به نسبت حرکت سنوی شمسی تقمیم باد و روز کم است
 اندر آن سه سال مجتمع ساخته در حوالی سال سیوم یکماه را
 کمر کنند و آن سال سیزده ماه گیرند و این ماهه کمر را ایما سن
 و لوند گویند و درین ماه لوند بنویسند از اکثر کارها احتراز کنند و آنرا
 داخل سال دیشمارند تا اینکه سلاطین و را بندگان مواجب ملازمان
 درین سال بابت یکماه کمر رند و نیز پس در حقیقت سال را
 شمسی دانند و ظاهر آنکه ماه لوند اینست که در هر ماه سنکرات
 یعنی شمسی که دوبار اجتماع شمسی و قمر شود و ماه قمری

سال فصلی به تحریر رواج دارد و اصل سال از عهد جلال الدین
اکبر بادشاه این همایون بادشاه است و همچنین در مملکت
بنگاله مشهور شمسی گیرند و شروع سال از میسا که کنند
لاکن در تعداد ایام مشهور همیشه اختلاف میباشد که در
مهالی ماهی سسی روزه و همان ماه در سال دیگر سسی دیگر روزه
و علی هذا القیاس حال تملیه مشهور است مگر مجموع سال کم
وزاید از سیصد و شصت و پنج روز گیرند الا در سال کبیسه
و قاعده آن هنوز معلوم نشده و سال مقلب سال بنگالی است
و در ممالک آریه در مشهور بعینه همین طرز مملکت بنگاله
است لکن شروع ماه یکروز پیشتر از مشهور بنگالی گیرند و شروع
آن از ماه آسن کنند و سال مروجه انجا مقلب بولایتی است
و عملی هم گویند و این ایام هر دو سال هم از عهد اکبر بادشاه است
و بنقل فرمانی عام که ابو الفضال در یکی از موفعات خود نوشته است
معلوم میشود که تا زمان احوای آن در هندوستان بهر مملکت سالی
جد اگانه در تحریر مروج بود لکن تا حکم نافذ شد که در تمام ممالک محروسه
همگی یکسال بجمعی نوشته شود مگر شروع سال از همان ماه کنند
که پیشتر می کردند نظر بر آن در ممالک مغربیه بنظر بودن ماه
گوار شروع فصل تحمیل خراج که از همان ماه شروع سال گیرند

از ابد قسب بشال فصلی کردند و در محاکم از ایام بهمن و قمر
شال همی نام نهادند و ولایتی هم گفتند یا این نظر که ایام و اهل ولایت
بود چرا که در هند وستان پادشاه و اتباع او را اهل ولایت می گفتند
چنانچه الحال هم انگریزان را ولایتی گویند و همچنین محاکم
و کهن هم سال انجام قسب فصلی دهند و شروع آن را که ام و دیار است
لاکن در بنگاله قسب به بنگالی ماند پس در حقیقت این بهمن سال
یعنی فصلی و بنگالی و عملی بهی است لکن این سالها شمسی اند
و سال بهی قمری لهذا تا حال اینقدر اختلاف از بهی و دیار
و اختلاف قلیبی که مابین فصلی و بنگالی است بسبب اختلاف
اصطلاح تعداد ایام مشهور است و بعضی تا و اقلین که سال
بنگالی را شروع از عهد حسین شاه پادشاه بنگاله نوشته اند
خطاست چنانچه مشهور فرمان مذکور و مطابق سران و اکت و ارد
و ظاهر است که نهصد و شصت و سه بهی که در بهمن
سال اینهمه سالها شروع شده اند با جمله این سالها مطابق بود
چنانچه از حساب معام میشود که شروع سال بهی نهصد
و شصت و سه است و ششم نوبت سال یا از عهد و پیمان و پنج
بود و شروع سال فصلی نهصد و شصت و سه یکم کور بود
که در هم سبب طمیر سال مذکور افتاده و شروع سال عتی

نهمصد و شصت و سه یکم آسن بود که اشمتم سبب طمبیر
 سال مذکور متروک شد و شروع سال بنگالی نهمصد و شصت و سه
 یکم بیساکهه بود که در یازدهم اپریل سال پانزده صد
 و پنجاه و شش واقع شد که این اتحاد مخصوص در یک زمان
 شروع و لیلی قوی بر بودن این سالها ببحری است
 و شروع ماه هندی از وقت استقبال کنند پس
 تا وقت وقوع تفاهت و از ده درجه مابین نیرین تاریخ
 اول است و آنرا پرواناسند و چون دوازده درجه ختم شد
 پرواناشتم گردید و درج شروع شد تا وقوع تفاوت است
 و چهار درجه پنجمین برجیت تفاهت دوازده و از ده درجه
 یکست یا است تهم منتقل شود و تهم دیار شروع گردد که تا وقت
 اجتماع پانزده تهم منتفی شود و این پانزده تهم را پاکهه سودی
 و ششال پنجمه گویند و بعد از اجتماع شش و پنج پاکهه دوم شود
 که آنرا پاکهه بدی و کرشن پنجمه نامند و انهم باز از پرواناشتم شروع
 شود لکن دستور است که اگر یک تهم بعد از طلوع آفتاب
 شروع و قبل از غروب منتقل گردید آن تهم را در آن روز
 کمر رکنه و اگر قبل از طلوع شروع شد و بعد از غروب
 انتقال پذیرفت آن تهم را در آن روز بشمارند و آسمانی

پانزده گانه تخته ایانست پروا دوج پنج پنجاه پنجمین چهل و
ستتمین اشتتمین نونمین دهمین اودسی دوا دسی
تیز دسی چودس پورنمین بعد از آن که با نهم بدست شد و پنج بود
باز از پیر و ابد ستور شمار کنند لاکن تخته پانزدهم این پاکه را
بجای پورنمین اودسی گویند و باز هر تخته را ده حقه کنند و هر حقه را
نامی ده اگانه دهند و اگر نگویند و بدهم نام ده و آن نام ده
است یعنی بب بالاب کولاب تیتان که تیز چ سنی را اگر
بدهم را هم گویند شکنی چتشیپد ناک کنستگاهین و شمار شده با
باین یازده کرن باین حساب است که نصف از تخته پورنمین
که شش چچمه را شکنی گویند و اودسی را چتشیپد و ناک
و پروا را کنستگاهین و بب بعد از آن تا آنکه پورنمین و دودون
مقابل یک یک تخته فرض کنند که بعد از پیر و ابد از تخته را کرن
یعنی شکنی چتشیپد ناک کنستگاهین شمار شود و این
هفت باقی یعنی بب بالاب کولاب تیتان که تیز چ سنی
دود و مقابل هر تخته بشمار آید هر قدر دود و دود که باقی باشد
تا اینکه مقابل نصف اول چودس بدی یعنی که شش چچمه
بستی خواهد آمد و باز از نصف آخر چودس مذکور شکنی
اودسی چتشیپد و ناک و پروا کنستگاهین و بب و باز همان

حساب اول و درای آن این تتهه ۴ را نامی دیگر است
 که سه سه تتهه را یک یک نام ملقب کرده اند تا وقت
 آنکه چگونه حساب خصوص در امور سعد و نحس سهولتی
 رود و آن اینست که ابتدا تتهه را بیاز تا پور تا حسابش
 اینست که تتهه اول و ششم و یازدهم تند ابا شود دوم و هفتم
 و دوازدهم بهر ادا سیوم و هشتم و سیزدهم جیا و چهارم
 و نهم و چهاردهم رکتا دینجم و دهم و پانزدهم پور تا و پیشتر
 در ذکر منازل قمر ای کرده شد که هنوز دهمگی است و هفت
 منزل گیرند و آنرا پنجمتر نام نهند و آن اسمهای است و هفتخانه
 پنجمتر اینست آنستنی بهرنی که تکار و هنی مرکب را ارد را
 پانز و من پشیا اشایشا که با یور با پهلگنی آنرا پهلگنی است
 چتر سواتی و شا که با انور ادا جیتها مول پور باشد آنها آنرا شاهها
 شمر دن و هفتتتها است با که با یور با پهلگنی در پد آنرا با در پد
 زبوتی و باید و است که پنجمتر هم مثل تتهه نظر سرعت و
 بطور سبیر قمر گاهی در یکروز دو واقع شود و گاهی یکی هم تمام نگردد
 و حسابی دیگر است که بهر یک تتهه ششمش را از بهر قمری
 کم کنند و آنچه باقی ماند از زمانه قمر آنرا جوک نام نهند و آنرا
 هم مثل پنجمتر است و هفتت بخمره نموده اند و برای هر یکی

نامی بر آگاهانه وضع ساخته و مثل تهنه و پسته جو یک هم در بعضی
ایام در یک روز و اانتقال پذیرند و بعضی میگردانند و بعضی
یک هم منتقل نشود و لآن انتقال بر کس و کجاست و کمتر
اتفاق افتد و اسمای بهشت و بهشتی آن است که بهشت
پریای آیشمان سویماک شریکین امانت و بهشتی
شول گند بردهی و هر یک بنا بر است بر شین و بر شین
و قی بات بر بیان بر گنده سرفرو و بنا بر شین و بر شین
شکل بر همه آیند بر شین و اضم با لاله است و بهشت
اوقات و طالع مردم و جمیع شریف است آن و بر شین و بر شین
بطور زبحوم و بنود هم محمول و موقوف است و بر شین و بر شین
تقسیمات است که با جوع و اوقات یکی باقی و بر شین و بر شین
و معاضدت آن نتایج بر آرد و کرم است و بر شین و بر شین
اول از رسایل پیغمبر و پادشاه در بیان سعادت و شرف و حاصل و
ماهیت آن و آن است که بر شین و بر شین و بر شین و بر شین
در کلام کالی و بر باب سعادت و شرف و بر شین و بر شین و بر شین
بنقل از احادیث نبوی علی حدیثها الشیخ و الشیخ و الشیخ و الشیخ
است اینک که و غمی از اضعاع عامی است و بر شین و بر شین و بر شین
و اجتماع و اقتران و یکبارگی نیات آنها با حاکم است و بر شین و بر شین و بر شین

از نفس بوارح طیر و ظباء و غیر آن یا مومن و نیکو و برکت بر نیکوست
 باست موصوفین بر منافع و فواید در انفس و اموال یا باعث حزن و
 قیام و مساد و منجر به نقصانات و منشاء بلاء و مالی اول و مبدا سعادت
 است و دوم ممبر به نفس و ازینجا بی توان برد که در عالم بعیزی
 خواه از مواد عادی یا بشر یا سفای بالذات سعادت و غنای است
 ندانسته است البته نظم صفات و عوارض که حرکات و اوضاع
 آنرا با مشهور و ظاهر است که اگر بعیزی بالذات سعادت دارد
 دیگری را ضرر رسیدن از و محال باشد و اگر بالذات غنای است
 و دارد و خود شدن به تهی که افتد درین صورت اطلاق معنی
 و نفس بر ذات بعیزی به تصور یا مشهور یا قیام اطلاق حال
 بر محل پس چنانکه میگویند که مشتری سعادت اکبر است
 و زحل نفس اکبر است همین معنی است و ازینجا نیست این معنی
 که در عالم بکمال ثابت شده است که جسمهای فلکی غیر نفس
 اند پس زحل را نفس محض گفتن چه گونه است و رفع مشهور امام
 فخر الدین رازی علیه الرحمه در مفتاح العالی بر فتح ابن شهاب
 تقدیری آنرا دارد که میفرماید تحقیق آنست که اشیاء مشهور
 عناصر هر چند سبب کمال حال و ربانیت است الا ان موجب نقصان
 حال باطنی است که آن جسمهای بسیط را بدو که از چیزهای

طبیعی خود بدون افته و کیفیتهای طبیعی آن متغیر نبود و اینهم غالبیای
 نامطبیعی است و چون این معلوم شد گوئیم اثر نحوست در حل
 نسبت بامرکبات است زیرا که چون اوست برو است
 و خرابی باشد لاجرم مرکبات را از آن نشتانی نگردد اما آن باشد
 لکن آن نسبت با بسایط سعد محض باشد زیرا که چون ترکیب
 باطل گردد و هر یک از بسایط بحالت اصلی نماند و آن
 سناوت حال او بود و علی هذا مشتمل بر سبعة است نسبت
 بامرکبات و نحس است نسبت با بسایط پس معلوم شد
 که اجرام فلکی را بچهار اعتبار نحس توان گفت انجمنی و امری و
 ازین اوصاف علوی و حواری سفلی و ارضی و موشی و حیوانی است
 حیوانی و برکت و قبیح و مسادی باشد یا نباشد و این بود در آن
 بقدرینه 'امخانیه' از باب حکم که موشی است را اهل کتاب فرموده اند
 یا بیچیک مناسبتی لفظی و معنوی و کبریا عظمی و بی چارگی
 همیدین معبر بقال و طیر و است و همه تصور و نام و احوال
 و تطایر گویند و قال لفظ عام است که یک و دو و سه و چهار و پنج و شش
 و باضافت یکی از آن تخمین پذیرد و این است چون در مشکی
 گویند که این هر دو لفظ لغته مخصوص بقال تک است و در مشکی و
 اهل هند در اینهم مضامین بیان میازند و معبر بقال عام تصور

کنند و طیره خاص است بذات بد و محال می اندازیم بفعل نیک استعمل کنند و در شرع محمدی علی صاحبها الصلوة والسلام قال بر قال نیک و طیره بر قال بد اطلاق یابد بالجمله قال و طیره به نسبت سعد و نخمس عام است که اطلاق ثانی بر حال موضوعه سجدات و نحوست است و در ادل وضع سابق را مد اخلات نیست و منشأ اثر تب آثار بران باد صفت ظم وضع اینست که درین عالم اسباب به برتر است اند که علامات و آثار هر چیزی قبل از وجود آن بوجود می رسد و نیز بقاعده معینه حکما متضمن اینکه هیولای عالم واحد است البته یکی از موبودات را با دیگری دخیل نیست و اسباب انوار ابا آخر مناسبتی هست پس ممکن که از کیا و ذی طبایع سلیمانی بان توانند بد ملا جلال و یکی از رسایان خود میفرماید تصو رنگینی که تعبیر محض بصور نویسه است هر چه در بیداری می بینی یا می شنوی یا ما حظ می کنی رسا حق اند و هر یک رسالتی میرسانند قاعده خلق آنست که اگر کسی سخن بی تقصیر میگوید آنرا اعتبار نمی کنند و حال آنکه از آن بیشتر اعتبار می باید گرفت * و کای من آية فی السموات والارض یمرون علیها و هم عنها معرضون * از شیخ معتمد الدین

جمعی ماثور است که روزی با ستی های بعضی از اصحاب
 بغضات میرفتند و در راه خدمت می پیش پای مرگ ایشان
 آمد شیخ فی الحال از آن صوب مراجعت نمود و بان
 ضیافت ترفعت بعد از آن معلوم شد که بعضی از این ضیافت
 بودند بهدم خان ها که شدند التیمی چون اقطاع می نمودند
 ظاهرش مرکب است از دو بزم یعنی ضیافت و بزم پس شیخ
 وقت روانگی در ضیافت چون خدمت می بانی مرکب شد
 می بردنایمفی که این امر اشیا است است ماثور نیست و اگر
 کن که خفا از ضیافت بر آید که می بیند است و معنی می باشد است
 پس معلوم شد که در تنال و تفریق بودن است است این طایف
 فاعلیه موثر است لازم نیست بلکه از طامات و است این تفریق
 باشند و می بینان گویند که تمایز است در فاعلیه و تفریق
 خیر با شر از چیزی حادث می شود آن که در آن باشد و آن
 امر نه حادث می شود و نه باشد در طامات آن در آن تفریق
 که می گویند که از اینچنین امر قابل بدنباید که است و در آن
 نکات می باید که آید و مشهور است که در آن قابل بدنباید
 حال بد و در اعادیت به هم می نماند است این تفریق
 آنحضرت به تنال بسیار و او در آن چنانچه در فاعلیه است

آنحضرت صلی الله علیه و سلم مرویست که در محله آنحضرت از یک برآمدند گفتار قریش بریده اسلمی را به تعاقب فرستادند و او با آنحضرت در راه ملاقی شد آنحضرت از او پرسیدند چه نام داری او گفتست بریده آنحضرت از ماده اشتقاق آن قتال فرموده با ابو بکر صدیق رضی الله عنه گفت بدقت بود اموال و صلح یعنی خوشی و خوشی با و کار مارا که آخر روی به صلاحیت دارد باز فرمود از کدام قبیله گفت از بنی اسلم فرمود خیر و سلامت است باز فرمود از کدام بنی اسلم گفت بنی سهم فرمود یا فتی سهم خود را یعنی نصیب و حصه خود از اسلام الی انصار که واقعه که مال آن این بود که بریده و همراهیانش ایمان آوردند با همه چنانچه برای تاثیر است ادویه و اغذیه مراتب و مدارج معین کرده اند که از ایاهل و دوم و سیوم و چهارم تمهید کنند مثلاً میگویند که قنار پخیز در درجه اول خار است یعنی با استعمال آن اهل از پخته شده که را کیفیت زیاید از حرارت بر مزاج محسوس نمیشود و در درجه دوم خار است یعنی کیفیت زیاید با استعمال آن پیدا میشود اما کن ضرر نماند و درجه سیوم خار است یعنی با استعمال آن کیفیت زیاید که بدرجه تضرر رسیده پیدا میشود و لکن ضرر

آن منجر بهلاکت نیست، و درجه چهارم طاعت است یعنی ضرر آن منجر
 بهلاکت است و امری که از بین در حادثه را مانع است و درجه
 کرده اند یعنی اعلی و ادنی و متوسط است پس باید که استثنائیکه
 مؤثر بر سعادت و نحوست اند برای آن هر مراتب و درجات
 باشد و چنانچه تأثیرات مقرر و انذیه و ادنی و متوسط و درجه است
 طب نوشته اند بعضی از آنها در بعضی از آنها در مرتبه باقی
 نمیشود و از بعضی اشیائیکه تأثیرات نمائند مثلاً طاعت و غیره
 چهارم که موت است با تأثیرات سطحها و نظایر آن
 که کیفیت اسهال است گاهی از آن تأثیرات نمیشود و در تأثیرات
 تأثیرات از بعضی مؤثر است که معلوم و در یک چهارم و
 منشای آن یا اینست که کیفیت منشاء آن در خارج مشخص
 یا از زمان و مکان حادث شود که مبطول اثر آن گردد یا آن
 تأثیرات اکثریه و بنظر خود وجودت امریه و از منشاء معلوم بود
 که منجر به تقسیم بیان ساخت باقی عام فلهذا منجر به تقسیم بیان
 تأثیرات سعد و نحوین بعینه تصور باید کرد و از اینجا است که
 بدرک و تمیز آن ادراک و تجربه طبایع است که نسبت صفاتی و
 مبطمین و غیره را کند به تعلقات است یعنی مباحثه یک و در است
 لایقینی دارند مدبتر است و یکی از بواحد سعادت و نحوست

مواد فانی که بعرضت رایج است بنظر ما نفعی نیست که تا یافتن اجزای
 چیزی با نیت سبب یکی با دیگری یا بوضع آن مقابل چیزی دیگر نزد
 طبایع سببیه مناسب یا غیر مناسب آید مثلاً در خانه طول موافق
 عرض نباشد یا طول و عرض موافق ارتفاع نافذیادار بنظر صحن
 غیر مناسب یا صحن بنظر دار غیر مرضی افتد و علی هذا در اشیای
 دیگر و همچنین عکس آن چه نتیجه بخودست سوای رسیدن ضرری
 بالذات و اموال و نتیجه مساوات علاوه وقوع خیر و برکت علی
 سبیل القیاس همین است که بدان اسباب المی و انقباضی
 یا سرقی و انقباضی بقا و سبب راه یابد و آن خود در مناسبات
 و غیر مناسبات پیدا است اکنون آنچه از اینها دیشتم نوی درین باب
 وارد شد بعضی از آن مرقوم میگردد ابی داؤد از بریده رضی الله عنه
 روایت میکند که گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم
 قال بدنی یگذشت به چیزهای دهر و کافه عالمی بر منی گماشت نامش
 میسر سیر اگر خوشش می آمد مسرور میشد و مسرت
 آن بر چهره مبارک معلوم میشد و اگر ناکر و هوشش می آمد کراهت
 آن بر چهره مبارک معلوم میشد و اگر موافقش و آرد میشد
 نام آن وضع میسر رسید اگر خوشش می آمد مسرور میشد
 و مسرت آن بر چهره مبارک می نمود و اگر ناکر و هوشش می آمد

که اوست آن بره خمره مبارک زودار می باشد مراد به مشایخ است
 که اگر شخصی را بجای میفرستاد و مثلاً از نام او سید و ابی است
 تفهال میفرمود بسند است آن در حدیثین با هم که اگر کسی
 از نام قریه تفهال میکرد و مراد از یکا قلی بدو میگفت یا این است که
 عمل بران نمی نمود یا اینکه کمتر یکبار گفت و ترغیب را از آن می پنداشت
 روایت مینماید که آنحضرت صلی الله علیه و سلم از حدیثی
 بر می آمد و در سن می نام او از یار را می پنداشت و می گفت
 میشد یعنی تفهال میفرمود بر شتر و نجاح آن آسمان و قمر و شمس که
 ابو داؤد از عروقه بن عامر قریه شمس روایت کرده و این است
 که اگر کسی از شما قالی بد آید و باید که بشناسد او را که او را
 بالحنسرات الا انیت ولا یفح بالحدیث الا انیت ولا یفح بالحدیث
 الا بک و ابو داؤد و ترمذی از عبد الله بن مسعود روایت کرده اند
 که فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم قول ما که من است
 است و نیست از ما چیزی نگار ای که الله تعالی بجز قریه شمس
 میکند انتهی یعنی هر ضرری که از تأثیر حدیثی یا حدیثی یا حدیثی
 از مسلمانان بسبب بی توکل و در میان ترمذی و ابو داؤد و
 من جمله اشیر ایستادیش قول این مسعود و حدیثی و حدیثی
 و مسلم و موطا و ابو داؤد و ترمذی و حدیثی با اتفاق الفاظ

از آنحضرت رضی الله عنه روایت میکنند که فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم که نیست خجسته نگار در اسب و زن و خانه و در روایت دیگر اینست که ذکر خجسته در روایتی آخوندی است صلی الله علیه و سلم فرمودند فرمود که اگر خجسته استی باشد پس در خانه و زن و اسب است و در روایت سیاهی بن است اینست که فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم که اگر خجسته است در دین و اسب و زن و مسکن است اینخجسته را بخاری و سلم و موطا روایت کرده اند و نیز در حدیث موطا و سلم و نسائی در سنن ابی و خانه و اسب واقع گردیده و ترمذی از حکیم بن موسی روایت میکنند که گفت شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و سلم که فرمود نیست خجسته در چوبیزی و نگار و مسکن و نیز در خانه و زن و اسب و ابو داود و از آنحضرت رضی الله عنه روایت میکنند که گفت مردی یا رسول الله ما بودیم در خانه و آنجا کثیر بود حدود ما و کثیر بود اموال ما پس نقل کردیم در خانه دیگر و آنجا کم شد و ما کم شد اموال ما پس فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم بگذازید آن خانه را که بد است و در موطا از عیسی بن سعید و بخاری بن و روایتی آمده که زنی نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم آمد

و شکایت از مسکنی که انجان قائل گردید بود نمود و آنحضرت
فرمود بکنند از آنرا که بد است با اختلاف الفاظ و نیز روایت
است که فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
کیکه بر آمد بار ادا سفر و باز گردید بنقال بدین کافر شده
با نیچه نازل گردید بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم و روایت
آخر کیکه باز ماند سبب قائل بد از سابقه شد پس سبب
گردانید خدا را عرض گردید بار رسول الله بس کفار و آن
چیزست فرمود: اللهم لا طیر الا طیرک ولا حسر الا حسرک
ولا اله الا هوک اینجهما احادیث از جامع الترمذی است
باستثنای حدیث اخیر که از جامع کبیر منقول شده و درین
باب احادیث کثیره وارد شده اند که شریعت از این بتسل
در آمد شیخ عبدالحق، باوی، نعمت الدین و ما شئت
من السنه میفرماید در بعضی احادیث نهی غالی و نهی از اعتقاد
آن مطلقا وارد شده و از بعضی شریعت این در مثل این
و در اینه و خانه بصیغه بفهم خواه الحال یا آنچه بود از امر یا نهی است و اضم
میشود و اینهم در معنی نهی و نهی است یا نهی است و نهی
باینطور که اگر می بود پس در بین اشیا نهی و نهی معنی
و مراد آن و خدا از این اکاهه است است که تلمیح از او بودی

نیست و اگر می بود پس این اشیا منظمه و محال آن بود چنانکه
 فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که اگر چیزی می بود
 که سبقت میکرد و بر تقدیر پس نظر بد می بود و از حدیث
 عایشه و ابن عباس رضی الله عنهما نفی آن بصراحت
 آمده پس وجه تطبیق اینست که تاثیر بالذات منفی است
 و موثر در جمله اشیا نه او نه تعالی است و هر چیز بمقتضی و تقدیر
 اوست و اثبات آن درین اشیا به سبیل جریان
 حادثات و تعالی است که درین اشیا خالق نموده و آنرا
 اسباب حادی قرار داده چنانچه آتش را سبب احراق
 گردانیده پس نفی راجع است طرف تاثیر بالذات است
 و اثبات حسب عادت است و حکمت در تخصیص این اشیا
 یعنی زن و خانه و اسب در عالم شایع است و گفته اند
 که نحوست زن بسبب ناشده بودنش بر شوهر خودش
 و عدم اطاعت او و زاور است و نحوست خانه بسبب تنگی آن
 و همسایه بد و عدم یسب هوای او و نحوست اسب بسبب ترکشی
 و گرانی قیمت و ناموافقت او بمصلحتی است انتهى و در بعضی
 احادیث وارد شده که اسبی که یکی از قوایم او در لون مخالف
 سه قوایم دیگر باشد از سوار شدن بر آن احتراز باید

والله اعلم بالبحرینه باو غفث انشا و مضامین احاطیت دارد و درین
 باب چنانکه انفا نقل العین ماثبت من السنه گذشت آرای
 اکثر علما در وجه تطبیق همین است که تیزی را بجز است به درگاه
 مستقل در تاثیر فهمیدن ممنوع است پس نفی و ابطال
 اثر آن از همیوم چنین است تا عوام یعنی با قند و این اشیا را
 از نجوم و بواعث ثقل و طیر و موثر حقیقی اندک و اقل در باب
 تفهال و طیر چنانکه نسی از ان و کربا است اثبات اثر
 مرویت و سبب ضایع در اخبار است ایام از سفر
 و از دواج و احوال و دعوات سحر و تحس و احوال و اندو
 مود اینهمه یعنی که نفی و ابطال اثر آن را بطلان است نباید عوام
 است بخاطر این که مریدان بطلان و نفی که در باب طایع
 سلیمه اند اقول دارند یعنی در اثر انوار ابطال اثر
 طیر و سبب است آن و از شد و زلفان با بطلان آنکه است علی الله
 عایه والله و سبب انما لفرود و انوار و بطلان که است و ظاهر است
 که عوام بخودت ضرر امکان دارد که اشیا را بطلان اثر او
 حقیقی فهمند و آنرا به ان شرح که عوام نمیدانند چنانچه
 در وقت انظار از حرکات اکثر عوام ماسی فزایق مشاهده شود
 بخلاف عکس این پس ضرر مراحلی عقاید و ام در اول به نسبت

ثانی اغاسب و اکثر است و لهذا در شرح تشدد در میان نعت این فیه
و ابطال تاثیر بدیهه تخصیص ذکر یافت و اگر نه چنین می بود
پس بطلان اثر هر دو از خیر و شر منظور و مراد می بود پس این
تخصیص را نفی نیست علاوه از آنکه خود انحصار صای الله علیه
و سلام تفال میفرمود و الله اعلم بحقیقه الحال بالجماع چون ادراک
اسباب تاثیرات نجوم کما حقه امر است پس صعب و دشوار
پس تقیید بدان با وصف صعوبت آن موجب هرچ کالی در نظم
حالم است و بالفرض اگر تاثیرات آن موافق ادراک
ما باشد پس احتراز از آن با وصف صعوبت در یافت بنا بر
دفع ضرر یا اختیار آن بنا بر جلب نفع از سعادت و طاقت بشری خارج
است و اگر حکم با استحاله نباشد در صعوبت کلی شکی نیست
پس استماع از تقیید بدان چنانکه شارح علیه السلام و السلام
فرموده عین مشابحت است و همچنین اکثری از حکمای فلاسفه
تو غال بعلم نجوم نه نموده اند و حکمای بر طایفه هم قاطبه مقید بان
نه بوده اند و بسبب کمال صعوبت این علم را ترک کردند
و منشی اتفاق این قوم است که درین باب عوام ایشان
نیز پیروی خواص کردند و یکی از صعوبت های آن اینست
که اکثری از تاثیرات بنظر اشخاص داز من و اکنه و غیر

اذ ضاع موثرات مختلف است پناه نچه از قول امام فخر الدین رازی
 که پیشتر مذکور شد ام ایان معنی مستتب است و اینست که
 که چیزی نسبت به شخص دیگر است یا نسبت به
 بدیگری شوم باشد یا بالوکوس چنانچه نسبت به بدیگری
 مثل الناس وینان و غیره از اینها که برای بدیگری
 موجب خیر و برکت گردد و برای بعضی آنرا بدیگری است و آنرا
 بهیچو امور موقوفه و موقوف بر تجربه از کیا و اشیا
 سلیمه است یا مدار آن بر نقل از اسباب است و این
 و لهذا تقیید بدان منجر نمیشود و باعث هر چه در امور نظام
 و هم موجب خرابی عقاید عوام است و این متعلق به است رای
 آنست که همیشه نظر بر عنایت پروردگار و از او توکل و بهر
 بر ذات پاک او باشد که چنانچه توفیق و دفع مسایب از بهیچو امور
 ما و صفت عقیدت مضمون عداقت مشعرون لا را احاطه
 وجف القلم بها و کاین و لا مانع لما أعطیت و لا معین لما منع
 عسیر بلکه محال است و اینجا اگر امری موجب عیب و نقص
 قاصد باشد از آن اختر از ناید مثلا ناله باشد که بهر
 آن معاینه شده از اثر کرب کنایه بیع ساز و دستهای و را
 دیگر تا موجب رفع آن و سوء شود که دست تجربه و دفع

و در قلوب هم یکی از آثار نحو عدت او است بالجهل
در همهچیز و امور نفعی بین زاید از ضرر آن برای عموم مردم
مشهور نیست و درین باب نافع ترینم اختیارات است
و آن عبارت است از دریافت اوقات و از منتهی سعید
و نحس و اوقاتی که احتراز در آن از ابتداء امور واجب است
و اوقاتی که در آن مباحثات امور مستحب است یا بدین باب
است پس باید دانست که هر وقت را نسبتی خاص
است به بعضی امور از خیریت و به بعضی از آن بشریت
و آن معتبر است بحسب بودن شمس در بروج و قسم
در منازل و اوضاع واقع ما بین آنها از مقابله و ترویج
و تسدیس و غیر آن تا اینکه ممکن باشد بسبب ضبط
این حالات امتیاز برای امریکه مقتضی است از منتهی و زما
و قطع ثوب و غیر آن و منافع آن بر کسب خفص نیست چنانکه
صاحب کشف الظنون نقل از ابن عساکر و صاحب الاستیعاد مولی
ابو النخیر بیان نموده و غلط و نقل این عالم هم به تفصیلی و تشریح
جمعه اعطال حات آن از موضوع این رساله خارج میشود لهذا
احکام آنرا در همگی دو مطالب آینده یعنی مطالب دوم و سوم
بیان مباحثات و مطالب دوم از مقوله دوم در اختیار است تا تمام

منقول از علمای اهل اسلام اعم از اینکه اصل مانند آن
احادیث نبویه و ارشادات ائمه اطهار علیهم السلام باشد
یا به تفسیر بر قواعد و مجامع باشد و درین مطالب دو فصل است
* فصل اول * در بیان آنچه درین باب از علل و کتب آمده است
مردیست بدانکه تقدید بوقت و زمانیکه در امور
عظام از سفر و ازدواج و احترام از بعضی آنهاست و وقت
بودن قمر در عقرب و از ایام حاق و غیره و کتب از پیغمبر
صلی الله علیه و سلم ماثور است چنانچه بعضی از علما بدان
تصریح نموده اند و روایات النبیه میسر میسر است که اراده
سفر کند مسنون است که نماز استحاره هفت بار یا سه بار
بخواند چنانچه در روایات عامه مسنون ذکر آن گذشت پس
بعد خواندن نماز استحاره اگر الشراح عدد و انضمام
قلب حاصل شود در دو شنبه و پنجشنبه برای سفر بسیار کند
و از ایام منبیه شهر که خمس مسنود در ده روز و از پیغمبر
صلی الله علیه و سلم ماثور است اجتناب کند که سوم
و پنجم و سیر دهم و بیست و یکم و بیست و چهارم و بیست و پنجم
است و هر چهارشنبه آخر شهر و از ایام حاق و اینست که در آن قمر
در عقرب باشد و اختیار کند از اوقات و وقت پاشت

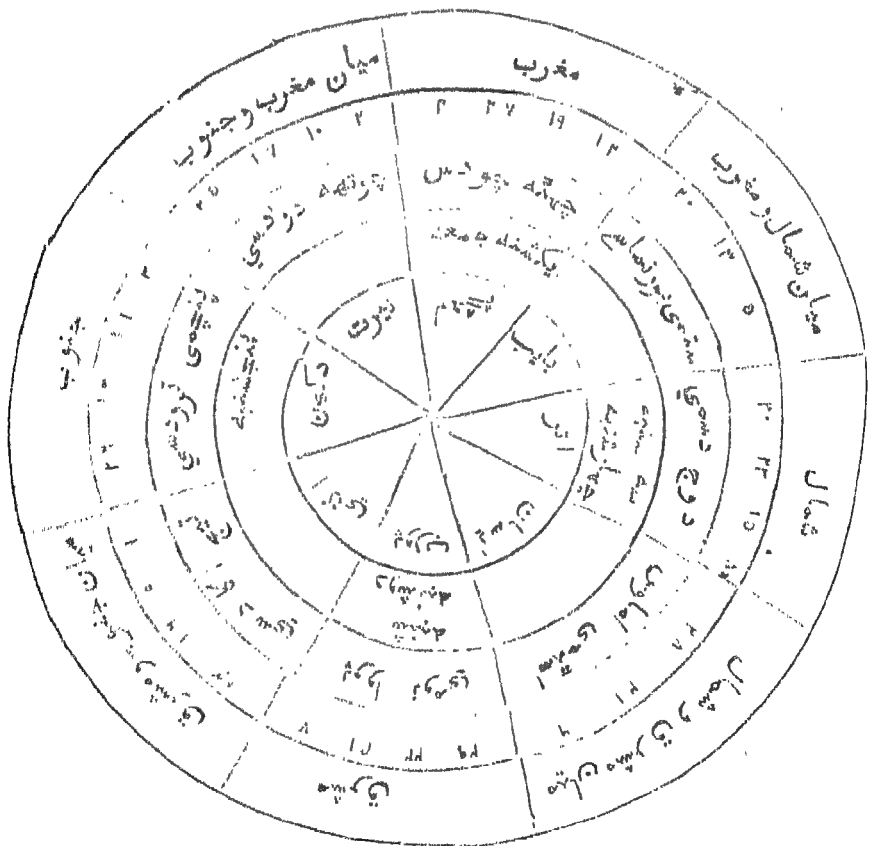
وقت غاس و احتراز کند از وقت عشی و بعد زوال و سفر کند الا
 بهر اهی رفقا و بهتر آنست که چهار کس رفیق باشند انتهی و بعضی
 غلامی دیگر نیز احتراز از ایامیکه در آن قمر در عقرب باشد تجویز کرده اند
 و اکثر محدثین انکار از همه چنین احترازات ننوده اند بلکه بر عکس
 آن اعتقاد این امور را بغایت ممنوع دانند و اصل همان
 است که پیشتر ذکر یافت که موثر حقیقی خدای تعالی جل شانہ
 را باید فهمید و اگر همچو تاثیرات درین اوضاع خشنیده او تعالی
 باشد محل غرابت نیست و در طریقه امامیه احتراز از جمله کارها
 بخصوص وقت قیام قمر در عقرب بشدت و عنف ماثور
 از ائمه اطهار است و درین باب احادیث کثیره بر طریقه ایشان
 مروی است و اهل بخوم یونان و فرس هم نحوست قمر در عقرب
 را بغایت معتبر داشته اند مگر بطریق بخوم هند و آن اثری
 از آن نیست و چون نظر باین حکم که منضم احتراز است از
 مباشرت کار و ایامیکه قمر در عقرب باشد دریافت ماهیت
 و امتیاز زمانه آن ضرور افتاد لهذا مرقوم می گردد و باید دانست که
 مراد از قمر در عقرب یا اینست که قمر در قالب العقرب که میجد هم
 از سنابل است برسد یا قمر در برج عقرب داخل شود و در صورت
 اول زمانه آن همگی یک شبانه روز باشد و اگر ثانی مراد است

پس زمانه آن تقریباً دو شبانه روز و ثلث آن باشد زیرا که
همین قدر مدت بودن ماه در یک یک برج است و بالتبع
مشهور و متعارف همین امر ثانی است یعنی زمانه قیام قمر در
برج عقرب و چون ثانی حاوی اول است لهذا اعتساب همان سه
مناسب و شاید که اول در تاثیر اقوی از ثانی باشد مگر ای طالب
واقع شدن این وضع در هر ماه یکبار لازم است و شروع
نخوست قمر در عقرب از وقت بودن طریقه است و آن منزلی
از منازل قمر است که بالایی عقرب واقع است پس شبانه روز
تقریباً پیش از آمدن در عقرب قمر در آن و اثبات شود و بعضی
کسان آنرا زیاده تر از زمانه بودن قمر در عقرب مشهور می شناسند
و بعضی گویند نخوست از ابتدا می باشد و تا گذشتن قمر از قلب
العقرب است و بعد از آن نخوست نیست و این را نیز باید حساب
و قواعد جهت دریافت انتقال قمر در برج و زمانه و زمانه
مقرر کرده اند لکن آن حساب تقریبی است و در بعضی از این ایام است
که هر تاریخ ماه قمری که در آن قیام یکی از برج معارضه که واقع باشد آنرا
دو چند آن که در پنج عدد بر آن دیگر افزاینده و آنرا در هر برج
که باشد از اعداد پنجمه که گویند که از دو چند آن که در پنج عدد بر آن

پنجم و دیگر تا سال شده است پنج پنج عدد در برج بکند از
منتهی به برجی که شود قسم در همان برج خواهد بود و در این برج
ایضا پنجم و یا کمتر از آن خواهد رسید باید که از او در شش
ضرب کند آنچه حاصل ضرب است همان قدر در جات از آن
برج قسم طی کرده باشد و همچنین مساوی بود این قسم در مقرب
واضح خواهد شد و یکی از اعاظم علمای متبحران از متاخرین در یکی
از تالیفات خود میفرماید که پیشتر را است که هفتاد ماه در مقرب
باشد آن تاریخها خمس است بیع و شرا و تزویج و سفر در آن
نباید کرد و ترتیب دانستن قمر و در مقرب در میان اینها
آنست که در ماه کاک بتاریخ اول دوم و سوم مشهور
قمری ماه در برج مقرب می آید و در ماه گن بست و هشتم
و بست و نهم و سی ام و در ماه یوس بتاریخ بست و ششم
بست و هشتم و بست و هشتم و در ماه گن بتاریخ بست و سی ام
و بست و چهارم و بست و پنجم و در ماه گن بتاریخ
بست و یکم و بست و دوم و بست و سوم و در ماه چیت بتاریخ
هیز دهم و نوزدهم و بست و در ماه بیسا که بتاریخ شانزدهم
و هفدهم و هیز دهم و در ماه چیت بتاریخ سیزدهم و چهاردهم
و پانزدهم و در ماه اساده بتاریخ یازدهم و دوازدهم و سیزدهم

و ذرماه سالون بتاریخ هشتم و نهم و دهم و در ماه بهادرن
 بتاریخ ششم و هفتم و هشتم و در ماه کوار بتاریخ سیوم و چهارم
 و پنجم اما اکثری از اصحاب ندیث این نحوه مدت را اعتبار
 نکرده اند و العام عند اعدائیهی و بعضی از علما ایام منقول
 همراه را بدین پنج نظم کرده اند * بیت * هفت روزی نفس باشد
 و رسی * زن نذر کن تانیالی پاینج رنج * سه و پنج سیرده
 باشانزده * بست و یک با بست و چار و بست و پنج *
 و هم برای سفر و دیگر امور عظام منقول و مانور از اسلام
 کرام و مشایخ عظام است که چون رجال الغیب هر روز
 بسمتی می باشند ایندایید که انهار احمادی و سمت راست
 خود داشته سفر و غیره نکند که موجب ضرر باشد و بر پشت
 و بجانب دست چپ گذاشته سفر و غیره کند که ماحت انفع
 است و برای دریافت سموت رجال الغیب دایره نوشته
 میشود که در آن دایره سموت هشتگانه نوشته زهر سمت
 تاریخیهای که در آن با سمت رجال الغیب می باشند مرسوم
 نگردیده و چون نزد نو جوگنی چیزی است که هر روز بمحبتین پنج
 بسمتی میباشد و مدار حساب آن بر "نهم" می باشد یعنی سمت
 و همچنین دشمنان یک چیزی است که باعتبار ایام هفته هر روز

بسمتی میباشد و نزد این نام هر دو را میانی و بدست راست
گذاشته کاری نکند و بر پشت و جانب چپ موجب سعادت
باشد و اگر چه موقع تحریر آن در مطالب سیوم بود لکن در اینجا باین نظم
نوشته شد که هر سه در یکست و اید جمع شوند پس زیر خط اول نام
سموت بهشتی بنگانه بعد بی نوشته شد و زیر خط دوم تاریخهای دوره اول
الذی سب و زیر خط سیوم ششم نامی دوره جوگنی و زیر خط چهارم ایام هشت
دوره و سی و سه سال و زیر خط پنجم نامهای سموت هندی مرقوم شده



و چون درین زمانه ایضاح حقیقت و ماهیت رجال الغیب
 مناسب نسود و لهذا از افواج میبیدی که با بعضی دیگر از
 متعلقات و مناسبات آن نوشتند است. بعینه مرقوم میگردد و
 مینویسد که شیخ محی الدین گوید افراد جمعی اند که قلوب و ریاضات
 تصرف ندارند و وعده ایشان طاق باشد و تطب که اندر اغوش
 هم گویند یک شخص است که محل انظار حق تعالی است
 و او را عبد الله گویند و بر سهیل مذرت خلافت ظاهر باید چنانچه
 خلفای اربعه و امام حسان و معویته بن یزید و محمد بن اسماعیل
 و متوکل و اوید قلوب امرا ذیل است و هر ایزد که فلان بر قلوب
 یا بر قدم فلان است آنست که قیض حق بر او و از یک شخص
 است و اما آن دو شخص اند یکی بر همین غرض و دانش و او عالم
 ملکوت است و او را عبد الرب گویند یکی بر سبب غرض و نظر
 او و عالم ملک است و او را عبد الملك گویند و افشار است
 از عبد الرب و او تا د چهار شخص اند و در چهار کون عالم یکی را
 که در مشرق است عبد اللهی گویند و یکم را که در مغرب
 است عبد العظیم گویند و یکی را که در شمال است عبد المرید
 و یکی را که در جنوب است عبد القادر گویند و بعد از اینست
 شخص اند و خلاف است در اینک ایشان قلوب و ادوات

و اما مان اندیشه و وجه تسمیه آنست که چون یکی از ایشان
 مرد یکی از چهل تن بدل او شد و تقسیم چهل تن یکی از سیصد
 تن است و تقسیم سیصد تن یکی از صحنها است یا آنست
 که چون ایشان از مقام سیر و مذ می‌توانند که جندی بصورت
 خود بماند و اطلاق ابدال بر ایشان مشروط است بآنکه
 عالم باشند باین امر و متبرر است که ایشان در هر روز
 از روزهای ماه در گرام جهت اند باین تفصیل درین مقام همان و ایره
 که پیشتر نوشته شد بدو ن ذکر تهنه هندی که مومی بدوره جوگنی
 است و ایام هفته که منبی دوره و ساسول است مرقوم گردیده
 و اعداد تاریخ بجز و دست ایچ نوشته بنابر تطوایل اعا ده نشد
 و چون کسی را حاجتی باشد باید که رویانی کند که ایشان
 در آنجا نباشد و بگوید: السلام علیکم یا رجال الغیب یا ارواح
 المقلد سقاغیثونی بغوثه و انظر دلی بنظره و بنجبا بهشت ششمن
 اند که مشغول اند بحمل اثقال خلائق و نقباده از ده ششمن
 اند که مطالع اند بر اسرار نفوس و بدلاد و از ده ششمن
 اند و وجه تسمیه آنست که چون یکی از ایشان مرد باقی نایستقام
 مجموع اند و ایشان غیر ابدال و نقباده و بنجبا بهشت ششمن
 اند که در اول رجب ثقلی عظیم در ایشان پیدا میشود چنانچه

قادر بر حرکت نیستند و وزیر و وزیر آن ثقل کم میشود و تا اول
 شعبان تمام زوال می یابد و شیخ کمال الدین عبدالرزاق
 گوید نجبا چهل اند و نقبا سیصد و پلاستیه قومی اند که حال خود
 پوشیده دارند و نگذارند که ایشان را بولایت رسانند
 و ایشان افضل طایفه اند انتهی و به ششمی نام از اول شیخ
 محسن الدین عربی بنظر آمده که اگر در امری تغییر گردد و توجه بجانب
 ایشان کند و بهشت بارها و فرستند با سلم بن علی السلام صل علی
 صلی و آل محمد بعد از النجوم فی السموات و بعد از الملائک
 و سلم * پس گوید * السلام علیکم یا رجال الغیب یا ارجح
 المقلسة اشیئونی بغوثه و انظر و لی بنظره دار قیام یا تعبیه
 یا ابد ال یا اوتاد یا قطب یا غوث اشیئونی بحرمه
 صلی الله علیه و آله و سلم * و پشت بظهر دشمنان کند
 و در خاطر خود بگذارد که استغما من دشمنان مرا و از سنان
 و مهاو نت کیند انگاه بمهاسی که در و روی او هیچ سبزه
 تعالی آنرا اکنایست اند و در وقت صبح هرگز نماند که پشت
 دشمن بظهر دشمنان است و آب سحر از روی او خواهد شد
 و اگر پشت دشمن بظهر دیار باشد نو پشت دشمن ایشان
 کند و استمداد نمید که مظهر گردد و در هیچ نیاید و رعیت گردان باید

که تیر بطرف ایشان نماند از د که خطا شود و همچنین در جمله
کارها و معارف و مجادله این قاعده را رعایت کند که مقصود در همه
انتهای و نیز ماثور از اسلاف کرام و مشایخ عظام است
که اگر کسی ناچار باشد که رجال الغیب را بمیثاق است یابدست
راست کند البته سفر کند همین دعا و سلام که بالا بگذشت
خواند و چند قدم ایشان را پشت داده روان شود و بعد از آن
بسمتی که مقصود است برود پس از هر یک بمیثاق است یابدست
راست بودن آنها تصور بود از آن نجات یابد و محفوظ ماند و کسی
هشت حروف را جمع نموده و مکرر کرده بیتی نظم نموده است که
از آن دریافت سموت رجال الغیب بدون نظم بردا یرده باشدانی
میشود و حروف مذکوره اینست کن ج غ ب ام ش مراد از
اول الی است که مابین جنوب و مشرق است و از دوم میرت
که مابین جنوب و مغرب است و از سیوم جنوب و از چهارم
مغرب و از پنجم بایب که مابین مغرب و شمال است و از ششم
ایسان که مابین مشرق و شمال است و از هفتم مشرق
و از هشتم شمال و بیت مذکور اینست * بیت * کنجغ بامش
کنجغ بمش * کنجغ بامش کنجغ امشش * و طریقه دریافت
ان اینست که از همین بیت منظوم یک یک حرف از شروع

بیست و نهم ترتیب بر هر تاریخ از تاریخ یکم تا تاریخ یکم در یافت صحت
 آنروز منظور است به نهند هر حرف که بتاریخ مذکور منتهی شود در حال
 الغیب بسرت معینه آخرت خواهند بود و در ریاض و شک ریاض
 حضرت جد امجد اقصی القضاات سید ناد مولانا محمد نجم الدین خان طالب
 ثراهدون ذکر مرقول عنه در باب اختیارات ایام و ایتامی از
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم مرقوم است که بعینه آنرا ترجمه نموده شد
 و آن اینست ذکر محمود است ایام و مذمومت و وسطاتی از طایف
 برقع شقا و نکبات با مناد صحیح از نبی صلی الله علیه و سلم
 * روز اول * از شهر سید است پیداکه خدا ایتامی در آنروز
 آدم علیه السلام را صالح امنی برای صفوی در آنروز سلطان
 و امرا و آنچه کسی را حواجی باشد از بیع و شفا و نرس
 شجر بکنید در آن ایام فرا بید و کسیکه مریض شود در آنروز
 صحت یابد * دوم * روز سحید است بدو در آنروز الله تعالی
 حواری از پیروی آدم پس از وی و حج کرده با او پس از شفا اهل
 خود بکنید و سمسار کنید و آنروز در آنروز که است و ای
 سفر و نکاح و خرید و خرد و نخت و ایامات و فضای آن
 و کسیکه مریض شود در آنروز صحت یابد و مریض او را سیدوم
 نوح است پس هزار کنید و در آن از مرگت و نرسب نمانید

حاجت را او قصه بکنید چنانچه او بنگاهداریه نفوس خود را و در
 بکنید در آن از کارهای سلطان و کسیکه مریض شود در آن روز
 خوف است بر او و طول کند مرض او و صحت یابد بخیر و مدد قوت نماز
 و مسافر آن روز بعافیت باشد از سفر و آن روزی است
 که غار ج کرده شد آدم علیه السلام از جنت * چهارم * روز
 نیک است پیدا شد در آن روز هانی و آن روز جید است برای
 تزویج و طاسب صید در بر و بحر و مولود آن روز محبوب باشد و مسافر
 آن روز نادم شود و مریض آن روز زود و صحت یابد * پنجم * روز
 نحس است پیدا شد در آن روز قبیله و ملتزم بود و قتل برادر
 خود و داخل کرد و مهیبت را در اهل خود پس طلال شد
 بر آنها حقوقت پس بر همین بکنید در نیر و کل الحز را از جمیع
 آفات که روز نحس است * ششم * روز صالح و مبارک است
 برای تزویج و شکار در بر و بحر و مسافر آن روز غنا در اهل
 خود مراجعت نماید * هفتم * روز نیک است بکنید در آن آنچه
 خواهید که بیمارک است برای هر امر که اراده کرده شود
 از حاجت انشاء الله تعالی * هشتم * روز جید است برای
 بیع و شراء و شکار و هر چیز که از سفر در آن روز و مریض
 آن روز زود و صحت یابد و کسیکه نزد پادشاه رود و حاجتش قضا

شود و سبیل کند خدا را آنچه اراده کنی بکنند در آن هر چه خواهی
 که مبارک است * نهم * روز مبارک است برای هر حاجت
 که اراده کرده شود و کسیکه سفر کند در آن روز روزی آن
 خدای تعالی او را مال و خیرینند و مریض آن روز به صحت یابد * دهم * روز
 مبارک است مولود آن روز مرزوق باشد و در نهم و دهم و یازدهم *
 مبارک است پیدایش در آن روز شیخ عالم اسلام و جید
 است برای بیع و شراء صالح نیست برای قول و صالح
 است برای قضای جمیع حوائج خصوص حاجتی که از طرف
 سلطان باشد * دوازدهم * روز جید است برای جمیع اعمال
 خصوص برای شروع جمیع امور منظمه و تزویج و سفر و عیادت
 و قطع ثوب و لباس و بهر مولود آن روز زنی است و وسیع و نای
 شود انشاء الله تعالی * سیزدهم * روز سخن است پس نه روز
 در آن از حرکت و قصد نگیند سلطانرا و هیچ حاجت در آن غایب گنجد
 که نهمین است * چهاردهم * روز مبارک است باینکه در آن آنچه خواهد
 و مولود آن روز مبارک و مسعود باشد و عالم غایب نشود و شکر شود و مال
 او در آخر عمر او و برای مریض آن روز فوت است و طول شود
 مرض او * پانزدهم * روز صالح است برای هر عملی و حاجت و مولود
 آن روز آخرس اولاد او بود * شانزدهم * روز نهمین است سالزان

روز هلاک شود و مولود آن روز مجنون باشد و آن روز نخس است
 برای هر چیز پس جزر کنید تا بمقدور در آن از حرکت و مریض
 آن روز را بخیم و عافیت گذرد * هفدهم * صالح و مبارک است
 برای هر امر که اراده کرده شود * هیجدهم * مبارک است
 برای سفر و قضای حوائج و هر امر که اراده کرده شود و هر که
 منی صحت کند در آن روز ظفر یابد و عدا و هلاک شود * نوزدهم *
 روز مبارک است که اسحاق علیه السلام در آن روز
 پیدا شده * بیستم * روز جید است برای هر امر سوای تزویج
 و سفر * بیست و یکم * روز نخس است و مولود آن روز نادم
 شود و با خر عمر خود پهن هیچ حاجت در آن طالب نکند * بیست و دوم *
 روز صالح است برای هر بیع و شرا و یکم تصدق کند در آن روز
 ثواب عظیم یابد و مولود آن روز مبارک باشد و مریض آن روز صحت
 یابد و مسافر آن روز غانا با اهل خود رجوع کند * بیست و سوم * روز
 صالح است مولود آن روز جمیل باشد و صالح و محبوب اهل خود و مسافر
 آن روز سالم و غنیمت ماند و منتفع شود * بیست و چهارم * روز نخس
 است پیدا شد در آن روز قرعون علیه اللعنه مولود آن روز
 مقتول شود و اگر زنده ماند حزن باشد و مرض بیمار آن روز طول
 شود پس تصدق کند و مسافر آن روز خیر روزی نیابد * بیست و پنجم *

روز نهم است اهل مرض خواری بر دارند و آن روز بنا است
 مریض آن روز نجات نیابد و ساغر آن روز رجوع نکند محفوظ
 دارند در آن روز تا بمقدور نفوس خود را به بست و ششم روز
 صالح است بیداشد در آن روز موسی علیه السلام جید است
 برای هر امر مقصود سوای شام و تزیین و بیع و بست و هفتم
 صالح است برای هر امر که اراده کرده شود و مولود آن روز امیر
 شود و مملوک و ساغر آن روز غنیمت یابد و خیمه بینه و راشد
 باشد بست و هشتم روز صالح است بیداشد در آن روز
 یعقوب علیه السلام مولود آن روز مبارک باشد و آن روز
 زود صحت یابد سی ام روز مبارک و خمر و است بیداشد
 در آن روز است بیداشد علیه السلام جید است برای بیع و شرا
 و تزیین و صالح نیست برای دیگر معاهد و شام و غمر
 و مولود آن روز مبارک و حکیم باشد و با الفحل در عرف
 شهرت دارد که تمام ماه صفر خصوص از اول تا سیزدهم
 آن برای سفر و دیگر جمله امور نهم است لکن مانده آن
 از کتابی معتبر بنظر این بنی مرایه نرسیده و بهمنی بیگانه علت آن
 حدوث مرض موت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و عمام است
 و صائب قاموس در لغت هفتمین نویسد که موهبی است

که در انجا بفره صفر می ربه عظیم ما بین امیرالامو منین علی ابن
ایطاب سلام الله علیه و معویه واقع شد و لهذا صفر و ماه صفر
ممنوع شده و آیتی در کلام الهی در شان قوم طاو نازل شده
* انا ارسلنا علیهم رجا صر صرافی یوم ندمس مستمز * یعنی ما نازل
کردیم بر ایشان هوای تند آواز کننده شدید و روزی که
نخواست آن دایم است و بعضی گویند که آنروز چهارشنبه آخر ماه صفر
بود شاید این امر هم باختر نخست ماه صفر باشد که در عرف و عوام
خج و عس در پشچو اشیا اینقدر هم کافی است و در بیضاوی
براد این آیت تخصیص ماه صفر واقع نشد بلکه میگوید که آنروز
چهارشنبه آخر شهر بود و در معنی نخست ستم این احتمال هم
نوشته که ستم خاص بر قوم مذکور بود که پشچیک فرد را از آنها
از هلاکت نگذاشت و مناسب مقام ستم و نخست است
خدایش که از آنحضرت صلی الله علیه و سلم مرویست که پسند
افعال انسان مورث فقر و افلاس اند لهذا همین جانتقال شد
در کتاب ایضاح آورده فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم
که بخت و پنج چیز مورث فقر است یعنی برهنه بول کردن
و در حالت جنابت خوردن و نان را بحقارت شکستن
و پوختن پیاز و سپهر بآتش سوختن و وقت شب خانه

بچار و بپاک کردن و مقدم بر شش شخص سن و معمر رفتن
 و پدر و مادر را بنا به ای ای آنها انداختن و دست بپوشیدن
 و بر دهلینز خانه نشستن و در موضع نجاست و شو کردن و سپش
 را گرفته زنده گذاشتن و کاسه را نداشتن گذاشتن و ظرف
 آب را سر کشاده داشتن و بعد وضو انداختن یا آستین
 آب پاک کردن و سو کند خوردن و خانه را از آتش پاک کردن
 پاک نکردن و نماز را پامانی و سهیل گذاردن و نان اندک می
 خریدن و اولاد را بدو غذا کردن و دروغ گفتن و جامه بر بدن دوختن
 و چراغ بر پشت دادن کشیدن و بعد نماز فوراً بمرده و اگر قفس فصل دوم *
 در بیان آنچه در باب اختیار است ایام از علماء و کتب امامیه منقول
 است و بایمه اطهار علیهم السلام بطریق آنها منسوب شده
 و انستنی است که درین باب بمنزله باب امامیه به نسبت
 امانت اعتناز اید است چه اکثر علماء امانت از اهل حدیث
 این امور را انقضی دانند و صرف اتکا و توکل بر ائمه ائمه حقیقی
 کنند و هیچیک امر دیگر را موثر نگانمند و درین مذہب روایات
 کثیره با سند صحیح از ائمه اطهار علیهم السلام در اختیارات
 ایام ماثور است و در کتب حدیث مدون و نامشروع و در همین باب
 هم تالیفات بسیار شده اند بالفعل که زیر نظر این تألیف میرزاست

دو رساله است یکی مسمی بدروع واقیه من الاخطار که از
تالیفات یکی از علمای متقدمین است دوم رساله توفیق المحسنین
مولفه اخوند ملا محسن کاشی که درین رساله آنچه
روایات این مذہب منقول شد از همین دو رساله است
اول و در اویت از دروع واقیه مرقوم میشود و بنجمه آن
روایت اول که در فصل نوزدهم آیت بدور وایت
نوشته است یکی بروایت از امام جعفر صادق علیه السلام
و دوم بروایت از سلمان فارسی رضی اللہ عنہ و بعد از آن
برای هر روز دعائی جداگانه که تدارک ضررهای آنروز کند نیز روایت
کرده که بنظر اطباء اینجا نقل نشده پس آنچه اول مرقوم میشود
بروایت از امام جعفر صادق علیه السلام است و آنچه باسلف
دیگر نوشته شد مروی از سلمان فارسی رضی اللہ عنہ است
و چون درین روایت دوم نام هر تاریخ هم آنچه فارسیان میگویند
و در مقصد اول مذکور شده مرویست آنرا هم بنظر تکرار حذف
نموده و اگر چه درین فصل بحر روایت سلمان فارسی نام
هر یکی از تاریخهای شہور قمری مصرح نیست که مراد
از آن تاریخهای شہور فارسیه اند و همچنین در فصل دیگر
که بعد ازین روایت منقول خواهد شد تصریح باین معنی واقع نشده

لاکن چون در تفویض المحسنین نیز این روایت اول مذکور شده
است و در عنوان آن تصریح نموده است که این اختیارات
ایام موافق شهور فارسیه است و هم بقدرینه روایت
سلمان فارسی اسمای تواریخ معلوم میشود که شهور
فارسیه مراد اند گو بسبب عدم ذکر نموده است قهقرو محل
استیفاء است چه اگر سلمان فارسی رضی الله عنه همان اسمای
سی کانه ز ابر تواریخ شهور قمری اطلاق کرده باشد چه بعینه
است مگر اینکه روایتی دیگر و قمرینه اند حاصل ازین احتمال
باشد و الله اعلم * روز اول * از شهر مرو است که در آن روز
آدم علیه السلام مخلوق شد و آن مبارک و شریف است
برای طالب حوائج و برای حضوری نزد سلطان و برای
طالب علم و تزویج و سفر و نوبه و فروختن و گرفتن مواشی
و آنکه بگریزد و یا یکیکه راه گم کند در آن روز باز یافتن و تمام شد
شب و اگر مریض شود در آن روز شفا یابد و مولود آنروز
جوانمرد و مریض و بد و این مبارک باشد و نیز در روزی ممتاز
و مبارک است برای طالب حوائج و حضور نزد سلطان
* روز دوم * درین روز حواء از آدم علیه السلام بوجود آمد
صالح است برای تزویج و بنای منازل و تعمیر و سفر

و طالب حواجج و اختیار رات و یکیکه مریض شود در آن روز
 باول نهام مرض خفیف باشد بخلاف آخر نهام و مولود آن روز
 صالح التربیت باشد * و یکروز بهارک است برای تزویج و
 و قضای حواجج * روز سیوم این روز نخمس است
 در آن روز نزع لباس آدم و حواشدهایهما السلام و از
 جنت خارج کرده شدند پس مشغول شود درین روز بکار خانگی
 خود و خارج شود از خانه خود اگر ممکن باشد و بدینتر کن
 درین روز از حضوزی نزد سلطان و از بیع و شراء و طالب
 حواجج و معاملات و مشارکت و مریض این روز معیوبت یابد
 و گم شده یافته شود و مواد آن روز مرزوق گردد و طویان العمر
 باشد * و یکروز گران و نخمس است صالح نیست برای امری
 از امور * روز چهارم این روز صلاحیت دارد برای زراعت
 و شکار و خریدن دواب و مکروه است در اندوز سفر
 پس کیکه سفر کند در آن روز خوف قتل او نیست و بلای بند
 نازل شود و در آن روز نمایان پیدا شد مواد آن روز صالح باشد
 و برکت داده شود بهر چه معیشت کند و بنده که بگریزد در آن
 روز طالب او عتیر بود * روز پنجم * نخمس است
 پیدا شد در آن روز قابیل شقی ملعون و در آن روز قتل کرد

بنزد او در خود را و دعا که در بویان بر نفس خود و او اول کسی
 است که بر روی زمین گریه کرد پس کارکن درین روز و خارج
 می شود از منزل خود و شخصی که سوخته خورد درین روز جزای
 او سریع باشد و او و آنروز صالح الهیال باشد * دیگر *
 روز نهم است طالب کن درین روز حاجت خود و ملاقات
 سلطان کن * روز ششم * اینروز صالح است برای قضای
 حاجت و تزویج و یک سفر کند درینروز به یار و جوع
 نماید باهل خود یا با نچه دوست دارد و شای دو آب را صالح
 است و بنده که بگریه و یا یک گم شود درینروز یافته شود
 و یک مریض شود و رانزد و صحت یابد و مولود آنروز
 صالح التربیت باشد از آفات سالم ماند * دیگر * صالح است برای
 تزویج * روز هفتم * صالح است برای بیع امور و کسبه
 شروع کند ران بکتابتی تکمیل یابد و عمارت و غرس کردن
 روز شروع کنند عاقبتش محمود باشد و مولود آنروز
 صالح التربیت باشد و رزق بر دو بیع ماند * دیگر * آنروز مبارک
 و سعید است پس بکن آنچه خواهی ران روز از هر
 * روز هشتم * صالح است برای هر حاجت از بیع و شرا
 و شخصی که در آنروز روی سلطان و حاجت او را

شود و مکر و ده است در آن روز سفارشی و زیاده سفر
 در خشکی و خروج برای جنگ و مولود آن روز نیک بود
 ولادت او بر والدین و بنده که بگریزد در آن روز بدست
 نه آید مگر خودش تعب کشد و کسیکه گم شود در آن روز
 رشید یا بد بگردد صعبت بردارد و مریض آن روز سختی کشد
 * و بگر * روز مبارک و سعید است صالح برای هر امر
 که اراده کنی از خیر * روز نهم * ایام روز خفیف است
 صالح برای هر امر که اراده کنی و شروع کن در آن روز
 بعمان و قرض کن و زراعت کن و درخت بنشان و کسیکه
 محاربه در آن روز کند غلبه یابد و اگر سفر کند مال روزی
 شود و خیر بیند و کسیکه گم شده است یافته شود و مریض آن روز
 سختی کشد و مولود آن روز صالح باشد ولادت او تو فقیق
 و آده شود در جماعه حالاتش * دیگر * خواها بیایم که آن روز بیند
 همان روز نهم دهد * روز دهم * پیدا شود در آن روز نوح علیه السلام
 پس کسیکه ولادت یابد در آن روز پیر هرم شود
 و مرزوق گردد صالح است برای بیع و شراء و سفر و گم
 شد و آن روز یافته شود و گریزند بدست آید و محبوس گردد
 و سزاوار است برای مریض آن روز که و حیت کند * دیگر *

روزی خفیف و مبارک است و کسیکه بگریزد در آن روز از
 سلطان گرفتار شود و مولود آن روز به باشد خفیف یا و نرسد
 و مرزوق باشد و خواهای آن روز نسیجه دهد و در مدت بست روز
 * روز یازدهم * پیدا شد در آن روز شیخ علیه السلام صالح است
 برای ابتدای عقل و بیع و شهادت و سفر و اجتناب کند در آن روز
 از حضوری نزد سلطان و کسیکه بگریزد در آن روز رنج و غم آن
 بطوع و رغبت و کسیکه مریض شود در آن روز زود صحت یابد
 و گم گشته سلامت یابد و مولود آن روز خوش زندگانی
 کند مگر اینکه نیرد تا محتاج نشود و از سلطان بگریزد * دیگر *
 روز خفیف است مثل روز گذشته * روز دوازدهم *
 صالح است برای تزویج و فتح دلاکین و شکست در کوب
 بجا و در آن روز از تو سلطان الناس اجتناب کند و مریض
 آن روز زود صحت یابد و مولود سهیل التربیت باشد * دیگر *
 روز مختار است * روز سیزدهم * نحس است پس پرهیز
 کند در آن روز از منازعت و لغمای سلطان و از هر امر و تدبیر
 نگیرد سر را و حلق نکند مگر او کسیکه راه گم کند در آن روز سالم
 ماند و مریض آن روز صحت یابد و مولود آن روز زندگانی نکند
 * دیگر * روز نحس است و ردی پس پرهیز کن در آن روز

از سلطان و از جمیع کارها و خوابهای آنروز بعد نه روز نتیجه
دهد * روز چهاردهم * صالح است برای هر چیز و کمیکه پیدا
شود در آنروز ستمگار و ظالم باشد و جید است برای طایب
علم و بیع و شرا و استقراض و رگوب بحر و کمیکه بگریزد
در آنروز گرفتار شود و کمیکه مریض شود صحت یابد
انشاء الله تعالی * دیگر * روز مبارک و سعید است صالح
برای هر امر خیر و برای لقای سلطان و ملاقات ماسی و علمای
آنها و مولود آنروز کاتب اریب گردد و مال او کثیر شود و تا آخر
عمر او و خوابهای آنروز نتیجه دهند بعد بست و شش روز
* روز پانزدهم * صالح است برای هر امر که برای قرض دادن
و قرض کردن و مریض آنروز زود صحت یابد و بر عارب آنروز
ظفر یابد و مولود آنروز گنگ باشد یا السخ * دیگر * صالح
است برای هر حاجت و خوابهای آنروز نتیجه دهند بعد سه
روز شانزدهم * صالح نیست هر چیز را شوای بنهاده و وضع
بنیاد و کمیکه سفر کند در روی هلاک شود و گریزند باز
پس آید و گم شده سلامت ماند و بیمار آنروز زود صحت
یابد و مولود آنروز اگر قبل زوال باشد بخون گردد و اگر بعد
زوال ولادت یابد حال او نیک بود * دیگر * روز نهم

است پس پند هیزکن از حرکت در اندوز و خوابهای آنروز نپوش
 دهند بعد دو روز * روز هفدهم * متوسط است پس احتراز کن
 و ران از سارعت و قرض دادن و قرض کردن که ادا نشود
 و مواد آنروز صالح الحال باشد * دیگر * روز گران است
 پس حاجت نخواهد درینروز * روز بیجدهم * سعید است
 صالح برای هر چیز از بیع و شراء و راعت و سفره و کسبیکه
 منجی صحت کند در آنروز از عده و خود ظفر یابد و قرض آنروز
 ادا شود و مریض صحت یابد و مولود صالح الحال گردد
 * دیگر * نیک است در آنروز سفر و طالب توابع آنروز
 نوزدهم * مبارک است اسبیاق حلیمه السلام در آنروز
 پیداشد صالح است برای سفر و عالم اموات و برای حاجات
 و خرید و واب و جوری و سفر و در گم گشته آنروز بدست
 آید بعد پانزده شب و مولود آنروز صالح باشد و موفق نهد
 انشاء الله تعالی * دیگر * روز مبارک است * روز بیستم *
 متوسط است صالح برای سفر و قضای حاجت و بنا و بنیاد
 نهادن و غرض شجر و انبوه و تریه و واب و یافتن گنجینه درین
 روز دشوار گردد و گم گشته مخفی شود و مرض بیمار آنروز
 سخت گردد و مولود آنروز بسختی زنده گمانی اند * دیگر *

روز خفیف و بیارک است * روز بست و یکم * پنجم
است پس طالب مکن در آن روز حاجتی و به پرهیز از حضور
نزد سلطان و کشیکه سفر کند در آن روز محال خوف
است برای او و مولودان روز فقیر و محتاج باشد * دیگر *
حرف برای اخراج دم صالح است * روز بست و دوم *
صالح است برای قضای حوائج و بیع و ثرا و برای حضوری
نزد سلطان و صدقه در آن روز مقبول است و مریض آن
روز زود صحت یابد و کسیکه سفر کند در آن روز زود بها فیت
مراجعت کند * دیگر * روز خفیف است صالح برای
هر حاجت * روز بست و سیوم * درین روز یوسف غایب السلام
پیدا شد صالح است برای طالب حوائج و تجارت و تزویج و
حضور نزد سلطان و شخصی که سفر کند در وی غنیمت
یابد و باو خبری رسد و مولود آن روز حسن القربیت باشد * دیگر *
روز خفیف است صالح برای جملة حاجات * روز بست و
چهارم * روزی و پنجم است پیدا شد در آن روز قرعون
مأمون پس طالب مکن در آن روز امری از امور و کسیکه پیدا
شود در آن روز مکرر زندگانی کند و توفیق خیر یابد و آخرش
مفقود گردد یا غرق شود یا در آتش بسوزد و مرض بیمار آند روز

بطول کشد * دیگر * روز نهم * ستم است و حال مولود
 آنروز همان است که آنفا گذشت * روز بست و پنجم *
 نهم و روی است پس نگاهدارد روی نفس خود را و حاجتی
 در آن طالب کن که آنروز شهید البلاء است هلاک کرد و در آنروز
 اهل مصر را با فرعون بایات و مریض آنروز صعبت شد و بر وایتی
 از مرض افتاد نماید و مولود آنروز مبارک و مریض و سنجی باشد و
 مبتلای مرضی صعب شود مگر سلامت ماند * دیگر * هلاک کرد
 الله تعالی در آنروز اهل مصر را بایات پس مشغول شود در آن
 بذهاب و صلوة و عمل خیر * روز بست و ششم * صالح است
 برای سفر و هر امریکه خواهد مگر ترویج پس کسی که ترویج کند
 در آنروز ترک کند وجه خود را چه در آنروز شق و ریا
 برای موسی علیه السلام شد و قربت کن در آنروز باز وجه
 خود و قنیکه از سفر معاودت کنی و مریض آنروز صعبت
 کشد و مولود در آنروز طویل العمر باشد * دیگر * صالح است
 برای هر امری و ای ترویج * روز بست و هفتم * صالح است
 برای هر امر خیر و مولود آنروز حسین و جمیل و طویل العمر
 کثیر النجب باشد و مردم او را دوست دارند و محبت او در دلهای
 آنها باشد * دیگر * حال مولود آنروز همانست که آنفا گذشت

* روز بخت و هشتتم * صالح است برای هر امر و در آن روز
پیدا شد یعقوب علیه السلام مولود آنروز مسخر و نماند و
باور پنجم رسد و ابتدای به بدنش باشد * دیگر * روز مبارک
و سعید است و خوابهای آنروز همان روز نهم دهد * روز بخت
و نهم * صالح است برای هر امر مولود آنروز خایق باشد و کمیکه
سفر کند در آنروز مال کثیر یابد و عریض آنروز صحت یابد
و وصیت نه نویسد * دیگر * صالح است برای ملاقات اخوان
و اصدقا و برای هر حاجت و خوابهای آنروز همان روز منتهی شود
* روز سسی ام * جید است برای بیع و شراء و تزویج و مولود
آنروز حایم و مبارک باشد و غسیر بود در بیت او و بد خلق باشد
و مرزوق باشد بر زقی که باز داشته شود از آن و در روایتی
دیگر باند شود امر او و او یابد حال او و صادق البان باشد و صاحب
و فاد مقرر آنروز گرفتار شود و اگر کسی را چیزی گم شود یابد آنرا
و کمیکه قرض دهد آنروز زود واپس یابد * دیگر * روز سعید
و مبارک است و صالح برای هر امر که اراده کنی و در فصل بخت
و یکم از همان کتاب یعنی روع دقیقه حال ایام و شهر و آنچه در است
از خیر و شر بر وایت دیگر از صادق علیه السلام محفوظ الاستاد
نقل میکنند و درین روایت مطلق ذکر اینکه مرا از آن شهر

ششمی است یا قمری هیچ نیست و از اطلاق ذکر آن
 در اهل اسلام متبادرست و روز قمری میشود و مگر اینکه
 ولیای بر خلاف آن قایم شود و آن روایت بدین نهج است که
 پس سیده شد از اختیارات ایام پس فرمود عابد و علی
 ابائیه الصاواة والسلام روز اول * صالح و مسعود است
 پس خطاب کن در آن با پادشاه و تزوج کن و بعمل آر
 در آن روز آنچه خواهی از حاجت * دوم * تزوج کن و در آن روز
 و نزدیکی کن با اهل خود و بخور و بفروش و طالب کن در آن حاجات
 و هر چیز کن از کارهای سلطان * سیوم * روز نهم است
 پس نوحید و فروختن کن در آن روز و با اهل خود قربت
 کن و نزد سلطان مرد و هیچ حاجتی در آن روز طالب کن
 * چهارم * صالح است برای تزویج و شکار و بد است
 برای سفر پس کی که سفر کند در آن روز سوابب الهال
 گردد * پنجم * طالب کن در آن روز حاجتی * ششم *
 صالح است برای تزویج و شکار و طالب معاش و هر
 حاجت * هفتم * مثل روز ششم * هشتم * مبارک
 است و صالح برای هر حاجت مگر سفر کن در آن روز * نهم *
 روز خفیف است برای هر امر که اراده کنی و بسوگو و آن روز

معیشت دهند و گاهی او تنگی نه بیند * دهم * صالح است برای
 حرث و زرع و سلف و هر حاجت * یازدهم * مفرد و آنروز
 گرفتار شود و کسیکه بوجود آید در آن روز مرزوق بمعیشت باشد و عمر
 شود تا هرم و گاهی محتاج نباشد * دوازدهم * مثل آن * سیزدهم *
 روز نحس است پس هرگز طلب نکنند در آن حاجتی * چهاردهم
 روز سعید است صالح برای هر حاجت و کسیکه بپیدا شود
 در آنروز طویل العمر و شایق طلب علم باشد و ما شش در آخر
 عمر او کثیر باشد * پانزدهم * روز صالح است برای هر حاجت
 و مولود آنروز گنگ باشد یا اسف * شانزدهم * روز نحس است
 هر که پیدا شود در آنروز مجنون گردد و کسیکه سفر کند هلاک
 شود * هفدهم * بروایتی روز صالح است و بروایتی روز گران
 است صالح نیست برای هیچ حاجت * هیجدهم * صالح است
 برای سفر و برای هر چیز که اراده کنی از حاجت * نوزدهم *
 مثل آن * بستم * صالح و مبارک است و نیک است
 برای سفر و طلب حوائج * بیست و یکم * روز نحس است
 و آنروز اراقت دم است پس طلب مکن در آنروز حاجتی
 * بیست و دوم * صالح است برای هر حاجت که التماس
 کرده شود * بیست و سیوم * مثل آن * بیست و چهارم *

نحس است و شوم کیکه پیدا شود در اندروز گم گردد و در دیگری
 نه بود و زندگانی او تلخ باشد و کیکه مریض شود در اندروز افا
 نپذیرد * بت و ششم * صالح است برای هر امر مگر تزویج
 که اگر واقع شود بین الزوجین افتراق شود * بت و هفتم *
 صالح است برای هر امر * بت و هشتم * روز سعید
 است مولود اندروز مرزوق باشد و محبوب اهل خود و عزیز
 بین الناس و عمرا و دراز باشد و باد و نهار سرد و بکوری بسیار گردد
 * بت و نهم * روز مبارک است صالح برای هر حاجت
 از ملاقات سلطان و اصدقا و نکوئی کردن * سسی ام *
 روز سعید است و مبارک صالح است برای هر حاجتی
 که خواسته باشد انتهی این روایت را ابراهیم بن جیتی
 کفعمی و فقه الله لمراسیه نزد سید ابوالقاسم علی بن موسی بن
 جعفر بن محمد بن محمد الطائوس الحسینی قدس روحه فرستاد
 و اشاره کرد در آن بروایتی که از مولانا هادی علیه السلام
 مرویست و آن ادعیه هستند که اگر کسی دعا کند بان الله تعالی
 نخست ایام مخدوره از و رفع سازد و آن ادعیه ذکر نه نمود
 و ما را درین کتاب ذکر کنیم بیگوئیم که روایت کرد آنرا ابو
 یسری سهل بن اسحاق نقیب بابی نواس گفت که خدمت

میکردم هادی علیه السلام را در سفر من رای و در حواجی
 او سعی میکردم پس ثقتم روزی یاسیدی من کاردارم
 و حواجی پس بذايت کن مرا چیزی که از ان سبب از ایام
 نحس و شر آن محفوظ مانم فرمود ای اسهل برای شیعه
 و موالی ما عصمتی است که اگر راه روند بان در لبحج بخار و
 سیاسیب البیدار آینه محفوظ مانند از هر مخوف ای سهل و قتیکه
 صبح کنی بگو سه بار و همچنین و قتیکه شام کنی این دعا را و آن
 دعای امیرالمومنین علیه الصلوة والسلام شب مهیت
 بر فراش نبی صلی الله علیه و اله و سلم است * بسم الله الرحمن الرحيم
 اصححت و امسیت اللهم معتصما بنی ما ملک المنیع الذی لا یطاول
 ولا یحاول من شر کل غاشم و طارق من سائر من خلقت و ما خلقت
 من خلقتک الصامت و لنا طق فی الجنة من کل مخوف بالباس بها بغة
 و لاء اهل بیت نبیک محمد صلی الله علیه و اله عالمهم السلام
 محتججا من کل قاصد الی اذیة بجدار حصین الا خلاص
 فی الاعتراف بحکمهم و التمسک بحکمهم و قنا بان الحق لهم و معهم
 و فیهم و بهم اوالی من والوا و احباب من جا نورا فصل علی محمد
 و اله و اعذنی اللهم بهم من شر کل ما اتقیه یا عظیم حجرت
 الاعادی عني بهد بع السموات و الارض و اجعلنا من بین اید بهم

سد او من خلفهم سد اذا غشيها هرة لا يبصرون * و این روایت را
شیخ رضی الله ابو نصر بن الامام امین الدین ابی علی الفضل
در کتاب خود مکارم الاخلاق ذکر نموده و در تقویم السحسین
نمّه همین روایت اینست و اگر اراکین توجه بجائی روزیکه پرمیز
بیکینی پس قبل از توجه بانسو سوره فاتحه و معوذتین و سوره اخلاص
و آیه الکرسی و سوره قدر و پنج آیت از آل عمران
خوانده این دعا بخوان * اللهم بك يصل الصايل و بقل ربك
يطول الطايل و لا حول لکل ذي حول الا بك و لا قوة یحسان بها ذي
قوة الا منك و بصغوتك من خلقك و خیرتك من بریتك محب ذبیك
و عترته و سلالته علیه و علیهم السلام فصل علیهم و اکفنی شر
هذا اليوم و ضره و ارزقنی خیرة و یمنه و اقض لی فی متصرفاته بحسن العائنه
و بارغ المحبته و الظفر بالامنیه و کفایته بطافیه الذقویه و کل ذي
قدرة لی علی اذیه حتی اكون فی جنه و عصمه من کل بلاه و زقمه
و ابن لنی من المخاوف فیها امنا و من العواقب فیه یسرا حتی
لا یصلنی صاد عن المراد و لا یصل لی طارق من اذی الامیاء انک علی
کل شی قد یروا الامور الیک تصیر یا من ایس کملته شی و هو السمع
البصیره اگرچه تحریر این ادعیه چنانکه وضع این رساله است در مقصد
ثالث نبی بایست لکن چون متعلق بسبع و پنجاه بود بدو کرا

در همین مقام مبادرت رقت باید دانست که بموجب بعضی از روایات امامیه تمام روز را دوازده حصه کرده هر حصه را یکی از اثنا عشر منسوب سازند که در آن حصه توسل با بموجب اجابت دعا و نجات از ممالک است و برای هر یکی از آن دعائی است که در کتب ادعیه مثل مفتاح الفلاح و غیره مذکور است و اینجا نقلا از تقویم المحسنین آن ساعات مذکور میشوند مابین طلوع فجر تا طلوع شمس منسوب است با میرالمومنین علی ابن ابیطالب علیه السلام و توسل با و در آن وقت برای انتقام از ظلمه نیک است و آنچه سزاوار است که بعمل آورد آن وقت تصدق است بقدر میسر اگر چه قلیل باشد که صادق علیه السلام روایت میکند از رسول الله صلی الله علیه و سلم که بگوید بصدقه و عطای بسیار بخشید در آن وقت پس نیست هیچیک مومن که صدقه کند در آن وقت مگر اینکه محفوظ ماند از بلای نازل از آسمان بسوی ارض که در آن روز باشد و باید که ما و در دبر و دستهای خود مالده که در حدیث آمده هر که ما و در دبر و دستهای خود مالده سختی و فقر با و نرسد و آن وقت عمامه بندد و لباس پوشد و موزه و نعل پوشد حصه دوم از طلوع شمس تا زاب حمرة آن و آن منسوب است با امام حسن علیه السلام

و توسل باد در انوقت موجب نجاح امور دنیا و آخرت است
 سیوم از ذهاب حمرة تا ارتفاع نهار و آن منسوب است
 بامام حسین علیه السلام و توسل باد درینوقت برای نجاح امور دنیا
 و آخرت نیک است چهارم از ارتفاع نهار تا زوال که منسوب
 است بامام زین العابدین علیه السلام و توسل باد درینوقت
 برای نجات از سلاطین و نفث شیاطین مرجو الفوز است
 پنجم از زوال شمس تا گزشتن مقدار چهار رکعت و آن
 منسوب است بامام باقر علیه السلام و توسل باد درینوقت
 برای امور آخرت و عبادات نیک است ششم از گزشتن
 مقدار چهار رکعت از زوال تا نماز ظهر و آن بامام جعفر صادق
 علیه السلام منسوب است و برای امور آخرت توسل
 باد درینوقت نیک است هفتم از نماز ظهر تا گزشتن
 مقدار چهار رکعت قبل عصر و آن برای کاظم علیه السلام است و توسل
 باد برای عافیت نیک است و دعای انوقت مرجو الا بنایت است
 هشتم از گزشتن مقدار چهار رکعت قبل عصر تا نماز عصر و آن برای
 رضا علیه السلام است و توسل باد برای طالب سلامت و درباری
 و بخار در انوقت نیک است نهم از نماز عصر تا گزشتن
 دو ساعت و آن برای جواد علیه السلام است و توسل

در آنوقت باد برای طلب رزق مرجو الاجابت است دهم
 از دو ساعت بعد عصر تا قبیل اصفرا شمس و آن برای نادی
 علیه السلام است و تو سل باد درینوقت برای تولی بر قضای
 حوائج و نوافل و جوایز محمود است یازدهم از قبیل اصفرا
 شمس تا اصفرا و آن برای عسکری علیه السلام است
 و تو سل باد درینوقت برای التماس آخرت خوب است
 دوازدهم از اصفرا تا غروب شمس و آن برای امام ثانی عشر
 مهدی منتظر علیه السلام است و تو سل باد در آنوقت برای
 اسن از مخاوف نیک است تا اینکه اگر برسد شمشیر بر مذبح پس
 طلب اعانت کن مدد کند ترا ان شاء الله تعالی * در بیان دواز
 نحس در هر ماه * که از امور غیر ضروری در آن احتراز باید
 روایت است از امیر المومنین علیه السلام که در سال
 ست و چهار روز نحس ردی است که تمام نمیشود امریکه
 شروع شود در آن و زنده نمی ماند طفلی که پیدا شود در آن و
 ظفر نمی یابد غازی که غزا کند در آن و نامی نمیشود در ختی که نشاند
 شود در آن و آن در هر ماه دور و زاست و بر وایتی دیگر از
 امام جعفر صادق علیه السلام در هر سال دوازده روز نحس است
 که یک روز در هر ماه نحس باشد و بموجب این هر دو روایت

در هر ماه سه روز نوشته میشود و روز ز اول موافق روایت
اول است و یک روز اخیر موافق روایت ثانی است در محرم
او ۱۴ و ۲۲ در صفر او ۲۰ و ۱۰ در ربیع الاول او ۲۰ و ۳
در ربیع الثانی او ۱۱ و ۲۸ در جمادی الاول او ۱۱ و ۲۸ در جمادی
الثانی او ۱۱ و ۱۲ در رجب او ۱۳ و ۱۰ در شعبان او ۲۰ و ۲۶
در رمضان او ۲۰ و ۲۴ در شوال او ۶ و ۸ و ۲ در ذی القعدة
او ۶ و ۱۰ و ۲۸ در ذی الحجة او ۸ و ۲۰ و حسب روایت ثانی هم ۸
و تحقیق طوسی در ترجمه قول صادق علیه السلام نظم کرده که در
شهر فارسیه بعضی ایام اند که برای هیچیک امر صلاحیت
ندارد و آن سیوم و پنجم و سیزدهم و شانزدهم و بست و یکم
و بست و چهارم و بست و پنجم است و نیز بترجمه قول دیگر
بعضی از ایام شهر فارسیه را برای احتراز از بعضی امور
نقل کرده و آن چهارم و هشتم برای سفر است و پانزدهم برای
رفتن نزد ملوک و چهاردهم و پانزدهم و هیجدهم برای فرار و دوازدهم
برای مناظره و محاصمت * در بیان اختیارات آنچه در ایام هفته
وارد شده * و آنچه از اختیارات در آخر بلفظ دیگر مرقوم میشود
از ابیات مشهوره است که منسوب بامیرالمومنین علیه السلام
است * روز یکشنبه * و آن اول روز است و در آن روز

الله تعالى شروع کرد بیدایش خلق و آن روز شمس است
 محمود است در آن روز لقای سلاطین و از باب دول * دیگر
 محمود است غرس و بناء در آن روز * روز دوشنبه * آنروز
 قمر است محمود است برای تجارت و معاش و پیشمهر خدای
 صلی الله علیه و سلم مواظبت صوم آنروز و روز خمیس میکرد و فرمود
 که درین هر دو روز اعمال مرفوع میشوند و من دوست دارم
 که عمل من مرفوع شود و من صایم باشم و مکروه است
 در آنروز سفر و طلب و ایچ بموجب قول صادق علیه السلام
 که سفر مکن روز دوشنبه و طلب مکن حاجتی در آنروز و روایت
 است که ابو ایوب خراز گفت وقتی که اراده کردیم که خارج
 شویم پس آمدیم که سلام کنیم بر ابی عبد الله علیه السلام پس
 فرمود شاید شما طلب کردید برکت روز دوشنبه گفتیم بلی
 فرمود که ام روز شوم تر است از روز دوشنبه که گم کردیم
 در آنروز نبی خود را و مرتفع شد از ماضی خارج نشوید تا آخر
 حدیث * دیگر * محمود است در آن روز سفر * روز سه شنبه *
 آنروز مزین است محمود است برای لقای عهد و وجهاد
 فی سبیل الله و سفر بجهت قول او صلی الله علیه و آله و سلم
 که سفر کنید روز سه شنبه و طلب کنید و ایچ در آن روز پس

آنروز است که نرم کرد ایزد تعالی آهمن را در آنروز برای
 داود علیه السلام * دیگر * حجامت محمود است در آنروز
 * روز چهارشنبه * آنروز عطار داشت محمود است آنروز
 برای غلوم و حکمت و کتابت و استحمام و ابتدای آنکه
 نبی صلی الله علیه و سلم فرمود که نیست امری که شروء کرده شود
 در روز چهارشنبه مگر اینکه تمام شود * دیگر * شرب دو محمود
 است در آنروز * روز پنجشنبه * و آن روز مشتری است
 محمود است برای ملاقات نقصات و عیاد اکابر و امرا * دیگر * آنروز
 مبارک است خصوص برای طلب حوائج و ابتداء سفر و
 مرویست از امام جعفر صادق علیه السلام که رسول الله صلی
 الله علیه و سلم روز پنجشنبه سقر میکرد و فرمود که آنروز را ایزد
 تعالی در رسول او و ملائکه او دوست میدارد * روز جمعه *
 و آنروز نذر است مستحب است در آنروز شستن سه
 بار و نظمی و دیگر تنظیفات و تزئینات خصوص تطیب و
 لذات و برای افضایل است به نسبت دیگر ایام پس
 او سید ایام است از جهت حدیثی که وارد شده طلوع
 نکرد شمس و نه غروب کرد بر روزی افضل از و برای خوردن
 ناز در روز و شب آن فضیلت بسیار است و در آن ساعتی است

که دعاء در آن مستجاب است و مکروه است سفر در آن
قبل نماز که مرویست هر که سفر کند در آن روز قبل نماز فرشته ندا
کند او را که باز پس نه آید * دیگر * محمود است در آن
روز تزویج و افراح * روز شنبه * آن روز زحل است
محمود است برای اعمال فلاح و قضای حوائج و اخذ و عطا
و ابتدای تعلیم از جهت آنجه مرویست از نبی صلی الله تعالی
علیه و اله و سلم برکت داده شد برای است من در روز شنبه
و پنجشنبه لکن در بکورانها * دیگر * مبارک است در آن روز
سفر * در اختیار تزویج و مباشرت * ابو سعید خدری
رضی الله عنه و صایای پیغمبر صلی الله علیه و اله و شمام که
بعلی بن ابیطالب علیه السلام فرموده در باب اداب تزویج
روایت میکنند آنچه از آن متعلق باوقات و ایام است منقول
میشود و در روایت وجه گراهت و حسن هم مرویست
اینجا فقط ساعات محمود و ردیه و ایام ردیه دلیلی محمود
و ردیه نقل کرده میشود پس از ساعات محمود و ردیه یک زوال
روز پنجشنبه است و بعد العصر روز جمعه و بعد عشاء دوم
از شب جمعه است و از ساعات ردیه بعد ظهر است و اول
ساعت از شب و ساعات خاره در نصف نهار روایت

باقر علیه السلام و از طلوع فجر تا طلوع شمس و از غروب شمس
 تا غروب شفق هم بروایت از باقر علیه السلام و وقت
 اصفرار شمس و وقت طلوع آن تا دقیقه زرد باشد و از ایام
 روزه اول شهر و وسط آن و آخر آنست و نصف
 شبان و روز آخر شهر که سیمی بایام محاق اند و روز
 کوف و روزیکه هوای سیاه و سرخ و زرد و روزیکه
 زلزله و روزیکه قمر در عقرب باشد و از لیالی محسوده
 شب سه شنبه است و شب جمعه و اول شب از شهر
 رمضان و از لیالی روزه شب عید الاضحی است و شب
 چهارشنبه و شب کوف قمر و شبیکه در آن هوای سیاه
 و سرخ و زرد و زرد و شبیکه زلزله آید* در بیان اختیارات
 سفر* روز شنبه بهتر است که مرویست از صادق علیه السلام که یک
 اراده کند سفر پس سفر کند روز شنبه که اگر سنگی جدا
 شود روز شنبه از کوه هر آینه باز آرد خدا ایتعالی او را بر
 مکان خود از جهت آنکه مرویست در قول او تعالی عزوجل
 فاذا قضیت الصلوة فانتشر و افی الارض فرمود نماز روز جمعه است
 و انتشار روز شنبه است و روز جمعه سفر روی است که
 مرویست هر که سفر کند روز جمعه ناکند فرشته که باز

نگرداند خدا او را و شنب جمعه سفر مضایقه ندارد و روز چهارشنبه
 آخر ماه صفر سفر نیک است از جهت آنکه مرویت که بعضی
 از بغدادیین بمصادق علیه السلام در باب خروج در چهارشنبه
 آخر نوشتند بجواب نوشت کیکه خارج شود روز چهارشنبه
 برخلاف اهل طبره محفوظ ماند از هر آفت و بعافیت ماند از هر
 بایه و بعضی روایات دلالت میکنند بر کراهت سفر بر روز چهارشنبه
 * اختیارات ابتدای امور * شروع نمودن هر کار روز
 چهارشنبه نیک است که مرویت از نبی صلی الله علیه
 و سلم نیست امری که شروع شود روز چهارشنبه مگر
 ختم گردد و روز دوشنبه نیز بهتر است که مرویت
 طلب کنید علم روز دوشنبه که اسان میکنند مطالب آنرا و سزاوار
 است برای معلم که بگوید کند بدین سخن خود برای خبری که مقول
 است برکت داده شد در است من در بگوید آنها و نیز از جهت خبر
 غدا کنید و طلب علم پس من خواسته ام از پروردگار خود
 که برکت دهد برای است من در بگوید آنها و فرمود سزاوار
 است که گرداند ابتدای آن از روز پنجم و در روایتی روز
 شنبه و روز پنجم * اختیارات قطع ثوب * قطع ثوب
 روز یکشنبه موثر غم است از جهت آنکه مرویت

از پیشتر خدا صلی الله علیه و سلم کسیکه قطع کند ثوب روز یکشنبه
 او را غم برسد و مبارک نباشد و روز دوشنبه مبارک
 است که مرویت کسیکه روز دوشنبه قطع ثوب کند
 مبارک باشد و روز سه شنبه بد است که در ذیل حدیث
 سابق مرویت کسیکه قطع کند ثوب روز سه شنبه آن
 ثوب یابد زدی رود یا بسوزد یا غرق شود روز چهارشنبه و پنجشنبه
 و جمعه مبارک است که بذیل حدیث سابق مرویت
 هر که قطع کند ثوب روز چهارشنبه رزق داده شود و بهشت
 نرسد و باشد در عیش و رضا و هر که قطع کند روز پنجشنبه
 روزی کند الله تعالی او را عالم در آن ثوب و باشد مکرم
 نزد الناس و کسیکه قطع کند روز جمعه عمر و دولت او زیاده
 شود و در روز شنبه خمس است که در ذیل حدیث سابق
 مرویت کسیکه قطع کند ثوب روز شنبه مریض باشد
 مادامیکه آن ثوب بر بدن اوست مگر اینکه همه کند آنرا از اختیارات
 استخاره * اگر استخاره کنی از کلام الهی پس از اختیار کن
 برای آن ساعتی نیک اگر چه درین باب از اهل بیت
 علیهم السلام چیزی روایت نیست روز یکشنبه جید است تا ظهر
 و از عصر تا مغرب روز دوشنبه جید است تا طلوع شمس

و از چاشت تا ظهر و از عصر تا عشاء دوم روز سه شنبه
جید است از چاشت تا ظهر و از عصر تا عشاء دوم روز چهارشنبه
تا ظهر و از عصر تا عشاء دوم روز پنجشنبه جید است تا طلوع
شمس بعد از آن از ظهر تا عشاء دوم روز جمعه جید است
تا ظهر و بعد از آن از زوال تا عصر روز شنبه جید است
تا چاشت بعد از آن از زوال تا عصر * مطلب دوم
از مقصد دوم در بیان اختیارات بطریق اهل نجوم *
و بنویس آن بیان زجریات و تفاءلات هم قلیلی از آن
که حسب عقیده منجمین است ذکر یافت باید دانست
که یکی از اختیارات نجوم بنظر سیر و قیام قمر به برج
دوازده گانه است و آنچه درین باب استخراج از منسب
نخواه نصیر طوسی است ذکر مییابد * وقت بودن قمر به برج
حمل * سفر کردن و ملاقات امرا و جامه حریر پوشیدن و شکار
کردن و ابتدای هر کار نیک است و بنیاد کردن خانه و غیره
و چیزهای کاشتن بد است * در برج ثور * تزویج کردن و تخم بهاغ
افگندن و خط نوشتن و وصال محبوبان و عظم مالیدن و شرکت نمودن
و خریدن جواری نیک است و جهال کردن و فصد نمودن
و حمام کردن بد است * در جوزا * خریدن جواری و تعلم علوم

و ملاقات اهل علم و سیر کردن و سفر نمودن و پارچه نو
 پوشیدن نیک است و ناخن چیدن و قصد و حجامت نمودن
 بد است * در سرطان * رخت نو پوشیدن و سفر کردن
 و داروی سهل خوردن و خطوط بد و ستان نوشتن
 و حمام کردن و موی ستردن نیک است و قصد کردن و تزویج
 نمودن و بنای نو نهادن بد بود * در اسهال * تزویج کردن و اشتغال
 جوانانه کردن از ورزش و غیره و کارهای آتش کردن
 و حاجت از سلاطین و امرا خواستن و سلاطین را بر تخت نشستن
 و خریدن جواری و خرم نیک است و سفر کردن و جامه نو پوشیدن
 روا نیست * در سینه * سفر کردن بیابان یا قافله و جامه
 نو بپوشیدن و تعلیم و تعلم علوم و کشتن کار کردن و خریدن جواری
 و غلمان نیک است و تزویج کردن و قصد نمودن بد است
 * در میزان * تاهنگامی که قمر هفده درجه ازین برج طی کند منقره کردن
 و عقد بستن و جوهر خریدن و بعیش و طرب پرداختن از سرود
 و سماع و میکشی و صحبت محبوبان نیک است و چون
 از هفده درجه بگذرد جمله کارها ممنوع است * در عقرب *
 دارو خوردن و قی کردن و غرغره ساختن و جراحات بستن و معاینه
 ساختن و حمام کردن و بر خصم بیرون ناخن و بر اسب ریاضت

کردن و ناخن چیدن نیک است و دیگر کارها ناجایز و ممنوع
 * در قوس * در اوشش تعلیم و تعلم و در آخرش تزویج
 و شکار نیک است و خریدن جواهر و حیوانات و جامه نو
 پوشیدن و پیشش قاضی مرا فعه حضورت بردن و سیر کردن
 و موس کردن و داروی سهل خوردن سخت بد بود
 * در جدی * جامه نو پوشیدن و شکار کردن و دفع سحر
 و جادو با دعیه و رقاق کردن و مکر و غدر نمودن نیک است
 و حضوری سلاطین و سنا کچه کردن و فصد گرفتن ممنوع است
 * در دلو * کارهای کشتکاری نمودن و مواثیق و عهود بستن
 و خریدن جواری و غلمان و بنای قلاع و حصنها انداختن و اشجار
 نشاندن نیک است و نقل و تحویل و فصد کردن و تزویج
 شناختن بد است * در حوت * فصد کردن و ناخن چیدن و دعوت
 کردن و ملاقات شرفا و پیرهن و قبا و کلاه و کمربند نو پوشیدن
 نیک است و دیگر کارها بد و یکی از اختیارات بطریق نجوم
 منان نظرها یا مام شهور است و آن اینست * آورمز * نیک
 است برای جامه نو پوشیدن و سفر کردن و مهر بر کاغذ نهادن
 و بد است برای قرض و وام دادن * بهمن * روز نیک است درین روز
 جامه نو بپوشیدن و ناخن چیدن و موی پیراستن

و عمارت کردن و بنا بر قاعده کلیه ایشان که اگر نام روز و ماه
 موافق افتد در آنروز عید کنند در روز بهمن از ماه بهمن جشن سازند
 و انواع غلام و گوشتها پزند و گل بهمن سرخ و سفید بر طعامها
 پاشند و هر دو بهمن را سیده کرده بانبات و قند بخورند و بهمن
 سفید را شائیده با شیر بخورند و آنرا مقوی حافظه دانند و گویند
 این روز را خاصیت تمام است در کندن گیاهها و میوههای
 دوائی از کوهها و صحرا و گرفتن روغنها و کردن بخور و اینروز
 را بهمنجند و بهمنجه خوانند * اردی بهشت * روز نیک است در اینروز
 بمعبد و تشکده رفتن و از پادشاهان حاجت خواستن و بختک
 و کارزار شدن و درین روز از اردی بهشت ماه حسب
 قاعده معینه عید کنند و جشن سازند و آنرا اردی بهشت نگان هم خوانند
 * خرداد * روز نیک است در اینروز طلب حاجات از ملائکه
 و فرشتها کردن و زن خواستن و در اینروز هم از خرداد ماه
 حسب قاعده معینه عید کنند و آنرا جشن خردادگان گویند * مرداد *
 روز در اینروز از ماه مرداد عید کنند و آنرا جشن نیاو فری گویند و در اینروز
 هر که حاجتی از پادشاه خواستی البته روا شدی * دیاذر * روز
 نیک است در اینروز صدقه دادن از بهر تندرستی خود و فرزندان
 خود و دعا کردن * آذر * روز نیک است در اینروز ناخن چیدن

و موی ستردن و با تشن خانها رفتن * ابان * روز نیک است
درین روز حاجت از خدا تعالی و پادشاهان و بزرگان خواستن
و صلاح شناختن * تیر * روز نیک است درین روز دعا کردن
و حاجت خواستن و شب دستور درین روز از تیر ماه عید کنند
و آنروز را تیرگان و جشن آنرا جشن تیرگان گویند و مثل
مهرگان و نوروز مبارک دانند * گوش * روز نیک است
درین روز فرزند بمکتب دادن و پیشه آموختن و درین روز جشن
کنند و عید ستازند و آنرا سیر مور گویند و آنروز سیر برادر پیاخورند
و گوشت را با گیاه و طاف پزند نه با چوب و هیزم و گویند
این امر باعث امان یافتن ارس و لاسه جن است و بدان
دوای امراضی کنند که منسوب بجن است * مهر * روز نیک است
درین روز نام بر کودک نهادن و کودک را از شیر باز کردن
و عید یک درین روز از مهر ماه کنند آنرا بحش مهرگان موسوم ستازند
* سروش * روز نیک است درین روز دعا کردن و باتشکده
رفتن و باقی امور بد است * فروردین * روز درین روز جامه
نوپوشیدن و دیدن گوسفندان و گله و دامها گاو و اسبپان
نیک است * دیادین * روز نیک است درین روز دعا کردن
جهت دفع شر شیاطین و از حق تعالی فرزند خواستن

* دین * روز نیک است درینروز فرزند بمکتب دادن و نکاح کردن
 * آراد * روز جامه نو پوشیدن درینروز نیک است و سفر کردن بد
 * اشناد * روز نیک است درینروز حاجت خواستن و جامه
 پوشیدن و صدقه دادن * زایماروز * درینروز درخت
 نشاندن و تخم کاشتن و عمارت کردن بغایت خوب است
 * ماراسفندروز * درینروز نکاح کردن و بادوستان نشستن نیک
 است * دیگر * اختیارات ایام بطریق نجوم هندوی است
 و اکثر آن متعلق بکواکب طالع و عاشر میلاد هر فرد از انسان
 است اما بندهی از آنچه بر سبیل عموم است درینجا مرقوم
 میشود باید دانست که اختیارات هندو هم بنظر منازل قمر است که
 پنجمتر باشد و هم بنظر ایام هفته و هم بنظر تته یعنی تاریخها است
 اما پنجمترهای متعلقه سفره قسم است سعد و نحس
 و بین بدین تفصیل * پنجمترهای سعد برای سفر *
 * اشنی * انوراد * رایوتی * مرگشرا مول * پنروس * پوشیه *
 * استا * جیستا * پنجمترهای بین بین برای سفر * روهی
پور باپها لگنی پور باشا را پور با هماد پد چتر اسواتی ست بها شاشرون
دمنستا * پنجمترهای نحس برای سفر * اترا پها لگنی اترا شارا
اترا هماد پد شا کها گها آر در ا هرنی کر کا اشلی شا * پنجمترهای

که برای تزویج و نکاح موضوع اند * ریویتی اترایها لکنی
روهنی مرگشرا مول انورا داناگما هستتا سواتنی او پنج پنجمتر مذکوره
ذیل برای بنا کردن خانه و مکان و هر چیزیکه از گل و چوب سازند
و نیز برای خریدن آن و خریدن جاروب و دروغن سیاه نهایت
ممنوع است دهنستا سبها شاپور یا بهادر پد اترایها در پد
ریویتی * و تاج سفر * در تته مبدین تفصیل است پروا خمس
دو ج نیک تیج باعث قوح چوتته شخص پنجمین موجب نفع
چوتته موجب هلاکت ستمی موجب نفع از زمین و دولت
استمی بسیار بدنومی موجب هلاکت دسمی موجب
نفع بر زمین اکادسی موجب بیماری دوا دسمی لغوی یعنی نفع
و نقصان هیچ نباشد ترودسی بسیار نیک چترودسی
خمس اما دس ایضا خمس پورنامسی موجب مرگ و هلاکت
و تزویج و نکاح از پروا چودس بهمه تته مستحسن
است و در اما دس و پورنامشی ممنوع است و حاسب
جوگنی و دسنا سول در دایره رجال الغیب پیشتر گذشت
و حسب اظهار یکی از پندتان معلوم شد که این مرد و نام
خیالی و فرضی اند صرف بنابر ممانعت سفر و غیره بقسموت
معینه آن مقرر کرده شده اینک چنانچه رجال الغیب در اهل

اسلام امری قرار یافته است نزد آنها جو گنی و دس ساسول چیزی
 معین باشد و تزویج و انکاح بنظر ایام بروز شنبه و دوشنبه
 و چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه ~~سعد~~ و مستحسن است و بروز
 یکشنبه و سه شنبه نحس و ممنوع تا اینکه بیگویند که اگر بروز
 یکشنبه نکاح کنند زن قاشه گردد و برای قطع کردن پاره‌لو
 و پوشیدن آن چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه نیک و مستحسن
 است و نیز گویند که در سفر و غیره به بودن چند رما یعنی قمر
 بمحاذات و پشت و چپ در است هم اثری است پس
 در صورت محاذات ~~سعد~~ و نیک است و چپ در است
 بین و بر پشت نحس و طریقه دریافت آن آنست
 که از بروج دو دوازده گانه سه سه برج برای یک
 سمت موضوع اند پس قمر در هر برجیک باشد از آن
 سمت معینه آن دریافت سازد پس حمل و اسد و قوس
 مشتری اند و جوزا و میزان و دلو مغربی و ثور و سنبله و جدی
 جنوبی و سرطان و عقرب و حوت شمالی و شهور دوازده
 گانه شمال هم برای تزویج هم ~~سعد~~ اند و هم نحس ~~سعد~~ اینست
 مانگه و نتیجه آن دولت مند می است پهلان نتیجه آن نیک است بیساکه
 نتیجه آن عصمت زن است و برای شوهر نهایت بهتر است چنانچه

نتیجه آن مثل بسا که است اساده نتیجه آن ترقی اولاد است و در ماه
 اگر شاذ است که بعضی میکنند و ماههای چیت و ساون و بهادون و
 کوارد و کاتک و پوس و پوس و پوس است و یکی از طرق اختیارات هندو
 بنظر تته و ایام هر دو است و پیشتر در مقصد اول مذکور شده
 است که سه تته را یک یک نام نهاده اند پس بهمان
 اسما بعضی در بعضی ایام سعد اند و بعضی بین بین و بعضی
 نحس باین طریق سعد اینست که بروز جمعه نند و واقع شود
 و بروز چهارشنبه بهروز او بروز سه شنبه چیا و بروز شنبه
 رکتا و بروز پنجشنبه پورنا و بین بین اینست که بروز سه شنبه
 بهروز او واقع شود و بروز پنجشنبه چیا و بروز جمعه رکتا و
 بروز یکشنبه یاد و شنبه پورنا و نحس اینست که بروز یکشنبه
 یاسته شنبه نند و واقع شود و بروز جمعه یاد و شنبه بهروز او
 و بروز چهارشنبه چیا و بروز پنجشنبه رکتا و بروز شنبه پورنا
 و یکی از اختیارات آنها بار بیلا و کال بیلا است و اوقات های
 معین است بروزهای معین که در آن اوقات از خانه حرکت
 نمودن بغایت منع است و اگر حرکت کند بدانست ایشان
 مبتلای آفتی شود لکن عمل بران در ملک بنگاله بکمال مبالغه است و
 در مملکت مغربی چند ان معمول به نیست و آن این است که

مجموع روز را از طلوع تا غروب هشت حصه نمایند منجمه آن
 بروز دو شبیه حصه دوم و پنجم و بروز سه شبیه حصه دوم
 و ششم و روز چهار شبیه حصه چهارم و پنجم و بروز پنج شبیه حصه
 هفتم و هشتم و بروز جمعه حصه سیوم و چهارم و بروز شبیه
 یکم و ششم و هشتم را با بار بیانا نامند و همچنین اوقات شب
 را کال بیانا نامند بهمان ترتیب که در روز گذشت مگر این اوقات
 با استثنای وقت صبح صادق و قدری بعد از غروب است
 که برای آن حکم آخر است و درین هر دو وقت نوعی سفر و غیره
 ممنوع نیست * ذیل * در بیان بعضی از احکام زجریات و تغاللات
 موافق عقیده اهل نجوم زجر بفتح زاء معجمه و سکون جیم فال
 گرفتن مرغ باشد و چون بعضی از علامات و احکام آن محل خوف
 است لهذا میگویند که بنظر ترسانیدن از آن مسمی باین اسم
 نمودند و چون سبب آن از عزیمت باز میماند و زجر بمعنی باز داشتن
 است بنظر آنهم تسمیه آن بان شده باشد و این امر از زمان
 قدیم در اکثر اقوام رواج داشت و دارد که مدار جمله
 امور از عظیم باشد یا صغیر بران داشته اند مشهور است
 که امیه و هشتم و برادر بودند که توانان متولد شدند و علی اختلاف
 الاقوال پشت یا پیشانیهای ایشان باهم چسبیده بود پدر

ایشان عبد مناف بشمشیر مرد و را از هم جدا کرد اهل خربت گفتند که میان اولاد این مرد و برادر همیشه شمشیر خواهد ماند و همچنین قصص و حکایات کثیره مرویست و چگونه گفته شود که از سلف تا خلف اقوال عظاما همه غلط و بی اصل مخض است و از جمله رسوم عرب است که اگر کسی از منزل خود بقصد حاجتی بیرون آید و مرغی از چپ او در آید و بجانب راست رود آنرا مبارک شمرند و بطلب آن روند و اگر از راست در آید و بچپ رود آنرا بد دانند و بان کار نروند و جمعی از اعلام بعضی تأثیرات را در مصنفات و رسائل خود ذکر کرده اند مثل آنکه جمع شدن کنجشک بر درختان و بانگ کردن آنها و آتش گرفتن زیر دیگ و ایستادن گاو روی بمغرب و یکپای را بالتمام بر زمین نه نهاده و گرگ با بادانی در آمدن و موش و نور را ذخیره خود از سوراخها بیرون انداختن و بانگ کردن مرغان خانگی و خود را بسیار خاریدن و طوف کردن خطافات حوالی آب و بانگ کردن ایشان علامت باران دانسته اند و همچنین بانگ کردن گوس بسیار در خانه و بر حتن گوسفند در چراگاه و نمودن روشنائی چراغ بمشابه ظلمت علامت سرما و همچنین بر زیر آمدن

مرغان از درخت دور آب غوطه خوردن علامت سحر ما
و بازیدگی دانسته اند بالجمله درین مقام بعضی احکام منقوله از
حکمای یونان منقول می شود اراطیس حکیم گوید چون گردد
چراغ دایره ایینی دلیل کثرت آبها باشد و چون مرغانی که آبی
نباشند در حوالی آب بسیار طوفان کنند و خود را بر آب زنند
دلیل سرما و باران باشد و همچنین چون کلاغ سیاه بانگ باند زنند
و پرها سخت افشانند و گاو زنگوله دست لیسد و زاغ و خروس
خود را در آب انداخته پر و بال خود را اغشته نماید دلیل باران است
و احمد عبد الجلیل سنجرمی گوید که قسم ماهی دلفین که در ولایت
منصوره هند و ملتان میباشد و مشهور است که با آدمی انس و محبت
تمام دارد چون بکناره دریا آید و خود را بمردم نماید دلیل سرما باشد
و سورچه از زیر زمین چون تخم خود فروبرد دلیل صحو بود و چون مرغان
بر غنچه خوردن حریص و بسیار ساعی باشند زیاده بر عادت دلیل
سرما باشد و گرمی سرخ که اندر اخر اطمین گویند و عوام گل خورده چون
از زیر زمین بسیار بیرون آیند ایضا علامت سرما باشد و چون
در فصل خزان زنبور بسیار جمع آیند سرمای سخت و نزول باران
بسیار بود و محقق بر جندی در رساله فلاحه آورده که در سنالی
که درخت قلقل و بلوط بسیار بار آورد درستان آن سال

دراز گذرد و همچنین چون دراز گوشش روی بمغربت بایستد
 و زمین بدست بگردد و در آسمان نظر کند علامت دیرازی
 زمستان است و مشهور است که علامه طوسی در حین
 سفر بدر آسیائی فرد آمد آسیابان گفت شب بدرون
 آسیا آئید که باران خواهد شد خواجہ التفات سخن او نکرده از
 اتفاقات در ان شب باران شد و در اثنای آن آسیا را پناه
 گرفت و از آسیابان پرسید که این امر بچه علامت دانستی
 گفت هرگاه دراز گوش سرگین با خرد زمی اندازد تجربه من شده
 است که بعد از آن باران میشود و تاج اکرم گوید که بعضی از
 علمای فارس در کتب خود ایراد نموده اند که اگر کودکان با هو و لعب
 و بازی صولجان و رقص و سرود مشغول باشند دلالت
 کند بر ازانمی و فراخی سال و کمی بیمار یها و اگر ببینند که اطفال
 ازانمی و چوب عامها ساخته باشند و اگر با مثل آلات حرب
 بدست گرفته با هم جنگ کنند یا بطریق لعب بر یکدیگر حمله کنند
 دلیل بود بر نیامان فتنه و فرغ در آن ولایت و اگر بقصد لعب
 از یکدیگر گریزند و پوشیده و پنهان شوند دلالت کند بر ظهور
 دزدان و قاطعان طریق و مردم بدکار و علی بن زید طبری گوید که
 اگر دوش کوهی و صحرائی را ببینند که میل با بادانی کنند بمی سببی

دولالت کند که در آن سال بزودت هوا دسر ما بسیار و بغایت بود و
 زمستان سخت و دراز گذرد و اگر کنجشک دهد بدشت بانگ
 کنند و سر ایند باران آید و اگر در روز کاغ در پیران بانگ متتابع
 کنند دلیل باریدگی بود و اگر مرغان خانگی بی سبب بانگ
 کنند بنوعی که یکی از جوارح را در هوای بینند دلیل آمدن باغی
 باشد و اگر بر روی آب غبار بینند دلالت بر موت و مرگ کند
 و اگر میت در وقت غسل پایها بر هم اندازد دلیل آشوب بود
 در ولایت دارالکرز گویند چون غوک بر درخت صغیر زند
 و او را بزبان آن ولایت داروک گویند یعنی محک درخت
 علامت باران باشد و کر یا کونی در کتاب عجایب المنجاوقات
 آورده که اهل گیلان گویند که اگر شغال در روز فریاد کند علامت
 صحو است علی الخصوص که سگ از عقب بجواب در آمده
 فریاد کند و درین امور ببالغه بسیار مینمایند و لهذا شاعری گوید
 * بیت * از غایت ابلهی که در گیلان است * تقویم کشای
 شان شغالی چند اند * و محقق بر جندی در کتاب العجایب
 البلهان و خواند میر در کتاب حبیب السیر نیز این مضمون را
 در خواص گیلان نقل نموده اند و باید دانست که اهل هند و ار
 احکام برین امور نهاده اند و اکثر عوام و اهل دیهات که مطابق

ایشان را معلوم نیستند چنان احکام میدهند که اکثر مطابق واقع میشود
 و باعث استعجاب میگردد و درین رساله بعضی احکام مندرجه
 کتب و بوته‌های ایشان مرقوم میشود در بوته‌های نارائینی
 نوشته است که اگر جانوری غیر بار و موش و ماهی جنس
 خود را بخورد دلیل قحط باشد و اگر بولایتی غیر آدمی با غیر جنس
 خود جماع کند دلیل خرابی آن ولایت باشد و اگر در وقت طلوع
 آفتاب سگ در میان آبادانی گریه کند دلیل خرابی باشد و اگر
 در آخر روز و بافتاب گریه کند مزارحان را بد بود و اگر در حوالی
 نیم شب گریه کند مواشی را خوف بود و اگر بعد از سه پاس
 گریه کند بدی حال دختران باکره و زنان باشد و اگر بر بالای
 بسیار بماند گریه کند دلیل کثرت باران باشد و اگر در میان آب
 رود بگردد و باز بیرون آید و آنده ام خود بیقشاند و در وقت افشاندن
 آب خوردن داد و از ده روز متعاقب باران باشد و اگر سگ با ماده
 گاو بازی کند یکنی و ارزانی غله باشد و اگر در وقتی که هندوان نعش خود
 را میسوزند سگ شروع در فریاد کند بزرگی در آن ولایت
 بمیرد و اگر سباع صحرائی بحوالی آبادانی آمده فریاد کنند و
 سباع اهلی با ایشان موافقت کنند شکر بیگانه با آن ولایت
 آمده خرابی کند و اگر جانور دشتی با آبادانی آمده بچه کند دلیل

خرابی آن دیار است و اگر ماده گاو پهای خود زمین بکاو و دلیل
 مالت خلق بود و اگر نیم شب جهت آب دگاه فریاد کند و گویند که
 نداشته باشد دلیل خوف امکان باشد از دشمن و اگر اندام
 ماده گاو تر بپند چنانچه از باران تر میشود و مویها برخواستند دلیل
 بسیاری مواشی بود خلاصه اینکه درین پوئی ازین قسم بسیار
 مسطور است و دیگر کتب هم مملو باین اقسام اند و اختیارات
 هم بهمین هیچ بیشتر ماحوظ مد نظر دارند و نسبت شخص
 خاص و مکانی مخصوص هم آثار این امور بیان میسازند بنابر تمثیل
 دوسه حکم ازینگونه هم مرقوم میشود چنانچه یکی از تفأل شخصی
 باد از چپا سه کند و آن بدین هیچ است که اگر او آواز بالای
 سه کسی کند آنکس دولت یابد و فتح یاب شود و از سمت مشرق
 محمل خطر باشد و از جانب نیرت که میان مغرب و جنوب
 است زحمت و بیماری یابد و از سمت مغرب انتقام بردارد و از
 جانب بایب یعنی مابین مغرب و شمال آدم یابد و از جانب
 شمال زن یابد و از جانب ایسان که گوشه مابین مغرب و شمال است
 موجب مرگ و هلاکت شود و یکی از اقسام تطییر عطسه کنند که
 اگر کسی برکاری عازم باشد و دیگری عطسه کند از جمله کارها
 احتراز واجب دانند و این حکم عام است مر جمله عزایم

را الا هفت کار از آن مستثنی است که اگر وقت عزم یکی
 از آن هفت کار کسی را عطسه رود و دهد آنها را بمی مضایقه بعمل
 باید آورد و آن کارها نشستن و خفتن و خیرات کردن و طعام
 یا چیزی خوردن و پاره پوشیدن و مباحثه نمودن و تزویج
 کردن باشد که اینجمله را عطسه کسی ضرر نمی تواند رساند و در
 حالت بیماری یعنی شروع یا اشتداد آن وقوع عطسه سخت
 بد است تا اینکه گویند که منی مرکب است لکن عطسه پیران
 و اطفال و عطسه که با اختیار آردند اگرچه نهایت ممنوع و قبیح نیست
 لکن بهتر هم نیست بالجمله چون هر جنس احکام هندوان از صغیر
 طیور و اوزان و انسان و حرکات و اوضاع آنها و دیگر حوادث سفلی
 مدار غلبه و معظم ترین اعتبارات اند و در اینخصوص کتب کثیره
 بادل تجربات تألیف شده اند تفصیل آنها از مبحث خارج است
 * مقصد سیوم * در شرایع و عبادات اهل اسلام و آن
 مشتمل است بر یک مقدمه و شش مطالب * مقدمه *
 در ماهیت اسلام و شریعت عبادت آنها و کیفیت و ماهیت
 آن هم بطریق کلی بدان و فقاک الله تعالی و اسعدک که
 اسلام عبادت است از اذعان و ایقان وجود معبودی
 بحق واجب بالکرات واحد و بمی شریک متصرف جمیع صفات

کمال و سئزه از تمامی عیوب و منقصتهای جسمی و جسمانی
 و سبب از تغییر و زوال که خالق جمله مکونات و مخلوقات از علی
 تأثیری است و تصدیق رسالت و نبوت محمد مصطفی رسول الله
 صلی الله علیه و سلم با آنچه آورده از قرآن و فرمود از او امر و نواهی
 و وعده و وعید و بشارت و نذارت و قصص و اخبار و جز آن
 که خاتم رسل و افضل آنهاست و بعد تصدیق رسالت
 گذاردن حق فرمان او تعالی جلشانه با آنچه بواسطه پیغمبر ما
 صلی الله علیه و سلم فرمود جز و تصدیق است یا علامت آن
 و همین است عبادت و ان نتواند شد الا با اعتقاد داشتن
 و بقلب آوردن بطوع و رغبت تفصیل و جزئیات جمله آنچه
 بان مامور شد و بعد از زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 بصحت روایت بوجهایط صحابه کرام و اهل بیت عظام و علمای
 است دریافت شده و قلب را در آورده است یکی زبان و دیگر ارکان
 پس اقرار باللسان و عمل بالارکان خواه بالذات یا به تبعیت
 قلب علی اختلاف اندام هم جزو اسلام باشد یا علامت
 آن و منبها و منشای این اختلاف بر فرق اسلام از ایمان است
 که نزد بعضی مابین آنها نسبت عموم و خصوص مطلق است و نزد بعضی
 باهم نسبت تساوی دارند و علی کلا القهیرین آنچه بدون حاجت

باین هر دو آنکه است انرا اصول دین و اعتقادات گویند و
 مباحث انرا علم کلام نامند و ثانی را فروع دین و معاملات خوانند
 و مباحث انرا که با کتاب از ادله تفصیلی است فقه نامند پس
 معاملات دو قسم باشد یکی مصروف داشتن زبان و ارکان
 بگفتنی و کردنی دوم باز داشتن آن از ناگفتنی و ناکردنی و
 مباحث ان از دو حال خالی نیست یا نفع آن نیل بمقاصد و
 سعادت اخروی بود یا حفظ و انتظام امور دنیوی اول را
 عبادات و علم آخرت گویند و ثانی از سه حال خالی نیست یا
 مراد از ان حفظ شخص انسانی است یا حفظ نوع یا حفظ هر دو
 اول را معاملات گویند و ثانی را مناکحات و ثالث را جنایات
 پس اطلاق لفظ عبادات و معاملات درین تقسیم موافق
 تقسیم اول از جنس اطلاق عام بر خاص است و نباید فهمید که
 عبادت مقصود اوقات معین و کردنی از ان همین ارکان اربعه
 که صوم و صلوة و حج و زکوة و متعلقات آن است و ناکردنی ترک
 همین صغایر و کبایر محصو له است بلکه اگر خلوص نیست است و محض
 فرمانبرداری مقصود است هر فعل و هر حرکت انسان و هر ترک
 آن از بدو شعور تا رسیدن با امر ناگزیر و ضرور محسوب
 بعبادت میتواند شد و ازین هم بالاتر گوئیم که هر گفتنی و کردنی

کمال و سئزه از تمامی عیوب و منقصتهای جسمی و جنسمانی
و مبرا از تغیر و زوال که خالق جمله مکونات و مخلوقات از علی
تأثری است و تصدیق رسالت و نبوت محمد مصطفی رسول الله
صلی الله علیه و سلم با آنچه آورد از قرآن و فرمود از او امر و نواهی
و وعده و وعید و بشارت و نذارت و قصص و اخبار و جز آن
که خاتم رسل و افضل آنهاست و بعد تصدیق رسالت
گذاردن حق فرمان او تعالی جلشانه با آنچه بواسطه پیشمهر ما
صلی الله علیه و سلم فرمود جز و تصدیق است یا علامت آن
و همین است عبادت و ان نتواند شد الا با اعتقاد داشتن
و بقلب آوردن بطوع و رغبت تفصیل و جزئیات جمله آنچه
بان ما ورشد و بعد از زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم
بصحت روایت بوهایط صحابه کرام و اهل بیت عظام و عامهای
است دریافت شده و قلب را دآله است یکی زبان و دیگر ارکان
پس اقرار بالان و عمل بالا ارکان خواه بالذات یا به تبعیت
قلب علی اختلاف اند اهل هم جز و اسلام باشد یا علامت
آن و منها و منشای این اختلاف بر فرق اسلام از ایمان است
که نزد بعضی مابین آنها نسبت عموم و خصوص مطلق است و نزد بعضی
با هم نسبت تساوی دارند و علی کمال تقدیر سن آنچه بدون حاجت

باین هر دو آنکه است انرا اصول دین و اعتقادات گویند و
 مباحث انرا علم کلام نامند و ثانی را فروع دین و معاملات خوانند
 و مباحث انرا که باکتاب اول از ادله تفصیلی است فقه نامند پس
 معاملات دو قسم باشد یکی مشروط داشتن زبان و ارکان
 بگفتنی و کردنی دوم باز داشتن آن از ناگفتنی و ناکردنی و
 مباحث ان از دو حال خالی نیست یا نفع آن نیل بمقاصد و
 سعادت اخروی بود یا حفظ و انتظام امور دنیوی اول را
 عبادات و علم آخرت گویند و ثانی از سه حال خالی نیست یا
 مراد از ان حفظ شخص انسانی است یا حفظ نوع یا حفظ هر دو
 اول را معاملات گویند و ثانی را سناکحات و ثالث را بنایات
 پس اطلاق لفظ عبادات و معاملات درین تقسیم موافق
 تقسیم اول از جنس اطلاق عام هر خاص است و نباید فهمید که
 عبادت مقصود اوقات معین و کردنی از ان همین ارکان ارامه
 که صوم و صاوة و حج و زکوة و متعلقات آن است و ناکردنی ترک
 همین صغایر و کبایر مخصوصه است بلکه اگر خلوص نیست است و محض
 فرمانبرداری مقصود است هر فعل و هر حرکت انسان و هر ترک
 آن از بدو شعور تا رسیدن با امر ناگزیر و ضرورت منسوب
 بعبادت میتواند شد و ازین هم بالاتر گوئیم که هر گفتنی و کردنی

بوقتی و مسامحتی ممکن است که لباس ناگفتنی و ناکردنی پوشد
و بالعکس و از اینجا توان فهمید که عبادت نام گذاردن حق فرمان
بخاوص نیت و اطمینان و جمعیت است و فقط همین خم و پیچ
اعضا و بازداشتن معده از طعام و غذا و غیر ذلک که با تشنگی
خاطر و پراگندگی نفس و اشتغال دل بملایهی و ماعصب و افکار
بسر و پا و غیر صایب بمل آید آنرا عبادت نتوان گفت
بلکه آن لعب در دین است و اهانت آن و آنچه بمصلحت بران
ماور شده ایم که از همین حرکات و سکنات چند ساقط
الذمه شدیم معنی آن اینست که حکم شمشیر از سر ما برخواست
چه اجرای حکم شرع بر ظاهر است نه اینکه بسبب گذاردن
حق فرمان خداوند بری شدیم و این مقامی است که عامی
پسند نیست و وسعت بیان را در اینجا حصری معین نه لاجرم

آنچه موضوع این رساله است بانسوخ میمانم پس معلوم
شد که عبادت بد و نهیج است یکی بمل و دیگر بترک دهر
یکی را ازین نهاد ارج و درجات است از وجوب عمل و عدم وجوب
ان و شدت ممانعت و عدم شدت آن چه امر بفعل یا قطنی
الثبوت است یا نه اول را فرض گویند و تارک آن کمالا
عاصی و انکارا کافر باشد همچو صلوات پنجگانه و صوم رمضان

و زکوة و حج بیت الله و غیر ذلک و فرض هم دو گونه است یکی
 آنکه از ادای یکی دیگری ساقط الذمه نشود و آنرا فرض عین
 گویند چنانکه در مسئله مذکوره است و دیگری آنکه چنین
 باشد و آنرا فرض بالکفایه گویند مثل صلوٰة جنازه و غیره و ثانی
 یعنی آنکه امر بفعل آن قطعی الثبوت نیست یا بترک آن آدمی
 معاقب باشد یا نه اول را واجب گویند و تارک آن کسلا و
 انکار اهر و عاصی باشد مگر عصیان ثانی اقوی از اول باشد
 همچنین صلوٰة و ترنزدکسانی که واجب است ثانی یعنی آنکه بترک
 آن معاقب نباشد یا بفعل آن حضرت رسالت پناه صلی الله
 علیه و سلم مواظبت فرموده اند و بترک آن اخیانایان اول
 را سنن مبدی و سنن موکده و رواتب گویند مثل دو رکعت
 نماز بعد ظهر و مغرب و عشا و دو رکعت قبل فجر و چهار رکعت
 قبل ظهر و ثانی را مستحبات گویند مثل چهار رکعت نماز قبل
 عصر و قبل عشا و فاعل و مودی هر چهار از اقسام امر یعنی
 فرض و واجب و سنن و مستحبات اگر محض با طاعت امر
 و بی ای باشد مثاب است بحسب مدارج آن و همچنین
 حکم بترک یا قطعی الثبوت است یا نه اول را احرام گویند و فاعل
 آن عمد ابا عقدا و عزم آن عاصی و مستحل آن کافر باشد

مثل زنا و شرب خمر و غیر آن و آنکه حکم بتسرک آن قطعی الثبوت
 نیست بفعل آن آدمی معاقب گردد دیانه اول را مکر و تخریبی
 گویند مثل مکروهات که در صلوٰه است و فاعل آن با اعتقاد کراهت
 و عدم کراهت هر دو عاصی باشد و عصیان ثانی اقوی از
 اول است و آنچه بفعل آن معاقب نگردد آنرا مکر و تخریبی
 گویند و بفعل آن آدمی دو را از ادب باشد مثل خوردن سوار
 گریه و مانند آن و تارک این سه ممنوعات با ضعف قدرت
 و اختیار و خواهش نفس و فقدان مانعی دیگر اگر محض بنظر اطاعت
 حکم است مشاب و مایور گردد و بحسب مدارج و این تقسیم
 حسب رای ابی حنیفه رحمه الله علیه است و دیگر مبتدعه بن
 فرض و واجب را از یکجنس شمارند و حرام و مکروه تحریمی را
 از یکجنس و تسلیم بعد درستی اعتقاد بشهادت و حدانیت
 نه او تصدیق رسالت اگر از گذاردن حق فرمان کمال و تنواهش
 نفس لا انکار او امانت تقاعده و تفسیر نماید مذنب و فاسق است
 و ذنوب را باعتبار مدارج مأمورات و منهیات دو قسم
 ساخته اند کبایره و صغایره با صراحت بر کبایره بحد یک خوف عقاب از
 دل برنیزد و آنرا واقعی نه نمده آدنی بسرحه کفر میرسد و همین
 پنج با صراحت بر صغایر مرتکب گیرد شود و نزد معتزله بار کتاب کبیره

کافر گردد و نزد خوارج بار تکاب صغیر دهم کافر شود و کبایر معدود اند باختلاف روایات اصح آنست که هفده اند یعنی شرک بالنسبه تع و اصرار بر معصیت و نومیدی از رحمت خدا و یتعالی هر چند گناهان یثمه را دارد و ایمین بودن از مکر و غضب الهی هر چند طاعت بسیار دارد و شهادت دروغ و دشنام مسلمان بالغ و آزاد بچیزیکه او را از ان بربناشد و سوگند به دروغ به نهجیکه حق را باطل و باطل را حق گمرداند و سحر کردن و خمر خوردن و مال یتیم خوردن و سودگرستن و خوردن و زنا و لو اطمه کردن و آدمی کشتن باحق و فرار از جنگ کفار و قتیکه تقابل فیتین باشد و آزار دادن مادر و پدر و بعضی کسان غیبت کردن و ترک صلوٰه عمدا و در حرم مکه صید کردن و خون ریختن و انرا حلال دانستن نیز از کبایر شمرده اند و بعضی کسان بعضی دیگر هم افزوده اند مثل بغاوت از امام برحق و غیر ذلک و در ای آن جمله صنایر اند و نیز باید دانست که ترک هر مأموره و فعل هر منهی عنه هرگاه جریمه باشد پس از دو حال خالی نیست یا ضرر آنخبریمه فقط بذات مباشر راجع است یا عاید است بدیگران و سزاوار است که اضعف قسم دوم از اشد قسم اول شدیدتر باشد بآنکه اگر بمباشرت امری از مأمورات یا بترک چیزی

از منہیات که موجب ثواب باشد اگر ضرری به نسبت دیگری
 برسد و مباشر محض به خلوص نیست و اراده حفاظت شخص
 متضرر منه به تحصیل ثواب رخ نکند بلکه عقابیه برخورد گوارا
 داشته احتراز از فعل مامور به یا ترک منہی عنه کند حصول
 ثوابی مماثل آنچه فوت کرد بلکه از یز از ان و عفو عقابیه که
 از ان احتراز برخورد گوارا کرد مرچ و متوقع است و همین معنی
 است آنچه پیشتر گفته شد که میتوان شد که بوقفی و مصلحتی
 مامور به لباس منہی عنه پوشد و منہی عنه صورت مامور به گیرد
 و بصورت فرضی که بیان میشود یقین است که طبع سلیم آنرا
 بدون مجادله و معارضه مقبول خواهد داشت مثلاً شخصی بنماز
 مشغول است و نایبائی آنجا هست که اگر این مصلی حفاظتش
 نکند و مشغول بنماز باشد بپناه افتد و اگر بحفاظتش پردازد نماز
 فوت شود پس لامحاله برین مصلی ترک صلوٰه و حفاظت نایب
 واجب باشد و نماز را قضا کند و الا عاصی گردد و مرتکب حرام
 نه مصلی مودی فریضه و اینها کردنی ناکردنی شد و اگر بادشاهی
 ملحد و ظالم بیادسی از دیانت داران سلطه شده رئیس
 آنجا را مامور کرد که فلان بی گناه را بکشد و اثر نکشد تمام
 شهر را قتل سازند پس جهت حفاظت جانهای کثیره

قتل یک نفس را با بود بلکه واجب گردد و تارک آن عاصی
 باشد پس ناکردنی کردنی شد و ممکن بسیاری از صورتها ماثل آن
 پیدا میشود که برازکیا مخفی نیست و قریب آن در بعضی از احادیث
 هم وارد شده و بعضی از جرایم ناکردینها صرف متعلق بقلب است و
 زبان و ارکان را در آن مداخلت نیست مثل شه و بغض و ریاء
 غیر ذلک و چون حکم سریع بر ظاهر است بدون ظهور متفرعات
 و سیئات آن از زبان و ارکان بظاهر مواخذه بدان نیست لکن صحت
 ایمان موقوف بر ترک و اخراج آن از قلب است و لهذا آنرا
 مهملکات خوانند و تفصیل آن از کتب طریقت معلوم شود

* مطلب اول از مقصد سیوم * در عقاید اسلامی یعنی
 اشاعره از اهل سنت و جماعت و امامیه اثنا عشریه و عقاید
 اولای بطریق اهل سنت صرف نفس مسایل بترک و دلائل
 بیان کرده شود و هر جا که امامیه و غیره در آن عقاید مخالفت
 کرده اند بان تصریح رود بتصدیق دل که نوعی شک و تذبذب
 را بان راه نباشد عقیده باید داشت که خدا ایتعالی معبود بحق
 و یکی است بی همتا و بی مانند و بی زن و بی فرزند و بی نیاز و
 بی انباز با سما و صفات از وجود هستی و جز آن مشابه
 بخلق نیست و خلق نیز با سما و صفات مشابه او نیست

همیشه بود و همیشه باشد و هیچ چیز غیر او از آسمانها و زمین
 و عرش و کرسی و لوح و قلم با او نه بود پس همه را با کمال
 قدرت خود او از عدم بوجود آورده جسم است و نه جوهر و نه
 عرض بلکه آفریننده همه اجسام و جوهر و اعراض او ست و نه ضدی
 دارد و مخالف خود در حکم و جز آن و نه ندی موافق اطلاق نمی و گما
 و چند و چون و چگونه در ذات و صفات او محال باشد اول
 است در عین احریت و آخر است در عین اولیت پیدا است
 در عین پنهانی و پنهان است در عین پیدائی هر چه عقل و فهم و فهم
 کسی از خلائق تقاضای آن کند و بخاطر کسی در آید و تصور
 کند ایزد تعالی و رای آن آفریننده و خداوند آن باشد و
 بر صفاتی و اسمی که خود را بان در قرآن و بر زبان پیغمبران یاد کرد
 موصوف و اسمی است حی است بحیوة و عالم است بعلم
 و مرید است با ارادت و سمیع است بشمع و بصیر است
 به بصر و متكلم است بکلام و همچنین در جملة صفات ولیکن
 در هیچیک از اینها بماند و در این صفات امامیه را خائفت است
 که نزد آنها خداوند تعالی موصوف بحکمة این صفات است لکن
 حیوة و سمیع و بصیر عین صفت علم و قدرت است و رای آن
 صفاتی دیگر نیست و همچنین دیگر صفات و مرجع و مال آن همان

همان است که معتزله گویند که ایزد تعالی حی است نه بحیات
و عالم است نه بعلم و قادر است نه بقدرت و مرید است
نه بارادت و شمع است نه بسمع و بصیر است نه ببصر انتهى
و هیچ عقل بکنه حقیقت و کیفیت اسما و صفات او ندارد
رسید و حق تعالی ستوی است بر عرش نه باستوانی که
مفهوم غالیق است از نشستن و خاستن و تکیه زدن و غیر آن
بلکه باستوانی که او داند و او خواهد و لایق شغرت او باشد
و قرآن کلام اوست و صفت او غیر مخلوق و آنچه در مصحفیات
نوشته است و در سینه محفوظ است و بزبانها خوانده می شود
آنهم قرآن است و اما سیه را در این باب میگویند معتزله ثنائی
است گویند که حرف و صوت آدمی حادث است و مخلوق پس
مکتوب فی المصاحف و مقرر علی الاسطه و محفوظ فی الصدور
مخلوق باشد و کلام الهی نباشد و مذهب صحیح از اهل سنت
آنست که خوض در این باب نباید کرد که حروف و اصوات قرآن
حادث است یا نه چه در این باب نصی دارد نشده و همچنین
دیگر کتب منزله بر رسول و خدایت تعالی خالق خلق است و هم خالق
افعال او بلا واسطه و خلق را بعد پیدا کردن افعال او قادر
کند بر کسب آن و اما میوه معتزله گویند که خدایت تعالی خالق

افعال مانیت بلکه ما خود را فعال خود را پیدا کنیم انتهی و خدایتعالی
 روز قیامت در بهشت دیدار خود خواهد نمود بموستان و آنها
 بهمین چشم خواهند دید چنانچه ماه شب چهارده را بینند بدون
 مقابله و مواجهه بدون احاطه پس و پیش و فوق و تحت و
 یمن و یسار بلکه چنانکه او خواهد داد و اند و آید و آما میه را
 هم محو معتزله درین باب خلاف است که نزد ایشان رویت
 او تعالی بحشم سر مطلقا جایز نیست انتهی و طاعت موجب
 ثواب نیست و عصیان علت عذاب نباشد بلکه اگر او خواهد
 مطیع را بد و زخ فرستد و عاصی را به بهشت سراسر عدل
 او باشد و اگر مطیع را به بهشت بد و عاصی را بد و زخ بدون
 استحقاق آنها محض برافت و کرم و غضب و قهر او باشد
 و آما میه و معتزله گویند که طاعت علت ثواب است و عصیان
 علت عقاب و واجب است و مقتضای عدل او است که
 مطیع را شاد دارد و عاصی را معاقب انتهی و هیچ چیز
 برخه ایتعالی نسبت بما واجب نیست آنچه خواهد بکند عین عدل
 است و آنچه خواهد نکند سراسر رحمت است و آما میه گویند
 آنچه اصالح برای ما است برخه او تعالی واجب است که کند
 و آنچه غیر اصالح برای ما است ضرر است که ترک کند انتهی

غیر ذات او تعالی آنچه در عالم علوی و سفلی است از همه
اشیا عدم هم سابق است و هم لاحق پس نه بود که بخواهش
و قدرت او بوجود آمد و هم بخواهش و قدرت او معدوم
خواهد شد و نبوت و رسالت حق است و جمله انبیاء و رسل
برای دعوت و هدایت خلق از طرف خالق مخلوق شدند
و افضل و اکمل و بهتر و مهتر ایشان پیغمبر ما محمد مصطفی است
صلی الله علیه و سلم که رسالت بر و ختم است و بعد از آن
هرگز تا ابد الابدین هیچ پیغمبری مبعوث نخواهد شد و طاعت
او فرض عین است و مخالفت و انکار او کفر محض و امر او
واجب حتی مگر اینکه دلیل مذبح و اباحت یافته شود و افعال
او سنت است و او را مخصوص گردانید خدا یتعالی به عراج
در پیداری نه در خواب از که تابیت المقدس سواری
براق و از انجا با سمان ببرده و مبعوث شد بر کافه مخلوقات
از جن و انس و شفاعت او عاصیان امت راجع است
و همچنین شفاعت اخیار امت او از اهل بیت عظام
علیهم السلام و متابع کرام و امام برحق بعد رسول الله
صلی الله علیه و سلم و خلیفه او بلا فصل به نصب خالق ابو بکر
است پس عمر پس عثمان پس علی رضی الله عنهم اجمعین

و فضیلت آنها مابین خود را بمعنی کثرت ثواب عند الله بنظر
 ترویج دین و اشاعت اسلام به ترتیب خلافت است و نزد
 امامیه امام برحق بعد رسول الله صلی الله علیه و سلم بلا فصل
 بنص خدا و رسول علی مرتضی علیه السلام است و دیگران
 بغصب و بدون استحقاق میباشد آن شدند و هر که بیعت
 با دیگران نمود تجاوز از حق نمود یا بمصلحت تقیه کرد و انتهی و
 اهلبیت عظام و صحابه کرام و ازواج مطهرات پیشما بر ما علی الله علیه
 و سلم افضل و اشرف جمله اهلبیت و صحابه و ازواج دیگر پیشما برانند
 و در مشاجرات و منازعات که فیما بینهم واقع شد خوش نباید
 کرد و انهارا بحق صحبت رسول الله صلی الله علیه و سلم در نیل
 سعادت اخروی زیاده تر از دیگران باید فهمید و در عصاة انما فوض
 نباید کرد که خداوند تعالی مالک است هر چه خواهد بکند اگر اینقدر
 باید فهمید که هر که با امیرالمومنین علی ابن ابیطالب که م الله وجهه
 بمجازه برخاست امیرالمومنین برحق بود و دیگران برخطایا باطلان
 و نزد امامیه جمله صحابه بجز از اشخاص چند که بد است انما مطیع
 و موافق اهلبیت علیهم السلام مانند بیعت نمودن با دیگران راه
 خلافت با ائمه معصومین پیوندند و بعضی عاصی شدند و بعضی کافر
 و ذهاب متقدمین ایشان اینست که مخالفوه فقه و مسکاراوه

کفره یعنی آنها که فقط خلافت علی علیه السلام نمودند فاسق اند
و آنها که محاربه و جنگ با او نمودند کافر اند و بالجمله از همه آنها بجز
معه و دی چند تبری و بیزاری دارند انتهی و کرامت اولیاء الله
از خوارق عادات مثل طیران بر هوا و مشی علی السماء و غیر ذلک
حق است و قیامت و بعثت و نشر دران بهمین اجسام و صور
و گذشتن بر پل صراط که باریکتر از موی دشتیزتر از شمشیر است
و حساب اعمال نیک و بد و میزان جمله حق است و عصاه
است محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم منخل فی النار نباشند و وجود
مالیکه و مدارج آنها نزد خدا تعالی در عالم خودشان حق است و ثابت
و واقع مثل جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و چهار عرش
و کرویایان و چهار فرشته که دو شب و دو روز یکی بر زمین و یکی
بر آسمان مرادی موکل است که اعمال نیک و بد آنها بنویسد و آنها
را کرام الکاتبین خوانند و این مالیکه هر صور تیکه خواهند برانبیا و اولیا
ظاهر شوند و الله اعلم بالصواب * مطلب دوم از مقصد سیوم *
در عبادت صلاوة و آن عبارت است از حمد و ثنای خداوند
تعالی و شکر لغهای او و شهادت وحدانیت او و رسالت
پیغمبر ماصلی الله علیه و سلم و درود و سلام بر او و دعای هدایت
و مغفرت خود و بوضعی خاص که شارع بدان امر فرموده از خشوع

و خضوع که بجز وضع مذکوره و صنعی دیگر اعلی و افضل از آن برای
این مطلب ممکن و متصور نیست و آن رکنی اعظم از ارکان
مسلمانان است در حدیث صحیح واقع شده * الصلاة عماد

الدین فمن اقامها فقد اقام الدین ومن هدمها فقد هدم الدین
یعنی نماز ستون دین است کسیکه برپا کرد او را برپا کرد دین را و
کسیکه هدم کرد آنرا هدم کرد دین را و لهذا بیک قول از امام شافعی منقول
است که اگر کسی یک نماز از نمازهای پنجگانه عمداً بی عذر معقول
ترک کند تا اینکه وقت آن آخر شود کشتنش لازم است و بقولی دیگر
از دیگران چهار نماز اول او را بگویند که توبه کن اگر اصرار
کند و گوید که نماز فریضه است لکن نمیگذارم آن وقت او را بکشند
و بعضی گفته اند بشمشیر گردنش زنند و بعضی گویند سرش را بشیر در
پهلوی او خالانند تا اینکه توبه کند یا بمیرد و چون کشته شود غسل و کفن
دهند و برو نماز کنند و بگویند ستان مسلمانان دفن کنند لیکن اثر قبر را
نایدید کنند و بندهب احمد حنبلی تارک صاوة بقولی کافر است پس
برین تقدیر غسل و کفن و دفن او در مقابر مسلمانان نباید و نماز جنازه
بر او هم نباید و بیک قول او موافق مذهب شافعی است و بندهب
مالک تارک صاوة را حبس کنند چند روز بگویند شش که توبه
کند تا سه بار و به نوبت چهارم او را بکشند اما نزد ابی حنیفه

تارک صلوٰۃ را کشتن نشاید و لاکن امام را باید که به تعزیر بضرب
تازیانه کمتر از حد واجب او را معاقب ننماید و مذہب امامیہ موافق
مذہب امام مالک است بالجمله تاکید این عبادت بہ نسبت
جمله عبادات زیاد واقع شدہ و از مسلم گاہی و بعدری ساقط
نشود حتی کہ اگر طاققت حسن و حرکت ندارد بایمای چشم ادا
کند الا از زنان بوقت حیض و نفاس ساقط شود و لہذا در شان
آنها ناقصات دین وارد شدہ یعنی دین آنها کہ صلوٰۃ است بوقتی
بمستقوت نقصان ی پذیرد و اگر کسی نماز پنجگانه سیگذازد لاکن فرض از سبب
نمی شناسد بعضی گفته اند ہیچ نمازش محسوب نشود و قضا
بر و واجب گردد و بعضی گویند اگر در ہمہ نیت فرض کند رواست
لاکن باجماع اقدما چنین شخص جایز نباشد الا بمذہب ابیحنفیہ
مثل او را و ہمچنین کیکہ ارکان فرایض ہر نماز و ہر رکعت
ندانند موجب فساد نماز است بمذہب صحیح و اقدای او عالم
را روا نباشد پس ہیچ مسلمانی را نشاید کہ در آموختن
ارکان فرایض نماز تقصیر و تہاون نماید و ذکر تاکیدات و
فضایل آن از موضوع این رسالہ دور می افتند لہذا از ان
سور و گردانیدہ شروع بمباحث ضروری آن کہ ہمگی در پنج
فصل یاد کردہ آید میشود * فصل اول * در طہارت کہ یکی از

شر ایط جواز صلاوة است و بدون آن نماز درست نباشد
 درین فصل چند مباحث است * بحث اول * در بیان اعیان
 نجسه بدانکه طهارت عبارت است از ازاله نجاست حقیقی
 از بدن و جامه و جای نماز باب شستن و آنچه قایم مقام آذست و ازاله
 نجاست حکمی از بدن بوضو و غسل اما نجاست حقیقی نزد ابیحنیئه
 دو قسم است مغالطه و خفیفه و قدریکدر هم از نجاست مغالطه بیشتر
 او معفو است یعنی اگر بدون شستن آن نماز کنند جایز باشد
 و این امر در نجاستهای قابل وزن بوزن درهم معتبر است که یک
 مثقال باشد و در نجاستهای مانی بمساحت آن و آن بمساحت
 مربع مقدار عرض کف باشد و از نجاست خفیفه مقدار ربع
 ثوب یا ربع عفو معفو است لکن شفت نجاست معتبر است
 در بدن و جامه و در آب هر آنچه از مغالطه و خفیفه افتد قایل باشد
 با کثیر آنرا نجس کند و نزد دیگر ائمه اهل سنت نجس همین
 یکقسم است و به بودن قلیل و کثیر آن بر بدن یا جامه نماز جایز نباشد
 و همچنین نزد امامیه آنچه نجس است از قایلین و کثیر آن احترام
 باید مگر خون سوای خون حیض و نفاس که یکدر هم از آن
 معفو است و همچنین نمره نزد بعضی کسان که آن را نجس دانند
 مقدار یکدر هم آنهم معفو است اما یکی از اقسام نجاست مغالطه

نزد ابی حنیفه بول و غایط انسانست صغیر باشد یا صغیره و طعام
خورد یا نه و شافعی و مالک و احمد حنبلی بول قلیل طفل صغیر را
که هنوز طعام نخورده است گویند که صرف بر یختن آب پاک
گردد و نزد امامیه بول دختر صغیره قبل از طعام خوردنش نجس
است شستن آن واجب است و بول پسر صغیر بر یختن
آب پاک میشود * دیگر * منی و مزی و ودی و ودی انسان
نزد ابی حنیفه و مالک شستن منی واجب است و اگر خشک
شود بمالیدن آن نهجیکه جمله اجزایش دور شود پاک گردد
لیکن باز اگر بان رطوبتی رسد نجاستش عود کند و نزد احمد
حنبل و شافعی منی آدمی پاک است لیکن اگر بعد بول کبیکه
استنجاییز ظاهر نگردد است بر آید بسبب مجاورت با نجس
شستن آن واجب گردد * دیگر * خون و ریم و هر تغیری
که از باطن حیوان غیر ماکول ظاهر شود سوای عرق و شیر
که در آن نجاست خفیفه است نزد ابی حنیفه الا بندهب مالک
که جمله ظاهر است * دیگر * خمر و احتیاطا آنچه در حکم آنست
و نزد امامیه در خمر و جمله سکرات اختلاف است بعضی ظاهر
گویند و بعضی نجس و باتفاق روایت کنند که اگر خمر در ظرفی
بگانی باشد در آن مکان نماز جایز نباشد * دیگر * جمله اجزاء

شک و خوک و هر حیوان که گوشت آن حرام است زنده
 باشد یا مرده و هر چه از ایشان برآید و ظاهر شود سوای استخوان
 و پشم غیر خوک که نزد ابی حنیفه طاهر است و نه دهنب مالک
 جمله اجزاء جمله حیوانات غیر ماکول سوای بول و سرکین و خون و منی
 انسان پاک است * دیگر * هر چه از پس و پیشش جمله
 حیوانات برآید سوای بچه و بیضه آدمی و حیوانی که گوشت
 او خورده شود و سوای بول حیوانات ماکول اللحم که نجاست
 خفیفه دارد و نزد ابی حنیفه و نه دهنب مالک و احمد حنبل طاهر است
 و بول اسب و پینخال طیور غیر ماکوله نزد ابی حنیفه نجاست خفیفه
 دارد و پینخال طیور ماکوله طاهر است سوای مرغ خانگی و بط و مرغابی
 که انهم نجس عین است و نزد دیگر آیه بول اسب و پینخال طیور
 ماکوله باشد یا غیر ماکوله همه نجس است و نزد امامیه بول جمله
 حیوانات ماکوله و بول و سرکین اسب و اشتر و خرد الاغ
 و پینخال جمله طیور ماکوله باشد یا غیر ماکوله و همه چنین بول طیور
 که بعضی میکنند مثل شب پرده و غیره با اتفاق طاهر است الا بعضی
 از علما بول و پینخال طیور غیر ماکوله را نجس دانند و سرکین
 حیوانات غیر ماکوله دیگر که دم سابل داشته باشد با اتفاق
 نجس است * دیگر * آب دهن جمله حیوانات غیر ماکول سوای

آدمی و گریه و شوای است و خر که آب دهان آنها شکو است
است و احتراز از ان اولی تر و بندهب مالک و امامیه آب دهان
جمله حیوانات غیر ماکول ظاهر است پس آنچه با عیان بخمس
مذکور بالا بخمس شد شستن آن منحصراست بر آب پاک
غیر مضاف به چیزی نزد شافعی و مالک و احمد حنبل و نزد ابی حنیفه
هر چیز مائی ظاهر که قابل فشردن است مثل سرکه و کلاب
و مانند آن هم شستن جایز است و اما آنچه قابل فشردن
نیست مثل دهنیات و افشرده و غیره شستن از ان جایز نیست
و نجاستیکه دیده می شود اگر شستن زوال عین و اثر آن شود
ظاهر می گردد اگر چه یک مرتبه شوید و اگر از سه بار شستن هم
اثر زایل نگردد تا هر قدر که زایل گردد بشویند لکن اگر زوال
اثر بدون شستن به چیز دیگر مثل صابون و غیره نشود پس
بصابون و غیره شستن ضرورت ندارد فقط تطهر باب کافی
است و اگر نجاست غیر مرئی است پس بندهب ابی حنیفه
سه بار شستن و هر بار افشردن چیزیکه قابل افشردن
است و در آخر مبالغه در ان بقدر طاقت بحدی که اگر بگذارد
آب سیلان نکند لازم است و در آنچه قابل افشردن نیست
سه بار شستن و هر بار خشک شدن آن تا این حد که تقاطر

موقوف بشود ضرور است و اشغال آهن شفاف غیر شفاف
 و غیره که نجاست در آن ور نه آید بمسح بخرقه طاهره خواهد نجاست
 تر باشد یا خشک و منی جمالدین و مثل زمین بخشک شدن و زوال
 اثر برای سهجده بر آن نه برای تیمم و سرکین و غیره بسختن و خاکستر
 شدن و خمر بر سر که مستجیل شدن و پرم حیوانات بد باغت
 و غیره و پنبه اگر کم از نصف نجس و باقی طاهر باشد مجموع
 از نذف نمودن هم بنزد نجس ابی حنیفه طاهر میشود و بنزد ماب
 امامیه چیز نجس را اگر در آب جاری و چاه و گرانده از نذف اگر
 آب بمحل نجاست رسد و زوال عین آن شود حاجت بافشردن
 نیست و اگر آب قلیل باشد در نجاستهای غیر مرئی مثل بول
 و غیره دوبار شستن و افشردن باید و اگر نجاستهای مرئی
 است یکبار شستن و افشردن کافی است و اما نجاست
 حکمی دو نوع است یکی مغالظه که موجب غسل است و دیگر
 غیر مغالظه که موجب وضو است و آنرا خدث گویند و موجب غسل
 زنده را سه چیز است نزد اهل سنت با اتفاق جنابت و
 حیض و نفاس و نزد امامیه بقول بعضی از آنها پنج چیز است سه همین
 دیگر استحاذه مع خمس انقطاع و مس میت آدمی قبل الغسل
 * بحث دوم * در بیان جنابت و آن بدو وجه است یکی

به برآمدن منی از پیش آدی بلندت و انتشار آلت و
جستن بقوت نزد ابیحنیفه و مالک و بنزد شافعی و احمد
جنبل بیرون آمدن منی از پیش مرد بروه که باشد و از پیش
زن بلندت دوم غیبت حشفه در قبل یاد بر مرد و زن برای
هر دو از قاعل و مفعول و جنب ممنوع است از پنج چیز از نماز
و آنچه بحکم آنست مثل سجده های مشروع دوم طواف
سیوم خواندن قرآن مطلقا و بنده ب مالک زیاده از دو آیت
چهارم مصحف بدست یا بر عضوی دیگر مس کردن پنجم
دخول در مسجد بنده ب ابیحنیفه و درنگ نمودن در آن
نزد دیگران و نزد امامیه خواندن قرآن مطلقا جایز است سوای
چهار سوره غرایم که سوره لقمان و حم سجده و والنجیم و اقراء
است و عبور در مسجد درست است و خواب نمودن در آن
هم جایز است نزد بعضی و اصح عدم جواز خواب کردن است
و مس مصحف درست نیست لیکن اگر فقط ورق بگرداند
یا دیگر کسی ورق گردانیده دهد و جنب بخواند جایز باشد
* بحث سیوم * در بیان حیض و نفاس و استحاضه حیض
خونی است که از پیش زن حسب عادت می آید و اقل
مرت آن نزد ابیحنیفه سه شبانه روز است و اکثر آن

و ده شبانه روز و هر چه کمتر از اقل مدت و بیشتر از اکثر مدت
 بنیده استحاظه است نه حیض و نزد شافعی و احمد حنبلی اقل مدت
 حیض یک شبانه روز است و نزد مالک یک دقیقه که بنیده اقل
 مدت حیض است و اکثرش پانزده شبانه روز است نزد
 هر سه و غیر آن استحاظه باشد و اقل مدت طهر یعنی ایام
 قاضی بین الحیضین پانزده شبانه روز است و اکثرش هدی
 ندارد و واقع در بیشتر زنان شش یا هفت شبانه روز
 مدت حیض است و بست و چهار یا بست و یک روز مدت
 طهر و هر رنگی که در ایام عادت زن به بنیده از سیاهی و سرخی
 و تیرگی و زردی جمله حیض باشد و در ایام عادت نزد
 ابی حنیفه و مالک هم حیض است اگر مکرر باشد و نزد شافعی
 و احمد حنبلی خون حیض سیاه و غلیظی باشد اگر پیش از
 عادت در زمان مدت حیض باین صفت باشد حیض است
 و الا استحاظه و نزد امامیه اقل مدت حیض سه روز است
 و اکثر آن ده روز و اقل مدت طهر ده روز و اکثرش را
 حد نیست و خون حیض نزد آنها سرخ است مایل به سیاهی پس
 اگر زرد در ایام عادت بنیده حیض باشد و در غیر ایام مقدار
 استحاظه و برای حایضه همان ممنوعات است که برای جنب

است به جمله مذاهب بزیادت اینکه قضای نماز بر او واجب
 نیست و صوم هم ترک کند لکن قضای آن ضرور باشد و محاممت
 هم ترک کند و نزد امامیه حنا کردن دست و پا نیز حایضه را
 ممنوع است و بعضی گویند که مکروه است و اگر کسی با وصف
 غلام بحرمت جماع در حیض مرتکب آن شود سوای توبه و استغفار
 بر او چیزی نیست و مستحب است که یک دینار یا نصف
 آن تصدق کند و نزد امامیه تصدق یک دینار اگر در اول حیض
 قربت کند و نصف دینار بقربت در وسط حیض و رابع
 دینار باخر آن واجب گردد و بعضی گویند سنت است و نفاس
 خونی است که بعد از ولادت از پیشین زن برآید و اقل
 مدت آنرا خدی نیست و اکثر آن بندهب ابیحیضه و احمد حنبل
 چهل شبانه روز است و نزد شافعی و مالک شصت شبانه روز
 و جمله احکام آن مثل احکام حیض است و نزد امامیه اقل مدت نفاس
 ده روز است و کمتر از آن هم میتوان شد و اکثر آن هجده روز
 و زیاده از آن هجده روز بندهب ایشان روایات آمده مگر محمول بر تفرقه
 است و اما استحاضه اگر در ایام حیض باشد حکم آن حکم حیض است و در
 غیر ایام حیض نماز روزه میباید کرد و صحبت هم جایز است لکن برای
 برنمازی وضوی تازه باید کرد مثل کسیکه او را سلس البول است

است یا نزد ایجنیفه مثل کسیکه خون از جراحت او قطع نشود
یا دایم المرغاث باشد و بندهب ایجنیفه از آن وضو هر قدر
از فرایض و نوافل که خواهد در وقت آن نماز ادا کند و نزد شافعی
و احمد جناب برای هر فریضه وضوی ملحقه میباشد کرد و باتفاق وضو بعد از
در آمدن وقت کننده قبل آن و نزد امامیه زنها باید که در ایام
استحاضه فرجش از پنبه پر کند و بر آن خرقة بندد پس اگر خون اینطرف
پنبه ناید برای هر نماز وضوی تازه کند و پنبه تازه گیرد و فرج بشوید
و اگر خون اینطرف پنبه سوراخ کرده ظاهر شود سیلان نکند که از
خرقة بگذرد برای نماز صبح یک غسل بکند و برای دیگر نماز وضوی
تازه کرده باشد و اگر خون غلبه کند و از خرقة بگذرد نماز شب و نماز
صبح یک غسل بکند و ظهر و عصر یک غسل مگر ظهر را اندک
تاخیر کند و عصر را تعجیل و نماز شام و نماز خفتن یک غسل شام
را اندک تعجیل کند و خفتن را تاخیر * بخت چهارم * در کیفیت
غسل چون معلوم شد که در نجاست حکمی مغالطه غسل فرض است
پس کیفیت آن باید دانست که نزد ایجنیفه سه چیز در غسل
فرض است آب در دهان کرده تا حلق رسانیدن و آب در بینی
کردن و دستین جمیع بدن معه تنهای موی پروان کردن آب بر آن و نزد
شافعی دو فرض است نیت باین کیفیت که غسل میکنم برای

دفع جنابت و حدث و مباح شدن نماز و بند هب مالک پنج
 است نیت و مضطره و استنشاق و رسانیدن آب بر جمله بدن و
 مالیدن آن و بند هب احمد حنبل چهار فریضه است سوای مالیدن
 بدن و ستمای غسل آنست که اول استنباح کند باب
 انگاه اگر نجاستی بدنش رسیده آنرا بشوید و فرج بشوید نجاست
 در آن باشد یا نه انگاه نیت کند و وضو شناز و مکر پایانه بشوید و بزبان بگوید
 * نَوَيْتُ الْغُسْلَ دَفْعًا لِلْجَنَابَةِ وَالْحَدَثِ وَاسْتِجَابَةً لِّلْمَلَأَةِ *
 پس بر جانب راست آب ریزد و پس جانب چپ انگاه بر جمله
 اندام و بنهای موها روانه کند سه بار و در اول آب ریختن
 بدنش بمالد و در هر آب ریختن نیت غسل کند و وقت غسل
 رو بقبله باشد و بموضعی غسل کند که کسی او را نبیند و اسراف
 در آب ریختن نکند و بعد فراغت از غسل یا بهمان موضع اگر بر
 مجموع آب نه ایستاده باشد یا بجای نقل کرده پایها تا کعبه بشوید
 و همین است غسل زنان در حیض و نفاس لکن بر آنها کشادن
 موی ضرور نیت و رسانیدن آب بر موها واجب است و بند هب
 احمد حنبل زن را در حیض موی کشادن لازم است و در جنابت
 لازم نیست و نزد امامیه چهار چیز در غسل فرض است اول نیت
 ما است آن در رسانیدن آب بظاهر جمیع بدن و بنهای

مویها و تکمیل مواضعی که آب بدون تکمیل آنجا نرسد و ترتیب یعنی اول
 سر بشوید بعد از آن بجانب راست بعد از آن جانب چپ پس
 غسل واجب برای زن و چنانکه انفا کند شست همین سه نزد
 اهل سنت است و غسل موتی هم واجب است و غسل مسنون
 نزد ائمه پنج است غسل جمعه و عیدین و روز عرفه یا وقوف
 بعرفه و غسل احرام حج و یک مستحب است و آن غسل
 کافر که مسلمان شود اگر جنب نباشد و اگر جنب باشد پس
 غسل واجب است و بند هب شافعی غسل مسنون دوازده
 است همین شش و غسل برای نماز کوفت و خواب
 و نماز استسقاء بعد دادن غسل میت و بجهت در آمدن که
 و جهت وقوف بمزدلفه و جهت رمی جباره و اما نزد امامیه پس
 در باب غسل روایات کثیره اند و در وجوب و استحباب
 آن اقوال اکثر مجتهدین متعارض اند و در احادیث حکم وجوب
 بسیاری از غایب آمده و آنها که غسل واجب همین پنج گویند
 می گویند که در دیگر غایب نیت قربت کند نیت وجوب و استحباب
 نکند و در روایتی از ابی عبد الله صوات الله علیه و علی آباء آمده
 که غسل جمعه در سفر و حضر مگر برای زن در سفر رخصت
 است که نکند و غسل جنابت و غسل حیض و استحاضه مع غمس

القطنه چنانکه کیفیتش گذشت و غسل نفاس و غسل مولودیکه
 زائیده شود و غسل میت و غسل کبک میت را غسل دهد و
 غسل احرام و غسل یوم عرفه و غسل زیارت و غسل دخول بیت الله
 و غسل حرم و غسل مباحله و غسل استسقا هم واجب است و غسل
 شب اول و بست و یکم و بست و سوم رمضان و غسل فطر و غسل
 ضحی و غسل استجاره منون است و در روایتی دیگر از امام
 ابو جعفر الباقر علیه السلام و علی ابایه الکرام آمده که غسل در
 ده هفده مقام است در شب هفدهم و نوزدهم و بست و یکم
 و بست و سیوم رمضان و غسل عیدین و وقت دخول
 بحرین و روز احرام بستن و روز زیارت و روز دخول خانه کعبه
 و یوم ترویج و یوم عرفه و بعد غسل و کفن دادن میت و بعد مس
 کردن میت بعد از آنکه سر دشود و روز جمعه و غسل کوف
 و دیکه تمام قرص گرفته باشد و غسل جنابت همه فریضه است
 و بر روایتی آخر هر که چایسه را بکشد بر و غسل واجب است و
 بر روایتی دیگر هر که نظر کند بطرف مصلوب بر و غسل واجب
 است و میگویند مراد آنست که مصلوب پیگناه باشد و اگر مصلوب
 شرعی باشد پس غسل منون است * بحث پنجم *
 در موجبات وضو و کیفیت آن اما از نجاست حکمی غیر مغالظه که موجب

و ضوا است یکی آنست که آنچه از سبیلین بیرون آید سوای
 باد که از پیش آدمی اخیانامی بر آید و بند هب مالک سوای بول
 و غایط و باد معتاد آنچه از سبیلین بیرون آید مثلاً سلس بول
 و مذی و خون و کرم ناقض وضو نیست دوم هر تغییری بخمس که از
 غیر سبیلین بیرون آید مثل قی به پری دهن و خون دریم و اسهال
 آنها بند هب ابی حنیفه روح و بند هب سه ایمنه دیگر هر بخمس
 که از بدن آدمی و رای پس و پیش بیرون آید شستن
 مخرج و ازاله نجاست واجب باشد اما مطلق وضو نگردد الا
 بند هب احمد حنبل در قی و خون و کرم از جراحت اگر بسیار و
 فاحش بیرون آید ناقض وضو است و الا فلا سیوم خواب
 مضطجع باشد یا استکی یا ستند بر چیزی که از زوال آن خفته
 بینند و بند هب شافعی خواب بشرط آنکه مقدمه ممکن بر جانی
 نباشد چهارم خنده قهقهه شخص بالغ در نماز صرف نزد ابی
 حنیفه روح پنجم آلت پیش را از مرد یا از زن بکف دست
 سودن بند هب هر سه امام سوای ابی حنیفه ششم بیهوشی
 هر طریقی که باشد هفتم تماس شدن هیچیک چیز از بدن مرد یا
 هیچیک چیز از بدن زن اگر با هم ذی رحم محرم نباشند یا طفل
 کوچک از بیگانه بند هب شافعی و بند هب مالک و احمد حنبل

بشرط شهودات هشتم مباشرت فاحشه یعنی مرد و زن برهنه
 شده با هم همچونیکه با فرجه بین ملاقاتی شوند صرف بمذهب
 ابی حنیفه نهم خوردن گوشت اشتر صرف بمذهب
 احمد حنبل دهم دخول و خروج وقت صلوٰه برای مستحاضه
 و صاحب سلس بول و صاحب جرج سایل در دو صورت
 اول بمذهب شافعی و احمد حنبل و در هر سه صورت بمذهب
 ابی حنیفه روح و مرد مستقی را باید که بمذهب که باشد از اینجمله
 چیزها وضو سازد تا رعایت همه مذاهب کرده باشد و نزد امامیه
 آنچه از سبیلین بیرون آید از بول و غایط و منی و ریج مفتاد و
 و استحاضه قلیله و خواب به نهجیکه مبطل حاشه سمع و بصر
 باشد علی ای حال خواه قایم خواه قاعد و آنچه عقل را از ایل
 کند ناقض وضو است و در ای آن و دیگر هیچ مبطل وضو
 نیست مثل خروج مزی و وزی و خون و ریم و گرم غیرالوده
 به نجاست که از سبیلین آید و خون رعاف و حجامت
 که نه از این اشیاء وضو باید و به استنجا چون حال نجاست حکمی غیر
 منناظره معلوم شد که موجب وضو است پس کیفیت وضو باید
 دانست در وضو بمذهب ابی حنیفه چهار فریضه است اول رو
 شستن در طول از منبت موی سر تا زیر زخمان و در عرض از

نر به گوش تا نر به گوش دیگر و به تبعیت غسل و به ربع ریش
 را مسح کردن نیز بند هشت فرض است دوم دستها را تا
 از پنجم شستن بیوم مسح ربع سه چهارم پایها را تا کعبه
 شستن و بند هشت شافعی شش فریضه است چهارم پنجم بیان
 کرده شد الا حد مسح سه اینست که یک موی از سر تر شود
 و بقولی سه موی دیگر نیت کردن و ترتیب به نهی که مذکور شد
 مرعی داشتن بگزینیت از همه مقدم کند و بند هب مالک هفت
 فریضه است شش پنجم بند هب شافعی است دیگر موالات
 یعنی عضوی را شستن قبل از آنکه عضو مغفول سابق خشک
 شود و بند هب احمد حنبل نه فریضه است هفت پنجم بند هب مالک
 است زیادت مضمضه و استنشاق قبل از جمله فرایض و
 مسح بند هب مالک و احمد جمله سه بر سبیل فرضیت
 است و نزد دیگران بر سبیل سنت و اما کیفیت نیت
 اینست که مقارن آب بر رواند اخن بند هب شافعی و مالک
 و مقارن آب در دهن کردن بند هب احمد حنبل در دل آرد که باین
 وضو حدث را از خود زایل میکنم و ادای نماز بر خود مباح میگردد انم
 اما همان وقت بزبان گفتن * نويت الوضوء لله تعالی دفعا للمحدث
 و استباحة المصلاة * سنت است و اما از سنت های وضو

یکی مساوی کردن است. چوب تلج برهنای دندان و قبل
از شرع تسبیح کردن یعنی بسم الله گفتن بعد از آن هر دو
دستها را تا سرشستن شستن صرف بمذهب اَبی حنیفه
و هر عضوی را سه بار شستن و مضمضه و استنشاق نمودن
الابند مذهب احمد حنبل که فرض است و تحلیل ریش نمودن و
بوضع خاص نزد اَبی حنیفه یعنی باین طرز که پشت دست بسوی
گلو و روی دست بسوی بیرون باشد و رویی با بعضی از سر
و دستها را تا میان بازو ها شستن بمذهب غیر اَبی حنیفه و مسح
تمام سر نمودن الابند مذهب مالک و احمد حنبل که فرض است
و کیفیت آن آنست که هر دو دست را با انگشتان ^{بزرگ} ~~بزرگ~~ کرده نصف
طولانی هر دو دست از انگشتان تا استهای کف از دو قفا بزد
سوا ای اِبهامین و نصف باقی را از قفا برو آرد که باین وضع تمام
سر را استیجاب کند و نیت بدل کردن و بزبان گفتن صرف
بمذهب اَبی حنیفه روح که نزد دیگران فرض است و موالات
یعنی پی در پی شستن بمذهب اَبی حنیفه و شافعی و ترتیب
رعایت داشتن صرف بمذهب اَبی حنیفه و اعضای مسح
را شسته بار مسح کردن صرف بمذهب شافعی و مسح هر دو
گوش باب تازد نزد هر سه امام و به بقیه تری مسح

نزد ابی حنیفه و رعایت تپاسن یعنی دست و پای راست قبل از دست و پای چپ شستن، مذهب غیر ابی حنیفه و نزد او مستحب است و تحلیل اصابع دست بمذهب ابی حنیفه و تحلیل اصابع رجمین باتفاق هر چهار ایه و کیفیت تحلیل اصابع دست آنست که روی انگشتان دست چپ از پشت کف دست راست در نهی آن داشته بیرون بکشند و همچنین از انگشتان دست راست تحلیل انگشتان دست چپ کند و کیفیت تحلیل اصابع رجمین اینست که خضر دست چپ از زیر قدم در جمله فرجهای انگشتان پای داشته باشد و از خضر پای راست شروع کند و بخضر پای چپ ختم کند و ترک استخوان از دیگری در آب ریختن و ترک دست افشاندن بعد غسل اعضا و ادعیه مأثور از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم خواندن الالبند مذهب ابی حنیفه که مستحب است و نزد امامیه در وضو هفت چیز واجب است اول نیت با استند است آن دوم غسل وجه از اعلای تا اسفل و در نزد آنها عبارت است از نیت مویها تا ذقن در طول و در قدر را که احاطه کند انگشت مبین و میانین و عرض سوم شستن دستها از مرفق تا اصابع چهارم مسح سر از مقدم راس بمقدار سه انگشت که از طول انگشتهای مضموم

بر عرض از اس بنده یا همچنین از یک انگشت و اگر از طرف دیگر
 بمقدم آرد جایز است بکراهت پنجم مسح بر دپالکن بر دوسج
 سر و پایاب بقیه نه باب تازه ششم ترتیب چنانکه بیان کرده
 شد هفتم موالات و شستن پایها قبل مسح اگر خشک
 نشده باشد مبطل وضو است و در تکرار شستن اعضا هم
 اختلاف است به بعضی روایات بدعتست و به بعضی روایات
 دو مرتبه شستن هم آمده و سنن و آداب وضو و ادعیه درین
 مذهب هم بسیار ما تورات بنظر اختصار بر همین قدر اکتفا رفت
 * بحث ششم * در احکام آب چون معلوم شد که از اله نجاست
 حقیقی باشد یا حکمی محتاج باب است پس کیفیت آب بیان
 نمودن ضرور افتاد باید دانست که برای از اله جمله نجاست بدهد
 ایستاده باشد یعنی شافعی و احمد حنبلی و مالک آب پاک مطلق باید
 مثلن آب دریا و چشمه و رودخانه و کاریز و چاه و آنچه بدینها ماند
 و بدهد آب ای حقیقه روح چنانکه بالا گذشت از اله نجاست حقیقی باب
 مضاف مثل گلاب و غیره جایز است اما از اله نجاست حکمی یعنی
 غسل و وضو پس بدان جایز نیست و بدهد شافعی و احمد آب
 ایستاده اگر دقله باشد هر نجاستی که در آن افتد اگر از آن نجاست
 از رنگ و بو و طعم آب یکی هم متغیر نشده باشد نجس نگردد و در
 کعبه

کثر از آن نجس گردد و دو قله دو بیست و پنجاه من باشد سنگ
 خراسان و پنجاه من سنگ روم لیکن عین نجاست اگر بنظر آید
 آنرا بیرون باید انداخت اما بندهب احمد حنبل اگر نجاست
 بول یا عنده مایع باشد دو قله هم نجس گردد و بندهب
 ابی حنیفه اگر حوض ده گز ^{غلبه} در ده گز باشد حکم آن حکم دو قله نزد
 دیگران است و آب روان هر چند اندک است چون
 چون نجاستی ظاهر بر غالب نباشد پاک است و بندهب
 مالک آب هر چند کمتر باشد اگر یکی از اوصاف ثلثه آن بچیز
 نجس متغیر نیست روان باشد یا ایستاده پاک است نجاست
 ظاهر از دور کنند و با استعمال آرند و آب استعمال نزد
 مالک ظاهر و مطهر است یعنی از آبیکه وضو یا غسل کرده باشند
 اگر از جای ظاهر بردارند باز از آن غسل و وضو جایز است و
 بندهب شافعی و احمد حنبل ظاهر است مگر غسل و وضو و ازاله
 نجاست حقیقی بدان جایز نیست پس ظاهر است غیر مطهر و
 همین است مذهب مشقی به ابی حنیفه روح بقول محمد و اصل
 مذهب ابی حنیفه روح این است که نجس است به نجاست غلیظه مثل
 بول و براز و زردا میسره اب اگر بقدر یک گز باشد حکم آن مثل حکم
 قلین است بندهب ایسه ثلثه و حکم ده گز ^{غلبه} در ده گز بندهب

درایع در ده ذراع

در ده ذراع در ده ذراع

ابی حنیفه روح و گوشت و زنا یک هزار و دویست و صد رطل عراقی نباشد که هر زطلی
 از آن یکصد و سی در هم است و بحساب روپیه هندوستان
 مجموع کرسی دو هزار و هفتصد و شصت روپیه است که صاحب
 قرانی است و بحساب من هندوستان که چهل انا است
 و هرا انار نو دوشش روپیه هشت من و یک انا
 باشد و سناحه مقدار گز چهل و سه و جب مکسر باشد کبری
 کم و در آب مضایف یعنی گلاب و غیره اختلاط در غلای امانیه
 است مذهب صحیح ایشان اینست که وضو و غسل بان جایز
 نیست و آب شستن وضو نزد آنها طاهر و مطهر است که اگر
 در ظرفی پاک بگیرند باز وضو و غیره از آن درست است و در
 آب استعمال غسل جنابت و غیره و غساله استنجا اختلاط
 صحیح اینست که ظاهر غیر مطهر است و نزد بعضی علماء طاهر و مطهر
 است * بحث هفتم * در تیمم بدانکه در نجاست حکمی خلط آب
 یعنی قایم مقام آن تیمم است پس اگر بیماری حادث شود که
 از استعمال آب خوف تلف نفس یا عضو یا زیادت بیماری
 باشد اتفاقاً یا صحیح را بشدت برد خوف حدوث مرض و هلاکت
 باشد خاص بمذهب ابی حنیفه یا قدرت استعمال آب نباشد
 بفقده ان آب مطلقاً یا عدم قدرت بر وصول به آب یا در بیابانی

آب زیاده از خوردن خود و رفیق خود و مرکوب خود داشته باشد
یا اگر آب میسر شود جز بقیت گران از عادت معهود بدست
ناید درین صورتها تیمم کردن عوض وضو و غسل جایز باشد بدهب
ابی حنیفه و مالک هر چیزیکه از جنس ارض باشد بمسح و خاک و ریگ
و گچ و سنگ خواه بران غبار باشد یا نباشد و شفاف بود و نامدهب
شافعی و احمد خبل جز بمطلق خاک پاک خالص جایز نباشد و بخاک
آمیخته با ریگ و گچ و اهک روانه بود لکن بغباری که بر جامه یا پشت
حیوانی نشسته باشد جایز بود و آنرا چند رکن است که بدون آن
تیمم روانه بود یکی نیت طهارت مطلقا یا نیت اباحت صلوٰه دیگر
بندهب یغرا بی حنیفه چیزیکه بان تیمم کند مثل غبار آبر جمله اعضا
نقل نماید از جای بجائی پس اگر روی و دستهایش بگرد
خاک ظاهر آلوده باشد و دست بران بمالد بندهب ابی حنیفه روح روا
بود و بندهب دیگران جایز نباشد دیگر آنکه آله تیمم پاک باشد نه
نجس پس اگر بر زمینی که بران نجاست خشک شده تیمم کند
جایز نباشد دیگر بندهب یغرا بی حنیفه روح خاک را بقصد بردارد پس
اگر باد خاک را بروی و دستهایش افشانند و دست بران مالد
بندهب سه امام درست نباشد و بندهب ابی حنیفه جایز بود
دیگر استیعاب یعنی دست بجماله روی رشتانیدن دیگر هر دو دست

تا از پنجه‌بند هب ابی حنیفه و شافعی و تائید دست‌بند هب مالک
و احمد حنبل خاک یا اثرش بر شناند دیگر ترتیب بند هب ابی حنیفه
یعنی اول بر روی تیمم کند و بعد از آن بر دست‌ها خاک بر شناند
و بند هب ابی حنیفه ترتیب سنت است و بند هب غیر مالک
جزید و ضربه تیمم روا نیست و بند هب مالک یکضربه کافی است
و نیز بند هب ابی حنیفه منون است که وقت ضربه اول
چون دست‌ها بر تراب نهد هم روی دست‌ها بر آن مالد و هم
پشت آن بعد از آن بردارد و خاک پیش‌شانند و موالات
هم سنت است یعنی بلا فصل هر دو ضربه و مسح روی دست‌ها
بعمل آید و صورت تیمم اینست که اولاً تسمیه کند بعد از آن نیت
کند بدل و بر زبان آورد * نويت التيمم لاستباحة الصلوة * مقارن
نیت هر دو دست و سر هر دو ایهام بهم پیوسته و دیگر انگشتان
بهم متصل کرده بر زمین و غیره زند و اقبال و ادبار نموده دست‌ها
بردارد و پیش‌شانند و بر روی مالد و تاریش فرو و آرد چنانچه جای نماند
که آنجا دست‌ها نرسد بعد از آن بار دیگر هر دو دست سوای سر
ایهامین انگشتان کشوده بهمان پنج ضربه دهد و برداشته و افشانده
روی انگشتان دست چپ را بر پشت انگشتان دست
راست نهد و بر پشت دست تالای ارنج راست بکشد به

نهجی که کف دست چپ مستعمل نشود پس کف دست
 چپ از بالای ارنج بر روی دست راست فرود آرد و فرجه میان
 سبجه و ابهام دست چپ بر پشت ابهام دست راست
 فرود آرد و تمام کند و همین عمل از دست راست بر دست چپ
 کند انگاه کف هر دو دست را بر هم مالد و انگشتان تحلیل کند
 پس تیمم کامل گردد و بند هب ابی ضیفه روح بیک تیمم هر قدر خواهد
 از فرایض و افاضل در اوقات مختلف بگذارد و چنانکه حکم وضو است
 و بند هب شافعی برای هر فریضه تیممی جداگانه باید الا نوافل هر چند
 که خواهد با اتفاق بگذارد و بند هب مالک و احمد خلیل مادام
 که وقت نماز که برای آن تیمم کرده است باقی باشد چند آنکه خواهد
 از فرایض و نوافل بهمان تیمم تواند گذارد و هر چه وضو را
 باطل کند تیمم را هم باطل میکند بزیادت یافتن آب و رفع
 عذری که باعث تیمم بود و تیمم حدث و جنابت و تیض و نفاس
 یکان است و نزد امامیه در تیمم هفت چیز واجب است
 یکی نیت مقارن صلوٰه برای واجب یا سه و ب عائده عائده
 بر سیل است تا آخر دوم بر زمین زدن دست
 سوم مسح پیشانی باطن کف هر دو دست از موضع
 نبت شهر تا سر پینی چهارم مسح پشت دست راست

بکف دست چپ و پشت دست چپ بکف دست راست
 از بند دست تا سر انگشتان پنجم ترتیب به نهجیکه بیان شد
 ششم موالات یعنی پی در پی جمله واجبات بعمل آرد و مابین
 انها فصل واقع نشود هفتم خاک مغصوب و نجس نباشد و بجز
 بر خاک بر چیز دیگر تیمم جایز نباشد و عذرهای موجب تیمم
 همانست که با اتفاق بندگان اهل سنت است مگر بشرط میسور
 گرانی قیمت آب هر مقدار زاید که باشد اگر چه یک مقدار وضو
 و غسل بیات و الوضو برسد عذر موجب تیمم نیست بلکه خرید کند
 و وضو سازد اگر مقدرات دارد و وضو برای تیمم بدل
 غسل باید و یکضرب برای تیمم بدل وضو و تیمم یکچه برای دیگر کافی
 نباشد و برای هر فريضه تیمم جداگانه باید و برای نوافل جدا * بحث
 هشتم در مسح بر موزه * که خاص است نزد اهل سنت اگر موزه
 بر طهارت کامل پوشیده باشد بعد از آن که وضو کند اختیار دارد
 که موزه از پا نکشد و پایهار آنه شسته عوض آن مسح بر موزه
 نماید و کیفیت مسح اینست که چهار انگشت تر غیر مستعمل
 بر بالای پنجه پای از سر انگشتان تا کعبه بکشد و بند هب شافعی
 و مالک و احمد حنبلی اگر بالای پنجه و زیر قدم را برده دست مسح کند
 و ایتر باشد و بند هب ایشان باید که موزه باشد که بان تردد توان

کرده چنان ضعیف و سبک که باند ک رفتار می پاره شود و
 بندهب احمد خلیل و ابو یوسف و محمد بربر ابی که قوی و سست
 باشد چنانکه آب و تری را بخود جذب نکند نیز مسح کردن روا بود
 و بندهب ابی حنیفه روح و شافعی و مالک روا نباشد و مدت مسح
 بندهب یغمالک برای مقیم یک شبانه روز است و برای مسافر
 سه شبانه روز یعنی از وقتیکه بعد پوشیدن موزه طهارت را
 شکسته است حساب مدت بعمل خواهد آمد و دریدگی موزه
 بمقدار سه انگشت نزد ابی حنیفه و هر قدر کم که باشد نزد
 شافعی مانع جواز مسح است و بندهب مالک مدت مسح
 معین نیست چنانکه خواهد مسح کند مقیم باشد یا مسافر و چاک موزه
 اگر فاحش نباشد هم مانع نیست و چون بوضو موزه بیرون کشند
 یا مدت مسح منقضی گردد فقط پایها شستن کفایت کند
 و اگر بوضوی در حالت اقامت موزه پوشد و بعد از آن مسافر
 شود و اگر وضو را شکسته باشد در حضر و بعد از آن مسح بکند
 مسح مسافرانه کند بندهب ابی حنیفه و مقیمانه بندهب شافعی
 و اگر در حالت سفر بوضوی کامل پوشید باشد پس مقیم
 شود مسح مقیمانه کند باجماع * فصل دوم * در اوقات صلوة
 و متعلقات آن بدانکه یکی از شرایط صحیح و جواز نماز بندهب

شافعی و سبب جواز یا شرط صحت آدای ان بدهب
 ابی حنیفه وقت است اما وقت نماز فجر از طلوع صبح صادق است
 تا طلوع آفتاب و صبح صادق آن سپیدی را گویند که قبل از
 طلوع آفتاب بجای طلوع آن در عرض آسمان نمودار شود آن
 سپیدی آن افاناز یاده میشود بخلاف سپیدی که قبل از صبح
 صادق در طول آسمان همانجا برآید و آن افاناکم میشود و آنرا
 صبح کاذب گویند و اگر آدمی عادت کند بنظر انداختن و تمیز آن
 چند روز بی طفره بر شناخت و تمیز هر دو از صبح صادق
 و کاذب قادر گردد و از طرق اوفق بطایع عام آنست
 که از وقت غروب آفتاب تا وقت طلوع هر قدر زمانه شب
 است آنرا هفت حصه نمایند حصه هفتمین آخرین صبح صادق باشد
 و قاعده دریافت نمودن مقدار شب در مقصد اول بیان کرده
 شد که بر هر قدر که طلوع آفتاب است آنرا دو چند کنند همان مقدار
 شب است پس حصه هفتم آن صبح صادق باشد و با خرابی فصل
 بجه ولی که از ان حال شروع صبح صادق در بلاد مشهوره هندوستان
 معلوم شود نوشته می آید چه مقدار انهم باختلاف آفاق و ازمان
 مختلف میباشد و شروع وقت نماز ظهر از وقت زوال آفتابست
 از دایره نصف النهار و در اک این وقت باین نهج است
 که

که تا وقتیکه سایه هر چیز روی می نهد وقت ارتفاع است و
 و هرگاه شروع بزیادت نمود معلوم شد که آفتاب از نصف
 النهار زایل شد و مستهای وقت ظهر تا آنگاه است که سایه هر
 چیز برابر آن چیز شود سواي آن مقدار سایه که عین وقت بودن
 آفتاب بر نصف النهار باشد که آنرا سایه اصلی گویند موافق مذهب
 شافعی و احمد حنبل و مالک و صاحبین اما بجهت ابی حنیفه مستهای
 وقت ظهر تا آن وقت است که سواي سایه اصلی سایه هر چیز در مثل
 آن چیز باشد لکن فتوی بر مذهب صاحبین است برای نماز
 ظهر و بر مذهب ابی حنیفه ریح برای نماز عصر و بآخر فصل بعد
 جدول ضمیمه صادق دایره که اذان وقت نصف النهار و حال
 سایه اصلی معلوم شود و بقلم می آید و ابتدای وقت عصر
 همان مستهای وقت ظهر است بر یک مذهب و مستهای آن
 وقت غروب آفتاب است و وقت مغرب بعد از غروب
 آفتاب شروع میشود پس بجهت شافعی مستهای آن همان
 مقدار است که کسی وضو کرده بعد اذان و اقامت پنج
 رکعت نماز بگذارد و اذان بعد تا غیبت شفق بجهت مذهب او
 وقت مهمل است مثل زمانه که از طلوع آفتاب تا ظهر است
 اما اگر نماز مغرب را چند ان بقرائت و غیره طویل کند که قریب

غیبت بشفق رسد ادا کرده باشد نه قضا و بند هب ایستخفیه
 روح تا غیبت شفق است و شفق بند هب او سپید است
 که بجای غروب آفتاب بعد از سرخی نمودار شود مانند
 صبح که اول از اثر آفتاب سپیدی ظاهر میشود بعد از آن سرخی
 پس آفتاب طلوع مینماید همچنان بعد غروب اول سرخی
 از اثر آفتاب میباشد پس سپیدی و بعد غیبت شفق
 هر چه باشد خواه سرخی یا سپیدی علی اختلاف الهنداء هب
 وقت عشاء می آید تا طلوع آفتاب که باتفاق وقت جواز نماز
 عشاء است و وقت و تر بعد از ادای صلوٰه عشاء است تا
 طلوع صبح صادق و بند هب شافعی و احمد حنبلی اول وقت نماز
 گذاردن فاضلتر است و بند هب ابی حنیفه روح آخر وقت و
 خیر الامور اوساطها و بند هب شافعی در تابستان که هوا سسخت
 گرم باشد نماز ظهر بمیان وقت مستحب باشد لا غیر و بند هب
 مالک در مساجد جماعت نماز ظهر و عصر را تاخیر فاضلتر است و
 مغرب و صبح را تعجیل و نیز بند هب او اگر از روز بمقدار
 پنج رکعت وقت باقی باشد ظهر و عصر ادا کرده باشد نه قضا و اگر
 از شب مقدار چهار رکعت وقت باشد مغرب و عشاء ادا کرده باشد
 نه قضا پس باللزام جمع بین الظهر والعصر والمغرب والعشاء ابی ضرورت

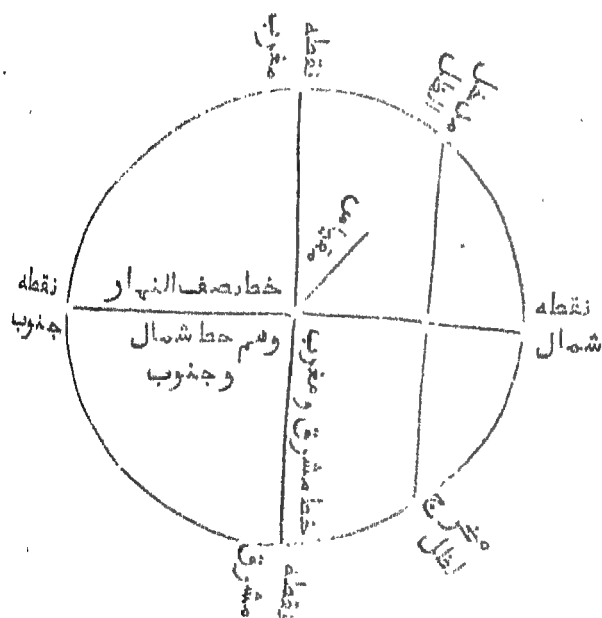
جایز باشد بمذهب او و تاخیر عشا با اتفاق مذاهب ایمنه الربیع تا گذشتن ثلث شب قاضیتر است الا بعد نصف شب مکروه باشد و بمذهب اهل حنیفه روح سه وقت نماز و سیمجه و تلاوت جایز نباشد یکی وقت طلوع و دیگر وقت نصف النهار و سوم وقت غروب الا فقط عصر آنروز که اگر بمقدار یک رکعت آفتاب باقی باشد و بعد سیمجه رکعت اول غروب شود نماز عصر ادا شود مگر با اتفاق بعد از رد شدن آفتاب عصر مکروه و ناقص باشد و همچنین نزد شافعی در فجر و عصر هر دو اگر یک یک رکعت قبل طلوع و غروب ادا کند مرد و ادا شدند و نیز بمذهب اهل حنیفه روح ادای نوافل بعد نماز فجر تا قبل طلوع و بعد نماز عصر تا قبل غروب و همچنین بعد طلوع صبح صادق تا وقتیکه نماز فجر بخواند و بعد غروب شمس تا وقتیکه نماز مغرب بخواند است و وقت تکبیر نماز جمعه و وقت خطبه جمعه و عیدین و کوفت و استسقاء و وقت خطبه حج و خطبه نکاح و وقت تکبیر جمیع نمازها سوای سنت فجر اگر خوف فوت جماعت نباشد ادای نوافل مکروه است و نزد امامیه وقت صبح همان است که نزد اهل سنت است و وقت ظهر از و ال آفتاب شروع میشود و مستهای آن تا وقتی

است که دو سمت ادای چهار رکعت قبل غروب باقی
 باشد و ابتدای وقت عصر از آن حین است که بعد از
 زوال مقدار ادای چهار رکعت گذشته باشد و ستمای
 آن تا غروب آفتاب است پس از زوال بقدر ادای
 چهار رکعت وقت خاص ظهر باشد و مقدار ادای چهار
 رکعت قبل غروب وقت خاص عصر و باقی مشترک است
 بین الظهرین و وقت فضیلت ظهر نزد آنها از زوال آفتاب
 تا وقتی است که بر سایه اصلی مقدار چهار قدم زیاده شود
 و وقت فضیلت عصر از انتهای فضیلت ظهر تا وقتی که بر سایه
 اصلی مقدار هشت قدم افزون شود و ابتدای مغرب از
 حین غروب آفتاب است و نزد جمهور از حین زوال حمرة ناحیه
 مشرق و انتهای آن تا قبل نصف شب که وسعت
 ادای چهار رکعت داشته باشد و ابتدای عشا بعد از ادای
 سه رکعت از شروع وقت مغرب تا نیم شب و وقت و
 تراستصاف لیل است و جدول ادراک شروع حصه
 هفتمی آخر از شب که مقدار صبح صادق است در صفحه غایجه
 مرقوم است و طریقته در یافت آن از جدول آنست بهر ماه
 و تاریخ که ادراک آن منظور باشد از خانهای طولی که
 بدست راست جدول اند متعین ساخته و بهر عرض البلد که در

یافتن منظوره است بالای جدول از خانهای عرضی گرفته بمثلثهای
 بر دو یعنی عین زیر عرض البلد بمقابل تاریخی که معین شده اند
 نظر کنند که آن مقدار شروع صبح صادق است پس حروف
 ابجدی را عدد ساعات تصور سازند در قوم را دقایق آن مثلا در ملقه
 اگر این صورتست (د ۱۴۵) معلوم کنند که شروع صبح صادق از نواخت
 چهار ساعت و چهل و پنج دقیقه باشد و همانند در علامات عرض
 البلد دهم عدد درجات بحروف ابجدی و دقایق آن بر قوم
 هند سه قلمی گردیده پس این صورت را * کا * ۳۰ * بست
 و یک درجه و سی دقیقه تصور باید کرد و بر همین قیاس باید رفت
 و اما وضع دایره نصف النهار که آن را دایره هندیه هم گویند بدین
 طریق است که بر زمین همواره به نحی که اگر آب بزان ریزند از
 جمله جهات مساوی سیلان کند دایره رسم کنند و بر مرکز
 آن دایره مثیاسی یعنی چوب پاره یا سیخی آهنی که طول آن
 استحسانا از ربع قطر دایره زاید نباشد و در سطحی مناسب
 دایره بود نصب سازند و بعد از طلوع آفتاب در آن دایره نظر
 کنند تا سه سایه مقیاس که بیرون از دایره است و انا فانا متصاغر
 شده بر هیچیک نقطه از محیط دایره رسد انجا علامت کنند و آنرا
 مدخل الظل نامند و همانند در قریب آفتاب بینند که سایه متیاس
 که بعد نصف النهار انا فانا متعاظم می شود تا بهر یک بر نقطه اند

محیط دایره بنا بر بیرون شدن ازان رسد آنجا هم علامت کنند
و آنرا المخرج الظل نامند و این مرد و نقطه را به خطی استقیم که
لا محاله در دایره خواهد افتاد وصل کنند تا به تنصیف این خط تنصیف
قوس دایره که مابین مرد و نقطه است سهل باشد پس
اگر از نقطه که نصف این قوس است خطی کشند که بر مرکز دایره
گذشته بجانب دیگر منتهی شود همین خط نصف النهار است
باز هرگاه که سایه مقیاس برین خط رسد عین وقت نصف النهار
باشد و هر قدر سایه مقیاس که برین خط است تنایه اصلی باشد و
هر گهری انگریزی که نواخت دوازده از روز دران عین وقت
بودن سایه مقیاس بر خط نصف النهار باشد صحیح ترین گهری
است و اگر نباشد پس گهری را این وقت صحیح باید نمود
و نیز این خط را خط جنوب و شمال گویند و نقطه اولین این خط که
نصف قوس دایره بود نقطه شمال حقیقی باشد و مقابل آن
نقطه جنوب حقیقی و هرگاه خطی دیگر در دایره بکشند که بر مرکز
دایره خط نصف النهار را بزوای قوایم قطع کرده از یک جانب
دایره بجانب دیگر آن منتهی شود این خط را خط مشرق و مغرب
خوانند و نقطه و کنار این خط که سمت مشرق است نقطه مشرق
حقیقی باشد و کناره مقابل آن نقطه مغرب حقیقی و طریق دیگر

که سهل تر و سریع الفهم عوام باشد این است که کمپاس
 صحیح یعنی قطب نما بهم رسانند و بر زمین هموار خطی کشند برین
 پنج که سر قطب نما عین برین خط باشد همین خط نصف النهار
 است و برکناره این خط که جانب جنوب است عمودی از میان
 آهنی قایم کنند پس هرگاه سایه آن عمود برین خط رسد عین
 وقت نصف النهار باشد و سایه آن که بران خط باشد سایه
 اصلی باشد و تصویر دایره هندیه این است



* فصل سیوم * در بیان صاوات فریضه بدانکه بر مسلم
 عاقل و بالغ هفت در رکعت نماز در شبانه روز فرض است

اگر مقیم است و اگر مسافر است یازده رکعت با جماع
 تمامی علمای امت پس نماز صبح بر مقیم و مسافر دو رکعت
 فرض است و نماز ظهر و عصر و عشا چهار چهار رکعت بر مقیم
 و دو دو رکعت بر مسافر و نماز مغرب سه رکعت بر مقیم
 و مسافر هر دو اینست اعداد رکعات نماز فرایض پنج گانه و
 تفصیل آن در فصل پنجم از شرایط و ارکان و کیفیت ادای
 آن مصرح خواهد شد * دیگر * از نماز های فریضه نماز جمعه است
 که بر روز جمعه بر هر مردی مسلمان عاقل و بالغ و ازاد و مقیم و تندرست
 فرض است که وقت نماز ظهر سعی کند و بجمعه حاضر آید و سوائی
 سه ایط مذکوره بالا شرایط فرضیت آن دیگر هم هست یکی
 از آن وقت ظهر است که بمذهب ابی حنیفه رج و شافعی سوائی
 در وقت ظهر ادا نه شود و بمذهب مالک در وقت عصر
 و بمذهب احمد حنبل پیش از وقت ظهر بیک ساعت
 جمعه روا بود * دیگر * جماعت است که بمذهب ابی حنیفه سه
 کس است سوائی امام و نزد شافعی و مالک و یک قول از
 احمد حنبل چهل کس و بقول دیگر از و پنجاه کس شرط انعقاد
 جمعه است مگر باید که این چهل یا پنجاه کس از مردان و عاقل
 و بالغ و مقیم و ازاد باشند و نزد ابی حنیفه امامت و خطابت
 که

بنده و بیمار و مسافر درست است و مالک فقط در مسافر
 موافق ابی حنیفه است و در دیگران موافق شافعی * دیگر *
 مصر است بمذهب ابی حنیفه و آن عبارت است از جایگاه
 آنجا اولی الامر یا والی نایب او و قاضی و مفتی که تنفیذ احکام
 شرع کنند موجود باشند و روایت مفتی به اینست که در
 دیهی بزرگ که بکلمان ترین مساجد آن مسلمانان آباد کنند
 جمعه درست باشد و آنچه بعضی نقل کنند از اشتراط نهر جاری
 و سوق قایم و طیب حاذق برای مصر نزد ابی حنیفه اقتراست
 بر او * دیگر * حاضر بودن اولی الامر یا نایب او در جماعت یا اذن
 از و نزد ابی حنیفه و بیک قول از احمد حنبل نیز اذن اولی الامر شرط
 است * دیگر * خاص بمذهب شافعی از شرط جمعه اقامت
 آن به بناء و آبادیست و نزد دیگران این شرط معتبر نیست
 تا بیرون عمارت شهر یا دیهه بمیلی که چهار هزار خطوبه باشد جایز
 است دیگر خطبه است پیش از نماز اقل آن بمذهب ابی حنیفه و
 بیک روایت از مالک ذکر خدا ایتما علی است و بمذهب دیگران انمقدار
 که بران اطلاق خطبه تواند شد از تحمید و صاوات و مواعظت فرض
 است الا بمذهب شافعی و خطبه ایستاده خواندن فرض
 است که میان آنها بیک نشستن فصل کنند و بیک روایت

از احمد حنبل نیز خطبه ایستاده خواندن فرض است و لکن ^{جائز} مایهین
آن هر دو سنت است یک قول و یک قول از شافعی دعا
بر مومنان و قرائت قرآن هم فریضه است نزد او و نزد دیگران
اینجمله امور سنت است نه فرض * دیگر * اذن عام است
پس اگر در وازه بعد جمع شدن مردم بنزد کردند نماز جایز نباشد
و اگر در خانه نماز بخواند و اذن عام کند جایز باشد بمنزله ابی حنیفه و
در جمعه و اذان سنون است یکی پیش از بیرون آمدن خطیب
دیگر وقت بر آمدنش بر منبر و وجوب سعی و ترک بیع و شرا
با اذان اول متعین شود و چون خطیب بمنبر برآید پیش از نشستن
روی، جماعت کند و بمنزله ابی حنیفه بر جماعت سلام کند
و جماعت جواب سلامش باز دهند انگاه به نشینند تا اذان
دوم بگویند پس برخیزد و خطبه گوید و بعد از فراغ هر دو خطبه اقامت
یعنی تکبیر گویند و دو رکعت فرض جمعه قایم مقام ظهر بگذارند و
نیت جمعه چنین کند اودی فرض ^{جمعه} و نزد شافعی و احمد حنبل سنون
است که خطیب خود اقامت کند و بمنزله مالک و ابی حنیفه امامت
غیر خطیب خلافت ^{نیت} لیکن اگر چنین باشد بهتر است و اگر امام را در
تشکیک یابد بمنزله ابی حنیفه رکعت جمعه تمام کند و بمنزله
دیگران چهار رکعت نماز ظهر تمام کند اما اگر امام را بر کوع رکعت دوم یابد

دو رکعت جمعه باجماع تمام کند و مستحب است که بهترین
 جامه‌ها پوشد و خوشبو کند و با استیلا سر در پیش افکند
 بمسجد رود و پابر گردن مردم در مسجد نه نهد و هر قدر قبل صلوٰه
 بمسجد آید فاضلتر باشد و هر جا که در شرایط وجوب یا ادای
 جمعه اشتباه باشد علمای حنفیه قوی داده اند که جمعه ترک
 نکند لکن ظهر را اعاده کند خصوص درین زمانه بهند وستان
 بالذوم همچنین باید کرد و طریقه اعاده ظهر این است یا بعد نماز
 جمعه چهار رکعت سنت جمعه ادا کرده ظهر را اعاده سازد
 یا در همان چهار رکعت نیت اعاده کند نیت آن بهر دو صورت
 بدین پنج کند * نَوَيْتُ اَحَدَ ظَهْرٍ اَدْرَكَتْ وَقْتَهُ وَلَمْ اَصْلَمْ بِهِ *
 یعنی نیت میکنم آخر ظهر را که وقت آن ادا کردم و هنوز
 نخوابیده‌ام و اگر در سنت جمعه اعاده کند در رکعتین اخیرین
 با فاتحه ضم صوره کند و اما بمذهب امامیه پس وقت جمعه از
 زوال آفتاب است تا آنکه سایه هر چیز یکمیل آن گردد و در
 جماعت کمتر از پنج کس ادا شود و همه از مردان و از اد
 و بالغ باشند و در وقت ظهور معصوم بدون ادیانایب یا اذن
 او جایز نباشد و اگر غایب باشد منعقد شود و بیرون از بنا
 هم جایز بود و دو خطبه واجب است و هر یکی باید که مشتمل بود

بر * الحمد لله والصلوة علی رسولہ * بتعین و بر و عطف و لفظ تعین
 متعین نیست و قرائت سوره ضعیفه و بقولی آتی که فایده او تمام
 بود کافی است و هم باید که هر جا که جمعه ادا کند و از جای دیگر که
 مقصدی جمعه شوند کمتر از یک فرسنگ نباشد و الا هر دو باطل است
 و هر جا که جمعه گذارند احوط اینست که ظهر هم نیاید کرد * و یکم * نماز
 فریضه * نماز جنازه است و ان فرض علی الکفایه است یعنی
 از گذاردن یک یاد و نه کس از آن هر مسلمانان حاضر
 شود و اگر کسی نگذارد بشرط اطلاع هر عاصی شیعند و به جموع
 ائمه اربعه آن مشتمل است بر چهار تکبیر بنزد سب ابی حنیفه روح
 در تکبیر اول رفع یدین کند چنانکه در تکبیر افتتاح هر نماز کند و
 سه تکبیر دیگر رفع یدین نکند و نیست چنین کند اهل اربعه
 تکبیرات صلوة الجنائز و ادبها فوابه للاممیتة * بعد از تکبیر اول
 بخواند * سبحانک اللهم وبحمدک و بتبارک اسمک و رفع یدین
 و جل ثناک و لا اله غیرک * بعد از آن تکبیر دوم گوید و در
 درود خواند پس تکبیر سوم گفته این دعا بخواند * اللهم اعف
 عننا و میتنا و شامنا و غایتنا و صغیرنا و کبیرنا و ذکرینا و اینها را از هر
 من احمیتنا منا فاحیه علی الاسلام و من توفیتنا منا فمده علی الاسلام
 * و اگر میت کودک است بخواند * اللهم ابعده لنا من الدن

اللهم اجعله لنا ذخرا واجزا اللهم اجعله لنا شافعا ومشغلا * و اگر
 صغیره است ، ضمایر این دعا بتائید ادا کند و اگر این دعا را نداند
 مرد عا که بخواند جایز است تا اینکه اگر سوره فاتحه هم بدینست و عنه بدینست
 قرائت بخواند روا باشد بعد از آن تکبیر چهارم گفته بدون
 اینکه چیزی بخواند مرد و طرف سلام گوید و اما نزد سب دیگران
 پس در تکبیر رفع یدین سنت است و ارکان آن نه است
 نزد ایشان یکی نیت و چهار تکبیر و ششم سلام و هفتم بعد از
 تکبیر اول سوره فاتحه خواندن هشتم صلوٰه بعد از تکبیر دوم
 نهم دعا بر میت و جمله سوسنان بعد از تکبیر سیوم و بعد از چهارم
 نزد سب شافعی این دعا گفتن * اللهم لا تحر منّا اجرة ولا تفتنا بعده
 مستحب است و دعا بعد تکبیر سیوم همان است که نزد سب
 ابی حنیفه رح است لکن اگر این دعا زیادت کند بهتر باشد
 * اللهم اغسله بالماء والثلج والبرد اللهم فقهه من الخطايا كما
 يغني الثوب الابيض من الدنس * و بعد تکبیر اول شانزدانها
 باین نهج بگوید * اللهم لك انت الدائم الذي تمضي و ما سواك
 بقضي و كلشي ها لك الا وجهك لك اللهم واليك المآب * و درود
 بحمله مذاهب باین طریق اولی باشد * اللهم صل على محمد
 عبدك و رسولك و نبیک و صغیرك و خیرك من خلقك افضل

ما صلوات علی احد من العالمین * واولی بامامت سلطان است
 بعد از آن قاضی بعد از آن امام مسجد حی بعد از آن پدر یا کسی مجاز از و
 بعد از آن پدر یا کسیکه مجاز از و باشد بعد از آن پدر پدر یا مجاز از و
 بعد از آن برادر یا مجاز از و بعد از آن هر که بمیت اقرب باشد
 یا مجاز از و و اما نزد امامیه پس در نماز جنازه از فرایض آن
 قیام است و نیت و پنج تکبیر و شهادتین بعد از تکبیر اول
 و صلواتین بعد از تکبیر دوم و دعاء بر مومنان بعد از تکبیر سیوم
 و دعاء بر میت بعد از تکبیر چهارم و بعد از پنجم چیزی نخواند و قرائت
 فاتحه نزد بعضی و سلام و دست برداشتن در همه تکبیرات
 سنت است و دعای به تعیین فرض نیست و افضل این است
 که بعد از تکبیر اول بخواند * اشهد ان لا اله الا الله وحده لا
 شریک له و ان محمدا صلی الله علیه و آله عبده و رسوله و ان الموت
 حق و الجنة حق و النار حق و ان الساعة آتیة لا ریب فیها و ان الله
 یبعث من فی القبور * و بعد از تکبیر دوم * اللهم صل علی محمد و آل
 محمد و بارک علی محمد و آل محمد و ارحمهم محمد و آل محمد افضل ما صلایت و
 بارکت و رحمت و ترحممت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید *
 و بعد از تکبیر سیوم این دعا بخواند * اللهم اعقر المومنین و
 المومنات و المومنین و المومنات الا حیاة منهن و الاموات تابع

بیننا و بینهم بالخیرات انک مجیب الدعوات و ولی العسکات یا ارحم
 الراحمین * و بعد از تکبیر چهارم این دعا بخواند * اللهم ان
 هذا عبدک و ابن عبدک و ابن امّک نزل بک و انت خیر منزل به
 اللهم انا لا نعلم منه الا خیرا و انت اعلم به منا اللهم انک انما تحسن
 فرد فی احسانه و انک لا مسئیا فتجا و زعنه و اغفر لنا وله اللهم احشره
 مع من یتولاه و ابعدہ ممن یتهموا و یبغضه اللهم الحقه بيمينک و عرف
 یمینه و بینہ و ارحمنا اذا توفیتنا یا اله العالمین * و نزد بعضی
 تکبیر پنجم بخواند * ربنا آتنا فی الدنیا حسنته و فی الآخرة حسنة
 و فدا عذاب النار * و اگر میت طفل بود یا مجنون که از طفلی
 تا موت جنونش استمرار پذیرد بعد از تکبیر چهارم بخواند *
 اللهم اجعله لا یویه و لیسلفا و فوطا * و در بعضی روایات آمده
 که هر طفل صغیر نماز نباید کرد و نزد بعضی اگر میت مخالف است
 در نماز او چهار تکبیر باید و بعد تکبیر چهارم لعن بر او و دعای بد
 نمودن واجب است و دعای بدین نهج منقول کند * اللهم املا
 جوفه نارا و قبره نارا و سلط علیه لکلیات و العقارب * و بر نو اصب که
 از مخالفین باشند این دعا بخواند * اللهم احضر عبدک فی عبادک
 و بلائک اللهم امله اهل نارک اللهم اذقه حر عذابک فان کان یوالی
 اعداءک و یغایب اولیاءک و یمضی اهل بیت ذبک * و اگر

مستضعف است و در معنی آن اختلاف است بعضی گویند
 که مذبحش معلوم نباشد و بعضی گویند که هر کجایکه ضعیف
 العقیده باشد گاهی سنی شود و گاهی شیعه بعد تکبیر چهارم این
 دعا بخواند * اللهم اغفر للذين تابوا و اتبعوا سبيلك و فهم عن ذناب
 الحقیم * انتهى چون عهد و متصدی این رساله رسانیدن نفع
 عام است در تحریر همهچیز روایات پاک نکرده که علم آن
 هر یکی را از مخالف و موافق موجب نفع است بعضی را العمل و
 بعضی را اللاحرا و چون آدمی بمردن نزدیک شود با اتفاق علمای
 اهل سنت روی او را بسوی قبله کردن مستحب است
 مگر اولیتر بنده ابیحنیفه روح و مالک و احمد حنبل و بیک قول
 نزد شافعی آنست که او را بر پهلوی راست خوابانند روی بقبله
 و بقول دیگر از شافعی بر قفاش خوابانند باین نهج که روی و زیر
 قدم هاشم سمت قبله باشد و تلقین کلمه شهادت نمودن در
 آن وقت سنت است مگر نزد ابیحنیفه روح بدین طریق که
 رو بروی او بآواز بلند کلمه شهادت بخوانند نه اینکه مختصر را
 بگویند که بخوان بلکه زیاده از یکبار بگویند و چون جان بحق تسلیم
 کند باید که چشم های او فرو خوابانند و زنج با سر بندند و تعجیل
 در تجسین و دفن نمایند و غسل میت فرض علی الکفایه است
 کو

و بدهد بایست خفیه روح برهنه کرده بشویند عورت را
پوشیده دارند بر تختی که مجمره را یکبار یا سه بار یا پنج بار گردان
بگردانند نه زاید از آن و بایستی که در سرد و آشنایان جو شایده
باشند بیست را وضو کنند سوای مضمضه و استنشاق و اول
سر و ریش او بخطمی بشویند لاکن شانه نزنند و ناخن نه چینند
و خسته هم نکنند و اول بر دست چپ بخوابانند و جانب راست
او بشویند به نهجیکه آب از فرق تا قدم بزیرو و برشش رسد
پس جانب چپ بغلطانندش بر پهلوی راست و همین طور
بشویند که آب همه زیرو و برشش رسد پس به نشانه دست
به نرمی و رفق بر شکمش مالند اگر چیزی بر آید آنرا بشویند و غسل
اعاده نکنند و استنجاکنایند قبل غسل باین طریق که خرقة را
در دست پیچیده عورتین غلیظتین او را بشویند و نیز خرقة باریک
بانگشت پیچیده در دهانش کردن و دندان و لثه و لب و زبان
را صاف نمودن و هم بمخزنین انگشت انداختن بعضی خفیه
مستحسن دانسته اند پس بخرقه او را خشک کنند و خنوط
بر سر و ریش او و تمام بدن او و کافور بر بخینش و دست او
بینی و قدمها و زانوهای او مالند و بدهد بشفای اول دست
بقوت بر شکمش مالند تا فضالت بکلی زایل شود انگاه خرقة

بدست پیچند و یک عورت را بان استنجا کنند بعد از آن خرقة
 دیگر تبدیل نموده عورت دیگرش را بشویند و اگر براند امش
 نجاستی رسیده باشد آنرا از ایل کنند و مرده را برهنه نکنند در
 پیراهنش بشویند و اگر حاجت باشد از هر دو طرف تیریز پیراهن
 را بشکافند و در آن طرف دست اندرون برده اول وضو دهند
 با سبزه و استنشاق و دنداننش را بخرقه تربجای سواک
 مالند و موی دریش را بشانه فراخ با مستگی شانه زنند آنگاه
 به نهجیکه پیت تر ذکر شد غسل دهند و بخرقه خشک نموده در
 کفن پیچند و کفن میت بندهب اداقل واجب یک جامه است
 که همه تنش را بپوشاند اما سنت مرد را سه پارچه است
 سفید از پنبه یا کتان غیر حریر پیراهن و از او چادر و برای زن
 پنج جامه با ضافه منقعه و جامه که پستانهاش را از آن بندند و نزد بعضی
 از اصحاب شافعی سه لفافه است که باید هر یکی را بالای
 یک دگر بگسترانند و جنوب بالای یک دگر باشند و میت را
 در آن پیچند بعد از آن که جمله سنا فذش را از چشم و بینی
 و دهان و گوش و غیره به پنبه که بکافور تر کرده باشند پر کنند و
 نزد ابیحنیفه روح پنبه بنا فذ کردن روا نیست و نزد او اول از او
 بپوشانند آنگاه پیراهن از شانه تا قدم آنگاه چادر که آنرا لفافه هم

گویند از فرق تا قدم و متاخرین برای علما اضافه یک عمامه
 مستحسن دانسته اند مگر شمله آن بالای رواندازند و مثل
 حالت حیات بر پشت ندارند و نیز نزد او از دو جامه برای مرد
 و از سه برای عورت کمتر گرفتن شاید و برای زنان کفن
 معصفر و مزعفر و حریر دادن مضایقه نباشد نزد ابیحنیفه روح و
 جنازه را به تعجیل برند و میت را در لحد نهند و بسوی قبله و
 در زیر سرش خشتی نهند و بجهت شافعی بعد از دفن تلقینش
 کنند باین صفت * یا محمد الله این امة الله اذکر ما خرجت علیه

من الدنیا شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله وانک رضیت
 بالله ربا وبالاسلام دنیا و بحکم صلی الله علیه وسلم نبیا وبالکعبة قبلته
 و بالمسلمین اخوانا ثبوت الله الذین امنوا بالقول الثابت فی حیوة الدنیا
 و الاخرة و یضل الله الظالمین و یفعل ما یشاء * و بجهت ابیحنیفه روح

و احمد حنبل این تلقین بدعت است بظاهر روایت و متاخرین
 از علمای حنفیه بر این تلقین هم غامل اند و مستحسن دانند و اما
 شهید بجهت ابیحنیفه روح آنست که در معمر که جنگ بدست
 کفار کشته شود یا بجهت خلاصی نفس یا مال بدست مسلمانان
 یا کافران کشته شود یا ظلما بدست مسلمانان یا کافران کشته شود
 همه برابر اند در آنکه غسل و کفن آنها را دهند و باهمان جامه بایشان

و دفن کنند لکن نماز جنازه بر همه واجب است مگر پوستین و جامه پنبه و موزه و سلاح از ایشان بیرون کشند و باقی جامه با بدستور دارند اما اگر شهید چیزى بخورد یا بیاشامد بعد مجروح شدن یا بخانه و خیمه زنده نقل کرده شود یا بمقدار عشر روز زنده بماند یا وصیت کند یا مردینوی پس نزد ایحنیفه روح و احمد خنبل غسل هم دهند و نماز هم خوانند و نیز نزد ایحنیفه روح عقل و باو غ از شرایط شهادت است و نزد شافعی و مالک هر که در معرکه کشته شود بر دست کافران او را نشویند و نماز جنازه نیز نکنند و با همان جامه ایس دفن کنند و غیر آنرا غسل هم دهند و نماز جنازه نیز کنند و اما بنده بامامیه پس میت را بشرط بودن مؤمن اشاعری واجب است سه غسل دادن اول باب سدر و دوم باب کافور و سیوم باب خالص و قبل از ان استنجاء دهند و از آنکه نجاست کنند و شکم میت را بعنف و قوت بمانند و وضو کنند و غسل را در هر غسل نیت غسل میت و جو با و قرینه الی الله و ماذون شدن برای غسل از ولی میت هم شرط است و باید که غسل سه و گردن مقدم دارد بر جانب راست و غسل جانب راست مقدم کند بر غسل جانب چپ و احوط این است که عورتین را با هر دو طرف بشوید جمله موی را را و زیر

آنها بشوید و بر تخته غسل دهد و غسل میت مخالف اگر سنی
 است در آن اختلاف است قول مرجع این است که غسل
 واجب نیست و کفار و نواصب را غسل دادن جایز نیست و بعد
 غسل کافر بر اعضای سجود مانده و کفن برای مرد و زن سه
 جامه است لنگ و پیراهن و چادری و کفایت دو و یک هم جایز
 است اگر نباشد و برای مرد سنت است اضافه بردپانی سرخ
 که از زرد بفت نباشد و لفیقه سه گز و نیم بعرض یک شبر و نیم که
 هر دو در آن با و پیچند و دستاری که از وسط بر سر و تحت
 الحنک بسته بر دو طرفش را بر سینه اندازند و از برای زن
 مقنعه و خرقة که بان پستان هاش بر سینه بندند و نمطی و آن جامه
 ایست که در آن خطها باشد و در سوراخ پس و پیش زن
 پنبه آگنده کنند و بعد گذاشتن میت تلقین نمودنش بشهادتین
 و اصول دین و اسماء مقدس ائمه معصومین سنت است
 و طریقه تلقین انیست که دست چپ میت زیر منکب یمنی و
 دست راست زیر منکب یسری او و هر دو صورت به نهایت
 عنف و شدت میت را حرکت داده دعای تلقین بخواند
 * دیگر نماز واجب * خاص بذهب ایچینیفه رخ نماز و تراست
 بقول صحیح و بیک قول از و فرض است و بیک قول سنت

است که سه رکعت است بیک سلام مثل نماز مغرب قعدہ
اولش باید لاکن در رکعت سیوم قبل از رکوع و بعد از
فرائت که فاتحه باضم سوره باشد تکبیر گفته و رفع یدین نموده
دعای قنوت بخواند و بعد از آن رکوع کند و نماز تمام سازد و
دعای قنوت هم نزد ایشیخیفه روح واجب است و به مذاہب
دیگر ایمر و ترسنت است اما به مذہب شافعی و ترسنت
است از یک رکعت تا سیزده رکعت و اقلش در
افضالیت سه رکعت است و باید که در هر رکعت تشهد
خواند و سلام گوید و دو رکعت به یک یک نیت و سلام
بگذارد و در هر دو رکعت نیت سنت کند و در یک رکعت
آخر نیت و تر نماید و اگر همه را یا سه رکعت را
بیک سلام ادا کند روا باشد و نزد خراسانیان از اصحاب
شافعی آنرا پیوستہ گذاردن و در مجموع نیت و تر نمودن
فاضلتر است و لاکن بیک تشهد و یک قعدہ و قنوت در و تر
بمذہب شافعی صرف در نصف آخر ماه رمضان بعد از رکوع
رکعت آخر سنون است نه تمام سال و بمذہب احمد حنبلی
و تر زیاده از یک رکعت نیست و بمذہب مالک و تر سه رکعت
بد و سلام است و قنوت بعد از رکوع صرف در تمام ماه رمضان

باید و اما دعای قنوت بنده ب اینچنینه اینست * اللهم اننا
 نستعینک و نستغفرک و نومن بک و نتوکل علیک و نشهد انک الخیر
 و نشکرک و لا نکفرک الخلع و نترک من یحجرک اللهم یا ک نعبد
 و لک نصلي و نسجد و الیک نسعی و نستوفی زجور حمتک و نشهد ان
 عدایک ان عدایک بالکفار ملحق اللهم اهدنا فیمن هدیت
 و عافنا فیمن عافیت و تولنا فیمن تولیت و بارک لنا فیما اعطیت
 و قنا ربنا شر ما فضیت فانک تقضی ^{و لا یقضی} طلبک و الله لا یذل من والیت
 تبارکت ربنا و تعالیت و صل اللهم علی سیدنا و اله و سلم * و دعای
 قنوت مذهب شافعی و مالک از اللهم اهدنا آخراست و نزد
 شافعی در هر نماز فجر بر رکعت دوم آن دعای قنوت سنون
 است و نادانستن قنوت بنزدیک بعضی ائمه عذر نیست و
 بنا آموختن آن بمعاقب و عاصی باشد و اگر ندانند یا نتوانند آموخت
 سه بار بگوید * اللهم اغفر لی * یا بگوید * ربنا ائتنا فی الدنیا
 حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار * و بنده ب اما می
 و تری همین یک رکعت است سنون و در آن قنوت بنده ب
 ایشان نیست اما در جمیع فرایض یومی بیش از رکوع در
 رکعت دوم قنوت سنون است چنانچه در فصل پنجم مذکور
 خواهد شد * دیگر * نماز واجب بنده ب اینچنینه روح و بیک

قول از احمد حنبل نماز عیدین است و نزد بعضی از اصحاب
 ابی حنیفه روح و بعضی از اصحاب شافعی فرض کفایه است و نزد
 بعضی از اصحاب ابی حنیفه روح فرض عین است و لکن صحیح
 مذهب ایشان وجوب است و مذهب شافعی و مالک سنت
 موکده است و وقت آن از طلوع آفتاب است تا وقت
 استواء اگر عید فطر بعد از زوال محقق شود مذهب
 ابی حنیفه روح روز دیگر نماز بگذارند و نماز عید الاضحی در جمعه
 ایام تشریق روا است و مذهب امامیه اگر شریاط جمعه
 یافته شوند نماز عید فرض عین است و آن باتفاق دو رکعت
 است با تکبیرات زواید بی اذان و اقامت و مذهب اسپجینیفه
 در عیدین نه تکبیرات واجب است در هر دو رکعت سه اصلی
 و شش زواید اما در رکعت اول پس یک تکبیر اصلی
 تکبیر افتتاح است پس بعد تکبیر افتتاح دعای افتتاح بخواند
 و ازان بعد سه تکبیر زواید کند پرفع یدین و ارنال دست
 بین التکبیرتین و بدون وضع آن زیر ناف و توقف کند مابین
 هر دو تکبیرتین بمقدار سه تسبیح بدون خواندن چیزی بعد
 ازان بدستور تعوذ و تسمیه نموده قرائت کند و تکبیر رکوع
 بگوید پس در رکعت اول سه تکبیرات زواید شد
 کز

و در تکبیر اصلی و در رکعت دوم بعد از قرائت فاتحه و ضم
سوره قبل رکوع بدستور رکعت اول سه تکبیر زواید
گوید بعد از آن تکبیر رکوع گوید پس درین رکعت یک تکبیر
اصلی و سه تکبیرات زواید شد و بنده ب شافعی در نماز عیدین
پانزده تکبیر است سه اصلی و دوازده زواید که در هر دو
رکعت قبل از قرائت گوید و بنده ب اداین تکبیرات سنون
است نه واجب و بنده ب مالک و احمد حنبلی یازده تکبیرات
زواید است شش در رکعت اول بعد از تکبیر افتتاح هم بعد از
نزد احمد حنبلی و پیش از قرائت فاتحه و سوره و پنجه در رکعت
دوم بعد از تکبیر نهوض و قعود و قرائت فاتحه و سوره نزد ائمه
ثالثه بین آن تکبیراتین گفتن * سبحان الله و الحمد لله
و لا اله الا الله و الله اکبر یا الله اکبر کبیرا و الحمد لله
کثیرا او سبحان الله بکرة و اضیلا * و صاوة فرستادن بر
پیغمبر صلی الله علیه و سلم مستحب است و بنده ب شافعی و
احمد حنبلی قرائت سوره ق در اول رکعت و القدر در دوم
سنون است و بنده ب مالک و ابی حنیفه تعیین سوره
سنون نیست و شرایط نماز عیدین مثل شرایط جمعه است
نزد ابی حنیفه الا در خطبه که دو خطبه خواندن بعد نماز سنت است

د باید که در خطبه اول احکام صدقه قطر و قربانی و تکبیرات
 تشریق تعلیم کند و بندهب امامیه تکبیرات عیدین نه تکبیر
 ست پنج در رکعت اول بعد از قرائت فاتحه و سوره و چهار
 در رکعت دوم همچنین بعد از قرائت فاتحه و سوره و بعد از
 تکبیر اول بخواند در هر دو رکعت * اشهد ان لا اله الا الله
 و اشهد ان محمدا رسوله اللهم انت اهل الکبریا و العظمة
 و اهل الجود و الجبروت و اهل العقور و الرحمة و اهل التقوی
 و المغفرة اسالك بحق هذا اليوم الذي جعلته للمسلمین عید ا
 و لمحکم صلواتک علیه ذخرا و کرامه و مریدا ان تصلي علی محمد
 و آل محمد و ان تدخلنا فی کل خیرا دخلت فيه محمد و آل محمد و ان
 تخرجنا من کل سوء اخرجت منه محمد و آل محمد اللهم انی اسالك
 خیر ما سئلك به عبادک الصالحون و اعوذ بک مما استعاذ منه عبادک
 المخلصون * و بعد از تکبیر دوم بگوید * اول کاشی و آخره بدیع
 کاشی و منتهاه عالم کاشی و معاده و مصیر کاشی و مرده مد پرفی
 الامور باعث فی القبور قابل الاعمال مبداء الخقیقات معلق السرائر
 و بعد از تکبیر سیوم * عظیم المکوت شن ید الجبروت حی
 لا يموت دایم لا یزول ادا قضي امرانا یقول له کن فیکون *
 و بعد از تکبیر چهارم بگوید * حشمتک الا صوات و عزتک

الوجه و حارت دونك الابصار ركعت اللسان عن عظمتهك والنواصي

كلها بيدك مقدار الا موركلها اليك لا يقضي فيها غيرك ولا يتم

منها شي دونك * و بعد از تكبير يا نجم گوید * احاط بكاشي

علمك وقهر كلشي امرك وقام كلشي بك وتواضع كلشي لعظمتهك

واستهسلم كلشي لمملكه * دو خطبه بعد از نماز نزد ایشان واجب

است و تعیین سورة الاعلى در ركعت اول و الشمس در

ركعت دوم سنون است و عدد قرة قطره نزد ابی حنیفه روح

واجب باشد بر کسیکه نزد ادعای سرای مصارف ملبس و مسکن

و یک خزمه تنگار و یک مرکوب و قوت دو ماهه بقولی و یکساله بقولی

بمقدار دو صد درهم یا بست دینار باشد از طرف خودش

و فرزند آن صغیر که بمو نشتن باشند و از طرف عبید و جوارى

اگر چه بکاتب و ام ولد باشند نصف صاع از گندم یا یک صاع

از جو و خرما و میزد آن نزد ابی حنیفه روح هشت رطل عراقی است

و بنده هب دیگران پنج رطل و ثلث رطل است و حب

مذهب ابی حنیفه روح از ردی حساب هند و ستان مروه

حال نصف صاع دو اثار کسری کم است بحساب فی آثار

نود و شش رویه و اگر قیمت آن عوض صدقه قطره دهد نزد اد

جایز باشد و اما بنده هب شافعی و مالک و احمد حنبل هر کسی را

که زیاده از قوت یکر و زده مقدار یک صاع مال باشد که از کسوت
 او و عیال او و خادم و مسکن او هم زیاده باشد بر و صدقه فطر
 واجب است از همه اشیاء یک صاع و ادای قیمت نزد ایشان
 جایز نیست و صدقه دادن با اتفاق قبل نماز عید الفطر باید و بجهت
 ابی حنیفه روح فطره زن بر شوهر واجب نیست و اگر بده تبرع
 است و بجهت ایمنه ثامه واجب است و چنانکه زکوة برای
 صیانت مال است صدقه فطر برای صیانت نفس است
 از حوادث دوجہانی و همچنین قربانی نمودن بهمان احکام که در
 فطره است در عید الاضحی بعد از نماز واجب است یک
 گوسفند از یک نفس یا یک گاو یا شتر از هفت نفس
 نزد ابی حنیفه روح بر هر که فطره واجب است و نزد ایمنه
 ثامه قربانی نمودن بر غنی سنت مוכده است و بجهت امامیه
 هر یک که قوت یک ساله خود و عیال خود دارد بر و صدقه فطر واجب
 است و الا سنت است و اگر واجب باشد پس هر که در
 مونت ادست از بزرگ و خورد و از ادوینده سلمان و کافر از
 طرف جمله آنها یک یک صاع که نه رطل عراقی باشد از آن
 جنس که غالب قوت ادست واجب الا اگر دد و قربانی بر
 تو انگر مسنون است و با اتفاق ایمنه از همه اهل سنت در

عید الفطر قبل از صلاوة چیزی بخورد از جنس شیرینی و اولی
 تراست بعد دطاق و در عید الاضحی تا نماز اساک کند و بعد
 از نماز از همان جنس افطار نماید و تکبیرات تشریق و عید و عرفه نزد
 ائمه اربعه اهل سنت پس هر نماز جماعت با و از بلند می باید
 گفت اما نزد ابیحنیفه بر منقسم در شهر که نماز فرض بجماعت
 مزدوب ادا کند واجب باشد و در مسافر و متخلف و منفرد و بعد
 جماعت زمان واجب نیست و نزد دیگر ائمه همه که انرا باید گفتن
 و آن نزد ابیحنیفه از نماز صبح روز عرفه تا نماز عصر روز عید باید گفت
 و نزد ابو یوسف و محمد از اصحاب او که همین مذهب مفتی به نزد
 طامای حنفیه است و مذهب احمد حنبل و یک قول از شافعی تا نماز
 عصر آخر ایام تشریق می باید گفت که چهاردهم ذی الحجه باشد
 و مشهور از قول شافعی روح و مذهب مالک از ظهر روز عید تا صبح
 آخر ایام تشریق باید گفت و در عید الفطر مذهب ابیحنیفه روح
 مصلی را در راه تکبیر با و از بلند گفتن تا انگاه که امام به نماز پیرون آید
 منون است و نزد دیگران از مغرب آخر رمضان تا شروع
 امام به نماز عید تکبیر شروع است و اما در عید الاضحی نزد بعضی
 از عشره اولی ذی الحجه در راه با و با و از بلند تکبیر گفتن شروع
 است و صیغه تکبیر منون این است * الله اکبر الله اکبر لا اله

سینه و هم

الا الله والله اكبر الله اكبر والله الحمد * و اگر بعد ازان بگوید *

الله اكبر كنيوا والحمد لله كثيرا وسبحان الله بكرة واصيلا وصلي الله

علي محمد واله * مستحسن باشد * فصل چهارم * نمازهای

مسنونه و مستحب بد آنکه دو ازده رکعت در شبانه روز

از سنن موكده است باتفاق مجتهدین اهل سنت و جماعت

و در حدیث شریف واقع است که یکبار دو ازده رکعت

در شبانه روز التزام دارد خدا ای تعالی برای او خانه در جنت

بنا سازد و آن چهار رکعت قبل ظهر و دو رکعت بعد ازان و دو

رکعت بعد مغرب و دو رکعت بعد عشا و دو رکعت قبل

فجر است مگر بمذهب شافعی پیش از ظهر دو رکعت مسنون

است و پیش از فرض ^{عطل} چهار رکعت و بعد از مغرب چهار

رکعت دیگر سوای دو رکعت سابق و همچنین قبل عشا چهار

رکعت سوای دو رکعت بعد آن هم آمده است و بعضی علما گفته

اند که اگر قومی بکلی بر ترک این دو ازده رکعت اصرار کند امام

را رسد که با آنها مقاتله کند و دو رکعت سنت فجر را تاکید

قوی تر از دیگر سنن است تا اینکه نزد بعضی از علمای حنفیه

واجب است بعد ازان چهار رکعت قبل ظهر بعد ازان دو

رکعت بعد ظهر بعد ازان دو رکعت بعد عشا بعد ازان

چهار رکعت قبل عصر و در نماز جمعه چهار رکعت قبل فریضه و چهار بعد از آن و بر دایمی دو رکعت دیگر سوای هشت رکعت بعد فریضه جمعه از سنن مؤکده است و دو رکعت بعد و تراز مستحبات است و اولی آنست که آنرا قاعدا ادا کند و در کتب امامیه مرویست که سنن آن حضرت صلی الله علیه و سلم تالی واجبات است در قضیبات و تاکید و آن حضرت نماز سنت را در هر شب و روز در برابر نماز واجب مقرر فرمود یعنی هشت رکعت نافله پیش از نماز ظهر و هشت رکعت پیش از نماز عصر و چهار رکعت بعد از نماز شام و دو رکعت و تیره بعد از نماز خفتن و چون و تیره نشسته گذارده می شود برابر یک رکعت است و یازده رکعت نماز شب و دو رکعت پیش از صبح و اینها نزد ایشان متمم فریضه اند و در ثواب و تاکید مثل آنند و مانند فریضه اگر ترک کنند سنت است که قضا کنند و نیز از برای ترک آن کفاره یک مد از گندم یا جو برای نافله روز و یک مد از برای نافله شب مقرر کرده اند و همچنین نوافل دیگر هم نزد آنها بکثرت است لکن چون مدیبت آنها اینست که هر که در تمام عمر یک واجب را قضا کرده است بر و ادای نماز نفل حرام است و هیچو اشخاص

که یک فرض هم بر آنها قضا نباشد قلیل الوجود اند لهذا به تفصیل نمازهای نوافل آنها اهتمام نکرده شد که نفع معتد به در آن نه بود * نماز تراویح * دیگر از سنن موکذه خاص بذهب اهل سنت نماز تراویح است و آن بست رکعت است بعد ^{تثلیل} عشا و قمر و بعضی علمای حنفیه روح مستحب گویند مگر اول اصبح است و آن بذهب اهل بی حنفیه روح پنج ترویجه است هر یک بد و سلام و بعد هر ترویجه نشستن بمقدار یک ترویجه هم مستحب است و بعد هر ترویجه سه بار این تسبیحات بخواند * سبحان ذي الملك والملكوت سبحان ذي العزة والقدرة والعظمة والكبرياء والجبروت سبحان الملك الحي الذي لا يموت سبحان قدوس ربنا ورب الملايكة والروح * و مستحب است که در تراویح یک ختم قرآن کند و الا ده آیت در هر رکعت سوای فاتحه بخواند و بعضی ختم قرآن هم از سنن موکذه دانند و بعد از تراویح و ترویجه ها گزارد و اگر یک ترویجه بیک سلام گذارد جایز باشد مگر اولی بد و سلام است و همچنین بی عذر تراویح را نشسته گذاردن بترک اولویت جایز است و تراویح منفرد او بخانه خواه منفرد یا بجماعت هم روا است و اگر کسی نماز عشا بجماعت ننگه کرده است و ترمیم منفردا

گذارد و نماز تراویح بعد عشاء آخر شعبان شروع کند و از روز یکم هلال عید بنظر آید ترک کند * نماز اشراق * و آن دو رکعت است بعد از طلوع آفتاب و طالب صادق را باید که بعد از نماز فجر مشغول بذكر الهی باشد تا ارتفاع شمس بیک نیزه انگاه دو رکعت بگذارد * نماز ضحی * و آن یا همان دو رکعت اشراق است یا و رای آن و فقها در چاشت و اشراق فرق نموده اند و گویند که از وقت ارتفاع تا زوال از دو رکعت تأده رکعت می باید گذارد و آنرا مسمی به نماز ضحی کرده اند لکن بر طرق مشایخ مستنبط از بعض احادیث و غمیل اسلاف اشراق به نهجیکه گذشت دو رکعت گذارند و چاشت بعضی چهار و بعضی هشت رکعت گذارند و برای دین و دنیا مفید دانند * نماز تهجد * و وقت آن بعد از عشاء و قبل از وتر است بشرطیکه مابین هر دو خواب کنند و افضل اوقات گذاردن آن جوف لیل است یا ثلث آخر و اقل آن دو رکعت است و اکثر آن هشت رکعت که منتهای تهجد رسول الله صلی الله علیه و سلم است * تحیه المسجد * و آن دو رکعت است هرگاه بمسجد داخل شود دو رکعت بگذارد و همچنین * تحیه الوضوء * که هرگاه وضو کند دو رکعت بگذارد

* صلوٰۃ الحاجۃ * و آن دو رکعت است و لکن طرق آن
 مختلف است یکی اینست که هر کسی را حاجتی بطرف خدا یا
 یکی از بندگان او متعلق باشد باید که با جمله استجابات وضو کند
 و دو رکعت بگذارد و ثنای الهی گوید و درود فرستد و این
 دعا بخواند * لا اله الا الله الحکیم الذکر یسبحان الله رب العرش
 العظیم الحمد لله رب العالمین اسألك موجبات رحمتک وعزائم
 مغفرتک والغنیمه من کل بر والعصمه من کل ذنب والصلوة
 من کل اثم لا تدع لی ذنبا الا غفرته ولا همما الا فرجته ولا حاجه
 هی لک رضا الا قضیتها یا ارحم الراحمین * و دیگر در وقت شدت
 در ماندگی باید که وضو کند با جمله سنن و استجابات و دو رکعت
 نماز بگذارد و این دعا بخواند * اللهم انی اسألك واتوجه الیک
 بنهیک یحیی نبی الرحمة یا محمد انی اتوجه بک الی ربی فی حاجتی
 هذه لتقضي لی اللهم فشفعه فی * و هرگاه لفظ حاجتی هذه بگویند
 آن ضرورت را بدل بگذارند * و دیگر * از بعضی طرق مشایخ
 از رسول صلی الله علیه و سلم مرویست که چون کار هر کسی
 تنگ آید باید دست ظالمی در مانده باشد این نماز بگذارد بدان
 خدا اینکه مرا بد رستی بخلق فرستاد اگر نیت مرده کند زنده
 شود نماز اینست چهار رکعت بد و سلام هر وقتیکه خواهد بگذارد

و ز اول بعد فاتحه * اللهم ما لك الملك توتي الملك من تشاء وتنزع
 الملك ممن تشاء وتعز من تشاء وتذل من تشاء بيدك الخير
 انك على كل شيء قدير قولج الليل في النهار و قولج النهار في الليل و
 تخرج الحي من الميت وتخرج الميت من الحي وترزق من تشاء
 بغير حساب * در دوم * انا اعطيناك * و در رکعت سوم
 * قل يا ايها الكافرون * و در چهارم * قل هو الله احد * هر یکی
 پانزده بار بخواند چون از نماز فارغ شده کثرت این دعا بخواند
 هنوز از مصلی بر نخوابد باشد که حاجت او روا شود
 انشاء الله تعالی دعا اینست * لا اله الا انت سبحانک انی كنت
 من الظالمين حسبنا الله ونعم الوکیل رب انی مسني الضر وانت ارحم
 الراحمين و افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد یا من
 ذکره شرف للذاکرین و یا من طاعته نجات للمصلین و یا من لا یشفی
 علیه انباء الراحمین بر حمتک یا ارحم الراحمین * این
 هجده مرتبه در این نماز را گذارده و تبحر به نموده با این روایاتی
 که دارد نگاهی تخلف از اجابت دعا نیافته و ظاهر است که قطع
 نظر از اثر الفاظ دعا و طریقه نماز و ارشاد حضرت رسالت پناه
 صلی الله علیه و سلم که یکبار باشد ایط بندگی و طلب دعا این نماز
 از دل بگذارد دعا کند یا نماز و دعائی دیگر کند بکمال خضوع و

و خشوع و حامل بر مضمون جمله سغانی از قلب باشد نه اینکه
 همیشه و طایر معلم زبانش متوجه الفاظ و قلبش بجای دیگر مثلاً هرگاه
 افوغض امری الی الله گوید بالقطع دست از جمله ^{نه} ایدر
 بردارد پس ذات پاک او تعالی جل شأنه اعلی است
 از اینکه او را بی نیل مراد بازگرداند * صلوة التسبیح * چهار
 رکعت است لکن طریقه ادای آن بدو روایتست یکی اینکه
 بعد از تکبیر افتتاح و خواندن ^{پانزده} ثنا بخواند * سبحان الله و
الحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر * بعد از آن تعوذ و تسبیح
 و فاتحه و سوره خوانده ده بار همین کلمات بخواند پس برکوع رود و بعد
 از تسبیح رکوع ده بار بخواند و چون سه از رکوع بردارد ده بار
 بخواند و همچنین در هر سجده ده بار بخواند و بین السجده تین
 هم ده بار و همچنین در سه رکعت دیگر خوانده نماز تمام کند و بروایت
 دیگر در هر رکعتی بعد فاتحه ده بار قل هو الله اخذ خوانده پانزده بار
 این تسبیح بگوید و ده بار در جلوس استراحت که بعد از
 سجده تین باشد یا قبل از خواندن تشهد و باقی بدست و رسل
 روایت اول و درین روایت قبل از فاتحه بعد از ثنا تسبیح بخواند
 بخواند و در روایت اول در جلوس استراحت و قبل تشهد
 بخواند و در بعضی روایات باید که قبل ظهر بخواند و در بعضی روایات

۳ قوله طایر معلم بضم اول و فتح ثالث از تعلیم بمعنی طایری که تلفظ او را تعلیم نموده باشند چنانچه طوطی و غیر آن ۱۲ رض

هر وقت که خواهد از شب و روز بگذارد لکن در شب بد و سلام
 و در روز بیک سلام و بروایتی در رکعت اول بعد فاتحه
 * الهاکم التکافر * بخواند و در رکعت دوم * والعصر * و در
 سیوم * قل یا ایها الکافرون * و در چهارم * قل هو الله احد *
 و فضایل این نماز از حد احصای بیرون است و در حدیث آمده است
 که اگر توانی هر روز یکبار بگذارد و الا در هر جمعه یکبار و الا در هر ماه
 یکبار و الا در هر سال یکبار و الا در عمر خود یکبار * صاوة المرغایب *
 در بعضی از احادیث غریب آمده که شب جمعه اول از ماه رجب
 میان مغرب و عشاء و از ده رکعت بخشش سلام میباید گذارد
 و در هر رکعتی بعد از فاتحه سه بار * انا انزلناه * و دو از ده بار
 * قل هو الله احد * و چون فارغ شود هفتاد بار بگوید * اللهم صل علی
محمد و النبی الامی و علی اله و سلم * از گاه سر سجده نهد و
 هفتاد بار بگوید * سبح قدوس رب الارلاکة و الروح * و همچنین
 سر سجده نهاده هر حاجتی که دارد از خداوند تعالی بخواند که
 با حاجت مقرون شود * نماز کوفت * و آن باتفاق مذاهب
 اربعه اهل سنت دو رکعت مسنون است مگر در طریقه
 ادای آن اختلاف است بنده مذاهب اربعه حنیفه رح مثل دیگر
 نماز یک رکوع و دو سجده بگذارد و هر چه خواهد در آن از

سوره‌ها بخوانند و قرائت را طویل کردن و دعا کردن تا وقتیکه بالکل
 شمس منبجلی شود افضل است و تطویل دعا و تخفیف قرائت هم
 درست است بالحجمه تطویلیان یکی و تخفیف دیگر از قرائت
 و دعا باید و اگر امام جمعه و عیدین باشد بجماعت بگذارند و الا فردی
 فردی و اگر بجماعت بگذارند امام جهر نکند و خطبه هم بند هب او
 درین نماز نیست و بنده هب ایده ثلثه دو رکعت است بدو رکوع
 و دو قیام و دو سجده در هر رکعت است اول بعد از تکبیر
 احرام سوره بقره خوانند یا بمقدار آن سوره ای دیگر اگر سوره بقره نتوانند
 خوانند و در قیام دوم بعد از رکوع اول سوره آل عمران یا بمقدار
 آن در قیام سیوم بعد از هر دو رکوع و هر دو سجده رکعت
 اول سوره النبا یا بمقدار آن و در قیام چهارم بعد از رکوع
 اول رکعت دوم سوره المائدة یا بمقدار آن و در رکوع
 اول بمقدار صد آیت از سوره بقره بجای تسبیح بخوانند و در
 رکوع دوم بمقدار هشتاد آیت اذان و در رکوع سیوم
 بمقدار هفتاد آیت اذان و در رکوع چهارم بمقدار پانجاه
 آیت اذان بخوانند و اگر نماز کسوف بجماعت بگذارد
 خطبه هم مثل جمعه و عیدین گوید * نماز خوف * و انهم دو رکعت
 است مثل کسوف و در آن جماعت نیست نزد الهی حقیقه

و نزد امره^۱ مثل نماز کسوف است الا در نماز کسوف باخفا
خوانند و در نماز خسوف بجهر و همچنین وقت شدت احوال
و افزاع مثل ریح شدید و دوام باریدن آسمان برف یا
باران و شدت احمرار آن و تاریک شدن روز و شیوع
و باد زلزله و صواعق و انتشار کواکب و روشنی محض و
وقت شب و خوف غالب از طرف دشمن باتفاق ادای
دو رکعت سنون است لکن باتفاق بانفراد می باید گذارد
و نزد هر یکی موافق نماز کسوف و خسوف بگذارد و این همه نماز یعنی
کسوف و خسوف و بادای سیاه و زرد و زلزله و دیگر اغایف
نزد امامیه واجب است هر یک دو رکعت بهر رکعت پنج قیام
و پنج رکوع و دو سجده بهر پنج قیام فاتحه و سوره ای تعیین و جماعت
و خواندن قنوت بعد از سوره در هر سنت است * نماز استسقاء *
نزد ایلخنیفه برای استسقاء نمازی جماعت سنون نیست
و نه در آن خطبه است و نه قلب رواست بلکه صرف دعا و استغفار
است و بمذهب ابی یوسف و محمد از اصحاب ایشان که همان
مذهب مفتی به و معمول عایه علمای حنیفه است اینست که امام
معه قوم برای نماز خارج شود دو رکعت بجهر بگذارد در اول سجده
* استسقاء رکعت الا علی * و در دوم * هل اتک حدیث الغاشیه *

قولم باتفاق یعنی باتفاق ایمة اربعه اهل سنت ۱۲ رض

بخواند و بعد نماز دو خطبه بگوید مستقبل قوم بر زمین ایستاده
 نه بر منبر و دعا کند و تسبیح گوید و استغفار برای جمله مومنین
 و مومنات کند بر قوسی تکیه کرده پس هرگاه قدری از خطبه
 بگوید قلب رد ا کند و صفت قلب رد ا این است که اگر چادر
 مربع بپوشد اعلائی آنرا اسفل گردد و اسفل را اعلا و اگر مدور
 باشد جانب راست را چپ کند و جانب چپ بطرف راست
 آرد و قوم تقلیب چادر نکنند و بعد از فراغت خطبه امام روی خود
 بسوی قبله کند و باز تقلیب رد ا نموده بدعای استسقام مشغول
 شود و بهمون نهج قایم باشد و دیگر جمله کسان نشسته مانند رو
 بسوی قبله و امام دعا کند و استغفار نماید و آنها هم بتجدید توبه
 و استغفار نمایند و در دعا خواه امام دست بردارد خواه اشاره
 بپایه کند هر دو بهتر است و قوم را بهتر است که دست
 بردارند و مستحب این است که سر رد ا امام با قوم برای
 استسقا برآید و زیاده از ان مشغول نشد و باید که پیاده پا
 بالباس کهنه یا شوب داده و پیوند زده بذلت و انکسار و تواضع
 برای خدا ایتعالی سرافرو برده بسوی زمین برآیند و هر کس
 قبل خروج بقدر طاقت صدقه کند بعد از ان برآید و اگر امام
 خارج نشود از ان دهد و بی اذن هم بر آمدن جایز است و نزد

شافعی نماز استسقامثل نماز عید است مگر تکبیرات زواید
و خطبتین بعد نماز و همین بند هب مالک است سوای تکبیرات
زواید که آنرا مسنون نداند و بند هب احمد چند روایات است
مشهور تر آنچه از وی نقل کنند عدم خطبه است و مختار اکثر
اصحاب وی خطبه است قبل نماز یا بعد آن و بعد مختار تر است
یک خطبه یا دو و در تکبیرات نیز از وی دو روایت است و
قلب رداهم امام را نزد همه و همچنین چهار نماز باید لاکن در
قلب ردای قوم هم دو روایت آمده * نماز استنحاره *
از جابر رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله
 علیه و سلم مایان را استنحاره آن چنان تعلیم میکرد که سوره
 از قرآن تعلیم میکرد بعد از آن طریقه آن بدین پنج روایت
 کرده که هر کاری که عزم آن دارد باید که قبل از آن دو رکعت
 نماز استنحاره بگذارد و اولیتر اینکه در آن نیت استنحاره
 کند و در رکعت اول بعد قاسم * قل یا ایها الکافرون * و در دوم
 * قل هو الله احد * بخواند و بعد سلام این دعا بخواند * اللهم انی
 استخیرک بعلمک و استقدرک بقدرتک و اسألك من فضلك العظیم
 فانک تقدر و لا اقدر و تعلم و لا اعلم و انت علام الغیوب اللهم
 انکنت تعلم ان هذا الامر * و اینها آن کار بدل بگذارد و اگر

بزبان نیز گوید بهتر باشد * خیر لی فی دینی و معاشی و عاقبت
 امری عاجله آجله فاقدره لی و یسره لی ثم بارک لی فیه و انکنت تعلم
 ان هذا الامر شر لی * آن کار که دارد اینجنانم بردیاد دل
 گرداند * فی دینی و معاشی و عاقبت امری عاجله و آجله فاصرفه
 عنی و اصرفنی منه و اقدر لی الخیر حیث کان ثم رضنی به *
 و شرط استخاره این است که اول قبل از نماز خاطر را
 بر فعل و ترک آن مساوی دارد و انگاه نماز گذارد
 و دعا بخواند بعد از آن به بیند اگر عزم او بر فعل از آنچه پیشتر
 بود قوی گشته آنرا امضا کند و اگر از سابق عزیمت بر فعل
 کم شد آنرا ترک کند و نیز مرویست که باید که قبل از عزیمت
 همین نماز و دعا هفت بار بخواند و بعد از آن عزیمت را
 امضا کند بفضل الهی از شر آن عزیمت محفوظ ماند چه معنی استخاره
 طالب خیر است البته بدعا و طالب آن امید اجابت است
 اگر مسلم صالح بصدق نیت بکند و بطور شایخ طرق استخاره
 بوجه کثیره مرویست و عمل آنها بران تأکید است و اکثر
 شایخ هر روز بعد نماز اشراق دو رکعت نماز استخاره
 بطوریکه بیان شد میخوانند و دیگر آن را بعمل بدان تا کیه میفرمایند
 و در دعای استخاره مذکوره سابق بجای لفظ هذا الامر که دو

جا واقع است. هر دو جای این عبارت ضم کنند * کمال عمل او فعل
 افعله او قول اقوله فی هذا اليوم او هذه الليلة * و از طرق
 استنخاره ششایچ یکی این است که اول و آخر درود و لاجول
 بعد و طاق خوانده یا زود بار بخواند * یا عبد القادر شعیب الله *
 و در رکعت دست راست دم کرده شست بند و دو همان
 شست را زیر سر بالین نموده رو بقبله و سر بجانب قطب
 نموده خواب کند آنچه مقدرو مصاحبت است بخواب به بیند و
 اگر روز اول نه بیند تا سه روز یا پنج روز یا یازده روز این عمل
 بکند و اگر هیچک معلوم نشود دلالت دارد بر ترک عزیمت
 * دیگر * بسم الله الرحمن الرحيم * هفت صد و پنجاه بار خوانده
 چهار رکعت به نیت استنخاره بگذارد در اول بعد فاتحه سوره
 * و الشمس * و در دوم * و النیل * و در سوم * و الضحی
 و در چهارم * ألم نشرح * و بعد از آن رو بجانب قبله نموده
 بخواب رود بر مصاحبت آن کار آگاه کرده شود این
 مرد و استنخاره اخیره یکی از صلهای صوفیه نقش بندیه
 این رو سیاه را تعلیم فرمودند و بان مجاز فرمودند * دیگر *
 در بیاض رشک ریاض حشرت جبر ائمه قدس سمره مرقوم است
 که هر که خواهد در خواب غایب را بیند و نمی داند که او مرده است

یازنده یا میخواید که چیزی بپرسد از و پس برای آن چیزی
 مجرب است نزد من باید که وقت خفتن و وضو بکند و لباس ظاهر
 بپوشد و استقبال قبله برپاهوی راست دراز شود و سوره
 * وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ * و سوره * وَاللَّيْلُ إِذَا يَغْشَى * و سوره
 * وَالتِّينَ * و سوره * اخْلَاصَ * هر یکی هفت بار بخواند و بعد
 ازان بگوید * اَللّٰهُمَّ ارِنِيْ فِىْ مَنَامِىْ كَذٰوِكَ اَفْرَجًا وَمُشْرَجًا
 و ارِنِيْ فِىْ مَنَامِىْ مَا اسْتَلَدَ بِهِ عَلٰى اِجَابَتِكَ دَعْوَتِىْ * پس اگر
 آنشب چیزی بخوابد نبیند روز دوم و سیوم تا هفت روز
 متصل بکند پس اگر نه بیند چیزی داند که چیزی خطا کرد در عمل و
 در بدعالت کند و کند داخل دعانیت بلکه بجای آن آنچه علم آن
 میخواید بر زبان آورد * دیگر * منقول از همان کتاب است
 اگر خواهد که در خواب آگاه شود بر آنچه آردی آن دارد پس
 وقت خفتن بخواند * اَللّٰهُمَّ رَبَّ اِبْرٰهٖمَ وَمُوسٰى وَرَبَّ اِسْمٰقَ
 وَیَعْقُوْبَ وَرَبَّ جِبْرِئِلَ وَمِیْكَائِیْلَ وَاسْرَافِیْلَ مَنْزِلَ التَّوْرَةِ
 وَالْاِنْجِیْلِ وَالزَّبُوْرِ وَالْفُرْقَانِ الْعَظِیْمِ ارِنِیْ فِیْ مَنَامِیْ الَّذِیْ تُرِیْ
 لِیْ فِیْهِ الْخَیْرَ وَالْخَیْرَةَ * و بعد ازان بگوید * قَالَ نَبِیِّیْ لَعَلِّیْمَ الْخَیْرِ
 و بعد ازان اسم * یا خَیْرِ * راورد کند تا اینکه خواب
 رود و بالکل فصدخو و متعلق گرداند بهمان سو که میخواید انشاء

تعالی بخواب بیند آنچه خواهد و اما حکم استخاره بندهب امامیه پس
 نهایت تاکید و ارذ شده و تبرک آن و عید هم آمده و روایات
 استخاره آنچنان بکثرت اند که بالمعنی بحد توان رسید و به
 تفصیل در کتب فقه و حدیث سطور اند و میر باقر مجلسی
 خاص در یناب کتابی بفارسی تالیف نموده سیمی بمفاتیح
 الغیب ساخته و در آن اکثر بلکه تمام روایات استخاره
 را از هر جنس جمع نموده است و آن کتاب را شتلمبریک قاتح
 داشت مفتاح و خاتم مرتب ساخته در بن رساله بندی از هر مفسر
 که هر یکی از ان شتلمبر قسمی از استخاره است باخصار و اسقاط
 طول عبارت که در بیان جمله ماله و ماعلیه روایت است نقل
 شد و فقط مضمون استخاره و طریقه آن ذکر کرده شد و التزام
 بیان تمام روایت نه نموده و آن اینست شیخ مفید و سید
 ابن طاووس و دیگران از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
 روایت کرده اند که حق تعالی میفرماید که از جمله شقاوت بنده من
 آنست که کار نکند و طلب خیر خود از من نه نماید و سید بر فی بسند
 های معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که اگر
 در امری بدون استخاره داخل شود دیبای مبتلا شود که خدا او را
 در آن بلا اجری نهد و سید بسند معتبر از آنحضرت روایت

میکنند که میگفت هرگاه در امری طلب خیر از حق تعالی کرده باشم
 پروا ندارم که به راحت اقامت یابم یا به بلائی و نیز فرمود که پدرم مرا تعلیم
 استنحاره می نمود چنانکه صورتهای قرآن مرا تعلیم می نمود و همچنین
 روایت از امام محمد باقر علیه السلام است که ما استنحاره را یاد دیگری فایده
 چنانچه صورتهای قرآن را می آموختیم بالجمله استنحاره چند نوع است
 اول اینست در هر امریکه اراده نماید بجناب مقدس الهی متوسل
 شود و خیر خود را در آن امر از حق تعالی طلب نماید و بعد از آن آنچه
 رود به راضی باشد بان خواه موافق بود یا مخالف آن که ایزد تعالی
 خیر او را بهتر از و میداند پس آنچه غیر مراد واقع شده البته در آن
 خیری برای او مضر باشد * و عسی ان تکرهوا شیئا و هو خیر لکم *
 دوم اینکه بعد از آن که طلب خیر از خدا بکند در دل خود نظر کند و
 آنچه بخاطر او مصمم باشد بر آن عمل کند سیوم اینکه بعد از طلب خیر
 مشورت کند با مومنین و با آنچه آن مومنین بگوید عمل کند چهارم اینکه
 استنحاره بقرآن مجید یا به تسبیح یا به بنادق یا بر قاع بکند به تفصیلی
 که مذکور می شود و اکثر احادیث دلالت بر قسم اول میکنند
 و بعضی از علمای این مذهب مثل شیخ مفید و ابن ادریس
 و محقق طوسی در جواز استنحاره بغیر سه قسم اول تردد و
 تأمل کرده اند بلکه ابن ادریس ترجیح عدم جواز داده اما

اکثر اعظم علما تجویز کرده اند و مستحسن دانسته اند و در کتب
 فقه و ادعیه انواع استحارات را ذکر کرده اند و شیخ شهبه
 و سید ابن طاووس طعن بسیار بر انکار این اداریس نموده
 اند و اما باقر مجلسی در مفاتیح الغیب میگوید که حق آنست که چون
 احادیث در باب هر یک واقع شده انکار نمی توان کرد اما عمده
 استحاره از سه شق اول است که درین زمانها شروک
 است و درین رساله از جمله اقسام استحاره دو سه
 طریق ذکر کرده می شود اما از قسم اول مرویست از اسیرالمومنین
 علیه السلام در کیفیت استحاره که دو رکعت نماز کند و بعد
 از نماز صد بار بگوید * استخیر الله * پس بگوید * اللهم انی قد
 سمعت بامر قد علمته فانکنت تعلم انه خیر لی فی دینی و دنیای
 و آخرتی فیسر لی و انکنت تعلم انه شر لی فی دینی و دنیای و آخرتی
 فاصرفه عني کرمت نفسي ذاک ام احبت فانک تعلم ولا اعلم و انت
 علام الغیوب * پس غزم کند بهر امریکه اراده کرده است * دیگر *
 امام محمد باقر علیه السلام روایت میکنند که چون حضرت علی
 بن الحسین علیه السلام اردو جنتی یا عمره یا آزاد کردن بنده
 یا خریدن و فروختن آن میکرد و غوی ساخت و دو رکعت نماز
 استحاره میکرد در رکعت اول بعد از فاتحه سوره الرحمن و در

دوم سوره حشر میخواند و بعد از نماز دویت مرتبه طلب
 خیر از خدا میگرد یعنی میگفت * استخیر الله یا استخیر الله بر همه
 خیره فی عافیه * پس سوره قل هو الله احد و سجود نین میخواند
 پس میگفت * اللهم هممت بما مرقن علمته فانکنت تعلم انه خیر
 لی فی دینی و دنیا ی و آخرتی فاقد ره لی و انکنت تعلم انه شر لی فی
 دینی و دنیا ی و آخرتی فا صرفه عني رب اعزم لی علی رشی و ان
 کرها و اوحیت ذلک نفسی به بسم الله الرحمن الرحیم ما شاء الله
 لا حول و لا قوة الا بالله حسبی الله و لغم الوکیل * پس متوجه آن
 امر میشد و غم بران میوزد و بعضی روایات دعا ی استخاره
 بدین پنج مرویت * اللهم انی استخیرک بروحک و استقدرک
 الخیر یقدرک علیه لا نک عالم الغیب و الشهادة الرحمن الرحیم
 فاستعذک ان تصلي علی محمد النبی و اله کما صلیت علی ابراهیم و آل
 ابراهیم انک حمید مجید اللهم انک هذا الامر الذی ارید خیر الی
 نی دینی و دنیا ی و آخرتی فیسره لی و انک ان غیر ذلک فا صرفه عني
 و اصرفني عنه * و اما قسم دوم از استخاره آنست که بعد نماز
 و دعا ی استخاره بقلب خود رجوع آرد هر چه فتوی قلب باشد
 بران عمل نمایند و شیخ طوسی در کتاب اقتصار گفته است
 که کسی که اراده امری کند دو رکعت نماز بجا آورد و بسجده رود و

صد مرتبه بگوید * استخیر الله تعالی فی جمیع اموری کلها خیرة
 فی عاقبتہ * پس آنچه که در دانش افتد بران عمل کند و بنید
 رضی الله عنه بسند های صحیح و معتبر روایت کرده که مردی
 بحضرت امام جواد علیه السلام عریضه در باب فروختن مایه
 نوشت در جواب نوشتند که دو رکعت بجا آور و بعد از آن
 صد مرتبه طلب خیر خود را از خدا بکن و در آشنای استخاره با کسی
 سخن نگو تا صد مرتبه تمام شود پس اگر در دولت بیفتد فروختن
 آن ملک بفرز و شش و اما قسم سیوم که مشوره با مومنانست
 پس تاکید آن در کلام الهی نازل شده و امر شد بحضرت
 رسالت پناه صلی الله علیه و سلم با وصف اینکه او عقل
 کل بود و خاطر مقدس او مہبط اسرار و حی الهی و مشرق انوار
 الہامات ناستنایی بود بنا بر مشوره نمودن با اصحاب * حیث قال
 جل جلالہ شاوہم فی الامر فاذا عزمتم فتوکل علی الله * و امر
 با شخص حضرت بنا بر مشوره برای تعلیم سایر بندگان و طیب خاطر
 مومنان و بمصالح بسیار دیگر بود باز امر فرمود بتوکل و اعتماد بر جناب
 مقدس او و تفویض امور خود بعلم کامل و لطیف شامل پس
 بار کتاب مشورت باید که اعتماد بر رای خلق نکند و خیر خود را از
 علما و الغیوب طلب کند آنچه خیر او است حق تعالی بر زبان ایشان

جاری خواهد کرد و در حدیث آمده است که فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم یا علی علیه السلام کسیکه طلب خیر خود از خدا میکند در کار خود چران نمی شود و کسیکه در کار با مردم مشورت میکند پشیمان نمی شود و از حضرت امیرالمومنین علیه السلام منقول است که نفس خود را بمخاطرمی اندازد کسیکه مستغنی میشود برای خود از رای دیگران و سید و برفی و دیگران بسند های معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت میکنند که مشورت نمی باشد الا بر چهار حد اگر کسی آنها را رعایت نکند ضررش بر مشوره کننده زیاده از نفع آن است اول اینکه با کسی مشوره کند که عاقل باشد دوم اینکه دیندار و صالح باشد سهوم اینکه دوست و برادر مومن باشد چهارم اینکه او را بر سر و راز خود مطلع گرداند بشخو یک خود را از خود را میداند و اعتماد بر او داشته باشد که افشای راز نمیکند بر مردم و از قسم چهارم یکی استخاره بقران مجید است کلینی از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند که فرمود تفاؤل نکنید بقران و همین است مذهب اهل حنیفه روح از اهل سنت که تفاؤل بکلام الله العظیم مکروه و ممنوع است لکن علمای امامیه این حدیث را تاویل کنند و گویند که مراد از نهی تفاؤل بکلام الله است باطوالت احوال آینده از آیات

مناسب است چنانچه عوام و سبیل روزی خود گردانیده مردم را باین نحو فریب میدهند و ما باقر مجلسی میگوید که ممکن است که مراد از نهی اینست که چنانچه تفاعل و تطییر باو از ای حیوانات و دیدن آنها میکنند همچنان تفاعل و تطییر بقران مجید نباید و شاید نظیر قلت اعتقاد مردم در صورت وقوع خلاف فهم آنها حکمت ممانعت باشد انتہی بالجمله اکثر علمای امامیہ استثنایه بکلام الہی مستحسن دانستہ اند و ابن ادریس در کتاب سرائر از شخصی روایت میکند کہ نزد امام زین العابدین علیہ السلام بود کہ بعد از نماز صبح بشارت بولادت زید شہید سلام الله علیہ دادند آنحضرت مصحف طلبید و در دامن خود گذاشت و هر کثود این آیت در اول صفحه بود * فضل الله العبادین علی القاعدین اجرا عظیما * پس مصحف را بر هم گذاشت و بار دیگر کثود این آیت در اول صفحه بود * ان الله اشترى من المؤمنین انفسهم واموالهم بان لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون وعلیہم حق فی التورۃ و الانجیل و القرآن و من اوفی بعهده من الله فاستبشرو بیعکم الذی با بعتہم به و ذلک هو الخفور العظیم * پس حضرت دوبار فرمود کہ والله کہ زید است و او را زید نام کرد انتہی ما باقر مجلسی میگوید کہ چون

حضرت سجاد علیه السلام میدانستند که یکی از فرزندان ایشان که مسمی بزید خواهد بود و در جهاد مخالفان شهید خواهد شد و درین دو آیت که در استنحاره ظاهر شد اشاره بشهادت او بود باین سبب دانسته اند که همان فرزند است پس او را مسمی بزید گردانید و این معنی دلالت میکند بر جواز تفاضل بقرآن و یکی از طرق استنحاره بکلام الله العظیم اینست که طلب خیر خود اول بکنند و مصحف را بکشاید در صفحه دست راست اگر آیت رحمت یا امر بخیر باشد خوب است و اگر آیت غضب یا نهی از شر باشد بد است و اگر آیت ذو جهنم باشد یا شبه باشد میانه است * دیگر از حضرت صادق علیه السلام مرسل است که آنحضرت فرمود که هرگاه بر احدی از شما کار شک شود مصحف را بدست گیرد و غزم کند بر عمل کردن بآنچه ظاهر شود و بر و از جانب حق تعالی پس سوره فاتحه و سوره اخلاص و آیت الکرسی و آیت *

* و عنده مقتاتح الغیب لا یعلمها الا هو و یعلم ما فی البحر و ما تسقط من ورقه الا یعلمها و لاجه فی ظلمات الارض و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین * و سوره * انا انزلنا * و سوره * قل یا ایها الکافرون و معوذتین * هر یک از اینهارا سه مرتبه بخواند پس متوجه شود بقرآن مجید و بگوید * اللهم انی اتوجه الیک یا لقران العظیم

من فاتحه الی خاتمه و فیہ اسمک الاکبر و کلماتک التامات ہا
 سامع کل صوت و ہا جامع کل قوت و یا ہادی النفوس بعلم الموت
 یا من لا تغشاه الظلمات ولا تشعبہ علیہ الاصوات اسالک ان تخبر لی
 بما اشکل علی بہ فانک عالم بکل معلوم غیر معلوم بحق محمد و علی
 وفاطمہ الحسن و الحسین و محمد الباقی و جعفر الصادق و موسی
 کاظم و علی الرضا و محمد الجواد و علی الہادی و حسن العسکری
 و الخلف الختہ من آل محمد علیہ و علیہم السلام * پس مصحف
 را بکشاید و جالات یعنی لفظ اسم را بشمارد از صفحہ دست
 راست و بعد از ان اوراق جانب چپ بشمارد بعد دآن
 جالات پس بعد از ان از صفحہ دست چپ سطور بشمارد
 بہمان عدد پس در سطر آخر نظم کند کہ آن بمنزلہ وحی است
 در مطلبی کہ دارد و اگر در اول صفحہ لفظ جلالہ نباشد بار دیگر
 نیت کند و مصحف بکشاید تا اینکه جالات ظاهر شود و آنرا استخوانہ
 جلالہ گویند و دیگر طرق استخوانہ ہم بقران مجید و امین مذہب مرویست
 کہ مجموع ان خوالطوویل نقل شد * دوم * از قسم چہارم
 استخوانہ بہ تسبیح است و ان بچند نوع است یکی آنست
 کہ مرویست کہ از حضرت صاحب الزمان علیہ السلام کہ چون
 در امری کسی خواہد استخوانہ کند در مرتبہ سورہ فاتحہ بخواند و

سده مرتبه یا یک مرتبه هم اکتفا می‌تواند کرد پس ده مرتبه سوره

* انا انزلنا * بخواند پس این دعا را سه مرتبه بخواند * اللهم

انني استخیرک بعواقب الامور واستشیرک لحسن ظننی

بک فی الامور والمخزور اللهم اذکن الامر القلانی مما قد

نبطت بالبرکة اعجازه وبادیه وحقت بالکرامه ایامه ولیا لیه

فخرنی فیہ خیره تروشموسه ذلولاً و تقص ایامه سرور اللهم

اما امر فاقمر واما نهی فانتهی اللهم انی استخیرک برحمتک

خیره فی عافیتہ * پس در دل قرار دهد که اگر قتان امر در حق

او نیک است عدد دانه‌های تسبیح که خواهد گرفت طاق برآید

و اگر بد است جفت برآید یا بعکس آن و قطعه از تسبیح بگیرد

و بشمارد که طاقست یا جفت و هر چه قرار داده بود بهران عمل

بازد * دیگر * سه مرتبه درود بر محمد صلی الله علیه و سلم و آل

محمد بفرسند بعد از آن قطعه تسبیح را بگیرد و بشمارد اگر طاق

می ماند خوب است و اگر جفت ماند بدست و ملا با قر مجلسی

میگوید که طریقه دیگر در میان عوام شهرت دارد که سه تا سه

تا بشمارد اگر یک بماند خوب است و دو وسط است

و سه بد است و این طریقه در کتب مشهوره بنظر فقیر

نرسیده لیکن یکی از قضایای بحرینی از کتاب السعادات از

حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که سوره فاتحه
یک مرتبه و اخلاص سه مرتبه بخواند و پانزده مرتبه صلوات بر
محمد و آل محمد بفرستد پس بگوید * اللهم اني استأذك بحق الحسين
و جده و ابیه و امه و اخیه و الایمه من ذریته ان تصلي علی محمد
و آل محمد و ان تجعل لی الخیر فی هذه السجده و ان تزیني ما
هو الاصلح فی الدین و الدنیا اللهم ان کان الاصلح فی دینی و دنیای
دعا جل امری و اجله فعل ما انا عاظم علیه فامرني و الا فابی
فانک علی کل شیء قدير * پس قطعه از تسبیح میگیری و بگوئی
* سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله * تا آن قطعه تمام شود اگر
منتهی * بسبحان الله * باشد مخیری میان کردن و نکردن و اگر
بر * الحمد لله * منتهی شود امر است و اگر بر * لا اله الا الله *
منتهی شود نهی است انتهی و این استخاره سهی اختیار است که بر
سهی منظوم بزمشته کند یا بر غیر منظوم یا بر سنگریزه و بعضی قطعه
سهی بکف بگیرند مگر مشهور و متعارف اینست که با انگشت میانه
گیرد و آنچه بالقفل تقیید بسجده خاک پاک بنا بر استخاره کند و نیز
دو بار استخاره کند و اول نیت عمل آن فعل کند و در دوم
نیت ترک آن اگر در اول طاق آمد و در دوم هم طاق پس
خیار فہمند و اگر در اول طاق آمد و در دوم جفت پس وجوب

بعمل فهمند و اگر اول جفت آید پس دیگر استخاره نکنند
و ترک آن واجب دانند این طریقه را اما باقر مجلسی در
مفاتیح الغیب ذکر کرده با وصف اینکه هاوی جمله طرق استخاره
است پس یا این امر محدث عوام است با اثری دیگر داشته
باشد و سیوم از قسم چهارم استخاره بر راقع است
و طرق آن کثیر است یکی آنست که کلینی و شیخ طوسی و
سید و دیگران بسند های معتبر از زارون بن خارجه روایت
کرده اند که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که
هرگاه امری را اراده کنی شش رقعۀ کاغذ بگیر و در سه تانبویس

* بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ خَيْرَ اللَّهُ الصَّغِيرُ الْحَكِيمُ فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ أَفْعَلُ

و در سه تانبویس همین عبارات و بجای افعل لا تفعل و مراد
از فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ این است که نام استخاره کننده و نام مادرش
بنویسد پس آنها را زیر مصلاهی خود بگذارد و دو رکعت نماز

بکند و چون فارغ شوی برو سجده و صد مرتبه بخوان * استخیر الله

بِرَحْمَةِ خَيْرَ فِي عَاقِبَةِ * پس در دست به نشین و بگو * اللَّهُمَّ

خَرِّ لِي دَاخِلِي فِي جَمِيعِ أُمُورِي كُلِّهَا فَيَسِّرْ لَكَ عَاقِبَتِي *

پس دست بزن و رقعۀها را مشوش بکن یعنی بآبیکد دیگر مخلوط
گردان و یک یک از آنها را بیرون آورده ملاحظه کن اگر سه

افعل بیایی برآید پس بکن آن کار را و اگر سه لا تفعل بیایی
 بیرون آید پس بکن آن کار را و اگر مخلوط برآید تا پنج رقعہ برآرد
 و اگر افعل بیش تر است عمل کن و اگر لا تفعل بیش تر است
 ترک کن و رقعہ ششم بیرون آوردن حاجت نیست
 * دیگر * سید رضی اللہ عنہ ذکر کرده است کہ ابن مسعود
 در استنثاره این دعا میخواند * اللہم انکس تعالم ولا اعلم و تقدر
 ولا اقدر و انت علام الغیوب اللہم ان علمک بما یکون کعلمک
 بما کان اللہم انی قد عزمت عای کذا و کذا فان کان لی فیہ خیرۃ فی
 الدنیا و الاہل و الاہل فی سیرہ و سہلہ و وفقی لہ و وفقہ لی و انکان غیر
 ذلک فامنعنی منہ کیف شئت * پس سجدہ میرفت و صد و یک مرتبہ
 میگفت * اللہم استخیرک برحمتک خیرۃ فی عانیۃ * پس در سه
 رقعہ مینوشت * خیرۃ فی من اللہ العزیز الحکیم بفلان بن فلان
 باسم اللہ و عونہ * در سه رقعہ دیگر * خیرۃ من اللہ العزیز الحکیم
 بفلان بن فلان لا تفعل ولا خیرۃ فیما یقضی الیه * و در زیر
 سجاده میگذاشت و چون از نماز فارغ می شد تا پنج رقعہ یکبار
 از آنرا بیرون می آورد و از افعل و لا تفعل هر چه بیش تر میبود
 بران عمل میکرد ماباقر مجلسی گوید کہ بجای علی کن اذ کن حاجت
 خود را بعلربی بگوید و اگر نتواند بگوید بجای آن * علی اموالدی

علمت * و بجای * فلان بن فلان * نام خود و نام پدر خود بنویسد
در همه رقعها بعد از آن ملا می مجلسی میگوید که اگر چه این روایت
از طریق اهل سنت است اما موید بر روایت اولست که
از طریق شیعه است انتهى اقول در کتب اهل سنت
این روایت بجای بنظر فقیر نرسیده شاید مراد اینست
که راوی اول از اهل سنت است * و چهارم از قسم
چهارم استخارده بنا دق است و آنرا طرق بسیار است یکی از آن
این است که مرویست از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
که چون اراده استخاره کند وضوی کامل با جمله آداب و
ادعیه کند و دو رکعت نماز بگذارد در هر یکی بعد فاتحه صد بار سوره
اخلاص بخواند و بعد از سلام دستها بدعا بردارد و بگوید

* یا کاشف الكرب و مفرج الهم و مذهب الغم و مبتدئ یا بالنعیم

قبل استحقاقها یا من یفرج الخلق الیه فی حوائجهم و مهماتهم و

امورهم و یتوکلون علیه امرت یا ندعاء و ضمنت الاجابه اللهم

فصل علی محمد و آل محمد و ابدع بهم فی کل امری و افرج همی و

نفس کریمی و اذهب غمی و اکشف لی عن الامر الذی قد التبس

علی خولی فی جمیع اموری خیرة فی عافیة فانی استخیرک بحلمک

و استقل رک بقدرتک و استلک من فضلك و اجمع الیک فی جمیع

اموري و ابرء من التحول والقوة الا بك واتوكل عليك و
 انت حسبي ونعم الوكيل اللهم افتح لي ابواب رزقك وسهلها لي
 ويسر لي جميع اموري فانك تقدر ولا اقدر وتعلم ولا اعلم و
 انت علام الغيوب اللهم ان كنت تعلم الامر الذي عزمته عليه
 وارادته هو خير لي في ديني ودنياي ومعاشي ومعادي وعاقبه
 اموري فقدره لي وسجله علي وسجله ويسره وبارك لي فيه وان
 كنت تعلم انه غير نافع لي في العاجل والاجل بل هو شر علي
 فاصرفه عني واصرفني عنه كيف شئت وانني شئت وقد رني
 الاخير حيث كان واين كان ورضني بقضائك يا رب وبارك لي
 في قدرك حتي لا احب تعجيل ما آخرت ولا تاخير ما عجلت
 انك علي كل شيء قدير وهو عليك يدير * پس صاوات بفرست
 بر محمد آل محمد و سه رفته بگيرد بيك متدار و يك هيت و در دو رفته
 اين دعا را بنويسد * اللهم فاطر السموات والارض عالم
 الغيب والشهادة انت تحكم بين عبادك فيما كانوا فيه يختلفون
 اللهم انك تعلم ولا اعلم وتقدر ولا اقدر وتعلم ولا اعلم ولا
 اقضي وانت علام الغيوب صل علي محمد وآل محمد وامرج لي احب
 السعيلين اليك وخرهما لي في ديني ودنياي وعاقبه امري
 انك علي كل شيء قدير وهو عليك يسير * در پشت يكي از ان

افعَل بنویسد و در پشت دیگر لا تفعل و در رقعۀ
 سیوم این دعا بنویسد * لا حول و لا قوة الا بالله العلی
 العظیم و استعانت بالله و توکلت علیه و هو حسبی و نعم الوکیل
 توکلت فی جمیع اموری علی الله العلی الذی لا یموت و اعتصمت
 بذی العزة و المتبروت و تحصنت بذی الحول و الطول و الماکوت
 و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد
 النبی و آله الطاهرین * و پشت این رقعۀ را سفید بگذارد
 و هر سه رقعۀ را محکم به پایتخت بر یک هیئت و یک صورت
 و در میان سه بندۀ از موم یا از کحل بدارد بر یک هیئت و یک
 وزن و بکسی که اعتماد برود داشته باشد از برادران مومن
 بدهد که او خدایا یاد کرده و صلوات بر محمد و آل محمد فرستاده
 آن بندۀ قهار را در آستین خود بیندازد و دست راست خود
 را در میان آستین خود داخل کرده آنها را حرکت دهد و بدون
 دیدن آنها یکی از آنها گرفته بیرون آورد پس صاحب استخاره
 آنرا گرفته و خدایا یاد کرده بکشد و هر آنچه بر پشت آن
 نوشته است بر آن عمل نماید و اگر کسی معتقد بهم نرسد
 خود را در آستین خود انداخته همچنانکه مذکور شد بعمل آورد در
 حریت آمده است که اگر افعَل بر آید بر آن عمل کند که خیر او

در آن است و اگر لا تفعل بر آید زنها آن را نماند که البته
 بمخالفت استخاره ضرری باورسد و اگر رقع بر آید که
 پشت او شده است پس انتظار کند که وقت نماز عصر و
 فجر باشد قبل از نماز و الا بعد از آن دور کعت استخاره
 خوانده باز بهیون نهج عمل کند تا اینکه یکی از رقعهای افعل یا لا
 تفعل بر آید این عمل مکرر کرده باشد و هر بار رقعهای تازه
 برگیرد * دیگر * کلینی و شیخ و سید و دیگران بسند مرسل
 یکی از ائمه عظیم السلام روایت کرده اند که در امریکه میخوابد
 با پروردگار خود مشوره کند صورتش این است که حاجت
 خود را در خاطر گذرانیده دور رقع بگیرد در یکی لا بنویسد و در
 دیگری نعم و هر یکی را در میان بند که از گل بگذارد پس دو
 رکعت نماز کند و این بند قهار را در زیر دامن خود بگذارد و بگوید
 * یا الله انی اشاورک فی امری هذا و انتا خیر مستشار و مشیر
 فاشره علی بما فی صلاح و حسن عاقبه * پس دست خود را
 زیر دامن خود داخل کند و یکی از آن دو بند که بیرون آرد
 و بکشد اگر نعم باشد آن کار بکند و اگر لا باشد آن را نماند
 * فصل پنجم * در صورت ادای صلوٰه به تفصیل فرایض و
 سنن و مستحبات و منکرات و مکروهات آن و درین فصل

چند مباحث است * بحث اول * در شرایط نماز و آن دو
قسم است یکی شرایط صحت و جواز نماز دوم شرایط
فضیلت و کمال آن پس * شرط اول از قسم اول طهارت
است و چون مسایل آن کثیر بودند لهذا آنرا پیشتر در فصل
عائده ذکر کرده شد * شرط دوم از آن بندگان بعضی ایام وقتست
و نزدایی حنیفه وقت سبب نماز است نه شرط و آنهم پیشتر
در فصل عائده مذکور شد * شرط سیوم از آن ستر عورت است
و عورت مرد نزدایی حنیفه از ناف تا زانو است و نزد اوزانو
عورت است و ناف عورت نیست و نزدیک شافعی بیک
قول هر دو عورت است و بقول دیگرش ناف عورت است
و زانو عورت نیست و جمله اندام زن آزاد عورت است
سوائی روی و هر دو دست تا بندهای آن و هر دو قدم
آن و کنیز را همان مقدره عورت است سوائی روی که مرد
راست بزیادت پشت و شکم او و اگر در حالت نماز کسی
برهنه شود بر وایت صحیح نزدایی حنیفه کم از ربع عضو خواه
عورتین غلیظتین باشد یا غیر آن معفو است لیکن باید که بدون
عمل کثیر آنرا بنده کند و همچنین حال نجاست که در حالت نماز برسد
و بندگان ایام کثرت عورت قلیل باشد یا کثیر و همچنین

از رسیدن نجاست نماز فاسد گردد و بستر عورت در غیر
حالت نماز اگرچه تنها باشد هم فرض است * و نزد امامیه عورت
مرد فقط پس و پیش است و عورت زن آزاد مثل مذہب
اہل سنت است الا عورت کنیز کتبی نزد آنها مثل عورت زن
ازاد است الا سعاد کہ اگر برہنہ باشد نماز جایز بود و اگر اندکی
از عورت ہم منکشف شود نماز فاسد گردد * شرط چهارم *
از ان استقبال قبلہ است پس ہر کہ برو سمت قبلہ مخفی شد
بغلبہ ظن خود سمتی مقرر نمودہ نماز بگذارد و اگر در اثنای نماز معلوم
شود کہ قبلہ بسمت دیگر است آنسو روی بگرداند و اگر بعد نماز غلطی
رای او ظاهر شود اعادہ نماز ضرور نیست و ادای نواقض و سنن
برو اہمہ بایما درست است خواہ رو بسوی قبلہ باشد یا پشت
و اعظم است ازینکہ تحریم بسوی قبلہ کند یا نہ و بھدیب احمد
بیک قول از شافعی وقت تحریم سمت قبلہ بودن مشروط
است بخلاف کشتی و غیرہ کہ در ان وقت تحریم رو بسوی
قبلہ کند ہر طریقت کہ کشتی بگرد روی خود ہم بگرداند نماز نافلہ باشد
یا فریضہ و اگر تو اند حتی الا مکان فریضہ بیرون کشتی گذارد و قاعدہ
در یافت سمت قبلہ حقیقی بنا بر احداث ساحہ و غیرہ در مقصد
چهارم بیان کردہ خواهد شد شرط چهارم ثبوت است و نزد

بعضی علمائیت رکن نماز است پس بیک قول بمذهب شافعی واجب است که اول نیت با اول تکبیر افتتاح و آخر آن با آخر تکبیر مقدار آن باشد که هیچ غفلتی از نیت وقت گفتن الله اکبر نباشد و بقول دیگرش حضور دل مثلاً وقت گذاردن نماز ظهر باینکه فرض نماز ظهر وقت را از بهر خدا ایتعالی ادا میکنم بی غفلتی اذان خواه بادل تکبیر و اگر خواهد با آخر تکبیر پیوسته کند و این حضور دل در نیت فرض است و اما گفتن بزبان باین نهج که * اودی الظهر فرض الوقت اوفرض الیوم لله تعالی * سنت است و اما بمذهب ابی حنیفه و مالک و احمد این نیت باید که در اول نماز موجود باشد و اگر پیوسته بتکبیر باشد اولی تر بود و اگر پیش از شروع غفلتی میان تکبیر و نیت حادث شود نماز درست باشد و نزد ابی حنیفه اگر از حضور دل عاجز باشد بزبان گفتن کفایت میکند پس در نیت تعیین فرض یا واجب و دیگر تعیین وقت مثلاً ظهر امروز یا ظهر این وقت ضرور است و بدون آن نماز جایز نباشد و تعیین رکعات و سمت قبله و غیره که میکنند حاجت ندارد و زاید است و نوافل و سنن بمطلق نیت مثلاً بدین نهج که * اصلی یعنی نماز می خوانم جایز است بخلاف فرایض و واجبات که بمطلق نیت جایز نیست و بزبان گفتن اگرچه ضرورت

ندارد لیکن علماستحسن دانسته اند * و نزد امامیه * از شرایط نماز
 بعضی بالیقین است و بعضی مختلفه اما یقینی از آن عقل است
 و اسلام و طهارت از حدث و جنابت و دقت و لباس و
 مکان و قبله و مختلفه فیه بلوغ است و ایمان و معرفت یا حکام
 پس در نماز طفل و مخالف و جاهل گفتگوهاست و نیت نزد
 بعضی رکن است و نزد بعضی شرط و قول دوم ارجح است
 حسب فتوای مجتهد الوقت * و اما قسم دوم از شرایط نماز که
 شرط فضیلت و تکمیل آنست و دو قسم است یکی مفصل
 از نماز و آن اذان و اقامت است و دیگری متصل بانماز و آن
 نماز جماعت است و این هر دو سنت مؤکده اند و ترک آن
 موجب نقصان نماز است و وعید هم بشترک آن وارد شده
 اما صورت اذان اینست که چون وقت در آید با و از نهایت
 بلند بر جای بلند رفته و روی بقبله آورده * الله اکبر چهار بار *
 * و اشهد ان لا اله الا الله * دو بار * و اشهد ان محمد رسول
 الله * دو بار * وحي على الصلوة * دو بار * وحي على الفلاح *
 * دو بار * باز الله اکبر * دو بار * و لا اله الا الله * یکبار گفته
 اذان تمام کند و برای نماز صبح بعد * حي على الفلاح * دو بار *
 الصلوة غیر من النوم * زیاده کنند و وقت گفتن * حي على الصلوة

* رو بجانب راست بگرداند و وقت گفتن * حي علي الفلاح *
 بجانب چپ درین قدر اتفاق آمده است مگر نزد مالک و شافعی
 ترجیع سنت است و نزد ابی حنیفه و احمد حنبل ترجیع مسنون
 نیست و صورت ترجیع این ست که چون اول دو بار الله اکبر
 گوید در اول الله اکبر اول و الله تکبیر دوم و صل کند و در الله
 اکبر دوم و سوم فاصله و سکت باشد انگاه دو بار نرم نرم
 * اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله * بگوید بار دیگر تشهد را
 با دوازده گوید پس اذان تمام کند لاکن بندهب مالک هر بار *
 که الله اکبر گوید جدا جدا گوید نه اینکه اول را با دوم و صل کند
 * و بندهب * امامیه اذان بهمین پنج است و مثل مذهب
 مالک هر لفظ * الله اکبر * جدا جدا گوید و در اذان صبح * الصلوة
خیر من النوم * گفتن سخت ممنوع است نزد آنها * الا بعد
حي علي الفلاح * در هر اذان دو بار * حي علي خير العمل *
 گوید و ترجیع هم کند و آنچه بالفعل عوام بنده شهادتین * اشهد
ان امیرا المؤمنین علی ولی الله * دو بار گویند و ان نیست و اگر
 مؤذن این الفاظ را به نیت اینکه جزو اذان است گوید اذان
 باطل گردد و اگر جزو اذان نگردد اند پس مثل کلام خارج است
 و کلام خارج مابین اذان مبطل اذان نیست نزد آنها و اذان

بی وضو جایز است مگر در حالت جنابت مکروه است و نزد شافعی
بی وضو هم مکروه است و اذان بعد و تطویل و زیادت حروف
مثلاً الله اکبر یا الله اکبر مکروه و بدعت است و نزد بعضی علما
محسوب نیست و اذان با جرت جایز نیست مگر نزد شافعی
اگر بی اجرت کسی بدست ناید روا باشد و شرط مؤذن
آنست که مسلمان و عاقل و دیندار باشد و این * و اذان
هیچ نمازی پیش از وقت جایز نیست الا اذان صبح و اذان
اول جمعه * و اقامت * نزد اسیحنیه و احمد جنل مثل اذانست
مگر بعد * حی علی الفلاح * دو بار و قد قامت الصلوة می باید
افرو و در مذهب شافعی * الله اکبر * اول دو بار و باقی جمله
کلمات یکبار * و قد قامت الصلوة * دو بار می باید گفت و بند هت
مالک تکبیر یعنی الله اکبر هم اول و هم آخر دو دو بار جدا جدا است
گفت و دیگر الفاظ همه * قد قامت الصلوة * یکبار و هرگاه مؤذن
با اذان شروع نماید باید که از جمله کارها خود را بازارد مگر اینکه
از پشت تر بنماز مشغول باشد و کلام هم نباید کرد و اذان را
سماعت باید نمود و آنچه مؤذن گوید آنرا عاده کنه و بعد ختم
این دعا بخواند * اللهم ربنا انزلنا هذه النافعة والصلوة
القائمة آت بحمدن الوسيلة والفضيلة والرحمة العالیه

الرقيعه وابعثه مقام محمودن الذي وعدته * ودر حديث
وارد شده كه مرد عائی كه مابين اذان و اقامت كند مستجاب
است شرط دوم از شرائط فضيلت و تكميل نماز جماعت
است بايد دانست كه نماز جماعت سنت موكده است و
بروايتي از ابيحنفہ واجب است و نزد احمد حنبل جماعت فرض
است بالجمعه در نماز جماعت تأكيد شديد است و ترك آن
و عيد سخت آمده و اولي با امامت اعلم بمسائل نماز است
و اگر همه مساوي باشند پس اقرء و بعد ازان ادرع و
بعد ازان اسن و بعد ازان احسن بخلق و بعد ازان اصبح بوجه
و بعد ازان اشرف به نسب و غرض اين است كه امام
آن كس بايد كه مقتدين را از اقامت او كراهت نايه و بايد
كه دين او مطعون نباشد و ارفوا حش ظاهرا جتناب
كند و امامت فاسق و مبدع جايز است بگرايت و ترك
اقتدای او اولي است و نماز عالم خالف امي جايز نيست و مراد
از امي آنست كه حروف و عبارات قران صحيح نتواند خواند و
حرفي را با حرف ديگر بدل كند مثل سين و ثا و ضاد و ظاد و حا
و غير آن و امامت نابالغ در قرايض بحد هب ابيحنفہ و مالک
و انبيست و در نوافل درست است و بحد هب شافعي در قرايض

هم درست است و در اقامت هرگاه * قد قامت الصلوة * گویند
امام را باید که تکبیر افتاح کند و مقته یین * سمیحا نک اللهم * خوانده
بند هب ابی حنیفه ساکت شوند و در نماز جمهری سماعت
قراءت امام کنند و در سری فقط ایستاده مانند و نزد شافعی
مقته یین هم سوره فاتحه بخوانند که فاتحه نزد ایشان رکن نماز است
و دیگر تسبیحات و تشهد و غیره مقته یین هم بخوانند با اتفاق
به تبعیت امام الا هرگاه امام سر از رکوع بردارد * وسمع الله
لن حمده * گوید مقته یین گویند * ربنا انک الحمد * و مقته یی
هرگاه در رکوع امام شامل شد آن رکعت یافت و اگر رکوع فوت
شد پس بعد از آنکه امام سلام دهد این مقته یی که رکعت
او فوت شده است برخیزد و آنرا تمام کند و اگر امام سجده
سهو کند این مقته یی که رکعت او فوت شده همراه او سجده
کند اگر چه سهو قبل از سجده او باشد و بعد سجده سهو که امام سلام
خروج از نماز گوید برخیزد پس اگر یک رکعت فوت شده
است تعوذ و تسبیح نموده فاتحه با سوره بخواند و رکوع و سجود
نموده بجا نهد و تشهد و صلوٰه و دعای مغفرت خوانده سلام
دهد و اگر دو رکعت سوای مغرب فوت شود بطرزیکه دو رکعت
نماز میگذارد سوای * سمیحا نک اللهم * با تعوذ و تسبیح بخواند و

در مغرب نیز دو رکعت گذارد مگر در رکعت اول بعد سجود
جاسه کند و تشهد خواند و برخیزد و رکعت دوم بگذارد و در
نمازهای رباعی اگر سه رکعت قوت شود و در رکعت اخیر
شامل شود نزد ابی حنیفه آنرا بطور نماز مغرب گذارد و نزد صاحبین
او باید که در رکعت اول که بعد سلام امام گذارد بعد سجود
جاسه نموده و تشهد خواند و برخیزد و در رکعت دوم بعد سجود
بدون خواندن تشهد برخیزد و در رکعت سیوم جاسه آخر
نموده تشهد و غیره خواند و سلام دهد و در هر دو صورت در رکعت
سیوم فقط فاتحه بی ضم سوره بخواند * و بندهب امامیه جماعت
سنت است و موکد لکن امامت فاسق و مبتدع و غیره
درست نیست و همچنین امامت ناواقف از مسایل ضروریه
صوم و ضلوة روا نیست پس نماز جماعت نزد ایشان یا
خلف مجتهد خوانند یا هر که بشهادت او لایق امامت باشد
و اکثر بسبب فقدان وجود شرایط امامت منقردا خوانند
و الله اعلم بالصواب * بحث دوم * در فرایض نماز فرض نماز
عبادت است از رکن آن که بترک آن نماز باطل گردد و
تدارک آن بجز اعاده نماز نباشد و آن بندهب ابی حنیفه در
نماز شش چیز است اول تکبیر اقتحاج و آن را تحریمه

گویند یعنی بعد نیت که بنا بر شروع کردن نماز اول الله اکبر
گویند و نزد ابی حنیفه هر نام خدا ایتعالی که موضوع جهت محض
تعظیم است و بهر صفتی که بدان نام وصل کند فرض نماز را
ادا کرده باشد مثل الله اجل یا الله اعظم یا سبحان الله
یا ترجمه آن بزبان دیگر بگوید تا هم فرض نماز ادا کرده است
و نزد ائمه ثابته بجز لفظ الله کبر یا الله الاکبر هیچ یک لفظ دیگر فرض
نماز ادا نشود و نزد امامیه الله الاکبر هم کافی و جایز باشد فقط لفظ
الله اکبر باید دوم در نمازهای فرائض و در عیدین قیام است
مع القدرت در هر رکعت و اگر قادر نباشد بر قیام نشستن
و رکوع و سجود گذاردن قایم مقام ایستادن است و اگر
بر آن هم قادر نباشد با شارب روی بقباه نماز گذاردن بجای
ایستادن است سیوم قرات جزوی اقران است در
خالت قیام و یک آیت از قران مکتفی برای ادای فرض است
بند هب او اگر چه قصیر باشد لکن اگر آیت قصیر زاید از دو
کلمه باشد خلاف بین المصنایح از عامای حقیقه جایز است و اگر
یک کلمه باشد مثل * مد هامة * یا آیتی که یک حرف است
* مثل صاد یا نون یا فاف * در آن اختلاف است اصح اینست
که روایت چهارم رکوع در هر رکعت پنجم و دو سجده در

هر رکعت ششم قعدۀ اخیر یعنی نشستن بعد سجده های
 رکعت اخیر این قعدۀ بندهب ای حیضه فرض است و دیگر آنچه
 در نماز است سواى این ششش بعضی واجب است و بعضی
 سنت است بندهب او و اگر کسی اکتفا بفرايض نماز کند
 نماز ادا شود لکن ناقص باشد و مصلی عاصی گردد و بندهب
 مالک و احمد و بیك قول از شافعی فرایض نماز هفده است بقولیکه
 نیست شرط باشد نه فرض و اگر نیت هم فرض باشد پس
 بیجده است و بیك قول از شافعی است و یک است اول
 نیت دوم تکبیر افتاح بالله اکبر یا الله الاکبر که بخیر این هر دو لفظ
 بلفظی دیگر جایز نباشد سوم قیام مع القدرۀ در هر رکعت
 چهارم قرائت فاتحه در هر رکعت اولین باشد یا آخرین یا
 هر حرفی و اعرابی و مدی و تشدیدى که در و است و نزد بعضی علما
 دانستن معنی فاتحه و تشهد و حضور با آن واجب است پنجم
 رکوع در هر رکعت ششم توقف و قرار گرفتن در آن هفتم
 از رکوع برخاستن و راست ایستادن هشتم توقف
 و قرار گرفتن در آن قیام نهم سجود در هر رکعت یعنی پیشانی
 و هر دو دست و زانو و انگشتان پای راستمکن بر زمین یا جای
 نماز نهادن چنانکه اثر سختی زمین بر پیشانی برسد دهم توقف

و قرار گرفتن در سجود یا زدهم بعد سجدۀ اول نشستن
دوازدهم توقف و قرار گرفتن در آن جاسه سیزدهم سجدۀ دوم
در هر رکعت چهاردهم توقف و قرار گرفتن در آن پانزدهم
بعد سجدۀ دوم رکعت اخیر نشستن شانزدهم خواندن تشهد
در آن هفدهم صوات بر پانزدهم صلی الله علیه و خاتم دادن بعد
تشهد جاسه اخیر هم بیستم سلام اول و نزد بعضی اصحاب
شافعی سه فریضه دیگر است یکی نیت بیرون آمدن از نماز
دوم ترتیب به نهجیکه بیان کرده شد سیوم موالات میان این
ارکان یعنی در یکی از ارکان توقف زاید نماند که در میان آن
و ارکن دیگر فاصله کشیر شود که مجموع بست و یک فریضه
باشد پس اگر یکی از اینها فوت شود پنجاه و یک بار تائبه نماز
داد اشود و اما تائبه امانیه از فرایض نماز قیام است مع
القدرة و نیت که آن قصد است قلبی بایقناع صاوة سعینه بوجوبها
اوند بها قرینه الی الله و انتباه نیت باید که بابتدای تکبیر احرام
مقرون بود چنانکه هیچ زمانی از اندک و بسیار متخلل نشود
تا حدیکه بعضی گفته اند که اگر بعد از قرینه الی الله لفظ تعالی بگوید
نماز باطل شود و احضار آن نماز با جمیع ارکان و شرایط و صفات
واجبه و مندوبه او بشرط علم بوجوب و اجابت و مذنب و متهات

بدلیل یا بتقایید اگر از اهل تقایید بود و بعد از احضار در دل
آرد که * اصلي فرض الظهر اداء لو جوبه علي قوله الي الله * و
و تلفظ بدین واجب نیست مگر اینکه اندیشه نتواند کرد اما اگر
باقصد قلبی تلفظ نیز کند بهتر باشد و بیشتر غامی این مذهب
بر آنند که نیت بغیر عربی درست نباشد الامع العجز و درین
نیت چهار چیز را مستعرض باید شد یکی تعیین نماز دوم و جوب
یا ندب سیوم ادا یا قضا چهارم قرینه و واجب است که
بر حکم نیت باشد تا آخر نماز و بعضی گویند نیت واجب قصد قلبی
بفعل معین برای رضای الهی است و تعیین آن بوجوب و
استحباب و همچنین تعیین ادا یا قضا لازم نیست و در نیت
اخطار بالیال علی التفصیل و الاجمال ضرورت ندارد همین علم
اجمالی و داعی فعل کافی است و بالفعل ظاهرا همین امر معمول
به است بعد از آن تکبیر احرام مقارن به نیت چنانکه ذکر رفت
و صورت آن الله اکبر است و بس و اگر الله الاکبر
گوید نماز باطل شود و قرائه فاتحه با هر حرفی و اعرابی و تشدید و مدی
که در دست و قرائه سورتی دیگر تمام نه جزوی از آن و و الضحی
و الم نشرح و همچنین الم ترکیف دلایلات یک سورت اند
پس اقتضای بر یکی از آنها جایز نباشد و اگر کسی عمدا بعد فاتحه

یکی از آنها بخواند نماز باطل گردد و بقول بعضی علما هیچنین است
 اگر بعضی از سوره بخوانند و اگر * بسم الله الرحمن الرحيم *
 مابین هر دو از آنها بگوید نیز نماز باطل شود و بجهت خواندن در صبح
 و دو رکعت اول از نماز شام و خفتن و در بافی با خفا و رکوع
 در هر رکعت و بیارامیدن در و تسبیح خواندن در و دقایم
 شدن از رکوع و بیارامیدن در و تسبیح و در هفت اندام
 نمودن در هر رکعت و آرامیدن در و تسبیح در و جلوسه
 بین السجده تین و آرامیدن در و هیچنین سبده دوم و شهادتین
 و صلوٰه بر محمد و آل محمد و جلوسه به مقدمه آیت بعد از هر رکعت دوم
 و مقدمه از واجب شهادتین و صلوٰه این است * اشهد ان لا اله
الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله اللهم صل على محمد و آل محمد *
 و سلام دادن در آخر نماز و بعضی علما قنوت را در رکعت دوم
 هم واجب دانسته اند و بعضی فقها دست برداشتن در تکبیرات
 و درنگ نمودن بعد از سه برداشتن از سبده دوم یعنی
 حاشه استراحت و بانه خواندن بسم الله در حالیکه قنوت
 آتیه می شود هم واجب دانسته اند * بجث سیوم *
 در واجبات نماز که مخصوص بنده است و واجب
 نزد او آن است که به ترک آن نماز باطل نشود لکن ناقص گردد

و ترك آن اگر چه سهو است جبر نقصان بگذاردن سجده
سهو گردد و اگر بعد ترك كند عاصی گردد و جبر نقصان با عاده
نماز باشد نه. سجده سهو و آن تعیین رکعتین اولین است برای
قراءة مقروضة و قراءت فاتحه در رکعتین اولین باغم سوره
یا آنچه قایم مقام آن است از سه آیت صغیره یا یک آیت
طویله در همان رکعتین اولین در نماز فریضه و در جهات رکعات
نوافل و تقدیم فاتحه بر سوره قراءت و فاتحه یک بار در هر رکعت
اولین و تعدیل رکوع و سجود و هر رکنی که به نفسه اصل است
بر و ایت کرخی موافق مذہب صاحبین که همان مقتی به است
بخلاف طهائیت در قیام بعد از رکوع و در جاسه بین السجده تین
که آن سنت است و مراد آن تعدیل ارکان آن است
که جوارج شاکن شوند بجز یک مقاصل مطمین گردد و ادنای آن
مقدار سبحان الله است و بترتیب در هر رکنی که در هر رکعت
مکرر است مثل سجد تین یا در تمام نماز مکرر است مثل عدد
در رکعات بخلاف رعایت ترتیب در آن پنج در هر رکعت غیر
مکرر مشروع شده مثل رکوع و قیام که ترتیب در آن فرض است
و نشستن بعد از سجده دوم رکعت دوم بمقدار تشهد در نمازهای
چهار رکعتی و خواندن تشهد در هر دو نشست اول و آخر وضو در

است که از تشبه معانی موضوعه آن اراده کنه گویند که خود
تجیه خدا می کند و سلام میفریسد بر پیغمبر و بر نفس خود و بر اولیاء
الله تعالی و خروج از نماز باقصد سلام موافق مذاهب صحیح چنانکه در
کنز است و با واذ بلنه خواندن قرائت امام را در دو رکعت اولین مغرب
و عشا و هر دو رکعت فجر و نماز جمعه و عیدین و در جمله رکعات تراویح
و وتر و اخفاد در رکعت های دیگر سوای اولین مغرب و عشا
و نیز اخفاد در جمله رکعات ظهر و عصر و اما مقدر پس در نماز های سری
حتما مخافت کند و در جهری خیار وارد لکن جهر افضل است و تکبیر
تخفیف و دیگر تکبیرات انتقال و تکبیرات عیدین را هم امام
یجهر گوید و مقتدیین و مقفرد با خفا و همین حال قنوت است
به مذهب عراقیین مگر فخر صاحب هدایه اخفای آن است
و سوای تکبیر از کار دیگر مثل تشهد و آئین و غیره و تسبیحات
با خفا باید و قرائت قنوت در وتر و تکبیرات عیدین و سجده
سجود ذیل درین مقام ذکر مسایل شک و سجد و سجده
کیفیت آن مناسب متصور شد بد آنکه سجده و سجود
ای حیثه واجب است اگر واجب بی سجد کند یا آنرا
مؤخر گرداند یا تقدیم و تاخیر رکنی یا تکرار آن بمل آورد یا واجب
را تأخیر دهد مثلاً در نماز های جهری با خفا خواند یا در سری جهر

کند بشرطیکه همه آنها بشهو باشد که ظاهر کلام جزم غفیر بر آن
است و در عهد جبر آن بخزاعاده صلوٰه نباشد و بترک
تعوذ و بسمانه و ثنا و تکبیرات انتقال سجده سهو نیست مگر
در تکبیر رکوع رکعت ثانی عیدین که بترک آن البته سجده
سهو می باید کرد و اگر در حالت قعود بجای تشهد فاتحه یا سوره
خواند سجده سهو واجب گردد بخلاف آنکه در قیام بجای
قراءت تشهد گوید که درین صورت سجده سهو نیست و
محل آن بدهب او بعد سلام است بهر نهج که سهو افتد خواه
بزیادت یا به نقصان و اگر قبل سلام سجده سهو کند کافی
باشد و در هدایه است که صحیح این است که بعد مرد و سلام
سجده سهو کند لکن صواب که بر آن جمهو را اند آن است
که یک سلام بجانب راست داده سجده سهو کند و
کیفیت آن بدهب ابی حنیفه این است که بعد سلام اول
سجده رود و تسبیح گوید و بعد اذان بهمین نهج سجده دیگر
کند و تشهد خواند و سلام دهد و صحیح آنست که صلوٰه و دعای
مغفرت در قعدہ سهو بخواند و بعضی گفته که این مرد و قبل سجده
سهو خواند و در عالمگیری نقل من فتادی قاضیخان مینویسد
که احتیاط آنست که صلوٰه و دعا در مرد و قعدہ بخواند هم قبل

سجده سهو و هم در قعدہ سهو و در حکم سجده سهو
 فرایض و نوافل مساوی اند * و اما بنده ب شافعی سجده
 سهو سنت است نه واجب و در ترک قنوت و ترسوی
 نیر آخر رمضان و ترک تکبیرات عیدین و بجهت در سری و خفا
 در جهری و ترک فهم سوره سجده سهو نیست لکن در
 زیادت فعلی از جنس نماز سهو سجده لازم است و در
 ترک قنوت در نماز صبح و در نیر آخر رمضان و ترک صلوٰۃ
 بر رسول صلی الله علیه و سلم در تشهد اول و بهتر صلوٰۃ
 بر آل محمد در تشهد آخرین یا اندک سخن گفتن سهو
 یا سلام دادن سهو یا قرائت در رکوع و سجود در این
 جماعه مقامات بنده ب شافعی سجده سهو باید کرد و کیفیت
 آن بنده ب ادانت که پیش از سلام و تمام خواندن
 تشهد دو سجده سهو بکند و بعضی گفته اند که یکبار و بسوی
 قبله سلام دهد و دو سجده سهو بکند آنگاه تشهد تمام خوانده
 دیگر بار دو سلام به زمین و یکبار بدو بنده ب مالک اگر
 سجده سهو بزیادت باشد پیش از سلام کند و اگر به نقصان
 است بعد از سلام و بهتر هرستی سهو سجده سهو
 واجب است نه بهتر مستحبات و بنده ب احمد حنبل اگر

امام سلام دهد و هنوز بروی چیزى از افعال نماز مانده باشد یا امام
 را شک افتد که چند رکعت گذارده است درین دو صورت
 سجده بعد از سلام کند و باز تشهد و سلام دیگر بدهد و در غیر این دو
 صورت در جمله سهو یا پیش از سلام سجده کند و بی خواندن تشهد
 سلام دهد الا آنکه در ترک همه تکبیرات جز تکبیر احرام و ترک
 تسبیحات و تسمیع و تحمید و بین السجده تین رب اغفر لی
 ذو بار گفتن و ترک تشهد اول و صلوٰه در دوم بعد نماز باطل
 می شود و بسجده سهو لازم است و نماز روا باشد و
 بوقوع سهو دو بار باشد با جماع همین دو سجده کفایت
 کند * و اگر کسی را شک افتد که سه رکعت گذارده است
 یا چهار و این اول مرتبه است که او را شک در نماز افتاد
 بجهت ابیحنیفه نماز را عاده کند و اگر بارها چنین اتفاق می شود
 بعد از قعده یکرکعت دیگر بگذارد و در آخر سجده سهو کند و بجهت
 شافعی در هر دو صورت یکرکعت دیگر گذاردن و سجده
 سهو نمودن کفایت باشد و اصل در مسایل شک اینست
 که اول عمل بر تحری و غلبه ظن باید هرگونه شک و سهو که باشد
 و سجده سهو در آن صورت هم بجهت ابی حنیفه می باید کرد و
 اگر در عدد رکعات شک افتد خواه دو و چهار خواه سه و چهار
 له

با هر چه باشد بنا بر قلیل کند لاکن هر جا که احتمال آخر یا ثانی بودنش
 باشد در آن جلسه خفیف مثل جلسه استراحت نموده بر خیزد و با هر
 سجده سهو کند و اگر بس هو یک رکعت زیاده کند و آنرا تمام بنماید
 باید که یک رکعت دیگر بگذارد و بعد از آن سجده سهو کند که
 در رکعت زاید محسوب بنقل خواهد شد لاکن این امر در صورتی است
 که قعده اخیر را ترک نکرده است و اگر قعده اخیر ترک کرده
 بر رکعت دوم بر خیزد و آنرا تمام کند نمازش باطل گردد و اگر
 رکعت زاید را مقید بسجده نه نموده است از قیام رجوع نموده
 به نشیند و تشهد خواند سجده سهو کند و اگر بعد قعده اخیر بر رکعت
 زاید بر خیزد و هنوز آنرا مقید بسجده نه ساخته است پس هرگاه
 یاد آید اولی آنست که بقعده رجوع نموده سلام دهد بدون
 خواندن تشهد یا صاوة و اگر بمون نهج استاده سلام دهد کافی
 باشد * اما بندهب امامیه پس مسایل شک و سهو
 دو صد و سی و چهار جمع نموده اند با احتمال عقلی و برای هر یکی
 حکمی جداگانه است جانی سجده سهو است و جانی بنا بر
 قلیل و همچنین جای اعاده نماز است و غیر آن با تعلق بسبب اینکه
 اطناب زاید از موضوع این رساله دور خواهد افتاد آنرا ذکر
 نه نموده حواله بر کتب فقه می کند * بحث چهارم * در سنتهای

نماز نزدایی ضعیفه از سنت های نماز برداشتن هر دو دست
 است وقت شروع کردن نماز مقدارن تکبیر تحریمه و کشاده
 داشتن انگشتان در آن حالت و امام را به آواز بلند گفتن
 الله اکبر و ثناء و تَعَوُّذ و تسمیه و آمین گفتن با استگی و دست
 راست بر دست چپ تحت ناف در حالت قیام و قرائت
 نهادن و وقت رکوع الله اکبر گفتن و در رکوع سه بار تسبیح
 کردن و هر دو زانو را بر دو دست بکشادگی انگشتان در
 حالت رکوع محکم گر گفتن و بعد از رکوع برخاستن و به مقدار سجده
 ایستاده ماندن و وقت رفتن سجده الله اکبر گفتن و در هر دو
 سجده سه سه بار تسبیح کردن و از سجده اول سه
 برداشتن و در آن حالت الله اکبر گفتن و بین اسجدتین نشستن
 و بمقدار سبحان الله در آن جا سه توفیق کردن و صاوت
 بر نبی صلی الله علیه و سلم در جا سه آخر بعد از تشهد فرستادن و بعد
 از آن دعای مغفرت خواندن و هر چه در نماز غیر از فرایض و
 واجبات و سنت های مذکوره است از استحبات است
 و اما نزد شافعی پس سنت های نمازی و پنج است اول
 دوم و سیوم دست برداشتن وقت تکبیر احرام و وقت
 رکوع و وقت بازگشتن از رکوع بقیام چهارم دست

راست بر دست چپ نهادن بالای ناف در حالت قیام
 پنجم نظر کردن در حالت قیام به وضع سجود و احراز از آن
 به یمن و شمال و پیش از موضع سجود دهم خواندن
 دعای افتتاح بعد از تکبیر تحریمه و آن نزد شافعی * انی وجهه
 وجهی الی * است و نزد ابی حنیفه و احمد * سبحانک اللهم الی
 است که آن را شانهم گویند و بنده سب مالک دعای استغفار
 و تعوذ و بسمله هر سه سنت نیست هفتم * أعوذ بالله
 من الشیطان الرجیم * خواندن در رکعت اول هشتم آیین
 گفتن بعد از فاتحه یازدهم بانه خواندن قرائت در مغرب و عت
 و صبح و پست خواندن در ظهر و عصر و از دهم تکبیر گفتن در
 براتقیال اربیعی بیست و یک سوای تکبیر احرام آن فرض است
 سیزدهم * سمع الله لمن حمده ربناک الحمد * گفتن
 امام و ماموم و منفرد را و بنده سب ابی حنیفه * سمع الله لمن حمده
 * تنها امام را * وربناک الحمد * تنها ماموم را و در
 منفرد را استحب است چهاردهم در رکوع * سبحان ربی
 العظیم * گفتن از سه تاده بار پانزدهم در هر سجده * سبحان
 ربی الاعلی * از سه تاده بار گفتن شانزدهم هر دو کف
 دست را کشاد و بزرگ نهادن و پشت را با سر و گردن هموا

داشتن در رکوع هفدهم در وقت سجود زانو ها را بر زمین
پیش از کف دست نهادن بیچدهم بینی را پیش از پیشانی
بر زمین نهادن و نزد ابی حنیفه این هر دو یعنی هفدهم و بیچدهم
مستحب است و عکس آن وقت برخاستن نیز نوزدهم
آرنجها را در رکوع و سجود از پهلوی جدا داشتن بستم
شکم را از زانو ها جدا داشتن بت و یکم دعای *
رب اغفر لی واجهرنی وارحمنی ویسر لی الہدی * در قعدہ
بین السجدتین خواندن بت و دوم بعد از سجدتین
وقت رفتن بقیام اندکی جهت استراحت نشستن و
بند سب ابی حنیفه و مالک این دعا و جالس استراحت کرده
است بت و سوم در جمله نشستن بجز قعدہ آخرین
کف و پهلوی پای چپ را با بعضی از ساق در زیر نشنگاه
گتردن و بران نشستن و انگشتان هر دو پای را به سوی
قبله داشتن بت و چهارم در قعدہ آخرین و رک چپ
را بر زمین نهادن و نزد ابی حنیفه سنت نیست بلکه افتراش
در همه قعدہ مستحب است و بند سب مالک در هر دو قعدہ
در رک را بر زمین نهادن سنت است بت و پنجم
انگشتان دست راست را بجز سبج بهم گرفتن چنانکه در

عقد انامل عقد پنجاه و سه کند و آنچنان دست را برزانو
 نهادن در قعه اخیره دست و ششم انگشتان دست چپ
 را کشاده بسوی قبله داشتن بست و هفتم چون در تشهد به
 الا الله رسد بانگشت سبجه دست راست اشاره کردن
 بسوی یمین و بجهت مالک سنت آن است که ارنج راست
 را در بن ران سخت کند و طرف پیروئی دست را از بالای
 ساعد تا کنار هضمه بر ران تازانند همچنان عقد پنجاه و سه
 گرفته و انگشت سبجه را بسوی بالا دارد و مستحکم بست
 و هشتم تشهد اول بست و نهم صلوٰه بر پیغمبر صلی الله علیه
 و سلم در آن سی ام صلاوات بر آل محمد صلی الله علیه و سلم
 در تشهد آخرین و بجهت ابی حنیفه صلاوات در تشهد اول
 نباید و اگر بسو گوید سجده سهومی باید بسبب تأخیر
 رکن سی و یکم دعا بعد از تشهد در قعه آخرین سی و دوم
 قنوت خواندن اللهم اهدنا الی ذرنا از صبح بعد از رکوع رکعت
 دوم دست برداشته چنانکه دعا کند و قنوت در نماز صبح بجهت
 دیگر ایمه سنت نیست و کیفیت قنوت در میان نماز و تر
 گذشت که نصف آخر قنوت ابی حنیفه است سی و سوم
 سلام دوم دادن سی و چهارم نیت سلام بر حاضران از

فرشتگان و مومنان کردن در هر دو سلام سی و پنجم در وقت
 بر قیامی بر پنجمها دو دستها قوت کرده برخاستن و بنده سبب
 ای حنیفه بر پیش کفهای پای قوت داده برخاستن سنت
 است نه بردستها و اگر محتاج شود بر کفهای دست قوت
 داده و انگشتان مستقبل قبله داشته بر خیزد و دیگر آنچه
 غیر از این فریضه و سنت است و در کیفیت ادای صلوٰه
 بیان شود مستحب است و این سنتهای شافعیه آنچه
 از آن در واجبات و سنن حنیفه مذکور نیست و اینها انکار
 از سنت آن بعمل نمانده همه نزد ای حنیفه مستحب است
 * بحث پنجم * در صورت و کیفیت ادای صلوٰه با جملة آداب
 و مستحباب باید دانست که مصلی را باید که مستقبل قبله
 ایستاده مقارن گفتن تکبیر تحریمه نیت ادای صلوٰه معین نماید
 و بر بان گوید * اودی فرض ظهر هذا الیوم * یا هر نماز که باشد
 ماموما اگر مقتدایت و اماما اگر امام است و کفهای دستها
 را برابر دو شتای بسوی قبله بردارد به نهجیکه هر دو انگشت تر
 نزدیک نرمه گوش و سه انگشتها بالای گوش باشد
 و انگشتها را کشاده داشتن نزد ای حنیفه اولی بود
 و نزد دیگران باهم پیوستن انگشتان که اکبر گوید و دست

راست را بالای دست چپ به نهجیکه انگشت میانه بالای ساعد
 دراز باشد و از سه انگشتان باقی بند دست را گرفته نزد
 ابی حنیفه روح زیر ناف و نزد شافعی زیر سینه بالای ناف به نهد
 مگر زان که دستها بالای زمین خود نهند بالا تفاق و نزد مالک هر دو
 دست را بر دو جانب پهلو افروخته دارد و بعد از آن بخواند
 * سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ وَتَبَارَكَ اسْمُكَ وَتَعَالَى جَدُّكَ وَلَا إِلَهَ
 إِلَّا أَنْتَ * و بعد حسب شافعی بعد از گفتن اَللهُ اکبر بخواند * اِنِّی
 وَجْهَت وَجْهَی لِلَّذِی فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضَ حَنِیْفًا وَمَا اَنَا مِنَ
 الْمُشْرِکِیْنَ * و بعد از آن * سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ * تا آخر بخواند بعد از آن
 اگر امام یا سفر دست * اَعُوْذُ بِاَللّٰهِ مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیْمِ بِسْمِ اللّٰهِ
 الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ * خواند و سوره فاتحه بخواند و اگر مقتدیست
 بعد خواندن شانزدان ابی حنیفه ساکت ماند و نزد شافعی مقتدی هم تعوذ
 و تسبیح و فاتحه بخواند و بر وایتی از علمای حنیفه مقتدی در نمازهای
 سری اگر تعوذ و تسبیح و فاتحه بخواند مستحسن است و
 بعد حسب ابی حنیفه و احمد حنبلی تعوذ پست بگوید در جمله رکعات
 و بعد حسب شافعی با و از باند بگوید در رکعت اول و اما در رکعت
 دیگر اولی اینست که تعوذ پست گوید و بسماه بطریق و خوب
 مشرونی با فاتحه باند بخواند و بعد حسب مالک بعد از اَلله اکبر گفتن

سوره فاتحه شروع کند و ثناء تعوذ و تسمیه بگوید و در حال قیام باید که سر را پیش اندازد و به نسبت هیبت و تعظیم نظریه سجده نگاه دارد و هیچ شکنی در زانو و خم زانو و پهلو نگیرد و در است ایستاده باشد و سر و دیگر عضو را مطلق حرکت ندهد و مابین هر دو قدم بمقدار چهار انگشت تفاوت دارد و دستها از آستین بیرون دارد و بر هر دو پا قوت برابر دارد و نه پیش و کم و باز و از پهلو جدا دارد بعد فاتحه آمین بگوید نزد ابی حنیفه آمده و نزد شافعی، جهر و نزد ابی حنیفه هرگاه امام فاتحه تمام کند مقدمین هم آمده آمین بگویند و نزد شافعی پس امام مقدمین اگر چه فاتحه آمده خوانند مگر آمین جهر گویند و بعد از آن سوره بخواند پس در نماز فجر و ظهر سوره های طویل بخواند و در عصر و عشاء متوسطه و در مغرب قصیره و باید که در آشنای قرائت دل را باز بان مستحذ دارد و نظر بمعانی کند و بفهمد و ادراک کند آنچه میگوید و اگر معانی نداند بفهمد و تصور کند که خودش میخواند و الله تعالی می شنود یا الله تعالی می خواند و خودش می شنود و بعد ختم سوره الله اکبر گوید بدون برداشتن دستها نزد ابی حنیفه و نزد شافعی دستها برداشته بر کوع رود و نزد بعضی اگر بعد ختم قرائت اندک فاصله داده بر کوع رود بهتر باشد و لفظ الله اکبر در حالت قیام شروع کند

و در هیئت رکوع ختم سازد و در رکوع سرو پشت و گردن
 برابر دارد به نهجیکه اگر قدح آب بر پشت نهند قایم ماند و هر دو
 کتف را انگشتان کشاده برزانوند * سَهْمَان رَبِّي الْعَظِيمُ *
 اقل مرتبه سه بار بگوید لاکن در هر دو بار بمقدار یک تسبیح فاصله
 کند بعد از آن الله اکبر گوید و سر بردارد بدین برداشتن دستها
 نزد ابی حنیفه و نزد شافعی دستها برداشته بگوید * سَمِعَ اللَّهُ لَكُمْ
 حَمْدَهُ * اگر امام است و * رَبَّنَا لَكَ الْحَمْدُ * اگر مقدمات و
 هر دو بگوید اگر منفرد است نزد ابی حنیفه و نزد شافعی امام و مقتدی
 هم هر دو بگوید بعد از آن چون قایم شدند هب شافعی بعد *
 * رَبَّنَا لَكَ الْحَمْدُ * بخواند * مَلَأَ السَّمَوَاتِ وَمَلَأَ الْأَرْضَ وَمَلَأَ
 مَا بَيْنَهُمَا مِنْ شَيْءٍ بَعْدَ أَهْلِ السَّاءِ وَأَمِلَ السَّجْدَ حَقِّ مَا قَالَ الْعَبْدُ وَكُنَّا
 لَكَ عَبْدًا لَا مَانِعَ لِمَا أَعْطَيْتَ وَلَا مُعْطَى لِمَا مَتَّعْتَ وَلَا يَنْفَعُ ذَا السَّجْدِ
 مِنْكَ السَّجْدُ * بعد از آن الله اکبر گوید و بسجده رود و در سجده
 باید که سرش پایین هر دو کتف دستها باشد و دستها برابر و دستها
 بی هیچ میلی و نخست زانو بر زمین نهد انگاه دستها پس
 بینی پس پیشانی و کمتر اینکه سه بار بگوید * سَهْمَان رَبِّي
 الْأَعْلَى * و پایین هر دو بار گفتن بمقدار سَهْمَان الله توقف کند و نزد
 شافعی اگر بعد از آن بگوید * اللَّهُمَّ لَكَ سَجْدَتٌ وَبِكَ أَمْنٌ

و لك اسلمت سجد وجهي للذي خلقه وصوره و شق سميه و
 بصره فتبارك الله احسن الخالقين * نيكو باشد و نزد ابیحنیفه
 بیسج چیز زاید از * سبحان ربی الاعلی * نگوید و در سجده باید
 که از پنجهها از پهلو جدا دارد مگر زمان که آن پایوسته دارند و
 و چپه انگشتها را بند کرده متوجه سوی قبله دارد و متقاعد
 از زمین و در دارد و بعد فراغت از سجده اول * الله
 اکبر * گوید و سر بردارد به نهجیکه شروع * الله اکبر *
 از سجده کند و ختم آن در جبهه بین اسبجرتین کند و درین
 جبهه که بر هر دو جاقدم پای چپ خواهد نشست و پای
 راست را ایستاده کرده باین نهج که انگشتان پانجمت قبله
 باشند و پاشنه بالا باشد مگر انگشتان دست بی تکلف نه
 کشاده و نه پیوسته هر دو دست را بر هر دو ران نهاده نزد
 ابیحنیفه فقط جوارح را مطمئن ساخته بدون گفتن چیزی
 بسجده دوم رود و نزد شافعی بگوید * رب اغفر لی و ارحمینی
 و امل لی و اجبر لی و عافنی و اعف عنی * و سجده دوم هم
 مثل سجده اول کند و بعد از سجده دوم * الله اکبر * گوید
 و برخیزد بنه هب جمله ایله الابد هب شافعی اندک جابه
 برای استراحت نموده برخیزد و رکعت دوم بعینه تا بسجده تین

مثل رکعت اول بگذارد * الا بعد سب شافعی در نماز صبح
 بعد از رکوع و تسبیح و تحمید دستها برای دعا برداشته
 قنوت بخواند بعد از آن سجده زود و بعد فراغت از هر دو
 سجده رکعت دوم اگر نماز چهار رکعتی است بنا بر تشهد
 اول بنشیند بصورتیکه در جاسه بین السجده تین گفته شده
 بعد سب ابی حنیفه و احمد حنبل تشهد باین صیغه بخواند * التحيات
 لله والصلوات والطيبات السلام عليك ايها النبي ورحمة الله
 وبركاته السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين اشهد ان
 لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله * و بعد سب
 شافعی باین صیغه بخواند * التحيات الصلوات والطيبات
 الطيبات سلام عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته سلام
 علينا وعلى عباد الله الصالحين اشهد ان لا اله الا الله و
 اشهد ان محمدا عبده ورسوله * و بعد از آن بگوید * اللهم
 صل على محمد و برای رکعت سوم بر نیز دو نزد ابی حنیفه
 اكر لم يظ * اللهم صل على محمد به سهو در قعه اول بگوید
 سه سجده سهو لازم آید و بعد سب مالک تشهد باین صیغه
 است * التحيات لله الزاكيات لله الطيبات لله الصلوات
 لله السلام عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته السلام

عليها وعليها د الله الصالحين اشهد ان لا اله الا الله
 و اشهد ان محمدا عبده ورسوله * و چون رکعت دوم معه جلسه
 اول تمام شد بر خیزد و در نماز چهار رکعتی دو رکعت و در سه
 رکعتی یک رکعت به همان وضع و هیئت که گفته شد بگذارد
 الا در نمازهای فریضه بعد از فاتحه ضم سوره نه کند و در سخن
 و نواقل و وتر سورت هم بخواند و فاتحه خواندن درین مورد
 رکعات نزد ابی حنیفه سنت است و بندهب دیگران فرض
 است و بعد سجد های رکعت چهارم در نمازهای چهار رکعتی
 و بعد شبنج های رکعت سیوم در نمازهای سه رکعتی قعه
 اخیر کند و بندهب شافعی درین قعه بر سرین چپ به نشیند
 و پایی راست بدستور قعه اول دارد و به مذهب ابی حنیفه
 مثلی قعه اول بنشیند و زمان هر دو قدم از جانب راست
 بیرون کرده بر سرینها بنشیند در هر دو قعه و از پنجه مائشانه
 به پهلوی و از راع با بران منضم دارند و نزد شافعی هر سه انگشت
 دست راست سوای انگشت شهادت با بهام بند کرده بر ران
 راست به نهد و در هر دو تشهد اول و دوم نزد شافعی هر گاه
 به لفظ * الا لله * بر سه انگشت شهادت را برداشته
 بجانب یمین حرکت دهد و بعضی حنفیه هم عقده پنجاه و سه گرفته

دست راست را بران راست نهند الا در مرد و شهید
و قبیله * لا اله * گویند انگشت شهادت را بردارند و هرگاه الا اله
گویند باز به نهند و عمل بعضی علمای متأخرین حنفیه بر آنست که در
هر دو قعد مرد و دست را بی تکلیف بر مرد و را نهاده دارند و هرگاه
نوبت * الا اله * رسد مختصر و بنصر را از دست راست بند
کنند و انگشت میانه و ابهام را حلقه کنند و انگشت شهادت را
بر دارند و در قعدۀ اخیر تا آخر نماز بهمین صورت دارند و بعضی بهمین
وضع اختیار کنند لکن انگشت شهادت وقت گفتن * لا اله *
بر دارند و وقت گفتن * الا اله * باز نهند بعد از تشهد در قعدۀ

آخره بخوانند * اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کالصلیت علی ابراهیم
و علی آل ابراهیم انک حمید مجید اللهم بارک علی محمد کما بارکت
علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید * بعد از آن بنده سب
ابی حنیفه این دعا بخواند * اللهم اغفر لی و لوالدی و لجميع المومنین
و المومنات و المسلمین و المسلمات الا حیاء منهم و الاموات
و تابع پیروانینهم فی التیموات ربنا آت فی الدنیا حسنة و فی
الآخرة حسنة و قاعد اب الفار * و بنده سب شافعی بعد از
درود دعای خود و مادر و پدر و مومنین و مومنات کردن و بعد
از آن این دعا خواندن مستحب است * اللهم انی اعوذ بک

من عذاب القبر وعذاب الدين واعوذ بك من الجبر والكسل
 واعوذ بك من فتنة المحيا والممات واعوذ بك من فتنة المسح
 الدجال واعوذ بك من عذاب النار * وگفتن * اللهم اغفر لي ما
 قدمت وما أخوت وما أسررت وما أعلنت انت المقدم وانت الموفق
 لا اله الا انت انك على كل شيء قدير * نیز در احادیث صحیح آمده
 است و اگر امام باشد بر دعای اول اقتصار اولی تر است بعد
 از این دعانیت خروج از نماز بکند و اول بر جانب یمن روگردانیده
 بگوید * السلام علیکم ورحمة الله * لکن نزد شافعی فقط لفظ *
 * السلام علیکم * اول بار گفتن فرض است و لفظ * رحمة الله
 سنت است و نزد ابی حنیفه هر دو سنت است و بعد از آن
 بهمین نیج بجانب چپ سلام دهد و آن باتفاق سنت است
 الا بهد هب مالک که فقط یک سلام بدهد و آنهم اشجاره بسوی
 قبله کند و چپ و راست رو نگرداند و درین سلام باتفاق
 نیت بر ملایکه و مومنین حاضرین بکند * بحث ششم * در مکروهات
 و مفسدات نماز باید دانست که کلام کردن در نماز بسبب سهو باشد
 یا بهمه بقصد یا بخطا قلیل یا کثرا هم ازینکه برای اصلاح نماز باشد
 چنانکه اگر امام وقت قیام به نشیند و مقتدی گوید برخیز یا نه مبطل
 نماز است یا جماع الا بهد هب شافعی اگر کلامی قلیل بسبب کند مقصد

نماز نباشد و هر عمل کثیر مقصد نماز است و عمل کثیر را بنه قول
 تفسیر کرده اند اول اینکه هر عملی که عاده بد و دست کند اگر چه
 در نماز بیکدست کند عمل کثیر است و آنچه عاده بیکدست کند اگر چه
 در نماز بد و دست کند عمل قلیل است قول دوم اینکه این
 امر برای مصلی مبتلی گذاشته شود اگر نزداد و عمل کثیر است کثیر
 باشد و اگر قلیل داند قلیل است قول سیم اینکه اگر شخصی
 غیر آن مصلی را در عملی به بیند و به یقین داند که نماز نمی خواند عمل
 کثیر است و اگر شک کند که نمازی خواند عمل قلیل است و
 بحدث و باطل و شرب خواه بمسد باشد یا سهو یا جماع نماز باطل
 شود و قرائت قرآن و ذکر که از برای تفهیم کسی باشد همچنین
 است و انین و تاده یا گریه یا دوازده برای دنیا نذرانی حنیفه و
 مالک و احمد مطلقا مبطل است و نذر شافعی گریه یا خنده
 یا تهنیت بر وجهی باشد که از دو حرف صادر شود مبطل
 باشد و الا فلا و تطوییل اعتدال بعد از رکوع غیر از برای فوت
 و به تطوییل قعود بین السجده تین و بطول شک در نیت اگر
 رکعی گذاشته باشد و اگر نه به نیت قطع و به تردد در نیت و به
 تعاقب قطع نماز بر چیزی نذر شافعی نماز باطل شود و نذر امامیه
 نیز هر چه نافض عمارت است مبطل نماز است و کلام بد و حرف

یا نر یاده غیر از قرآن یا از قرآن و دعا اگر بخورد تفهیم از آن مقصود باشد و حرفی واحد اگر مفهم باشد و حرفیکه بعد از و مرده باشد و سکوت طویل و اکل و شرب و باز پس نگرستن و قهقه و دعای حرام و گریه که از برای امور دنیوی باشد و فعل بسیار که بر سبیل عادت آن را کثیر خوانند و به نماز تعلق ندارد و زیادتیی رکن مثلاً دو رکوع و سه سجده و غیر آن و دست بر هم نهادن در قیام خواه دست راست بر دست چپ نهد یا بر عکس آن و آمین گفتن در آخر فاتحه و سلام در تشهد اول و هر وجه که باشد مثلاً * السلام علیک ایها النبی یا السلام علینا و علی عباد الله الصالحین * این همه اشیا نزد آنها مبطل نماز است و اما مکروهات نماز عمل قلیل است و هر عملی که حسب عادت و بروی اعظم خلاف ادب است و کثیر نباشد و هر فعل عیب بشوب یا بریش یا بسجده و مسح خاک یا گاه بدست از پیشانی که وقت سجده چتپیده باشد اگر مانع حضور نباشد و مضایقه ندارد و الا مکروه است و مسح عرق از پیشانی مضایقه ندارد که به حدیث صحیح آمده است که آن حضرت صلی الله علیه و سلم عرق از پیشانی مسح کرد و هر عملی قلیل که مفید باشد بحدیث ابی حنیفه در نماز مکروه نیست و اگر از بطنی آید مسحوب

آن اولی است ازین که چکد و مکروه است شمار کردن آیات بدست و نزدایی یوسف و حمه مشایقه نیست و بعضی گویند خلافت در فرایض است و در نوافل باجماع جایز است و بعضی گویند خلافت در نوافل است و در فرایض باجماع جایز نیست و مکروه است کشادن انگشتان و شکستن آن به نهجیکه آواز براید از آن و مکروه است وقت رفتن بر کوع و سجود ثوب را بالا کشیدن و التفات در نماز به پنج و راست کردن به نهجیکه بعضی وجوه برگردد و اما التفات بافاق بصر مکروه نیست و در تشهد و جلسه بین اسجد بین اقعاً نمودن یعنی زانو ها و اطراف اصابع پایی بر زمین نهاده بالای پاشنه انگشتان و جواب سلام بدست دادن و چار زانو نشستن بنا عذر و سدل ثوب نمودن یعنی ثوب بر شانه انداختن بدین نهج که هر دو طرف آن ببرد و جانب مرسل باشد و دست باستین نه کند و اگر تمیص موجود باشد باو منسوب آن فقط به سر اوایل نماز گذاردن و آستین ها در نماز بالای آرد بشمار داشتن و با جامهای کشیفت بی عذر نماز گذاردن و اگر در نماز خامیاز آید به پشت کتف و من بردن و سرفه و تنگی نمودن با وضعت قدرت بردن آن و براق انداختن بر زمین همه مکروه است و اگر

روبروی مصلی یا بالایی سر او پاچپ و راست او تصاویر ذی
 روح باشد کلام یا نمرتبه که بی تکلف به نظر آید مکر و هاست
 باشد کراهت و مکر و هاست بر عمامه سجده نمودن و در نماز
 باستین یا مروحه باد گرفتن به عمل قلیل و در یک رکعت
 یک سوره را مکرر خواندن * تنبیه * در رخصت های که
 مسافر را در نماز است باید دانست که باجماع همه
 مسلمانان بر مسافری نماز چهار رکعتی یعنی ظهر و عصر و عشا
 بیش از دو رکعت فریضه نه می شود لکن در شرایط
 این رخصت و کیفیت و کمیت سفر اختلاف است نزد
 ابی حنیفه سفر هر چون که باشد خواه مباح یا حرام اگر سه
 شبانه روز راه داشته باشد این رخصت باشد و نزد
 بعضی از اصحاب او آن مقدراست پانزده فرسنگ
 هر فرسنگی دوازده هزار خطوة و بعضی هیزده فرسنگ
 گفته اند پس درین مدت سفر قصر صلوٰة و تقدیر مدت مسیح
 بر موزه تا سه شبانه روز منعقد شود و صوم رمضان اگر نه ارد
 و بایام دیگر قضا کند روا باشد و اگر روزه ترک نکند عزیمت بود
 باجماع الا بندهب احمد حنبل که ترک صوم در سفر افضل بود
 و بندهب دیگر این مدت سفر چهل و هشت میل است

هر میلی چهار هزار خطوه و هر در سفر مباح رخصتها نباشد و سفر
 مباح آنست که قصد شن مبتنی بر معصیت نباشد مثل راه
 زدن و از امام بر حق بغاوت و زیدن و گریختن بنده از خواجه
 و از ردن مادر و پدر و غیر آن اما اگر قصد اول سفر مباح باشد
 و در اشای سفر معصیت کند مانع رخصتها نباشد و سوای
 رخصتهای مذکوره نزد هر سه امام غیر ابی حنیفه جمع هم در ظهر و
 عصر و مغرب و عشاء در سفر مریض است پس خواه با ظهر
 عصر را جمع کند یا با عصر ظهر را و همچنین خواه با مغرب عشاء جمع
 کند یا با عشاء مغرب لاکن نیت قصر و جمع باید که در هر نماز بکند
 و همچنین بندهای غیر ابی حنیفه جمع بین الظهر و العصر و بین
 المغرب و العشاء بعد از باران سخت هم جایز است در غیر
 سفر اما بندهای ابی حنیفه و بعضی از اصحاب شافعی جز در عرفه
 و شب نحر در عرفات و مزدلفه اصلا جمع جایز نیست * مطلب
 سوم از مقصد سوم در آوردن ادعیه و اعمال مجربه ما ثور
 از یثرب خدا علیه الصلوة والسلام و الله اطهار علیهم
 السلام و شایخ عظام باید دانست که دعا طلب حاجت
 است از بار تعالی بشروع و اخلاص و نگاه بود که غرض از دعا مجرد
 حاج و شفا بود و بیشتر ادعیه خواص اولیاء الله که از ماسوی الله

اعراض نموده اند ازین قبیل تواند بود و بعضی گویند دعا آنست
 که مژوی باشد از شارع بتصریح یا تعریض و هر آنچه مژوی نباشد
 آنرا مناجات گویند و دعاهم بقول است و هم بفعل و اول یا
 به تصریح باشد چنانکه * رب اغفر لی اورد ب ارحمینی و غیره لک *
 یا بکنایه چنانکه * رب انی مظلوم * که این قول به تعریض طلب
 نصرت بر ظالم است و ثانی چنان باشد که همت بر حصول مطلوب
 بندد و اعتماد بر کرم و لطف مسئول غنه نموده سکوت ورزد
 و آن را بعبارت نه آرد و بعضی حکما این معنی را تسلیط و هم گویند
 و در دفع امراض و الالم و ضعف قوی و کلال بدن بغایت موثر
 دانند بلکه در مواد کاینات او را مستصرف پذیرند و علما را خلاف
 است در اینکه دعا کردن بهتر است یا ناکردن اکثر بر آنند که
 دعا کردن بهتر است عقلا و نقلما اما عقلا بنا بر آنکه احتیاج ممکنات
 طرف واجب الوجود از بد و وجود و افاضه جو ظاهر است و همه ممکنات
 در حد ذات خود ناقص اند و پیوسته بطرف واجب تعالی و
 تقدس در محمل قبول فیض و طلب کمال مستسب پس
 وقت آگهی از نقصان خود و تالم بفقدان لایق خود غلاوه سعی نمودن
 در تکمیل نقصان و تحصیل مفقود و ارتیاض با موریات سب
 و لایق بدان اگر از حضرت ذی الجلال بزبان نیز طلب آن کنند

بشتر باشد * و اما نقلاً فاقوله تعالى ادعوني استجب لكم و لقوله والله

الاسماء الحسنی فادعوه بها و لقوله ادعوني ثم تضرعا وخفية و

لقوله ادعوه خوفا وطمعا ولما ورد في الحديث لا يرد القضاء

الا الدعاء ولا يزيد في العمر الا البر والحديث الدعاء ينفع مما ينزل

ومما لم ينزل والحديث من فتح له بابا من الدعاء فتحت له ابواب الجنة *

و سواي آن بسیاری از آیات و احادیث است که در حکم

دعا کردن و منافع آن وارد شده و جمعی گویند که دعانا کردن

بشتر است بلکه ترک آنرا جزو لازم رخصا و تسلیم دانند و انمعنی

هم مستنبط است از قول سید احمد زروق که در شرح حزب البحر

سید الشیوخ شیخ ابوالحسن شاذلی رحمه الله میفرماید که دعا

و ذکر و غیر آن قدر را تبدیل نماند و قضا را تغییر ندهد و جز این نیست

که دعا و دینی است که مقرون است بسبب مثل اقتران صلوة

بوقت و مرتب است بران اجابت مثل ترتیب ثواب بر صلوة

و بالجملة آن مفید است همان مقصد و لطیف را که در قضا است

و سهولت امر را بر نفس تا آتش احتیاج که مراد و مقصود

طلب است سرده شود پس باید که به تفویض تسلیم امر

بر خدا متوجه شوی و در آنچه طلب میکنی حسن ظن داری با خدا

و تابع شوی رخصا و تسلیم را انتہی و احتیاج این جماعت بوجه

است اول اینکه در دعا مطلب دنیا باشد یا آخرت نشاید که
مطلب دنیا باشد چه دنیا آنقدر رندارد که آنرا عقلا از حضرت
باری طلب کند و نشاید که آخرت باشد زیرا که آخرت خط
است و طالب خط طالب حق نباشد و اگر مطلوب از دعا
حق است پس حق را بطلب نتوان یافت پس طلب
عبث باشد دوم اینکه حق تعالی عالم است و قادر اگر آنچه
مطلوب بنده است مصلحت او در آن باشد پس
بی سوال بدهد و اگر مصلحت او در آن نباشد پس سوال کند
یا نماند باید که ندهد و در هر دو صورت سوال عبث باشد سیوم اینکه
آنچه اصلح برای بنده است برحق تعالی واجب است یا نیست اگر
واجب است پس بدعا چه حاجت و اگر واجب نیست نشاید
که غیر اصلح واقع شود چه حق تعالی بنده را از شر و فساد نهی فرمود
پس بطریق اولی آنچه فساد او در آن باشد او خود نیز نکند
پس طلب عبث باشد و در هر دو صورت یکمن که بنده اصلح
خود را ندانسته غیر اصلح طلب کرده باشد و خواهشمند مضرت
خود باشد گو خداوند تعالی آنرا نخواهد کرد چهارم اینکه عند الله
مطلوب بنده معلوم الوقوع است یا معلوم الالّا و وقوع اگر
معلوم الوقوع است خود بی دعا حاصل شود و اگر معلوم الالّا و وقوع

باشد وقوع آن محال بود اگر دعا کند و اگر نکند و اصل اینست
 که حسب مراتب عباد و قول محلهای صحیح دارند کسانی
 را که رضا و تسلیم قلبی است آنها تابع فرمان اند از نفس دعا
 و ترک دعا علاقه ندارند و آنها که رضا و تسلیم ندارند الا الفاظ
 پس بر آنها طلب دعا واجب است و این خلاف محمول
 و موقوف فقط بر دعانیت درین عالم اسباب جملة اسباب محل
 خلاف اند پس کسانی که دعا را خلاف رضا فهمند
 و او غذا را هم چنان دانند و در طلب آنهم تابع فرمان باشند
 نه تابع نفس * و صل * در بیان از منته و امانه دعا باید دانست
 که در اجابت دعا اوقات و از منته را مدخلی ندارد است
 و هر قومی برای آن وقتی معین ساخته اند عتاییه گویند که دعا بعد از
 اجتماع و استقبال باید کرد و ضایعه گفته اند که وقت اقتران
 راس و مشتری یا مقارنت هر کوهی که باشد با کعب
 الخفیب دعا باید کرد و نزد مسجیان هرگاه کعب الخفیب بر نصف
 النهار رسد دعا مستجاب میشود و ابوالحسن بیهقی در ذخایر
 النکاح آورده است که بهترین وقت از برای دعا آن است که
 مشتری مقارن کعب الخفیب باشد و راس و قمر نیز مقارن
 یا متصل و طالع وقت باید که نوزدهم درجه سرطان باشد و سیوم

درجه حمل عاشر باشد و اگر بسیت و نه درجه سرطان طالع
 باشد پانزدهم درجه حمل عاشر بود و اگر سیوم درجه اسد
 طالع باشد بسیت و یکم درجه حمل عاشر بود پس اگر از
 نوزدهم درجه سرطان آغاز دعا کند و تا این وقت تمام شود بنیایت
 محمود بود و در وقت مقارنت زهره و زحل از دعا احتراز باید
 و پیش از چنان قمر از استقبال منصرف شود و با سعدی
 متصل باشد وقت اجابت بود و بهترین استقبال آن بود که
 قمر در میزان باشد و آفتاب در حمل به بسیت و یکم درجه و پیش
 نصاری و قتی که قمر از مشتری منصرف بشود و بر اسس متصل
 گردد بهترین اوقات دعا است و یعقوب ابن اسحاق
 کندی آورده است که در وقت دعا کردن باید که سعدی
 در طالع بود و سعدی دیگر در رابع و قومی دیگر گفته اند باید که
 سعدی دیگر در عاشر بود و سعدی دیگر در رابع و باید که آن
 هر دو سعد مشرقی باشند و از نحوس بری و محترق و راجع
 نباشند و بعضی گفته اند اگر دعا برای آخرت کنند باید که ماه در خانهای
 زهره باشد و متصل به مشتری و اگر از برای دنیا کنند باید که ماه
 در خانهای مشتری باشد و متصل به زهره و اگر برای طلب ضیاع و
 عقمار بود باید که متصل به زحل باشد و اگر برای طلب علم کنند

باید که بقطار و متصل باشید و بعضی گفته اند که هر وقت که عطار از
 یا مریخ متعارن گفت الخضیب باشد وقت اجابت دعا است
 و پیش این اهل اسلام آنست که بنده باید که همه اوقات
 بنده که حق تعالی مشغول باشد اما در اوقات چند بیشتر
 و بجد تر باید بود همچو رجب به تخصیص در شب آدینه که در اول
 رجب باشد و روز پانزدهم و بستم او و شعبان به تخصیص
 روز پانزدهم و شب او و رمضان به تخصیص شب نوزدهم و
 بست دیکم و بست سیوم و بست و پنجم و بست و هفتم
 و بست و نهم آن و شب جمعه آخر آن و ذوالحجه به تخصیص
 عشره اول آن و محرم به تخصیص روز عاشوره و ایام بیض
 هر ماهی که علی الاعرف سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم است و
 جمله روزهای جمعه از هر ماهی و شب آن و عادر وقت سحر بهتر
 بود از اوقات دیگر چه حق تعالی می فرماید * وبالاسحار هم یستغفرون
 و در اخبار آمده است * من اخلص ليله اربعین صباها ظهرت
 بذابیح التکمه من قلبه علی اسانه * این عطار گفته است دعا را
 چهار چیز است ارکانست و آنچه است و اوقات است
 و اسباب است پس ارکان آن حضور قلب است
 و وقت و تضرع و تعلق قلب بخدا و قطع آن از آسباب

واجب آن صدق است و اوقات آن اسکار است و انساب
 آن صلوة بر پیغمبر و آل او صلی الله علیه و سلم است و همچنین
 در روز آدینه ساعتی است که از برای دعا بهترین وقتی است
 مگر علماء را در تعیین آن خلاف است بعضی گویند که آن وقتی است
 که امام بر منبر رود تا گذاردن نماز و نزد بعضی پیش از زوال
 وقتی که مردم در تهیه نماز باشند و بعضی گویند بین الخطبتین است
 و بعضی گویند آن وقتی است که امام روی بمحراب آرد و جمعی
 گویند که زمان رکوع اول است و قومی گفته اند آن وقت معین
 نیست هر که خواهد آنرا در یا بد تمام روز جمعه بعبادت و دعا
 مشغول باشد و بعضی گفته اند آن وقت غروب آفتاب است
 از روز جمعه و بر این قول اخیر اکثر علماء رفته اند و از شیخ سعد الدین
 حموی ماثور است که هر که در شب چهاردهم ماه ذران وقت که ماه
 بربیان آسمان رسد وضو بسازد و دو رکعت نماز بگذارد و هر چه
 خواهد از قرآن و زید بخواند و بعد از سلام این آیت از سوره یس بخواند
 والقمر قد رنا ه منازل حتی عاد کالعر چون القدریم لا الشمس
 یبغی لهما ان تد رک القمر ولا اللیل سابق الغهار و کل فی فلك
 یسجون * پس سجده کند و بگوید * اقسام بالله علیک بالاسیر
 الا خضر و الاحمر و السرا المکنون و المختزون فیه * و حاجت

خود بخواند هر حاجتی که دارد در ماه اول یا سیوم یا پنجم یا هفتم
 روا شود و همچنین زمانی که غازیان در صف قتال باشند دعا
 مستجاب شود و نیز وقتی که باران بارد * و چنانکه زمان راد را اجابت
 مدخل است مکانز اینز در آن اعتباری تمام است پس در کعبه
 و مسجد الحرام به تخصیص در مقام ابراهیم و ائمرم و بمکافات
 جبراسرد و حلیم و زمرم و زیر میزاب و در عرفات و در مدینه
 رسول صلی الله علیه و سلم و مسجد نبوی به تخصیص میان منبر
 و قبر پیغمبر صلی الله علیه و سلم و در بقیع و مشاهد انبیاء
 حلیم السلام و مراقبه اولیا و در قبه نشرا و بیت المقدس
 و مسجد اقصی و سایر مساجد با اجابت نزدیکتر باشد از آنکه
 در مواضع دیگر و در بقیع و کنشت و کلپساده تشکده و
 خرابات و شرابخانه و نانهای مصور و مواضع مقصوبه و میان
 مسخرگان و فساد و کسانیکه جا مبای حرام پوشیده
 باشند با اجابت کمتر مقرون گردد بلکه مکرره باشد * و صل *
 در شرایط اجابت دعا و سبب تاثیر اجابت باید دانست که
 دعا کنند یا مضطر باشد یا غیر مضطر اگر مضطر باشد در
 رعایت شرایط معذور و مجبور است و اگر غیر مضطر است
 او را شرایط بسیار رعایت باید کرد تا مگر با اجابت مقرون گردد

و ان شرایط بعضی بظاهر تعلق دارد و بعضی بیاطن آنچه تعلق
 بظاهر دارد ترک کبایر است و عدم اصرار بر صغایر و طهارت
 و طیب ملبس و مطعم یعنی حلال و پاک و روزه داشتن و اگر
 از جلالی و جمالی یعنی حیوانات و آنچه از حیوانات پیدا شود
 احترام نماید اولی بود و التزام صدق و از گناهان ماضیه بنهاییت
 تضرع از قلب استغفار و توبه نمودن و بهیأت پشندیده یعنی
 با ادب نشستن و از حرکات ناپسندیده احترام نمودن و صدقه
 دادن و بوی خوش با خود داشتن و جامها از دس پاک کردن
 و موسی را شانه کردن و ناخن چیدن و موسی ز بار و بغل پاک کردن
 و توبه بقبله و کثرت صلوٰۃ بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 و دستها وقت دعا بلند کردن و خشوع و خضوع و گریه و زاری
 هر چه تمامتر و امید قبول قوی داشتن و اختیار ادعیه ماثوره از
 حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم دانیده ای و مشایخ
 کبار و اگر چه بعض الفاظ ادعیه را در اجابت دعا دخلی تمام است
 لکن اثر الفاظ اکثر موقوف بر اجازت مشایخ و ارباب غایت
 بادای زکوة و غیره است و توبه بمعانی ادعیه و عمل بران از
 ضروریات است و الا سخت بعید از عقل است که بتلفظ
 الفاظ چند بدون مراعات شرایط با وصف اقبالی خود بمنهیات

و منكرات مستجاب الدعوات گردد * آلا ما شاء الله
و من افاض عليه الجود والكرم * يا باثر زبان برگزیدگان و وجود
آن درین عالم از قبیل محالات است چه بداهت عقل شاهد است
باینکه بنا تشبیه اگر درین عالم اسباب شخصی که محض طاغی
و نافرمان بردار سلاطین و امر باشد و دفعه در همان حالت
طغیان و نافرمانی یا ضعف اصرار و استبداد قلب بران صرف
بزیان چیز می طلب کند بخرای آن و بال و کال یابنده اجابت
مسئول چه جای بارگاه سلطان السلاطین و احکم الحاکمین که
بر جملة مرادات و مطالب مطیع است و همه خبایا و اسرار
بر او واضح و آشکار پس در اینجا صرف تلفظ بالفاظ چند بی حصول
و شریط بگونه موجب قبول تواند بود * اعاذنا الله وایاکم
من ثمرات القهر و الجلال * شاید در حدیث صحیح آمده است
که روزی آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود * من لم یکن
صلوته کصلوتي فهو مردود من الله * یعنی نه که نمازش مثل
نماز من نباشد پس آن نماز مردود و نامقبول است صحابه مضطرب
شده عرص که دزد یا رسول الله بودن نماز میان مثل نماز آنحضرت
از محالات است فرمود که یکبار بعد از نماز این استغفار سه
بار بخواند نمازش مثل نماز من باشد * استغفرا لله ربی

من کل ذنب اذ نبه عیال و خطاء و سراً و علانیة و اتوب الیه
 من الذنب الذی اعلم و من الذنب الذی لا اعلم و ادت علام الغیوب
 و لاحول و لا قوة الا بالله العلی العظیم * پس تصور باید کرد که
 چگونه عقل قبول کند که صرف بزبان آوردن این چند القاط
 نمازش مثل نماز پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم باشد مگر مراد
 اذان همان است که حب مضمون این استغفار توبه کند
 بعد هر نماز سه بار و در این زمان اکثر در عوام بلکه قدمی بالا اذان
 مشاهده میشود که به تحسین اعمال و ادعیه همت تمام برگزینند
 و مطلق پاس شد ایط ملحوظند ارید و تلفظ بالقاط ادعیه را موثر
 فهمند و حق این است که بعد از اتمام و تکمیل شرایط دعا بر
 زبانی که بکند و بهر پنج که طلب دارد امید اجابت است آری ادعیه
 ماثوره و آنچه بان از شاخ کرام مجاز شد درین وقت تیر بهدف
 باشد و ملحان بوارق افضال و عنایت ایزدی که مردم و هر آن
 بر هر فاشق بلکه کافر و مشرک میشود و عطای موصول آنها را
 ببعض هنگام مقارن دعای آنها میکرد اند تکیه بر آن نمودن اذان
 جنس است که آدمی درین عالم اسباب همیشه منتظر
 باشد که اینک خزانة قارون بدست من می آید یا زود باشد که
 من بادشاه میشوم گو حکم باستحاله آن عقلا و نقلانمیتوانند شد

نگر همپوشن شخص را عقلا با آنچه تجیر کنند ظاهر است و اما شخاصیکه
دعای آنهاست تجاب است پس مضطر است و مظلوم اگر چه
فاسق یا کافر باشد و دعای پدر برای اولاد خود و دعای امام عادل
برای رعایا و دعای مرد صالح و ولد بار بوالدین خود و دعای مسافر
و دعای صایم وقت افطار و دعای مسلم برای برادر مسلم
که بغیبت او کند و دعای مسلم اگر بظلم و بقطع رحم دعا نکند
و نگوید که دعا کردم و مقبول نشد بالجمله ادعیه و اذکار که اینها مرقوم
میشود اول آنست آنچه در کتب حدیث بطریق اهل سنت
و جماعت مرویست و هم اعمال و نیرها که منسوب بمشایخ
کرام است و اکثر از آن آنست که باین پنج تخمیر از بزرگان
و مشایخ رسیده و این پنج تخمیر زبان مبارک شده است و بعد از آن
بعضی از ادعیه که بطریق امامیه مرویست هم مذکور گردد در حدیث
آمده است که اسم اعظم آنکه اگر به آن دعا کند قبول فرماید و اگر سوال کند
عطا فرماید اینست * لا اله الا انت سبحانک انی كنت من الظالمین *

و در ایت دیگر اینست * اللهم انی استعینک بانى تشهد انک انت
الله الذی لا اله الا انت الاحد الصمد الذی لم یلد ولم یولد ولم
یکن له کفو احد * و در روایت دیگر اینست * اللهم انی استعینک
بان لك الحمد لا اله الا انت وحده لا شریک لک الشعان المغان

بدیع السموات والارض یا ذا الجلال والاكرام یا حی یا قیوم *
 در اخبار آمده که شنید آن حضرت صلی الله علیه و سلم
 مردی را که گفت * یا ذا الجلال والاكرام * پس گفت به تحقیق
 استجابت کرده شد برای تو پس سوال بکن و بروایت
 دیگر آمده که فرشته ایست موکل برای شخصی که بگوید *
 یا ارحم الراحمین * پس کسیکه سه بار آنرا بگوید فرشته می گوید
 به تحقیق ارحم الراحمین متوجه شد بر تو پس سوال بکن و
 بروایت دیگر آمده که آن حضرت صلی الله علیه و سلم گذشت
 بر مردی که می گفت * یا ارحم الراحمین * پس فرمود سوال
 بکن به تحقیق خدا نظر کرد طرف تو و بروایت دیگر آمده است شخصی که
 سوال کند از خدا جنت را سه بار جنت گوید بار الهام داخل کن
 او را در جنت و کسیکه پناه طلبد از خدا روز سه بار در روز
 گوید بار الهام پناه ده او را از روز و در حدیث آمده است که هر
 کسی که سوال کند از خدا باین پنج جمله هیچ چیز طلب نکند از خدا
 مگر آنکه عطا کند او را * لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملك وله
 الحمد وهو على کل شیء قدير لا اله الا الله ولا حول ولا قوة الا بالله *
 در حدیث آمده است که سید استغفار هر که بخواند در روز
 و او را به ان یقین حاصل است و در ان حالت بمیرد پس

او از اهل جنت است و هر که بخواند او را بشت و او را
 بدان یقین حاصل است و بمیرد پس او از اهل جنت است
 و معنی حصول یقین بدان این است که آنچه مضمون آنست
 بی ریب و تردید در دلش حاصل و وثاق باشد و آن این است *
اللهم انت ربی لا اله الا انت خالقنی و انا عبدك و انا عابدك
و واعدك ما استطعت احدك من شرم صنعت ابوء لك بنعمتك علي
و ابوء بذنبي فاغفر لي فانه لا يغفر الذنوب الا انت * در خبر است
 هر مسلم را باید که بعد هر نماز سه بار استغفار کند و آیه الکبرستی
 بخواند * و سبحان الله سی و سه بار و الحمد لله سی و سه بار
 و الله اکبر * سی و سه بار بخواند که مجموع نود و نه بار شد
 و بنا بر اتمام عدد صد یک بار بگوید * لا اله الا الله و احد لا شریک له
 له المملک و له الحمد و هو علی کل شیء قدير * در خبر است که
 سیبعات عشر خضر علیه السلام یکی از مشایخ کرام تعلیم
 فرمود که ده چیز است که هفت هفت بار بعد نماز صبح و بعد نماز
 عصر اگر می خواند باشد از جمله آفات دنیا و خصوص دزدان
 و قطاع الطریقان محفوظ ماند و این رو سیاده را بخواندن آن
 سیدی و سندی و مرشدی حضرت شاه میر محمد کاکوری
 قدس الله سره التریز که یکی از مشایخ قلندریه بودند امر

و اجازت فرمودند و از زبان فیض ترجمان ایشان بنقل یکی از
 مشایخ کبار شنیدم که می فرمودند سجد است آنکه بخواند
 آن را و شقی است آنکه نخواند آنرا و نیز بر وایت این ورد
 سموع شده که شخصی را التزام ورد آن بود روزی
 بسکلی دزدان یا راه زنان او را محاصره کردند معاهده سوار که
 سرند داشتند بر اسپها ظاهر شدند و او را از آن تهلکه محافطت
 کردند و آن ده سواران موکلان سبعات عشر بودند و سبب سحر
 نداشتن سواران این بود که او سبعات عشر بدون بسم الله
 میخواند از آن روز او التزام بسم الله هم نمود و آن این
 است اول * سوره فاتحه * بعد از آن * قل اعوذ برب الناس
 بعد از آن * قل اعوذ برب الفلق * بعد از آن * قل هو الله *
 بعد از آن * قل یا ایها الکافرون * بعد از آن * ایها الکوسی
تاد هو العلی العظیم * بعد از آن * سبحان الله و الحمد لله و لا
اله الا الله و الله اکبر * بعد از آن در دو صیغه آن مختلف
 است آنچه بورز این گم نام است این است * اللهم صل علی سیدنا
محمد و علی و آله و سلم * بعد از آن دعای مغفرت
 باین صیغه * اللهم اغفر لی و لوالدی و لمن توالد و لجميع المومنین
و المومنات * بعد از آن این دعا * اللهم افعل بی و بهما و بهم

ما جلاد و جلافي الد بن والد نيا والاخرة ما النبي له اهل ولا تفعل
 بتا يا مولانا ما نحن له اهل انك ضغور رحليم جواد كريم بملك
 بر در وف رحيم * هر یکی ازین ده هفت هفت بار بخواند و اول
 و آخر در دهم ضم کند در حدیث آمده است که هر که این دعا قبل طلوع
 آفتاب و قبل غروب هفت هفت بار با درود اول و آخرین هفت
 هفت بار هر روز بخواند از جمله آفات و مصایب دنیا محفوظ و مضمون بماند
 * تحصنت بالله لا اله الا هو الهی و اله کلشی و اعتصمت به هودی
 رب کلشی و توکلت علی الهی الذی لا یمرت و اعتد فعت الشر
 بلا حول و لا قوة الا بالله جسبی ارب من العباد جسبی الخالق
 من المخلوق جسبی الرازق من المرزوق جسبی الذی هو جسبی *
 جسبی الذی بیده مکتوبات کل شی و هو یجیر و لا یجار علیه
 جسبی الله و کنی سمع الله لمن دعا لیس وراء الله سر می جسبی
 الله لا اله الا هو عایه توکلت و هو رب العرش العظیم * این دعا
 در سنن ابی داود مرویست لکن از در این گم نام بفرق
 یک لفظ که در حدیث « ایس وراء الله مرمی * واقع است
 و اجازت شیخ باین گم نام با لفظ * لیس وراء الله در می * است
 و گو در صحت این لفظ بحسب مساعده درین مقام کلام باشد
 مگر بهین پنج ورد این گم نام است مرویست که حسن بن علی

طلبه‌ها السلام هرگاه معاویه بن ابی سفیان در ارشال و به
 معینه تأخیر نموده خواست که انرا طلب نموده بضروریات و شاید
 خود که در آن زمان روداده بود و صرف نماید و برین عزم را نسخ
 بود که خواب کرد و در خواب رسول الله صلی الله علیه و سلم
 را دید که می فرماید ای حسن می خواهی که طلب کنی چیزی از
 بنده شل خود یعنی در عیدیت و خدا بر هر چیز قادر است عرض
 کرد پس چه چاره سازم فرمود بگو: اللَّهُمَّ أَقْذِفْ قَلْبِي رِجَاءَكَ
وَأَقْطَعْ رِجَائِي عَنْكَ سِوَاكَ حَتَّى لَا أَرْجُو غَيْرَكَ اللَّهُمَّ وَمَا ضَعُفَتْ
هَنَةٌ قَوْلِي وَقَصْرُ عَنَّةِ عَمَلِي وَلَمْ تَخْتِهِ إِلَيْهِ رَغْبَتِي وَلَمْ تَبْلُغْهُ مَسْئَلَتِي
وَلَمْ يَجْرَ عَلَيَّ لِسَانِي مِمَّا أُعْطِيتُ أَحَدًا مِنْ آلِ وَلِيِّنَ وَالْآخِرِينَ
مِنَ الْيَقِينِ فَخَصَّنِي بِهِ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ * پس بخواند آن
 را چون صبح شد معاویه پانزده هزار درهم یا دینار در سال
 داشت دعای حضرت آدم طلبه السلام برای تو سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ
أَنْتَ تَعْلَمُ سِرِّي وَعَلَانِيَتِي فَأَقْبَلْ مِنِّْي وَتِي وَتَعْلَمُ حَاجَتِي فَأَعْطِنِي
سُؤْلِي وَتَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي فَارْزُقْنِي اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْأَلُكَ
إِيمَانًا يَبْشُرُ قَلْبِي وَيَقِينًا صَادِقًا حَتَّى أَعْلَمَ أَنَّهُ لَنْ يَصِيبَنِي إِلَّا مَا كُتِبَتْ
لِي وَارْزُقْنِي الرِّضَا بِمَا قَسَمْتَ لِي يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ *
 مرویست که عهد الملک بن مروان، حجاج بن یوسف ثقفی

نوشت که انس بن مالک خادم رسول الله صلی الله علیه
 وسلم را ببیند و اکرام و اعزاز بر ته نماید و جایزه نیک دهد
 چون حجاج بنده است او رضی الله عنه رسید و راهری از و
 بسبب اظهار حق بر آشفت و گفت والله اگر کتاب
 امیرالمومنین در حق تو نبی بود اینک گردن تو می زدم انس
 فرمود که تو هرگز بر آن قدرت نداری گفت چرا فرمود ازین
 جهت که رسول الله صلی الله علیه وسلم مرا چیزی تعلیم فرموده
 است که بان سبب نمی ترسم از شیطان و نه از سلطان
 و نه از درنده حجاج گفت پس برادر زاده خود را تعلیم کن
 و مراد او پسر خودش بود که محمد نام داشت پس او انکار کرد
 و هرگاه وقت موت او قریب رسید راهری آنرا که ابان بن
 عباس است تعلیم کرد و گفت یکم از خدا ترس و او را
 تعلیم کن و آن دعا این است بسم الله الرحمن الرحیم
الله اکبر الله اکبر الله اکبر بسم الله علی نفسی و دینی بسم الله علی امالی
 و مالی بسم الله علی نفسی اعطانی ربی بسم الله خیر الاسماء بسم الله
 الذی لا یضر مع اسمه شیء فی الارض و لا فی السماء بسم الله
 افتتحت و علی الله توکلتم الله ربی لا اشرک به شیء اللهم انی استأثرتک
 بخیرک من خیرک الذی لا یعطیه احد غیرک عز جارك وجل ثناؤک ولا

الله غيرك احمقطني من كل ذي شر خلقته لا حترز بك منهم وا قد م
 بين يدي بسم الله الرحمن الرحيم قل هو الله احد الله الصمد
 لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا احد ومن خلقي مثل ذلك وعن
 يحيى مثل ذلك وعن يساري مثل ذلك ومن فوقي مثل ذلك ومن
 تحتي مثل ذلك * حرز مجرب * اگر داخل شود انسان بر کسیکه
 از شر او میترسد پس بخواند * که بعضی هم عسق * که این
 ده حرف است و بخواند هر حرف انگشتی از انگشتان
 دستهای خود بر بندد پس از ابهام دست راست شروع
 کند و با ابهام دست چپ ختم کند پس هرگاه جمله انگشتان بند
 کرد سوره فیل آهسته بخواند پس هرگاه بلفظ * ترمیههم *
 رسد آنرا ده بار بخواند و هر بار یک انگشت از انگشتان مضموم
 بکشد چنانکه بند کرده بود و بعد از آن سوره را تمام کند از شر
 آن محفوظ ماند و این عمل عجیب و مجرب است * حرز مجرب *
 اگر کسی بدست دشمنی یا ظالمی گرفتار شود و هلاکش خواهد
 ده روز سوره فیل هر روز هزار بار بخواند و روز دهم بر آب جاری
 نشیند و بگوید * اللهم انت الحاضر المحيط بمكنونات الصمائر
 اللهم عز الظالم وقل الناصر وانت المطلع العالم اللهم ان فلا نا
 ظلمني واذني ولا يشهد بي لك غيرك اللهم انك ما اكله فاهلكه

اللهم سوبله سوبال الهوان وقمصه قميص الردي اللهم اقصفه
 واین کلمه را ده بار گوید بعد از آن بگوید * فاخل هم الله بذنوبهم
 وما كان لهم من الله من واق * پس به تحقیق که خدا آنها را پاک کند
 و او را کفایت کند شر او را * حرزمجرب * برای دفع
 وحشت و خوف و رنج و دشمن و قرض و جهت خلاص از قید و
 برای هدایت از ضلالت * بسم الله ذي الشان عظیم البرهان
 شد بد السلطان کل يوم هو فی شان اعدا با الله من الشيطان
 ما شاء الله کان لاحول ولا قوة الا با الله * نقل است از حضرت
 غوث صمدانی هر شبی که پیش آید سه هفته یا چهار هفته
 این درود هفته بخواند اگر کسی را فرزند نرینه باشد روزی
 شود * ایاک نعبد و ایاک نستعین * روز شنبه * یا حی یا قیوم *
 روز یکشنبه * حسبی الله * روز دوشنبه * یا رحیم یا غفور *
 روز سه شنبه * لاحول ولا قوة الا بالله اعنی العظیم *
 روز چهارشنبه * یا ذا الجلال والاكرام * روز پنجشنبه
 لا اله الا الله الملك الحق المبین * روز جمعه هر یکی ازین ادعیه
 پنج هزار بار بخواند مقول است هر که هفتصد و هشتاد
 و شش بار * بسم الله الرحمن الرحیم * بخواند
 و بعد از آن یکصد و سی و دو بار درود فرستد چری

سوال بکنند از خدا اگر اینک عطا کرده شود و اگر مواظبت کند بر آن
عجب نیست که مستجاب الدعوات گردد و هر که اکثر کند
ذکر آن هیبت با روزی شود در عالم علوی و سفلی و در آن
سر اسم اعظم است حضرت جد امجد طالب الله ثراه
بخط خاص خود در ریاض رشک ریاض بی ذکر مستقول عنه ارقام
فرموده اند که بعینه ترجمه آن نموده می شود و تریاق مجرب در
اجابت دعا است که بر روایت ابن مسعود رضی الله عنه
بما رسید گفت که گفت رسول صلی الله علیه و سلم کسیکه اراده
کند از شما چیزی را از امر دنیا و آخرت پس باید که وضوی
کامل کند و دوازده رکعت وقت شب یا روز بخواند و در هر
رکعت دو مرتبه فقط تشهد بخواند و سلام بدهد پس هرگاه در آخر
نماز به نشیند پس باید که تا کند بر پروردگار خود درود فرستد
بعد از آن تکبیر گفته سجده رود و بخواند در سجده سوره
فاتحه هفت بار و آیه الکرسی هفت بار بگوید * لا اله الا الله
وحد له لا شریک له له المملک و له الحمد و هو علی کل شیء قدیر *
و ده بار بعد از آن بگوید * اللهم انی استلک بمعاقن العز من عرشک
و منتهی الرحمة من کتابک و اسمک الاعظم و جدک الالهی و
کلما تک التامة * پس سوال کند و بیان کند حاجت خود را

بعد از آن سحر بردارد و سلام دهد بر زمین و شمال خود فرمود صلی الله علیه و سلم بر هر یزکن از اینکه تعلیم کنی سفه را پس دعا کنند از پروردگار خود و مستجاب گردد این حدیثی جلیل است که من و جماعتی از علما آن را تجربه کردیم * طریق ختم خواجگان * قدس الله سره ادرهم نیز منقول از ریاض رشک ریاض مرهمی و مطلب که مسمت پیش آمده باشد این ختم را بکنند ان شاء الله تعالی حاصل شود طریق ختم این است اول وضو کرده دو رکعت نماز شکر وضو بکنند و بعد از آن دو رکعت به جهت ارواح خواجگان برگزارند و بعد از آن دو رکعت دیگر برای برآوردن حاجات در هر رکعت سوره فاتحه یک بار و آیه الکرسی هفت بار بعد از آن دعای الفتح ده بار بخوانند و آن دعا این است * یا فتیح الابواب یا مسبب السباب یا مقلب القلوب و الابصار یا دالیل المستحیرین یا غیاث المستغیثین اغثنی تو کلت علیک یا ربی و افرض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم بعد هفت بار فاتحه مع بسم الله بخواند و صد بار در دو فرستاده باین صیغه * اللهم صل علی محمد و آل محمد و علی آله و اوصیائه اجمعین * و هفتاد و نه بار اللهم انزل علینا من السماء ماء و افرغها فی قلوبنا و اخرجنا من ظلمات القلوب و اخرجنا من ظلمات القلوب و اخرجنا من ظلمات القلوب بخواند و یکبار سوره اخلاص مع بسم الله بخواند و صد بار صلوات فرستد ان شاء الله تعالی سه روز بگذرد که مطلب حاصل

شود نماید که با خلاص تمام بخواند و شک نیارد و این طریقی
 است که حضرت خواجه عبداللہ شہید قدس سرہ به برادر
 شرف القلب حسن نوشته فرستاده اند و اسامی خواجهای
 بزرگوار این است خواجه حسن بصری خواجه عثمان فارونی
 خواجه احمد ہمدانی خواجه عبداللہ انصاری خواجه معین الدین
 چشتی خواجه قطب الدین بختیار کاکی خواجه ابواسحق خواجه
 فرید الدین مہمود خواجه نظام غیاث نوری سر قندی
 خواجه معروف کرخی * طریق دیگر ختم خواجگان * اول باید کہ فاتحہ
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و آل اطہار و صحابہ ابراہیم
 خضو صابار و احباب حضرت خواجگان بخواند و بعد ازان بہ جهت
 بر آمدن مہمات صد مرتبہ درود بر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 فرستد بعدہ سورہ فاتحہ ہفت بار اگر ہفت کس باشند
 یک یک مرتبہ بخوانند و اگر پنج باشند سہ کس یک یک مرتبہ و دو کس
 دو دو مرتبہ و اگر سہ کس باشند دو کس دو دو مرتبہ و یک کس
 سہ مرتبہ بخوانند بعدہ الہم شرح ہفتاد و نہ مرتبہ و ہزار
 و یک مرتبہ سورہ اخلاص بخواند پس ازان باز سورہ فاتحہ ہفت بار بعدہ
 درود صد بار بخواند و این ہمہ را با بسم اللہ و صحیح بخواند و
 نہتر آن است کہ بر شیرینی و اگر پیدا نشود بر تخم بخواند و از

شب جمعه شروع کند اگر اول مرتبه مقصود حاصل شود بهتر و
 الا تا سه شب جمعه مداومت کند البته بحکم خدا مقصود بکفایت
 رسد و اگر درین عرصه هم معطل شود تا هفت شب جمعه بخواند
 خواجهای مذکور این اند خواجه بایزید بطامی خواجه ابو الحسن
 خرقانی خواجه یوسف هندانی خواجه عبدالخالق غجدانی * هر ز آخر *
 اگر کسی برنجی یا بلای سرقتار شده باشد چنانچه هیچ علاج دفع
 نگردد روز آدیند بعد از نماز دیگر یعنی عصر تا وقت غروب به هیچ
 چیز مشغول نشود مگر بدکرا این سه اسم * یا الله یا رحمن یا
 رحیم * بالقطع از آن رنج خلاص یابد در تفسیر مدارک مذکور
 است که هرگاه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم مسحور شد
 پس مریض گردید و فرشته در حالت خواب آن حضرت
 صلی الله علیه و سلم آمدند یکی از دیگری گفت حالش صلی الله
 علیه و سلم چیست دیگری گفت مسحور شد پرسید که ام
 کس مسحور کرد گفت لبیبه بن اعصم یهودی گفت چه جز گفت
 بشانه و رویها که از شانه کردن جدا شد و بودند در غلاف شگوفه
 نهاده زیر سنگی که برای نشستن در جاده و صاف کردن آن
 دارند در پیروی ارواات گذاشته است پس آنگاه شد آن
 حضرت صلی الله علیه و سلم و برخاست و زبیر و علی ابن ابیطالب

و عمار را آفرستاد که آب چاه برکشیده غلاف شگوفه را که
 در آن مویهای آن حضرت صلی الله علیه و سلم که از شانه کردن
 جدا شده بودند و دندانهای شانه بودند بر آورده و دیدند
 که در آن چاه کمان است که یازده گره در آن داده شده و در آن
 سوزنها سوخته است پس نازل شدند آن مرد و سوزنها را
 معوذتین و هرگاه می خواند جبریل علیه السلام آیتی را یک گره
 آن می کشود که وقت کشودن گره آخر آن حضرت صلی الله علیه
 و سلم برخاست و جبریل علیه السلام این دعا می خواند
 * بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَاللّٰهُ یَشْفِیْکَ مِنْ کُلِّ دَاءٍ یُّوْذِیکَ * و لهذا درست
 است افسون با پنج از کلام الهی و کلام رسول اوست نه با پنج
 از سریانی و عبری و هندیست پس حلال نیست اعتقاد آن و
 اعتماد بر آن انتهی در حدیث آمده است که عرض کردیم بر رسول
 صلی الله علیه و سلم برای افسون از سم عقرب و غیره پس
 ما ذون گردانید ما را بدان و فرمود چرا این نیست که آن از مواثیق
 جن است یعنی ما را و گردم از توابع جن است و آن افسون
 به نهجیکه الفاظ مزوسی اند باید خواند معانی آن هیچ نیست و برای
 دفع سم عقرب مکرر به تجربه رسیده که سریع النفع است
 و آن این است * بِسْمِ اللّٰهِ شَجَّةٌ قُرْنِیَّةٌ مَلْحَةٌ یَحْرِقُفَطًا * و در

هر بیست آمده کسی را که نظر بر رشد افسون کند باین قول *
 اللهم اذهب حورها وبرد ها ووصبها * بعد از آن بگوید
 * ثم ياذن الله * و اگر چشم بد بردا به رسیده باشد چهار بار در
 سوراخ بینی طرف راست و سه بار طرف چپ بد مد و بگوید
 لا هاس اذهب الیاس رب الناس اشف انت الشافی لا یكشف الضر
 الا انت * ایضا در حدیث آمده کسیکه منجبت شود بسبب جن
 او را در برد داشته تعویذ کند بسوره فاتحه و سوره بقره تا
 مفلحون و تمام آیت * و الیکم الله واحد * و آیه الکرسی
 * و الله ما فی السموات و ما فی الارض * تا آخر سوره بقره و تمام
 آیت * شهد الله انه لا اله الا هو * و تمام آیت * و ان
 ربکم الله الذی * از سوره اعراف * فتعالی الله الملک
 الحق * تا آخر سوره مومنون و ده آیت از اول سوره صافات
 تا * لا رب * و سه آیه از آخر سوره حشر و تمام آیت *
 و انه تعالی * از سوره جن * قل هو الله احد و معوذتین *
 ایضا در حدیث آمده سه تن در افسون کنند سوره فاتحه سه روز
 صبح و شام هرگاه چشم کند آنرا اجمع کند بزاق خود و بر زمین اندازد
 و هم بحدیث آمده که عمقرب کنیزه را افسون کند سوره فاتحه
 هفت بار و آنحضرت را علی الله علیه و سلم را حالت نماز

عقرب نیش زد پس هرگاه فارغ شد فرمود لعنت خدا باد بر
 عقرب مصابی و غیر مصابی کسی را نمی گذار و پس طلبید ننگ
 و آب پس مسح می کرد بر آن و می خواند * قل یا ایها الکافرون
 و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس * و نیز بحدیث آمده
 کسیکه با تشش سوخته شود افسون کند باین قول * اذهب الیهاس
 رب الناس اشف انت الشافی لا شافی الا انت * ایضا در حدیث
 آمده کسیکه بند شود ببول او یا مریض شود بنگ مثانه افسون
 کرده شود باین قول * ربنا الله الذی فی السماء تقدس اسمک
 امرک فی السماء و الارض کما رحمتک فی السماء فاجعل رحمتک
 فی الارض واغفر بنا و بنا و خطاینا انت رب الطیبین فانزل
 شفاه من شفاهک و رحمة من رحمتک علی هذا الوجع * صحت
 باید تاج الدین سبکی در طبقات خود می گوید که دیدم اکثری
 را از مشایخ که شش آیات شفا برای مریض می نویسند
 در ظرفی و او را می نوشانند بر ای طلب شفا و آن آیات
 این است * بسم الله الرحمن الرحیم و یشف صد و رقوم
 مو منین شفاء لما فی الصد و رفیه شفاء الناس و نزل من الغفران
 ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین و اذا امر ضئ فهو یشفین قل هو
 یغفر الذنوب ^{بسم} و انما یرید ان یشفکم و یخرجکم من الظلمات الی النور

پسری بود استاد ابی القاسم قشیری را که مریض شد
 برض شدید که مایوس شد از صحت او و این امر شاق گذشت
 بر او پس دبد حق سبحانه تعالی را بخواب و شکایت کرد
 از آن پس فرمود حق تعالی آیات شفا را جمع کن و آن را
 در ظرفی بنویس و در آن مشروب انداخته مریض را بنوشانی
 همچنین کرد پس صحت یافت و لدا و آیات شفا همان
 شش است که ذکر آن گذشت در مدارج النبوة مینویسد
 که علما اجماع کرده اند بر جواز رقیه نزد اجتماع سه شرط یکی اینکه
 بکلام خدا و اسما و صفات وی باشد و بزبان عربی یا بزبانی
 دیگر که معانی آن می دانند بود و با اعتقاد اینکه موثر حقیقی خداست
 عراسر و تأثیر رقی به تقدیر او است تعالی شانه و در دیار ما
 افغونی است که آن را نسبت بشیخ شرف الدین یحیی سنیری
 کنند و مردم بدان مشغوف اند و در وی اسما است که
 ستعارت زبان هند و نسبت اجتناب از آن لازم می نماید
 انتهى و شمس المعارف آورده که گفت فقیه ابو محمد ابن
 ابی زید القیردانی که ادعیه کثیره را بتجربه کردیم پس نیافتم اسرع
 در اجابت و اعظم در برکت ازین دعا که شیخ فقیه
 ابو اسحق پاونسی و عامی کرد زبان بر هر سلطان جایز و بر هر دزد

گمراه و برای هر مصیبت و شداید و نوازل پس کسیکه واقف
 شود بر آن باید که بخل کند که آن دغای خواص است و سزاوار
 نیست که غیر متقی بآن دغا کند زیرا که دغای سحر و صهیج است
 و آن این است * یا موضع کل شکوی و یا شاه کل بخوی و یا
 عالم کل خفیه و یا کاشف کل بلیه و یا منجی یونس و یا مصطفی
 محمد صلی الله علیه و سلم و یا خلیل ابراهیم ندعوک یا الهی دعاء
 من اشتدت فاقته وضعفت قوته و قلت حیلته دعاء الغریق الغریب
 اللهم فامکروب المضطر الذی لا یجد من یکشف ما به الا انت یا
 ارحم الراحمین اکشف ما نزل بشار من کنی و کنی * بجای کنی و
 کنی امصیبت خود ذکر کند * انک علمی کل شی قد یرواغوثا یا الله
 سه مرتبه * اللهم یا بادی لا بدء لک یا دایم لا نقاد لک یا حی یا مجی
 الموتی یا قایم های کل نفس بما کسبت انت الله الذی لا اله الا انت
 الیها و احدا استلمک بکلمات الله التامات الا من والعفو والعافیه
 والمعافات الدائمة فی الدین والدنیا والاخرة و فی الاهل
 والجسد والمال والولد والمسامین اجمعین یا رب العالمین
 انک علمی کل شی قص بر فارحمنی یا ارحم الراحمین
 واکشف ما نزل بی کنی و کنی * و اینجام بجای کنی و کنی امصیبت
 خود ذکر کند * و خلاصنی خلاصا جمیلا * و نیک بکن بیت خود را

بار کلمه * لا اله الا الله * گفتن را در نجات گویند یا نجات آن
 کس که آن را به نیت وی گویند اثر تمام است شیخ ابو الریبع
 مالتی گفته است که من این ذکر را هفتاد هزار بار گفته بودم
 و لیکن بنام کسی معین نشده بودم تا روزی بر مایه طعمای
 حاضر شدم با جماعتی و با ایشان کو دکی صاحب کشف بود
 در آن وقت که آن کو دک دست بطعام برد تا بخورد ناگاه بگریست
 گفتند شش چرا گریستی گفت اینک دوزخ را مشاهده
 میکنم و مادر خود را در وی در عذاب می بینم شیخ ابو الریبع
 گفت در باطن باخود گفتم خداوند اتومیدانی که هفتاد هزار کلمه
 * لا اله الا الله * گفته ام آن را بجهت آزادی مادر این
 کو دک از آتش دوزخ معین گردانیدم گفت چون من
 این نیت در باطن خود تمام کردم آن کو دک بخندید و بداشت
 نمود و گفت مادر خود را می بینم که از آتش دوزخ خلاص
 یافت الحمد لله پس بطعام خوردن مشغول شد با آن جماعت
 شیخ ابو الریبع میگوید که مرا صحت حدیث نبوی بکشف آن
 کو دک معلوم شد و صحت کشف آن کو دک بخبر نبوی
 میگویند که روز عاشورا هر که هفت کرات این دعا بخواند در آن
 سال نمیرد * سبحان الله ما له العزیزان و منتهی العلم و مبلغ الرضا

وژنة العرش لا ملجاء ولا منجاء من الله الا اليه استبجاء الله عند
 الشفع والوتر وعد ذلكا ماته النامات واسئله السلامة بروحمتك لاحول
 ولا قوة الا بالله العلي العظيم وهو حسبي ونعم الوكيل وندم
 المولي ونعم النصير وصلي الله على خير خلقه محمد وآله اجمعين *
 روز عاشورا اين سناجات پريشتي كه بخواند بكافيت رسد
 * بسم الله الرحمن الرحيم الذي يحرمه الحسين واهله واهله
 وجده وبنديه فرج عما اذفيه وصلي الله على خير خلقه محمد
 وآله اجمعين * ويگر * يا قاتل تريته آدم يوم عاشوراء يا رابع ادريس
 الذي السام يوم عاشوراء ويا جامع شمل يوم عاشوراء و
 يا كاشف حزن ايوب يوم عاشوراء ويا دارج كربة ذي النون يوم
 عاشوراء ويا غافر ذنب داود يوم عاشوراء ويا سامع دعوة موسى
 يوم عاشوراء ويا رافع عيسى بن مريم يوم عاشوراء ويا ناصر محمد
 صلي الله عليه وسلم يوم عاشوراء قضا له الحاجات يا ولي الحسنات
 ويا دافع اسميات يا حي يا قيوم يا ذا الجلال والاكرام ويا مالك
 يوم الدين يا ذاك رجب ويا ذاك مستعين وصلي الله على سيدنا محمد
 وآله وصحبه اجمعين * عمل * ابن هفست تمامه روز چهارشنبه
 انرا ماه فطر بر كاغذ بنويسد و در آب شسته بخوردن مردم دهد

که دفع بلا یا نماید * بسم الله الرحمن الرحيم سلام قولاً من رب
 الرحيم سلام علی نوح و علی العالمین سلام علی ابراهیم کذلک
 تجزي المحسنين سلام علی موسی و هارون سلام علی الیاسین
 سلام علیکم طبتهم فادخلوها خالدين سلام هي حتی مطلع الفجر *
 در ریاض رشک ریاض است بدانکه اگر کسی را حاجتی
 طرف خدا باشد و باشد در کرب و رنج یا نازل شود بر او مصیبتی
 بوسط شب برخیزد و وضو کند با جمله آداب و مستجاب و
 دو رکعت نماز بپوشد و بپوشد و در هر گاه سلام دهد
 استقبال قبله باشد و هزار بار درود فرستد بر رسول الله
 صلی الله علیه و سلم بعد از آن بگوید * اللهم صل وسلم علی سیدنا و
 مولانا محمد صلوة تحل بها عفتی و تفرج بها کربتی و تنفخ بها و خلعتی *
 پس به تحقیق که الله تعالی دفع کند آنچه نازل شد بر او و به بند
 دست خود را برین ذخیره که منافع آن کثیر است * و هم در ریاض
 رشک ریاض بدون ذکر منقول عنه است که اخبرنی الشیخ
 الصالح الموفق العبد ابو علی النوری قال مرفوعاً عن علی بن
 ابی طالب رضی الله عنه انه قال کیکه آرزو کند چیزی را و
 اراده کند که خدای تعالی او را در خواب با آنچه اراده کرده
 است آگاه کند پس باید که شش رکعت قبل نوم بگذارد و در

رکعت اول فاتحه الکتاب یک مرتبه و ایشمس و صبحها هفت
 مرتبه و در رکعت ثانیة و اللیل اذی یغشی هفت مرتبه و در رکعت ثالثه
 سورہ و الضحی هفت مرتبه و در رکعت رابعه الم نشرح هفت مرتبه
 و در رکعت خامسه سورہ و التین هفت مرتبه و در رکعت سادسه
 انا انزلناه هفت مرتبه بخواند پس هرگاه فارغ شود از نماز خود
 و سلام دهد ثنا کند یا یتغنی را و در و فرستد بر نبی صلی الله
 علیہ و سلم بعد از آن بگوید * اللهم یا رب ابراهیم و موسی و
 رب اسحق و یعقوب و رب جبرئیل و رب میکائیل و رب اسرافیل
 و انت یا رب منزل الصحف و منزل النوریت و الایمیل و الزبور و
 الفرقان العظیم ارنی فی منامی فی هذه اللیلة من امرکذا و کن
 ما انت به اعلم * پس اگر بینه و شب اول فجماء و الا در ثانیة
 و الا در ثالثه تا ششم شب پس به تحقیق بر و تمام نشود هفت
 شب پس بیاید بر و شخصی پس بگوید از و که * الاموتکذا
 و کنذا * و به تحقیق ما تیر به که ایم آنرا و عمل کردیم بدان پس
 یا فتیم آنرا و صحیح گفت استمال کردیم آنرا هفت شب
 و غرض من آن بود که بهر سم از خدمت کیمیا پس آمد نزد من
 شخصی و گفت لا الذیق و البوصا و الموتک * پس اراده
 کردیم که بهر سم از طریق ساقین آن پس آمد شخصی و بیدار کرد مرا

* عمل * اگر محبوس این نقش مثلث چهل و پنج

۱۸	۱۱	۱۶
۱۳	۱۵	۱۷
۱۴	۱۹	۱۲

با خود دارد بعون اله سبحانه خلاص یابد

* فایده * طالبه پر کردن نقش مثلث این

است * بیت * دو اسب و پیاد و دو فرزند * انگاه پیاده

و دو اسب است * و تمام نقوش مثلث نزد اهل تکسیر بهمین

طالبه بیت مرقوم پرمیکنند و طالبه پر کردن نقش مربع این بیت است

* اسب و فرزند اسب درخ باز اسب و فرزند اسب گیر * فیل و

هر مربع یکصد و کمتر بگیر * و تفصیل آن از کتب اهل تکسیر اگر حاجت باشد

باید طلبید چون علی العموم کار آمد نیست بنا بر آنی بهمین قدر اکتفا شد

* عمل * برای خلاصی محبوس یک هزار و دویست بار این دعا

بخواند حق سبحانه تعالی آنرا خلاص دهد * یا هد یع العجایب

یا الخیر یا خالص یا مخلص یا خاص * عمل * برای در و زده

اسمای اصحاب کهن نوشته در آن چپ زن بن و این

اسرار خاصیت های عجیبه مخزنه است

* اَلْهٰی بِحَرَمَةِ یَمَلِیْخَا مَکْسَلَمِیْنَا کَشْفُو ظَمَطُ تَبِیوْنَسْ کَشَا

نَطِیوْنَسْ یُوَا نَسْبُوْشْ وَا سَمَّ کَلِیْهْمُ قَطْمِیْرٌ وَعَلٰی اللّٰهَ قَصْدُ السَّیْمِلِ

وَمِنْهَا جَا پَرَفَا اللّٰهَ خَیْرٌ خَا فِظَا بِرَحْمَتِکَ یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ *

و آنرا بش ^{به} تصحیح حضرت غلام نقشبند قدس سره است
 * عمل * در شمس المعارف است برای عطف و تالیف
 قلوب هفت مرتبه اسم جلالت و آن الله است بنویس
 بعد از آن همچنین اسم رحمن هفت مرتبه بعد از آن
 اسم رحیم هفت مرتبه بعد از آن نوشته شود
 « اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ قَلْبًا فُلَانِیْنَ فُلَانٍ * یعنی نام مطلوب و پدرش
 و جعل عطف الرافعة والرحمة والعنان والعطف والقبول فان تولوا
 فقل جیپی الله لا اله الا هو علیه توکلت و یورب العرش العظیم و
 اذ قال ابراهیم رب اری کعبتک لیس فی المونی و ان ارام تو من قال
 بلنی و لکن لیطمین فلی قال فحق آری عتامن الطیر فصرهن ایلک ثم
 اذهل علی دل جمل مناهج حریم اسم ادعیه یا تینک سعیا و اعلم ان
 الله عزیز حدیم کل الی ای دلان * بنامی فلان نام مطلوب
 نویسد * الی فلان * اینجا نام طالب * عاصه اید کشفها عندک
 غطاء کف و سرک ایوم حد دل * آن را بر عتق این و رعاس و فافل
 بنویسد : نوشته آن را بر سر هر کسی که خواهد هفت مرتبه
 بخرد اند بهر نیج که یسر آید خواهد و حالت بیداری یا خواب
 و اگر مطلوب شخصی باشد که آنجا سانی نبود و از دور بگرداند
 باین نیج که طالب این کرد الله آن مطلوب را بدین و مطلوب

طالب را نه بیند و در هر گردش یکبار تکبیر گوید پس هفت مرتبه
الله اکبر بعدد و در است بگوید و آن مکتوب را با خود دارد
پس به بیند تماشای عجیبی * عمل * از مولانا غلام نقشبند قدس سره
منقول است برای دفع اعدا سی و یکبار بوقت معین سه روزه
یکبار مع بسم الله بخواند * عمل * برای حب این آیت را
بر خوشبوی یا برگ پان دم کرده بخورد و آن شخص مطلوب بدینند

* بسم الله الرحمن الرحيم ان الله لا يخفي عليه شيء في الارض
ولا في السماء هو الذي يصوركم في الارحام كيف يشاء لا اله الا

هو العزيز الحكيم یا هم فلان علی حب فلان بن فلان * یعنی
اسم طالب بعد از آن نام مطلوب و مادرش بنویسد * عمل *
طریق بدیع محراب برای حصول مطلوب بنویسد مطلوب
را بطریق بسط یعنی حروف آن را جدا جدا بنویسد و اگر
در آن نام انسان باشد پس نام مادر او نیز باید نوشت
مثل فلان بن فلان پس نام طالب و مادرش نیز بنویسند
و هر حرف را یک سطر کنند باز آن را تکبیر صد بار و مؤخر کنند
بعد از آن این ورق پاره کنند اما طاق موافق عددی که ذکر آن
می آید و آن این است که بگیرند اعداد و حروف نام یعنی
سطر اول بعد از ف مکرر و قسمت کنند آن را طاق هر قدر که
ما

خواهند و بگیرند از اسمای الهی آنکه اوایل آنها عرفی است که
 عهد آن را گرفته اند اما به ترتیب حروف و نیز بگیرند موکلات
 آن حروف و جمله را در عا سازند باین طریق * ا ح ج و ا د ا د ل ن
 و یا ف ل ن و این جانام موکلان ذکر کنند * محبت فلان بن فلان
 لفلان و فلان فلاحه بحق بار الهی و با ظاهری مثلا * ا بن جامه اسماء
 الهی که گرفته اند ذکر کنند و بخوانند این عزیمت را هر شب بعد
 قسمت تا اینکه تمام شود هر عدد و سازند قطعه های فرد را فقیه
 و بوزن هر یک از آن هر شب تا که تمام شود لیکن در چراغ
 مس بنی قاتی و باید از نذران روغن کاه و عسل بتر بیع یعنی
 سه حصه روغن باشد و یک حصه شهد و از شب چهارشنبه
 این عمل شروع کنند بعد غسل و پوشیدن پارچه های پاک
 و صاف و مالیدن خوشبوی و صوم و از نذر غسل و در هر شب
 واجب است و حیوان جلالتی و جمالی بنهند در ایام عمل و
 و فیکه مطلوب است شخصی باشد پس چراغ بسوی او باید نهاد
 و این عمل نیز بانی است بسوی سبزه اغنیاء و انصار ارواح
 اولیاء و محبت و بغض و هلاکت کردن و بسم الله و بسوی جمیع
 مشایب پس این را حفظ باید کرد و بنیل بکر از اهل آن و قصد
 نکند شود باین عمل نه کسی بجز بحق اسماء الهی موافق و وقت این است

الله باسقط توابع ثابت جلیل حمید خبیر دلیل ذاکر
رحمن زاکلی سمیع شکور مهر ضابط طیب ظاهر علم
غفور فاج قهار کریم لطیف معزنا صرود و دادی یا سر
موکلات حروف این است اسرافیل جبریل

عزرائیل میکائیل ج کلکائیل ح تکفیل غ مهکائیل د
دردائیل ذاهرائیل ر امواکیل ز شرفائیل س همواکیل ش
هرائیل ص انجمیائیل ض عطکائیل ط استماعیل ظ
لوزائیل ع اوماعیل غ اوحاعیل ف سرحاکیل ق عطراکیل ک
حرو زائیل ل طاعیل م رو یائیل ن حو لائیل و افتمائیل ه
دور یائیل ی سر اکیطائیل

* فایده *

و طریق تکمیل این است که در سطر اول تکمیل حروف کسر بنویسند
در سطر ثانی ابتدا با نر سطر اول نمایند و جنب او اول سطر اول
و جنب او آنچه متصل آخر بود باز جنب او آنچه متصل اول سطر
اول بود باز جنب او ردیف ردیف آخر باز ردیف ردیف
اول و قس علی ذلک تا منتهی شوند بطور بنطبری که عین
اول باشد پس تمام شد امر برابر است که در سطر اول یک
اسم باشد یا دو یا سه یا زیاده و این است معمول در جفر
و جافیه و علمای تنسیر بهمین طور عمل دارند اما تنسیر انوعی

و دیگر هم هست که قد ما بان عمل کرده اند و در سطر اول اسم
کمر نویسنده و در سطر ثانی اول سطر اول و در جنب او
آخر سطر اول پس مایلی اول پس مایلی آخر پس ردیف
مایلی اول پس ردیف مایلی آخر و همچنین تا سطر تمام
شود باز سطر سبوم شده و غنند اوکل سطر دوم در اول
این بنویسند باز آخر سطر دوم بگذرانا اینکه سطر اول با آن تفاوت
حاصل آید و برای تمهیل هر دو قاعده این مثال نوشته می شود

مثال اول	مثال دوم
م ح م د	م ح م د
د م م ح	م ح م د
ح د م م	م ح م د
م ح م د	م ح م د

* اصل * در خانه آن حضرت شاه کاظم قلندر فندس سه که از
خانهای حضرت شاه باسط قلندر فندس سه داند و عمل
ماثور اند که در آن موجب منافع کثیر دینی و دنیوی است
و برای دفع اعدا و شر و سحر و شیطانت از جمیع کار دینی
و دنیوی مجرب آن خانه آن است و می گویند که این که در الفاظ فارسی
است شمشیر است و دینار که عربی است سپر است و برای
به امر بوضع دیگر و در آن است . زکوة آن مفید است

جناب حضرت شاه تراب عالی صاحب مد ظله العالی خلع
 و خلیفه و صاحب سجاده حضرت شاه کاظم صاحب قدس سره
 باین هیئت میرزا جازت در درود داده اند و همیشه بتاکید
 جهت مواظبت بران ارشاد میفرمایند یکی ازان که آنرا سپهر
 میفرمایند و برای محافظت از اعدا و دفع سحر و غیره بنور
 آن یازده یازده بار بعد نماز فجر و نماز مغرب یا است
 و یکبار بعد نماز مغرب مامور فرموده اند این است

هدیقا ملیقا خالقا مخلوقا کافیا شافیا ارتضی مرتضی احق باطن و مح
 و نزل من القرآن ما هو شفاه و رحمه للمؤمنین و لا یزعم الظالمین
 الا خسارا بحق آساتا سالا سالوسا * دیگر که آن را شمشیر
 می فرمایند و برای خذلان اعدا و هلاکت آنها مجرب است
 این است بسم الله خیر الاسماء انبیاء اولیاء از یاد را
 عباد را ابدالی را اذتاد را سالکان را ناسکان را محبوبان را محبوبان
 را مغلوبان را مجذوبان را مجذوبان سالکان را مجذوب را
 اصحاب تمکین را ارباب تلوین را اهل سکر را اهل صحو
 را ششنگان کنج سلامت را رنده گان راه ملامت را قنبران
 سر مست را صوفیان زبردست را سلسله طبقه حیدریان را
 غلامه موافقیان را شایان عرب را سرداران عبجهم را بنده گان

زنگیان را امیران خراسان را سلطان هند را اخدای هند را
 سرتان را از غزنوی را ظریفان تبت و چین را چاکموانان
 بدخشان را عاشقان غور را مشتاقان ماوراءالنهر را
 واصلان برومجر را که در حیات ظاهری و باطنی اند به رکاء خدا شفیع
 می آرم برای برآمدن حاجات و مهیات دینی و دنیوی هر که
 در آید بر آید هر که در افتد بر افتد هر که در کند بگذرد چون تکبیر
 عاشقان بر آید بگوید الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر
 الله اکبر و الله الحمید و الاحول و لا قوة الا بالله العلی العظیم بحق
 لا اله الا الله محمد رسول الله این ورد هر روز سه بار بعد نماز فجر و سه بار
 بعد نماز مغرب بخواند * عمل * هم یار و اجازت جناب حضرت
 شاد تر است علی صاحب مد ظله العالی برای حفاظت از و باقیست
 بار هر روز بعد نماز فجر بخواند * اللهم یا ولی الولا یا سامع
 الی عام یا کاشف الضر و البلاء اصرف عنی القهر و المرض و الوباء
 را اطاعون و القتها و المعقم و النجاة بحق محمد بن المصطفی و علی
 المرتضی و آلهما الزهرا و حسن المجتبی و حسین شهید
 دشت مکر بلا * بار بار بار بار یا ربنا *

این فیه را از اعمال و ادعیه که مرقوم شد بر وایت احادیث
 و کتب مشایخ اهل سنت بود و اما هر طریقه امامیه هم ادعیه

و اعمال کثیره منقول و ماثور از ائمه اثناعشر علیهم السلام
از حد و افر است و کتب و رسایل کثیره در این باب تالیف
شده اند و بهترین ادعیه نزد آنها دعای صحیفه کامله است
که منسوب است به علی بن حسین معلوم الله علیهما که آن را
بعد از کلام الهی افضل کتب و صحایف دانند و درین رساله
بنظر اختصار صرف چند ادعیه که در هر ماه بجا آورده شده
بابت بعضی از ماههای متبرکه منقول می شود و ماخذ تواتر آن
کتاب زاد المعاد ما باقر مجامعی است * ادعیه ماه رجب * منقول
است که حضرت امام زین العابدین در روز اول ماه رجب
این دعا خواندند و علماء ذکر کرده اند که هر روز سنت است
خواندن آن * یا من یملک حوائج السائلین و یعلم ضمیر الصامتین
لکل مسئله منک حاضر و جواب عتید الیه و مواعیدک الصادقة
و ایا دیک الغاضلة و رحمتک الواسعة فاستملک ان تصلي علي محمد
و آل محمد و ان تقضي حوائجی للدنیا و الآخرة انک علي کل شی
قدیر * و بسند معتبر منقول است که حضرت صادق علیه
السلام در هر روز از ماه رجب این دعا را می خواند *
خاب الوافقون علي غیرک و خسرو المعترضون الاک و ضاع الملمون
الا بک و اجذب المنتجعون الا من انتجع فضلك با بک مفتوح

لِلرَّاحِمِينَ وَخَيْرُكَ مَبْنُوعٌ لِلطَّالِبِينَ وَفَضْلُكَ مَبْنُوحٌ لِلْمَسَائِلِينَ
 وَنَيْلُكَ مَنَاحُ الْمَلَكِينَ وَرِزْقُكَ مَبْسُوطٌ لِمَنْ عَصَاكَ وَحُلْمُكَ مَعْتَرِضٌ
 لِمَنْ نَادَاكَ مَا دُفِكَ إِلَّا حَسَانٌ إِلَى الْمُسْتَغِيثِينَ وَسَمْعُكَ لَا يَبْقَا
 إِلَى الْمَعْتَدِينَ وَاللَّهُمَّ قَاهِظِي هَذِهِ السَّهْمَتَيْنِ وَارْزُقْنِي اجْتِهَادَ
 الْعَاجِزِينَ وَلَا تَجْعَلْنِي مِنَ الْغَافِلِينَ السَّاهِينَ يَوْمَ الْيَوْمِ الْيَوْمِ
 وَهَذَا مَرْتَبَةُ سَهْرَه * قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ * در تمام ماه خواهد در یک روز
 خواهد در تمام ماه هزار مرتبه تمام کند ثواب بسیار دارد و اگر
 هزار مرتبه * لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ * بگوید صد هزار حسنه برای او نوشته
 شود و حق تعالی در بهشت شهری از برای او بنا کند و در هر
 شب از شبهای این ماه هزار مرتبه * لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ * و صد
 مرتبه این استغفار را بخواند * اللَّهُمَّ أَنْتَ الْغَفُورُ الْكَرِيمُ
 لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَاقْبُولْ إِلَيْهِ * از این امر سو منین
 حایم السلام منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم
 فرمود که هر که در هر شب و هر روز صد مرتبه و استغفار در رمضان
 سه مرتبه * الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي رَزَقَنَا رِزْقًا بَارِكًا وَرَزَقَنَا قُلُوبًا
 أَحَدٌ وَقُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْاَلَمِينَ وَقُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْمَاسِمْ بخواند
 و سه مرتبه بگوید * سُبْحَانَ إِلَهِ الْعِزَّةِ الْمَاجِدِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
 اللَّهُ أَكْبَرُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ * و سه مرتبه بگوید

* اللهم صل علي محمد و آل محمد * و شصت مرتبه * اللهم اغفر
 للمؤمنين والمؤمنات * و چهار صد مرتبه بگويد * استغفر الله واقرب اليه
 گنايش را خداي تعالى بپارزد اگر چه بعد قطره آبي باران
 و برگ درختان و گلف دريا باشد و در روز عيد حق تعالى او را اندا
 کند که بر استي تو دوست مني و بر حرفي ترا شفا عتي بپد هم
 در حق برادران و خواهران مومن تو و حضرت رسول فرمود که
 اگر در عمري يكبار اين عمل را بعم آرد حق تعالى بر حرفي هفتاد
 هزار حسنه باو عطا کند که هر حسنه از جميع کوه آبي دنيا سنگين تر
 باشد و هفت صد حاجت او را در وقت مردن و هفت صد حاجت
 او را در قبر و همين قدر وقت بيرون آمدن از قبر و مثل آن
 وقت پرواز کردن نامه آبي اعمال و نزد سنجيدن اعمال در
 ميزان و نزد صراط بر آورد و او را در هايه عرش خود جاده
 حساب کند او را حساب آسان و هفتاد هزار ملک او را
 ستايعت کنند تا داخل بهشت شود و باو عطا کنند آنچه هيچ حشي
 ندیده باشد و هيچ گوشي نشيده باشد * او عيه و او را و ماه
 شعبان * درين ماه فضيلت استغفار و درود بسيار است
 و منقول است که اگر درين ماه هفتاد بار * استغفر الله واسئله التوبه *
 گويد چنانست که در ماههاي ديگر هفتاد هزار مرتبه گفته باشد

و منقول است هر که در هر روز از ماه شعبان هفتاد مرتبه بگوید
 * اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ الَّذِیْ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الرَّحْمٰنُ الرَّحِیْمُ * استغفر الله ربی و اتوب الیه *
 حقیقتی روح او را در افق تبیین جاده و آن فضای وسیع است
 در پیش عرش و در آن فضا نهد است و قد صفا و کناز آن
 بعد ستاره های آسمان نهاد است و در بعضی روایات
 * الْحَمْدُ لِلّٰهِ * بیش از * الرَّحْمٰنُ الرَّحِیْمُ * است از شمر
 امام محمد باقر علیه السلام منقول است که شب نیر شعبان
 بهترین شبها است بعد از شب قدر پس سعی کنید در
 عبادت این شب که خدا بهمانی بذات مندرس شود و بگوید
 کرده است که ساینی را از درگاه خود بگذرد مگر اینکه مصیبتی از خدا
 طلب نماید و این شب را خدا برای ما اهل بیت قرار داده است
 بارای شب قدر که برای ما بر ما قرار داده است پس اهتمام
 نمایند در این شب در دعا و ثنا کردن بر خدا و سبک هر که در این شب
 صد مرتبه * اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ * صد مرتبه * اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ * صد مرتبه * اَللّٰهُ اَكْبَرُ *
 صد مرتبه * لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ * یا یارب العالمین * یا یارب العالمین * یا یارب العالمین *
 یا یارب العالمین * یا یارب العالمین * یا یارب العالمین * یا یارب العالمین *
 یا یارب العالمین * یا یارب العالمین * یا یارب العالمین * یا یارب العالمین *
 یا یارب العالمین * یا یارب العالمین * یا یارب العالمین * یا یارب العالمین *
 یا یارب العالمین * یا یارب العالمین * یا یارب العالمین * یا یارب العالمین *

در هر رکعت بعد از حمد صد مرتبه * قل هو الله * بخواند و بعد از نماز
 این دعا بخواند * اللهم انی الیک فقیر و من عندک خائف و بک
 مستعین و رب لا تبذل اسمی و لا تغیر جسمی رب لا تجعل بلائی رب
 لا تشمت بى اعدائى اعوذ بعفوک من عذابک و اعوذ برضاک من
 سخطک و اعوذ بک منک جل ثنا ۛ ک انت کما ائینت علی نفسک و فوق
 ما یقول القایلون فیک * اعمال و ادعیه ماه رمضان * سنت
 است که در روز اول این ماه غسل کند در آب جاری و سی گفت آب
 بر سر ریزد و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است
 که هر که در اول روز چنین بکند از جمیع دردها و بیماریها در تمام
 سال ایمن باشد و ایضا از آنحضرت منقول است که هر که در
 روز اول این ماه کفی از کلاب برد و بزند از خواری و پریشانی
 نجات یابد و اگر هر روز بکند در آنروز از بلا ایمن گردد و هر که
 یک کف از کلاب در روز اول ماه بر سر ریزد در آن سال از
 مرض سر سالم ایمن گردد و بسند معتبر از حضرت امام محمد تقی
 علیه السلام منقول است که هر که در اول هر ماه در رکعت
 نماز بگذارد در رکعت اول بعد از حمد سی بار * قل هو الله احد *
 و در دوم سی مرتبه * انا بزلماة * و بعد از نماز بقدر وسع و
 تصدق بکند سلامتی آگاه را خریده است و بسند معتبر از حضرت

عناد حق علیه السلام منقول است که هر که نزد داخل شدن ماه
 رمضان در روز اول یا شب اول دو رکعت نماز بکند
 و در رکعت اول بعد از حمد سوره * انا فتحنا * و در رکعت دوم
 بر سه رده که خواهد بخواند حق تعالی جمیع بدیهار و در آن سال از
 دو رکعت و در حفظه ابا شد تا سال آینده منقول است که بعد از
 هر نماز در ماه مبارک این دعا بخواند * یا عالی یا عظیم یا غفور
 یا رحیم انت رب العظیم الذی تیس کما تشی و هو المصیر
 البصیر و هل اشهر مظاته و کرمته و شرفه و فصاته علی الشهور
 هو الشهر الذی فرضت صیامه علی و هو شهر رمضان الذی
 انزلت فیہ القرآن الذی للناس و بینات من الهدی و الفرقان
 و جعلت فیہ لیلۃ القدر و جعلتها خیراً من الف شهر فیا ذالمن
 و لا یمن علیک من علی بفکاک و قبی من النار یمن آمن علیه
 و ادخلنی الجنة و حمک یا ارحم الراحمین * از حضرت امام
 موسی کاظم علیه السلام منقول است که در وقت افطار بگوید *
 اللهم اک صمت و علی ردک انظر و علیک توکلت * تا خدا عطا کند
 به تو ثواب هر سیرا که درین روز روز داشته است

* مطلب چهارم از مقصد سوم *

در عبادت * و م بد آنکه سوم عبارت است از بازداشتن

خود از خوردن و آشامیدن و جماع کردن از شدوع صبح صادق تا غروب آفتاب و آن فرض است و سنت فرض آن بر هر مسلم عاقل و بالغ یک ماه است در تمام سال که رمضان مبارک باشد و سبب وجوب صوم رمضان رویت هلال رمضان است یا گذشتن سی روز از شعبان و رویت هلال ثابت می شود بگواهی یک شخص عادل بنده هب البته اهل سنت و جماعت و نزد ابی حنیفه اگر آن عادل زن یا بنده هم باشد هلال ثابت می شود و اما هلال شوال بنده هب غیر ابو حنیفه به گواهی دو عدل ثابت می شود اگر چه در آسمان هیچ ابر و غبار نباشد و نزد ابی حنیفه در وقت صاف بودن مطلع جز بگواهی جمع کثیر که بگذشته آنها ظلم یقینی حاصل آید هلال شوال ثابت نگردد و بروایتی از احمد حنبل اگر بست و نه روز از شعبان بگذرد و شب سی ام ابر و غبار باشد صوم آن روز واجب شود و از رمضان محسوب گردد و این مذ هب بعضی از صحابه کبار است اما بنده هب باقی امه خلاف آن است لکن بنده هب ابی حنیفه اگر نیت کند که اگر آن روز از رمضان است روز فرض گیرم و الا تطوع در مضانیت آن روز ظاهر شود و از رمضان محسوب افتد بخلاف مذ هب شافعی و مالک علامه شیرازی در درة التاج گفته که هر تا ریخ

پسنی پام شب بیدان بوم الشک نیست گو ابر و غبار
 بر آسمان باشد بلکه بوم الشک آن را گویند که شخص
 برویت هلال گواهی دهد و آن شهادت منتهی شود مگر قاضی
 بسبب فسق او یا بوجوبی آخر شهادت او را مقبول نکند و رد
 کرد اند یا عوام ارجاف انداخته باشند برویت هلال و نزد
 حاکم ثابت نشود یا شده و روزه شک به موجب این باشد اگر
 موافق قضایه را داند مباح است و الا به نیت تطوع مکروه باشد
 و صاحب در التاج می نویسد که بنده باین حنیفه روزه
 تطوع هم بوم الشک مباح است مکروه بکار کتب معتبره فقه
 این است که بخواس روزه بوم الشک به تطوع مباح است
 مثل قاضیه مشیخ و عده عوام مکروه است و نزد امامیه نزد بعضی
 هلال رمضان باو این است شخص عادل ثابت شود و نزد بعضی
 بشهر طیکه شب بر آسمان ابر و غبار باشد و الا لا عمل بر همین
 قول اخیر است و بوم الشک نه امامیه آنست که احتمال
 رمضان و شب بیدان هر دو علی السواء است و در و آن
 و در روزه آنجا که است و بوم بر امامیه به نیت تطوع جایز
 است و در روزه دو بهر فرض است یکی نیت و به موجب ابی حنیفه
 به طلق نیت صوم بی دیدن غمان یا غیر آن و بدین ابناء نیست و در

غرض از اینست
 که در این کتاب
 صوم و روزه

جزوی از شب واقع شود کافی باشد پیش اگر پیش از زوال
 نیت کند در روز فرض و نفل جایز باشد الا در روز قضا که
 در آن البته نزد او شرط است که نیت روز قبل از طلوع
 آفتاب کند و بدهد شب شافعی و مالک و یقنول از احمد حنبلی تعیین
 رمضان و غیره در نیت شرط است و هم ضرور است که نیت
 در جزوی از شب واقع شود مگر نزد شافعی و احمد حنبلی این امر
 مخصوص بر روز فرض است و در تطوع قبل زوال هم نیت
 درست است نزد شافعی و نزد احمد خواهد قبل زوال باشد یا بعد
 زوال و بدهد مالک روز تطوع هم همچنین است که جز در شب
 نیت درست نباشد و بدهد مالک اما می اگر روز معین باشد همچو
 رمضان یا روز معین نذر نیت صوم مطلق یا قربت کافی باشد
 بقولی و اگر نه تقیید بدان لازم باشد چنانکه گوید * الصوم عن
 الکفارة و غیره * و در روز فریضه اگر عهده وقت شب نیت
 نکند و صبح شود روز درست نباشد و فریضه دوم در روز
 اساک است از اکل و شرب و مجامعت و هر چه در معنی
 این است از برآمدن صبح صادق تا غروب آفتاب و اما
 استنابیه و اخراج منی بفعال خود عمدا در معنی مجامعت است
 لاجرم همه اقسام آن مفطر صوم است غیر نظر و فکر و در آمدن

چیزی از ظاهر در باطن بر او سفیدی مفتوح از سه قصد و عمید
 با آنکه ذکر روزه باشد مثل حقه کردن و چیزی در گوش و بینی چکاندن
 که بجهت دماغ رسد و از استخوان کله بگذرد و در اکل
 و شرب داخل است و مفسد صوم است الا بحد هب شافعی
 که در گوش چیزی چکاندن ازینها مبطل نیست و آهین بگلو فرو
 بردن و بقصد پیری دانه قی کردن و بزبان آب دهن را بیرون
 آوردن تا سه دوش و باز بگلو فرو بردن و بحد هب شافعی و احمد
 بلغم غلیظ را از حلق تا بیرون دانه آوردن و باز بگلو فرو بردن
 روزه را باطل کند و بحد هب احمد حیاست کردن و سه مرتبه کردن
 بشرط اینکه اثرش بخلق رود نیز مبطل صوم است و نزد دیگران
 خلاف آن است و در راه گداز بول چیزی چکاندن که بمشانه رسد
 روزه را باطل کند و اگر استعمال منظر است کند بگمان اینکه
 شب باقی است یا آفتاب فرو رفته است و خلاف آن بظهور رسد
 روزه باطل شود مگر سواهی قبضای آن روزه چیزی دیگر لازم
 نیاید مگر بحد هب احمد درین مورد صورت افطار بجماع موجب
 قضا و کفار دهر و است و از حیاست و خوردن و آشامیدن پس و
 روزه باطل نشود و اگر صبح بر آید و آدمی جنب باشد روزه را
 زیان ندارد و همچنین غیبت کردن و بوسه دادن بی انزال

ضرری بصوم نرساند مگر عهده اتاخير کردن جنب را در غسل
و غیبت کردن و بوسه دادن مکرره باشد و همچنین استعمال افعال
انگو و ماهی و ماهی و تفتیح وقت برطالع کتب غیر دینی کراهت
دارد و وقت مضربه بخط آب بخلق فرو رفتن نزد ابیحنیفه
و مالک روزه را میث کنند و نزد شافعی و پرواتی از احمد نمی
شکنند اگر مهالغه نکرده باشد و اگر قی غلبه کند و هیچ از و باز
بخلق فرو نرود مبطل صوم نیست * فصل * و اما موجبات و لوازم
افساد صوم یعنی احکام مترتب بر آن چهار چیز است موجب
اول و لازم شکن روزه رمضان بی هیچ عذری کفاره است
و معنی افساد این است که نیت صوم کرده بشکند و اگر کسی
از سر نیت نکرد فقط قضا لازم است کفاره بر و لازم نیست
و آن بدهب شافعی و احمد مخصوص است بافساد بمجامعت
در پس و پیش حرام باشد یا طلال و یا قسا و از دیگر چیزها
کفاره نیست و کفاره باجماع بافساد روزه رمضان مخصوص
است نه بر روزه های دیگر مثل نذر و قضا و غیره و بدهب
ابیحنیفه مجامعت و خوردن و آشامیدن و دوا خوردن عهده ایاناد
روزه موجب کفاره است لکن بدهب ایشان و نیز بدهب
مالک و یک روایت از احمد جماع بهیمره موجب کفاره نیست

و بندهب شافعی موجب است و بندهب مالک جماع عمد و خطا در
لزوم کفاره یکسان است و بندهب غیر ایشان نیان
موجب کفاره نیست و عمد موجب است و کفاره بر مرد و زن یکسان
واجب است بندهب ابیحنیفه و مالک و یک روایت از احمد
و شافعی را در این باب سه قول است یکی لزوم بر زن و یکی
عدم لزوم بر او و یکی اینکه لازم است لکن کفاره زن
هم مراد آگند و اگر بعد لزوم کفاره بپار یا دیوانه یا مسافر
گشت یا زن حایض یا نفسا شده بندهب ابیحنیفه کفاره شنا قط
گرد و بندهب مالک و احمد شنا قط نگردد و شافعی بیک قول موافق
ابیحنیفه است در پیش و نفاس و جنون و درون المرض و السفر
و در یک قول در همه موافق او است و بیک قول در همه
مجانبت او و کفاره روزه از او اگر آن بنده است و اگر نتواند
دو ماه پیاد رهی روزه داشت یعنی اگر یکر و زب فطرا و فضل
واقع شود باز از سه نود و ماد باید گرفت و اگر این هم
تواند شست مسکین را طعام داد بندهب ابیحنیفه و شافعی
به همین ترتیب و بندهب مالک و احمد و بوب هر یکی بخیار است
یعنی هر چه خواهد یکی از این سه بجا آورد و نزد شافعی در کفاره
روزه و اظهار اسلام بنده شرط نیست و مسلم از عیب

اگر کافر باشد و او بود و در عجز از عتق و صیام و اطعام بقولی
از شافعی و روایتی از احمد کفاره ساقط است و نزد ابیحنیفه
ساقط نیست و اگر دوبار موجب کفاره واقع شد قبل
از ادای یکی هر دو ساقط شوند و همگی یک کفاره واجب الادا
شود و بذهب ابیحنیفه و قوالی از احمد بخلاف مذهب شافعی
و مالک و مقدر کفاره بذهب ابیحنیفه اطعام نیم صاع از
گندم اشت یا صاعی از جو و خرما بمخصوصه فطر و بذهب شافعی
مدی که ربع صاع باشد از هر یکی برابر و بذهب احمد مدی از
گندم و نیم صاع از جو و خرما و سیرخورانیدن هر مسکین صبح
و شام دو وقت از نان گندم تنها و نان جوین بانان خورش
بذهب غیر احمد کافی باشد و یک روایت از احمد اگر طعام
هر مسکین جدا جدا کند و تملیک وی بسازد جایز باشد و الا فلا
و بذهب ابیحنیفه و مالک و احمد بر هر که کفاره واجب است
قضای نیز واجب است الا بیک قول از شافعی که قضا با کفاره
جمع نمیشود و لازم دوم روزه را قضای آن روز است
و آن بذهب شافعی و احمد مخصوص بر روزهای واجب است
و بذهب مالک و ابیحنیفه مخصوص نیست چه اگر کسی در
روزه یا نماز نفل شروع کند اتمام او بر او واجب گردد و اگر

بشکند قضا لازم آید و نزد شافعی و احمد شروع موجب اتمام
 نیست در جمله عبادات و بشکستن آن قضا لازم نیاید و عند
 و یاد روزه شرط بطلان روزه و موجب قضا است
 تا اگر کسی بسهم روز روزه بشکند روزه باطل نشود
 الا بعد هب مالک و افطار بی عذر و بعد از روزه موجب
 قضای یکسان است تا بر مسافر و حایض و نفساء و مرتبه قضای افطار
 واجب است و بر کافر و دیوانه و کودک نابالغ واجب نیست
 از جهت فوت شدن شرط موجب مگر بر مذہب مالک که
 بر کافر اصلی قضای روزی که در وی مسلمان شده لازم
 است و قضای رمضان بیایی و مستغرق مرد و با اتفاق درست
 است و اما موجب و لازم سیوم افساد روزه را امساک
 بقیه روزی است که در آن روز روزه باطل شد مگر نزد شافعی و
 مالک اگر بعدیان یا تقصیر صایم باطل شد و نزد ابی حنیفه و
 یک روایت از احمد بن زوال عذر یکم موجب افساد روزه
 بود هم امساک لازم است متناوب بطبیعی از روز رمضان
 حایض یا نفساء پاک شود یا سفر سفر ختم شود یا کودک
 با حتام بالغ گردد یا کافر مسلمان گردد و نزد ابی حنیفه و یک روایت
 از احمد امساک بقیه یوم و بر حدوث لازم است و بعد هب

شافعی و مالک لازم نیست و اما موجب چهارم افطار
روزه را فدیة است و آن بمذهب ابی حنیفه به پیری که قدرت
بر صوم ندارد مخصوص است چه او را روا است که افطار
کند و عوض هر روزه سکنی را بقدر کفاره صوم اطعام کند و
شافعی و احمد هم درین صورت با او موافق اند و نزد مالک برای چیزی
واجب نیست و نیز بمذهب شافعی و احمد اگر زن حامله یا
مرضه را بصوم خوف تلف جنین یا رضیع باشد افطار روا است
و قضا و فدیة بقدر کفاره یسین بر آن واجب است و نزد ابی حنیفه
فقط قضا واجب است نه فدیة و مالک بر وایتی با ابی حنیفه
موافق است و بر وایتی فقط در مرضه یا شافعی و احمد موافق
است نه در حامله و اما اشیا نیکه مبیح افطار اند یکی سفردار است
و باتفاق ایمه ثلثه هر چند افطار مسافر را مباح است مگر صوم فاضلتر
است و بمذهب احمد افطار فاضلتر است و بر وایتی از عمر دایم بریره
رضی الله عنهما اگر مسافر روزه ندارد عاده روزه بر او واجب
است و مبیح دوم برای افطار بیماری است که هر روز داشتن
خوف زیادت بیماری یا در از کشیدن آن باشد و بمذهب
امامیه با کل و شرب معتاد و غیر آن و جماع مطلقا قضا و کفاره
لازم شود و اگر کسی جنب شود و عمد اغسل نکند تا صبح بر آید

یا بعد از جنابت بی نیت غسل نجسید ما روز نیز قضا و کفاره
 بر دو واجب شود و همچنین در صورت خفتن جنب بعد از آنکه
 دوبار به نیت غسل بیدار شده باشد تا صبح و هر غایب غبار
 باخیار در حلق و استنسا قضا و کفاره واجب باشد و کفاره در رمضان
 به پنج ایشان همان است که به حساب اهل سنت است و بر مرد و زن
 هر دو لازم است و سائر مریض را افطار نمودن واجب است نزد
 ایشان و اگر روزه دارند در دست نباشد * فصل * در
 سنت های صوم یکی اذان تعجیل افطار است بعد از تحقق
 غروب آفتاب یا با غریبش از شرع در نماز مغرب
 * دیگر * سجود خوردن به نیت زیادتى قوت بر عبادت و ذکر
 تلاوت قرآن به نیت افزایش قوت بنا بر اشتغال
 بفضول و مایه نیت * دیگر * تأخیر سجود بر کسی که او را وثوق و
 اعتقاد باشد بر معرفت صبح و مقرر کرده اند که آن وقت جزو
 اخیر از حصه ششم تمام شب است که از غروب آفتاب تا
 طلوع آن معتبر است و چون آن حصه همپو تمام شب با اختلاف
 از سه و آفاق مختلف می باشد لهذا درین مقام جدولی در صفحه
 جداگانه باینر تعیین آن حصه بموجب آفاق اکثر بلاد هندوستان مرقوم می شود
 * دیگر * کثرت تلاوت قرآن زاید از آنکه در غیر رمضان وارد

1	2	3	4	5	6	7	8	9	10	11	12
13	14	15	16	17	18	19	20	21	22	23	24
25	26	27	28	29	30	31	32	33	34	35	36
37	38	39	40	41	42	43	44	45	46	47	48
49	50	51	52	53	54	55	56	57	58	59	60
61	62	63	64	65	66	67	68	69	70	71	72
73	74	75	76	77	78	79	80	81	82	83	84
85	86	87	88	89	90	91	92	93	94	95	96
97	98	99	100	101	102	103	104	105	106	107	108
109	110	111	112	113	114	115	116	117	118	119	120
121	122	123	124	125	126	127	128	129	130	131	132
133	134	135	136	137	138	139	140	141	142	143	144
145	146	147	148	149	150	151	152	153	154	155	156
157	158	159	160	161	162	163	164	165	166	167	168
169	170	171	172	173	174	175	176	177	178	179	180
181	182	183	184	185	186	187	188	189	190	191	192
193	194	195	196	197	198	199	200	201	202	203	204
205	206	207	208	209	210	211	212	213	214	215	216
217	218	219	220	221	222	223	224	225	226	227	228
229	230	231	232	233	234	235	236	237	238	239	240
241	242	243	244	245	246	247	248	249	250	251	252
253	254	255	256	257	258	259	260	261	262	263	264
265	266	267	268	269	270	271	272	273	274	275	276
277	278	279	280	281	282	283	284	285	286	287	288
289	290	291	292	293	294	295	296	297	298	299	300
301	302	303	304	305	306	307	308	309	310	311	312
313	314	315	316	317	318	319	320	321	322	323	324
325	326	327	328	329	330	331	332	333	334	335	336
337	338	339	340	341	342	343	344	345	346	347	348
349	350	351	352	353	354	355	356	357	358	359	360
361	362	363	364	365	366	367	368	369	370	371	372
373	374	375	376	377	378	379	380	381	382	383	384
385	386	387	388	389	390	391	392	393	394	395	396
397	398	399	400	401	402	403	404	405	406	407	408
409	410	411	412	413	414	415	416	417	418	419	420
421	422	423	424	425	426	427	428	429	430	431	432
433	434	435	436	437	438	439	440	441	442	443	444
445	446	447	448	449	450	451	452	453	454	455	456
457	458	459	460	461	462	463	464	465	466	467	468
469	470	471	472	473	474	475	476	477	478	479	480
481	482	483	484	485	486	487	488	489	490	491	492
493	494	495	496	497	498	499	500	501	502	503	504
505	506	507	508	509	510	511	512	513	514	515	516
517	518	519	520	521	522	523	524	525	526	527	528
529	530	531	532	533	534	535	536	537	538	539	540
541	542	543	544	545	546	547	548	549	550	551	552
553	554	555	556	557	558	559	560	561	562	563	564
565	566	567	568	569	570	571	572	573	574	575	576
577	578	579	580	581	582	583	584	585	586	587	588
589	590	591	592	593	594	595	596	597	598	599	600
601	602	603	604	605	606	607	608	609	610	611	612
613	614	615	616	617	618	619	620	621	622	623	624
625	626	627	628	629	630	631	632	633	634	635	636
637	638	639	640	641	642	643	644	645	646	647	648
649	650	651	652	653	654	655	656	657	658	659	660
661	662	663	664	665	666	667	668	669	670	671	672
673	674	675	676	677	678	679	680	681	682	683	684
685	686	687	688	689	690	691	692	693	694	695	696
697	698	699	700	701	702	703	704	705	706	707	708
709	710	711	712	713	714	715	716	717	718	719	720
721	722	723	724	725	726	727	728	729	730	731	732
733	734	735	736	737	738	739	740	741	742	743	744
745	746	747	748	749	750	751	752	753	754	755	756
757	758	759	760	761	762	763	764	765	766	767	768
769	770	771	772	773	774	775	776	777	778	779	780
781	782	783	784	785	786	787	788	789	790	791	792
793	794	795	796	797	798	799	800	801	802	803	804
805	806	807	808	809	810	811	812	813	814	815	816
817	818	819	820	821	822	823	824	825	826	827	828
829	830	831	832	833	834	835	836	837	838	839	840
841	842	843	844	845	846	847	848	849	850	851	852
853	854	855	856	857	858	859	860	861	862	863	864
865	866	867	868	869	870	871	872	873	874	875	876
877	878	879	880	881	882	883	884	885	886	887	888
889	890	891	892	893	894	895	896	897	898	899	900
901	902	903	904	905	906	907	908	909	910	911	912
913	914	915	916	917	918	919	920	921	922	923	924
925	926	927	928	929	930	931	932	933	934	935	936
937	938	939	940	941	942	943	944	945	946	947	948
949	950	951	952	953	954	955	956	957	958	959	960
961	962	963	964	965	966	967	968	969	970	971	972
973	974	975	976	977	978	979	980	981	982	983	984
985	986	987	988	989	990	991	992	993	994	995	996
997	998	999	1000	1001	1002	1003	1004	1005	1006	1007	1008
1009	1010	1011	1012	1013	1014	1015	1016	1017	1018	1019	1020
1021	1022	1023	1024	1025	1026	1027	1028	1029	1030	1031	1032
1033	1034	1035	1036	1037	1038	1039	1040	1041	1042	1043	1044
1045	1046	1047	1048	1049	1050	1051	1052	1053	1054	1055	1056
1057	1058	1059	1060	1061	1062	1063	1064	1065	1066	1067	1068
1069	1070	1071	1072	1073	1074	1075	1076	1077	1078	1079	1080
1081	1082	1083	1084	1085	1086	1087	1088	1089	1090	1091	1092
1093	1094	1095	1096	1097	1098	1099	1100	1101	1102	1103	1104
1105	1106	1107	1108	1109	1110	1111	1112	1113	1114	1115	1116
1117	1118	1119	1120	1121	1122	1123	1124	1125	1126	1127	1128
1129	1130	1131	1132	1133	1134	1135	1136	1137	1138	1139	1140
1141	1142	1143	1144	1145	1146	1147	1148	1149	1150	1151	1152
1153	1154	1155	1156	1157	1158	1159	1160	1161	1162	1163	1164
1165	1166	1167	1168	1169	1170	1171	1172	1173	1174	1175	1176
1177	1178	1179	1180	1181	1182	1183	1184	1185	1186	1187	1188
1189	1190	1191	1192	1193	1194	1195	1196	1197	1198	1199	1200
1201	1202	1203	1204	1205	1206	1207	1208	1209	1210	1211	1212
1213	1214	1215	1216	1217	1218	1219	1220	1221	1222	1223	1224
1225	1226	1227	1228	1229	1230	1231	1232	1233	1234	1235	1236
1237	1238	1239	1240	1241	1242	1243	1244	1245	1246	1247	1248
1249	1250	1251	1252	1253	1254	1255	1256	1257	1258	1259	1260
1261	1262	1263	1264	1265	1266	1267	1268	1269	1270	1271	1272
1273	1274	1275	1276	1277	1278	1279	1280	1281	1282	1283	1284
1285	1286	1287	1288	1289	1290	1291	1292	1293	1294	1295	1296
1297	1298	1299	1300	1301	1302	1303	1304	1305	1306	1307	1308
1309	1310	1311	1312	1313	1314	1315	1316	1317	1318	1319	1320
1321	1322	1323	1324	1325	1326	1327	1328	1329	1330	1331	1332
1333	1334	1335	1336	1337	1338	1339	1340	1341	1342	1343	1344
1345	1346	1347	1348	1349	1350	1351	1352	1353	1354	1355	1356
1357	1358	1359	1360	1361	1362	1363	1364	1365	1366	1367	1368
1369	1370	1371	1372	1373	1374	1375	1376	1377	1378	1379	1380
1381	1382	1383	1384	1385	1386	1387	1388	1389	1390	1391	1392
1393	1394	1395	1396	1397	1398	1399	1400	1401	1402	1403	1404
1405	1406	1407	1408	1409	1410	1411	1412	1413	1414	1415	1416
1417	1418	1419	1420	1421	1422	1423	1424	1425	1426	1427	1428
1429	1										

کما خاور و کلینیک انوار است چو در دست و دست
 سخن مولی صیقل یافته است که در قفس

آن معتد به است و در دو اعتکاف خصوصاً در هشتم و آخر آن جهت طلب لیلۃ القدر و آن به حسب شاقعی در رنگ کردن به مسجد باشد به نیت اعتکاف اگر چه یک ساعت بود با ترک جماع و روزه و وقت بیرون اشتراط صوم مگر اینکه با صوم نیت کرده باشد و اشهد در یک روایت با او در عدم اشتراط صوم موافق است و اما بنده حسب ابی حنیفه و مالک اگر نیت اعتکاف کند صوم هم لازم باشد و اقل آن یک روز است و چون نیت اعتکاف کرد جز برای حاجت ضروری بیرون آمدن روا نباشد و چون حاجت گذارده شد بی درنگ رجوع بجای اعتکاف واجب شود و باید که معتکف در مسجد جماعت باشد و روز جمعه به نماز جمعه رفق واجب باشد و یجماع در شب یا روز اعتکاف باطل گردد و خروج همه تن بی عذری نیز باطل شود و عیادت مریض و حضور چاه عذر نیست و مجامعت و دواعی آن بر معتکف حرام است و معتکف را اولیت آنست که در مسجد جز بعبادت و قنوت و ذکر یا سخن نیک مشغول باشد لاکن اگر بیع و شدا کند یا سخن مالا یعنی کند یا عتقه نکاح کند در مسجد اعتکاف باطل نشود * دیگر * از سنتهای صیام نگاه داشتن زبان است از فحش و مالا یعنی

خصوصاً از غیبت و نزو بعضی علما غیبت مبطل صوم است
 * دیگر * نگاهداشتن نفس و جمله قوا و اعضا از همه شهواتهای
 که عقلاً یا شرعاً مضر است * دیگر * پیش از نماز صبح غسل
 جنابت کردن * دیگر * خاص بندهای شافعی ترک سواک
 کردن بعد از زوال و مأثور است که وقت افطار این دعا بخواند
 یا اللهم لك سمعت و بك آمنت و عليك توليت و علي رزقك افطرت *
 و هم معمول مشایخ است که نیت صوم روز دوم هم وقت
 افطار کنند و بعد از دعا این قدر اضافه سازند * لصوم غدا من
 رمضان و نیت * * مطلب پنجم از مقصد سوم *
 در زکوة قیید است که شرایط و وجوب زکوة بندهای
 ای حلیه شش چیز است اول اسلام دوم حریت
 سوم عقل چهارم بلوغ پنجم خالی بودن ذمه از قرض بمقدار
 نصاب اعم از اینکه قرض حق الله باشد مثل ادای نذر
 واجب و غیره یا حق عباد پس بر کافر و بنده و دیوانه و کودک نابالغ
 و فرجه دار و بندهای زکوة واجب نیست و یا شرط ششم
 گذشتن یک سال تمام است بر اعیان نصاب لکن نقصانی
 که در وسط سال واقع شود مانع وجوب زکوة نیست چون در
 اول و آخر نصاب کامل باشد زکوة واجب گردد و اما بقول

بهرید شافعی و مذهب مالک بشرط عقل و بلوغ و خالی بودن ذمه
 از وام معتبر نیست و بر دیوانه و نابالغ و قرضدار زکوة واجب
 است و قول قدیمش موافق مذهب ابی حنیفه است و احمد در
 اعتبار بشرط غلو ذمه از قرض با ابی حنیفه و قول قدیم شافعی
 موافق است و در عدم اعتبار بشرط بلوغ و عقل با مالک
 و قول بهرید شافعی است و مذهب امامیه موافق با مذهب
 ابی حنیفه است الا حوالان حول بر تمام نصاب شرط است
 و نقصان بوسیله حال موجب سقوط زکوة است نزد آنها
 و وجوب زکوة بر مال دیوانه و نابالغ نزد مجوزین آن بر اولیا یا وصیای
 آنها است و مال جنین که در شکم باشد در وجوب زکوة نزد شافعی
 متردفیه است و اما مالک نصاب کامل نزد او سبب فرضیت
 زکوة است نه بشرط او * و اما از فرایض زکوة * یکی نیست است خواه
 وقت علیحده کردن مال جهت زکوة یا وقت تسلیم بزکوة
 گیرنده یا وکیل بادی زکوة یا طامل زکوة * دوم * خاص مذهب شافعی
 و مالک ادای زکوة از جنس نصاب است مگر در کم از بست
 و پنج اشتر و نزد ابی حنیفه زکوة از جنس نصاب دادن فریضه
 نیست و احمد در غیر زر و نقره با شافعی و مالک است و در زر
 و نقره با ابی حنیفه که مال در زکوة زروسیم دادن روا است

نزد او و نزد امامیه اخراج قیمت در جمله است یا جزا است مگر ادا
 از عین فاضلی تر است تا سیوم و رعایندن زکوٰه به مصرف
 یا با امام یا بمعاصی که عامل است یا رعایندن به نفس خود یا بذریعه وکیل
 خود یکی از این اصناف هشتگانه که در قرآن مذکور است بمذهب
 ائمه حقیقه مالک و احد و اما بمذهب شافعی رعایندن مجموع آن باین
 اصناف هشتگانه یا پنج الزام در بلاد زکوٰه دهنده موجود باشند و
 حق هر صنفی جدا کردن و بر سه سه کس از هر صنف قیمت
 کردن لازم است اگرچه نفس خود بمصرف رعایندن و بمذهب
 امامیه رعایندن مجموع آن بصنفی بماند یکی از این صنف روا
 باشد لکن سنت این است که به مجموع اصناف برسانند
 و اول آن اصناف فقیر اند که مالک هیچ چیز جو کسوت و نفقه
 نیم روز نباشند و قدرت بر دست داشتن ندارند دوم سبکین که
 و راسی اثاث بیت و لایهات خانه مالک کم از نصاب باشند
 و بر کسب قادر باشند و لکن به غل ایشان کمتر از مخارج
 باشد و نزد بعضی علماء فقده آنها اند که مالک هیچ چیز نباشند و
 قدرت بر دست داشتن و سوال نکنند و سبکین آنها اند که بر او را
 که اند و اهل فقه سیوم عاملان اند که از جهت امام یا سلطان
 مامور باشند تا زکوٰه تمام و عشره را اخراج جمع کنند چنانچه موافقه القابوب

از برای آنکه دلهای ایشان بر اسلام و احکام آن جمع شود
و نزد ابی حنیفه این صنف بعد از عهد محمد مصطفی صلی الله علیه
و سلام بکلی ساقط اند و نزد دیگران در بعضی بلاد موجود اند و بنده حسب
امامیه سهم الا این صنف و سهم حامل در غیبت امام ساقط
است پنجم بندگان نکاتب اند که ازادی خود از مالکان خود بهائی
معین معین کنایند باشند که چون در آن مدت آن مال ادا
کنند آزاد شوند و بنده حسب امامیه بندگان که در سختی باشند هم
داخل این صنف اند ششم قرض داران بغیر مصیبت و
کسانیکه بسبب دینی یا ائلاف مالی یا جنایتی ضمان یا غرامت
بندهای ایشان غایب شده باشد * هفتم * غازیان و حاجیان و بنده حسب
امامیه بنای بکها و غنما و تهای مسجد داخل این صنف است
* هشتم * غریبانی که در غربت محتاج شده باشند اگر چه بوطن
خود تو انگر باشند و اما کسانیکه زکوة بر آنها روا نیست بنی هاشم
اند و بنده حسب شاقعی و مالک و یک روایت از احمد بر بنی مطلب
نیز روا نیست و ابی حنیفه و احمد بیک روایت بر بنی مطلب جایز
دارد و باز اد که دگان بنی هاشم و فرزندان این موالی بیک
روایت از احمد نیز جایز نیست و نزد دیگران روا است و
بنده حسب امامیه اگر مزکی بنی هاشم است یا مال خمس کفایت

برای آنکه زکوة بر بنی هاشم جایز است و بر پدر و جد و پدایک
 اهل بیت باشند و بر فرزندان و فرزندان فرزندان چند آنکه زیر می آیند و بر زن خود
 نیز زکوة روا نباشد و زن اگر بشود بر درویش زکوة دهد و نزد
 ابی حنیفه و یک روایت از احمد رواست و بر کافرو ذمی و بنده گان
 خود و مکاتب خود نیز روا نباشد و نزد اشاعری بر کسیکه طاقت
 کسب بقدر از نفقه دارد زکوة بر او روا نیست و نزد ابی حنیفه روا
 است و بر تو آنکه هم زکوة دادن روا نیست و نزد ابی حنیفه توانگری
 که موجب وجوب زکوة است یعنی مالک نصاب کامل همان
 توانگری مانع اخذ زکوة است و نزد اشاعری ثلثه در هر دو توانگری فرق
 است پس نزد شافعی و مالک کسیکه مقدار کفایت از نفقه و کسوت
 و غیر مال زکوٰتی دارد یا قوت کسب دارد که کفایت او باشد اد
 جهت منع اخذ زکوٰت توانگر است و بنده بابت اتمه سه
 روایت است یکی موافق مذهب شافعی و مالک است الا اگر
 کسی مالک نصاب زکوٰتی نباشد و قوت کسب دارد لیکن نفقه
 او را کفایت نیست مگر فقیر زکوة او را روا باشد
 روایت دوم اینکه مالک پنجاه درم یا قیمت آن مانع اخذ زکوة
 است روایت سیوم آنکه مالک چهل درم یا قیمت آن مانع
 اخذ زکوة است و اگر بعد ادای زکوة معلوم شد که زکوة گیرنده

از ان جنس است که زکوة بر او واجب نیست نزد ابیحیفه زکوة
 ادا شود و از گردنش عاقط گردد و الا اگر کافر یا بنده یا مسکاتب
 خودش باشد زکوة ادا نشود و نزد شافعی و احمد بیک قول از
 هر دو صرف اگر توانگر برآمد زکوة ادا شود و در دیگر اصناف که زکوة
 بر آنها جایز نیست ادا نشود و زکوة واجب را مکروه است که از شهریکه
 در آنجا زکوة واجب شده است بشهر دیگر نقل نماید مگر بیک
 قول از شافعی واجب است دادن بدویشان آن شهر که آنجا
 واجب شده است الا اینکه بعضی از اصناف مشنگانه بشهر
 دیگر باشند پس هر جا که آن ضعیف موجود باشد آنجا نقل کند
 * فصل * باید دانست که مالهاییکه بران زکوة واجب است چهار
 قسم است زر و سیم و عروض و انعام و آنچه از زمین بیرون آید
 اما زر و سیم اعم از آنکه مسکوک باشد یا غیر مسکوک و از غیر
 مسکوک خواه حلی و ظروف ساخته باشند یا پارهای آن باشد
 مسکوک یا غیر مسکوک با جماع زکوة واجب است اگر جمیع
 نصاب رسد و حوالان حول بران گردد پس نصاب زر بست
 دینار است که بست مثقال باشد و نصاب نقره دو صد درهم
 است که بر اول نصف دینار و بر دوم پنجم درهم زکوة واجب
 گردد که هر یکی حصه چهلیم نصاب باشد و برز آید از ان اگر کمتر

از چهار دینار زر و چهل درهم نقره است بندهسب اینچنینکه هیچ زکوة
نیست و بندهسب شافعی و مالک و احمد هر قدر کم که از نصاب
افزون باشد به حساب چهارم حصه زکوة بر آن هم واجب
باشد و بندهسب امامیه موافق بندهسب ابی حنیفه است و در
حلی مردان و هم زیورات زمان بندهسب ابی حنیفه و یک
روایت از احمد زکوة واجب است و بندهسب شافعی
و مالک و روایت دیگر از احمد آنچه از زیورات استعمال آن
مباح است بر آن زکوة واجب نیست و آنچه استعمال آن
محرام است بر آن زکوة واجب است و اگر هر یکی از زر و
نقره فردی فردی بجمعه نصاب نرسد و جمع نمودن نصاب
کامل شود بندهسب ابی حنیفه و مالک و دیگر روایت از احمد
هر دو را جمع خواهند ساخت و بر نصاب کامل زکوة واجب
خواهد شد و بندهسب شافعی و دیگر روایت از احمد زکوة واجب
نخواهد بود و جمع آن نزد ابی حنیفه بقیمت خواهد شد نه با جزا مثلا
اگر صد درهم و هشت دینار است بقیمت و بیار نیز صد درهم گرفته
زکوة خواهند داد و نزد امامیه و مالک با جزا جمع خواهند
ساخت مثلا نصف نصاب نقره است و نصف نصاب زر
پانزده نصاب کامل خواهند گرفت و سزاوار است که

در هر دو صورت احتیاطا آنچه زاید باشد از نصاب زری یا نقره
 بانسو تحویل نمایند مثلاً به تحویل طرف نصاب زری پنجم درهم زکوة
 باشد و به تحویل طرف نصاب نقره چهار درهم پنجم درهم را
 اعتبار نمایند و در قلو س اگر به نیت تجارت نباشد زکوة واجب
 نیست اما قسم دوم از آنکه بران زکوة است عرو غ اند و
 آن صادق است بر آنچه غیر اثمان است از جامها و حوانات و
 جواهر و زیورات و عقدا و بندگان و غیر آن و درین جمله آشیایا اگر به
 نیت تجارت است و افزونی مال از آن مقصود است بعد
 گذشتن یکسال کامل بران به حساب چهلیم حصه زکوة بر همه
 آشیایا واجب است اگر قیمتش به نصاب زری و نقره رسد
 والا واجب نیست اگر چه قیمتش بمصد هزار دینار رسد یا زاید
 از آن باجماع جملة مذابا هب اهل سنت و جماعت و گذشتن
 سال تمام بر اصل مال معتبر است پس اگر بر اصل مال سال
 کامل گذشت و باخر سال نفع شد زکوة بر اصل و نفع هر دو
 واجب گردد و هم اگر کسی مالک نصاب است و بران سال
 کامل گذشت و در وسط سال بجه یا میراث یا تمایک اصل
 مال زاید شد پس نزدیک ای حنیفه همه را جمع کرده از مجموع
 ادای زکوة واجب باشند و زکوة بر اموال تجارت بشروط است

با اجتماع دو شرط یکی ملکیت بالفعل دوم نیت تجارت در احوال پائس اگر
 کسی نیت تجارت کرد در مالیکه بمیرا شت خواهد یافت بر آن زکوة نباشد
 نزد اکثر علماء و علی هذا القیاس اگر شخصی فقط مالک نصاب ماند
 در اکثر حال و به آخر حال نیت تجارت کرد پس زکوة بر آن
 نیز واجب نباشد و نزد امامیه در اموال تجارت زکوة
 واجب نیست لکن سنت است و اما قسم سوم از
 مال زکوٰتی انعام اند و نزد شافعی و مالک و احمد آن منحصر است
 در اشتروک و گاو و گوسفند بشتر طایفه سوا ایم باشند یعنی بجز
 گداشته باشند که آنها میبخرند و در و سل می کنند و علف از خانه
 ندهند لکن نزد مذهب مالک در اشتروک و گاو که کار میکنند اگر چه بعلف
 بندند هم زکوة بر آن واجب باشد و اما نزد ابیحنیفه چنانکه در اشتروک و گاو
 و گوسفند سایر و غیر معاود و عوامل و نواضح از اشتروک و گاو زکوة واجب
 است همچنین بر اسپان خوانند باشند یا ماده بروایتی و فقط
 بر ماده بروایتی اگر سایر و غیر معاود اند هم زکوة واجب است
 لکن مزکی مخیر است در اینکه خواهد یک دینار سر اسپ
 بدهد یا قیمت کرده چهارم حصه قیمت بدهد اما زکوة گوسفند
 پس در یکم از چهل ایچ واجب نیست و در چهل یک
 گوسفند واجب است تا صد و بیست و در یکصد و بیست

و یک دو گو سفند تا دو صد و در دو صد و یک سه گو سفند
 تا چهار صد بعد از آن در هر صد یک گو سفند ماده یک ساله
 تمام واجب می شود یا از یک ساله و پای در
 دوم نهاده با جماع و اما زکوة اشتر سائمه پس در کم از
 پنج چیزی واجب نیست و در پنج اشتر یک گو سفند و در
 دواشتر دو گو سفند و در پانزده اشتر سه گو سفند و در بیست
 اشتر چهار گو سفند و در بیست و پنج اشتر بنت مخاض
 یعنی اشتر ماده یک ساله پای در دوم نهاده تا سی و پنج
 و در سی و شش تا چهل و پنج یک بنت لبون یعنی اشتر
 ماده دو ساله پای در سیوم نهاده و در چهل و شش تا
 شصت یک حقه یعنی اشتر ماده سه ساله پای در چهارم
 نهاده و در شصت و یک تا هفتاد و پنج یک جذعه یعنی اشتر
 ماده چهار ساله پای در پنجم نهاده و در هفتاد و شش تا نود
 و بنت لبون و در نود و یک تا یکصد و بیست و حقه تا اینجا بالا
 خلاف مابین مجتهدین است و بعد از یکصد و بیست نزد ابی حنیفه
 در هر پنج که از آن زیاده شود تا یکصد و چهل یک گو سفند واجب
 شود و در یکصد و چهل و پنج یک بنت مخاض و دو حقه و در یکصد و پنجاه
 سه حقه بعد از آن در هر پنج که از آن زیاده شود و یک گو سفند

واجب شود تا یکصد و هفتاد و در یکصد و هفتاد و پنجاه صد حقه و یک
 بنت مخاض تا یکصد و هشتاد و پنجاه و در یکصد و هشتاد و شش صد حقه
 و یک بنت لبون تا یکصد و نود و پنجاه و در یکصد و نود و شش
 نود و صد چهار حقه واجب شود پس در صد و نود و شصت و یک مختار است
 خواه چهار حقه که سر هر بنیاد یک حقه باشد یا پنج بنت لبون
 که سر هر چهل یکی از آن باشد بدید و بعد از دو صد باز حساب
 از سر گیرند یعنی در پنجاه یک گوسفند و در دو و گوسفند
 تا اینکه در چهار صد هشت صد و بنت لبون واجب شود و بگذارد
 و نزد شافعی و مالک و احمد چون از یکصد و شصت یکی هم زاید شود
 سر بنت لبون واجب شود تا یکصد و سی بعد از آن سر هر بنیاد
 یک حقه و سر هر چهل یک بنت لبون واجب شود و نیز حسب
 امامیه چون از یکصد و شصت تجاوز شود سر هر بنیاد یک حقه
 و سر هر چهل یک بنت لبون واجب باشد و اما زکوة و کفاره
 پس در کمتر از سی و پنج واجب نیست و چون بسی رسد گاهی
 یک ساله بایست و در ده ساله و در بیست و نه ساله واجب شود و چون
 چهل رسد یک ماه و در ساله بایست و در سی و نه ساله و چون
 بیست و نه رسد و کاف و در ساله بایست و در سی و نه ساله واجب گردد
 و چون از بیست و نه تجاوز شود واجب متغیر گردد و در هر سنی

یک گاو یک ساله پای در دوم نهاده و در هر چهل یک گاو دوساله
 پای در سوم نهاده واجب شود و ای کما بالا خلافت بین المجتهدین
 و اما قسم چهارم از مال زکوتی زروع و اثمار اند یعنی هر چه از
 زمین بیرون آید از قلیل و کثیر تا خیار و خرزهره و گرز و شادغم و انجیر
 و غیره که از آن نموزمین مقصود باشد بران نزد ائمه حنفیه و احمد یک
 عشر واجب است اگر آن را به باران و رودخانه و مثل آن پرورش
 کنند و اگر به دلاب و غیر آن آب دهند پس نصف عشر
 واجب شود بخلاف هیزم و گیاه و کاه و نی و مانند آن که بران
 عشر واجب نیست چرا که زمین بسبب آن خراب و تباه می شود
 و نمونی یابد و ینش کرد در دجوب عشر داخل است بی اعتبار
 نصاب یا خشک شدن یا باقی ماندن از قوت خالف الشافعی
 و المالک مگر در عسل که نزد ابی حنیفه بران عشر بی اعتبار
 نصاب است و بندهب ابی یوسف و محمد و احمد حنبل با اعتبار
 نصاب و نصاب عسل بندهب صاحبین شصت صاع
 است که هشت صد من شرعی باشد هر منی دو صد و شصت درم
 و نصاب آن نزد احمد حنبل ده فرق است هر فرق شانزده رطل عراقی
 که هشت من شرعی باشد و بندهب دیگران در کمتر از پنج و سق
 که شصت صاع است از حبوب و غیره که قوت را شاید چون

گندم و جو و امثال ایشان و بعد خشک و پاک کردن باقی
 ماند یا میوه ای که خشک کرده شود مثل خرما و میوه بران هیچ
 واجب نیست و چون همین اشیاء به نصاب برسد که شصت
 صاع است اگر آب از باران یا رودخانه و چشمه می خورد عشر
 بران واجب است و اگر به ولا ب و غیره آب می خورد
 نصف عشر و این جمله خوب چون گندم و جو و برنج و جاورس
 و ارزن و باقلا و عدس و ماش و نخود و لوبیا دره خوب عشر
 داخل اند بلا غلات و خاغت در تقدیر نصاب است چنانکه
 گذشت و بیک روایت از احمد و خوب زکوة در ابا زیر
 چون کمون و زیره و کشنیز و بزرگتان و تخم حیارین و تخمهای تیره
 چون تخم رشاد و تخم ترب و قرطم و همه میوه ای خشک کرد و چون
 شمش و بادام پسته و فندق و زیتون و زعفران محمول بر
 رسیدن آنها به نصاب است و بندهب اما میوه جزا را گندم
 و جو و خرما و میوه زکوة واجب نیست و این اشیاء هم بشرط
 رسیدن آن به نصاب است و نصاب نزد آنها پنچ و سق
 است هر سق شصت صاع و هر صاعی چهارده و هر مدی
 دو رطل و ربع آن بر طل عراقی که مجموع آن دو هزار و هفتصد
 رطل عراقی باشد و در غیر گندم و جو و خرما و میوه از غلات و خوب

و نیز در اموال تجارت بدهی ایشان زکوة سنت
 است نه واجب * ذیل * در بیان خمس که مخصوص بدهی
 اما سیه است بدانکه در هفت چیز نزد آن با خمس واجب است
 یکی غنائیم دار الحرب اگر چه قلیل باشند دوم معادن و
 یا قوت و زهر جد و قیر و سره و نفت و کبریت همه در معادن
 داخل اند سیوم گنج چهارم آنچه از دریا بیرون آید مثل لالی
 و درار پنجم ارباب تجارت و ضیاعات و زراعات ششم زمین
 که ذمی آن را از مسلمانی بخر و هفتم مال حلال که مستخرج شود
 بحرام پس یک نیمه از خمس حق امام است و نیمه دیگر به یتامی و
 مساکین و ابنای سبیل مخصوص از اولاد ابی طالب و عباس و حارث
 و هند بشرط ایمان آنها *

* مطلب ششم از مقصد سیوم *

در حج بیت الله و زیارت عتبات عالیات و در آن چهار فصل
 است * فصل اول * در فرایض و ارکان حج و انواع و شرایط
 آن بدانکه حج از اعظم ارکان مسلمانی است و در عمر یکبار
 فرض است و بترک آن وعید آمده که در حدیث شریف
 وارد است که هر که مالک این قدر از دوا حله باشد که او را
 به بیت الله الحرام برساند و حج نکند او دپس مانعی نیست

که او یهود یا نصرانی بمیرد و وقت آن در سال همگی یکبار است و اما
عمره بنده ب شافعی و احمد همه پنج حج فریضه است و وقت آن
معین نیست همیشه ادا می تواند کرد و بنده ب ابی حنیفه و
مالک عمره سنت موكده است و سبب پنج همگی یکی است
که خانه کعبه است و اما در اشراط و فرایض و واجبات
و سنن و آداب و خطوط رات بسیار است و شرایط حج
سه گونه است یکی شرایط و جوب دوم شرایط و قوع
از فرض سیوم شرایط صحت آن و شرایط و جوب آن
پنج چیز است اول اسلام دوم حریت سیوم باو غ چهارم عقل
پنجم استطاعت و استطاعت دو قسم است یکی استطاعت
مباشرت دوم استطاعت نیابت اما استطاعت مباشرت
بسه چیز علاقه دارد یکی بنفس و آن صحت بدن است و بنده ب
ابی حنیفه ناپیدا صحیح البدن نیست که باوصف قدرت بر مال و
موجود بودن قایده آن بسیار بر پنج فریضه نیست بخلاف مذهب
ایمه دیگر دوم بملک و مال علاقه دارد و آن قدرت است بر زاد
در احوال که بر نفقه خود و نفقه کسانی که شرعا نفقه آنها بر ذمه او واجب
است تارفتن و باز آمدن علاقه و قشای دین و مسکن و لباس و
خدمتکار و آنچه الزم او باشد و بر مالک یا کرایه راحه سر نشین

اگر بی کجاوه بر اشتراک نشستن تواند والا قدرت بر مالک یا
 کرایه اشتراک کجاوه و بار و نفقه او تمام آنچه در سفر ضروری
 او باشد قادر بود و بدهب مالک قدرت بر راه شرط
 استطاعت نیست اگر طاقت پیاده روی باشد و نزد دیگر ایمه
 اگر مسافت مابین بیت الله الحرام کمتر از مدت قصر باشد
 استطاعت راه شرط نیست والا شرط است
 سیوم بغیر نفس و مال علاقه دارد و آن امن طریق است
 از تلف نفس و مال و عدم فقد آن قوت یا گرانی آن و نه بودن
 دریای خطرناک پس در فرضیت حج بر اهل هند و غیره بسبب
 حایل بودن دریای شور اختلاف مجتهدین است مذهب صحیح
 این است که اگر سال است اکثر است فرض است و در این صورت
 راه غیر مأمون نیست و نزد بعضی قاصل بودن دریای شور
 بهر نهج که شد راه را غیر مأمون می کند و اما نوع دوم از
 استطاعت آن که کسی را مرضی مزمن باشد که صحبت از آن
 ممکن نه بود بعد یافته شدن شرایط دیگر بر و واجب است
 که دیگر نیز با جرت گیرد تا از طرف او حج بگذارد و این اجیر باید
 که یک بار حج گذارده باشد تا نیابت و اجاره او درست
 شود بدهب شافعی و احمد خلافاً بغیرهما و ذرین نیابت

نفقه و کرایه اشتر سر نشین یغیر اخله و مصارف رفتن و
 باز آمدن بر منسوب لازم شود لایغیر یا آنکه بعد و جوب حج کسی حج
 ناکند کرده بمیرد بمهر هب شافعی و احمد اگر خودش وصیت نکرده
 باشد از ترک او بگیرند و تناسی بدهند که از طرف او حج بگذارد
 و بمهر هب ابی حنیفه و مالک اگر وصیت نکرده است حج برگردد نش
 بماند و بدون رضائی ورثه نشاید که از ترک او چیزی برای هیچ
 گذاردن از طرف میت بستانند * و اما قسم دوم * از شرایط
 که شرط وقوع از فریضه اند پنج شرط است اسلام و
 احرام بمهر هب ابی حنیفه لایغیر حریت و عقل و باو غ و ادا در
 وقت اما تو انگری و استطاعت شرط وقوع از فریضه
 نیست پس اگر بنده و دیوانه و نابالغ حج کند یا از طرف او به
 نیابت کند دارند بعد از آزادی بنده و باو غ نابالغ و صحیت از
 دیوانگی حج فرض بر آن نابالغی باشد و ادای سابق مستقط آن
 نه بود بخلاف محتاج الیه حج که اگر در بعد استطاعت فریضت
 از ساقط شود * و اما قسم سوم * شرط صحیح است و
 آن چهار شرط است اسلام و احرام بمهر هب ابی حنیفه و
 ادا در وقت و تمیز پس حج غیر میسر صحیح نیست و ابتدای وقت
 حج شوال و ذی القعدة است تا دهم ذی الحجه تا بمهر هب شافعی

و احرام پیش ازین اشهر حج صحیح نیست خلافا
 لابی حنیفه که پیش از آن هم صحیح باشد ازین جهت که احرام
 نزد او شرط است مثل رکن چنانکه نیت در نماز است * و اما *
 فرایض دارکان حج بمذهب ابی حنیفه همگی دو است یکی وقوف
 بعرفه دوم طواف زیارت و احرام چنانکه گفته شد شرط
 است مانند هر رکن و باقی واجبات است و سنن و محظورات
 و مستحبات اما وقوف بعرفه وقت او از زوال روز نهم
 ذی الحججه است تا برآمدن صبح روز عید و رکن آن این است
 که در جزوی از وقت مذکور بعلم یا بی علم در خواب یا
 بیداری بموقوف عرفه حاضر باشد و در بی هو ششی بمذهب
 ابی حنیفه خلافا لاشافعی و باجنابت و حیض و حدث و اشغال آن هم
 درست است و اما جزوی از شب را با جزوی از روز ضم
 کردن واجب است و به ترک آن قربان گو سقندی لازم
 می شود و بمذهب مالک غنیم کردن بعضی از شب نحر یا بعضی از
 روز عرفه فرض است و به ترک آن حج باطل شود و بمذهب
 منجبر نشود و اما طواف زیارت پس وقت آن از طلوع
 فجر نحر تا آخر روز دوم ایام تشریق است و جوابا * و واجبات *
 حج شش چیز است اول جمله شمرایط نماز یعنی طهارت

از حد ث و خبث و ستر عورت بزمسئوم گشتن
 باشنای آن بدیهب شافعی و مالک و موم ترتیب بخانکه
 در طواف خانه بر جانب دست چپ طایف باشد و ابتدا
 طواف از حجر الاسود کند تا اگر خانه بر دست راستش باشد
 باطل بود و اگر مشغول از غیر حجر الاسود کند یک گردش در
 جانب نباشد سیوم اینکه بنامه تن از خانه بیرون باشد چهارم
 اینکه طواف اندرون مسجد الحرام باشد یا غیره اینکه هفت
 طواف بکند حتی که اگر اقتضای دستش بکند بدیهب شافعی و مالک
 اصلا جایز نباشد و بدیهب ابی حنیفه اگر سه گردش از طواف
 زیارت ترک کند جایز باشد و قربان گو سفند می واجب شود
 و همچنین اگر چهار گردش یا تمام طواف بی وضو کند هم قربان
 و بیب شود و اگر بنا بر تمام این طواف یا بیشترش کند
 قربان بدنه لازم آید و بدیهب صحیح نزد ابی حنیفه هم باید که طواف
 را طواف کند و در حد ث و ستر عورت یا در بنا بر اینها و اگر در
 رم از غیر اینهم قسم بق طواف زیارت را طواف کند و خوب
 ملاحظه کرد و واجب است در اینکه و در کعبه نماز بعد از طواف
 زیارت بکند و در کعبه آن مقام ایستادن سنت است
 و اما بدیهب شافعی و مالک و احمد فرایش و ارکان حج چهار است

و بقول از شافعی پنج است اول احرام دوم وقوف
 بعرفات سیوم طواف زیارت چهارم سعی میان صفا و مروه
 و پنجم بقول از شافعی موسی ستردن و اقل آن بنده سب او سه
 تا موسی است و بنده سب ابی حنیفه مقدمه از ربع ستردن میباشد
 بقیاس مسح سر یا قصر کردن از موسی سر و اما وجوه ادای
 حج سه نوع است یکی افراد و آنچنان است که در وقت
 احرام نیت حج تنها کند و بگوید * اللهم انی اريد الحج فیسره
 لی و تقبله منی * و بنده سب مالک در حج و عمره اگر تنها بر نیت
 دل اقتصار کند فاضلتر است از آنکه بزبان نیز بگوید و انگاه تلبیه کند
 و بگوید * لبیک اللهم لبیک ان الحمد و النعمة لک و المملک لک
 لا شریک لک * و اگر این قدر زیاده کند و بگوید * لبیک و سعید یک
 و الشیریکه بید یک و الشیرعنی الیک لبیک بحجة حق تعالی و رقا
 نیکو باشد و صاوات دادن بعد از آن مستحب است انگاه
 بعد از فراغ از تمام افعال حج از حرم که بجل بند آید یکی از سه
 جای بیرون که یکی جمرانه دوم تنعیم و سیوم حزیبه و از آنجا
 احرام عمره بندد و بگوید * اللهم انی اريد العمرة فیسرها لی
 و تقبلها منی * و لبیک کنان سوی که آید و تا کعبه را نه بیند تلبیه را
 قطع نکند و باید که معتمر از باب ابراهیم در مسجد حرام

در آید و طواف است و سعی کند اگرگاه سه مرتبه باشد و اگر موی
 ندارد دست بر سر راند و اکنون از اعرام عمره نیز با کمال بیرون
 آید و عمره را بنده باین خیفه سه رکن است و یک شرط
 اما رکنش طواف است و سعی و حلق یا تقصیر و شستن
 اعرام است و بنده باین شافعی اعرام و طواف است و سعی و حلق
 و احدا از رکن عمره اند و در حلق یا تقصیر و قول الله و بنده باین
 مالک حلق یا تقصیر اصناف رکن عمره نیست و اما در هر دو هم ادای
 صحیح قرآن است که در اعرام نیت حج و عمره با هم کند و گوید
 یا اللهم انی ارید الحج و العمرة معا فی سنة الی و لا اهلها یا مہدی *
 و تکبیر کند چنانکه در افراد گفته شد الا آنکه بر قارن پیش از
 و قوف بمقامات در آمدن در مکه لازم می شود و چون در آید
 اول طواف عمره کند و در سه رکعتش اول رکعت یعنی کتفها
 بجنبه و بعد و دینی مبالغه و در چهار رکعتش باقی آن سه رکعت
 و در اول طواف از طبایع کند یعنی میان رکعتی اعرام را
 در بغل راست در آورد و بعد و کنارش برده و شستن
 اند از خواب برده و از پایست و فواید یک طریقت و پیش و یک
 طریقت و پس و پیش و است و باید که برهنه دارد پس
 میان صفاه و مرده سعی کند چنانکه آید و مذکور شود و بعد از اتمام

سمی بهمان احرام باز بطواف قدم شروع کند و سعی دیگر بعد از آن بکند و رمل و اضطباع جز در طواف اول در هیچ طواف نیست و بهمان احرام بافعال حج مشغول شود و پیش از حلق گو سفندی جهت قران قربان کند بعد از جمله عقبه و این جمله مذہب ابی حنیفه است و اما مذہب شافعی و مالک و احمد قارن چون یک طواف قدم و یک سعی تمام کند پس بافعال حج مشغول شود قارن باشد و عمره در حج مندرج گردد و اگر احرام عمره تنها گیرد در اشهر حج و پیش از شروع در طواف

حج را و عمره در آرد هم قارن باشد و اما وجه سیوم از ادای حج صحیح است که در اشهر حج از میقات حج احرام عمره گیرد و بگوید

* اللهم انی اریک العهدة فی سهرالی و تقبلها منی * و تلبیه گویان

به مکه در آمده طواف و سعی عمره تمام کند و سه حلق کند و باکل آنچه حلال شود انگاه از حرم مکه احرام حج گیرد و بگوید

* اللهم انی اریک الحج فی سهره لی و تقبله منی * انگاه بعرفات

رود و بعد از وقوف بعرفات و مزدلفه در روز نحر یا بایام تشریق گو سفندی قربان کند جهت تمتع و بعد مذہب شافعی پیشتر از نحر در ایام تشریق نیز قربان روا باشد و اگر بر قربان قادر نباشد سه روز و ایام حج روزه دارد و هفت روز

خدا از رجوع بخانه اش بند هب ابی حنیفه و بعد از عرفات
 و منی بند هب احمد و نیز نزد آن روز در ایام تشریق روا باشد
 و بند هب ابی حنیفه روا نباشد و در تمتع پنج شرط است یکی
 تقدیم عمره بر حج دوم وقوع عمره در شهر حج سیوم حج کردن
 بهمین سال چهارم آنکه میان وطن تمتع و میان مکه مسافت قصر
 نماز باشد و این شرط چهارم بند هب غیر ابی حنیفه شرط
 وجوب های است نه شرط صحت تمتع و بند هب ابی حنیفه
 شرط صحت تمتع است و شرط پنجم احرام حج از مکه گرفتن
 است و بند هب شافعی بخروج نیت احرام ثابت میشود و بند هب
 ابی حنیفه تا تهیه بکنند محرم نگردد و بند هب ابی حنیفه قرآن فاضلتر است
 و بند هب شافعی و مالک افراد فاضلتر است و بند هب احمد تمتع
 فاضلتر است و بند هب امامیه بر هر کسی که مکه بدو از د
 فرسنگ از د باشد تمتع واجب شود و افراد قرآن فرض
 کسانی باشد که در مکه سکونت دارند یا میان ایشان و مکه کمتر
 از دوازده فرسنگ باشد و تمتع نزد آنها آن است که از
 میقات به نیت عمره احرام کرده و ثلث عمره بجا آورده رکعت نماز
 بکنند و بعد از این سعی کنند پس سعی بتر باشد پس از مکه
 از برای حج احرام گیرند و بعد از عرفات رود و در روز عرفه انجا بایستند

تا غروب پس بمشعر الحرام آید و تا صبح به نماز رود و در می جمره
عقبه کند و ذبح هدیه و حلق به ترتیب و بعد از آن همان روز یا
روز دوم به مکه رود و طواف حج و دو رکعت طواف بگذارد
و سعی کند بعد از آن طواف منعابا دو رکعت طواف بگذارد
و هیچ از آنکه گفته شد بنیت درست نباشد و میان افراد و
قرآن درین مذهب هیچ فرق نیست الا آنکه در قرآن هدیه با خود
رانند و در افراد نه و صورت هر دو چنان است که احرام گیرد
بحج از میقات تا ازین جا بیرون آید اگر مقام او نزدیک تر
میقات باشد پس وقوف بعرفه بوجهی که گفته شد در یابا پس
د قوت به مشعر الحرام در یابا پس مناسک منادر روز
عید بجا آرد پس به مکه رود و طواف حج کند با دو رکعت
طواف بعد از آن سعی کند پس طواف نسا با دو رکعت
طواف بگذارد و بعد از احوال از ادنی حل به احرام عمره سفره
بگیرد و عدول از حج تمتع با فرد بدین مذهب عمد او با اختیار
جایز نباشد * فصل دوم * در ذکر واجباتی که بترک آن
قربانی لازم آید و ذکر مخطورات یعنی جنایات حج و عمره و آنچه
در متنبله آن واجب شود و ذکر موافقت باید دانست که
واجباتی که ترک و نقصان آن در حج به قربانی منجبهو گردد بدمذهب

این حنیفه شش چیز است لایعریکی از میقات اعرام گرفتن
و آن برای پنج سمت معین است و برای سموت باقیه
هر کدام از این ها که نزدیکتر باشد اعتبار باید کرد اما میقات
اهل مدینه و المدهیه است و میان و مصریان را بجنه و عراقیان
را ذات عرق و بینیان را یلهم و نجدیان را قرن و کسیکه اندرون
این میقات است و از میقات او از خانه خودش
باشد و هر که غرم و دخول کند دارد برای حج و عمره یا برای تجارت
و غیره هب این حنیفه اعرام گرفتن بروی ازین میقات واجب
است و بی اعرام دخول که ممنوع است و تنه هب دیگران
این حکم مخصوص برای کسی است که نیت حج و عمره دارد و
اگر کسی ازین ها علم اختلاف اندازد هب بدون اعرام ازین
میقات بماند و قربانی که ساقی بر او واجب شود یا یکمیش
از مشروع و طوارفت به میقات باز نرود و اعرام از آن جا
گرفته داخل شود و پس ازین سموت قربانی از ساقی کرد و واجب
دوم هب این حنیفه سبی است میان اعرام هر که ترکش
بقر یا نهی منجهر کرد و مانند سبب شافعی و مالکی و اندلسی از
ارکان و خراش است و در رده است فدرم که سنت
است و سبب مذکور مالکی و شافعی و مالکی و احناف است

اگر کسی در ایام حج سعی کند فریضه سعی گذارد شود و بعد از طواف زیارت که فریضه است دیگر با سعی بروی لازم نباشد و ترک سعی بقربان منجبر نگردد بذهب ایشان و واجب سیوم و قوت بمزدلفه ست بعد از نماز صبح روز نحر بنزدیک مشعر حرام و ترک آن موجب قربان است بذهب ابی حنیفه و بذهب شافعی سنت است پس ترک آن موجب قربانی نیست اما شب عید بمزدلفه خفتن بر غیر اعیان و اهل سقایه عباس و همچنین خفتن در شهبای اقامت در منی بقولی از شافعی واجب است و ترکش قربان لازم آید و بیک قول از شافعی ترک خفتن در هر یکی قربانی علیحدّه واجب است و بقولی در هر دو یک قربانی بسنده است و بذهب ابی حنیفه سنت است و واجب چهارم موی ستردن است بذهب ابی حنیفه و اقل آن ربع سراسر است و ترک آن بذهب او قربانی لازم شود و در تأخیر شش از نحر و ایام تشریق و تأخیر طواف زیارت ازین روز تا تقدیم حلق بر رمی عقبه و نحر قارن پیش از رمی و حلق پیش از ذبح درین جمله بذهب ابی حنیفه تنها قربانی واجب می شود و بذهب احمد و قولی از شافعی ترکش بقربان منجبر نمی گردد

و بنده ب مالک نه عرض است و نه واجب و واجب پنجم
سنگ انداختن است و در سنی و نقاشی سنگ بجره العقبه
روز خمره و رایام شش روزه است و یک سنگ در
سه بنای و در تراب بنده ب ای شیعه و یک قول از شافعی
یک قربان باشد و به شد و یک قول دیگر از وی چهارده سفند
قربان کرده و واجب آید و تراب آن با فرورفتن اثناب روز
سیوم از ایام شش روزه مقتضی می آید و در پیش از آن
نه از آن مکان است که بهتر قیاس و قیاس و در وی روزی
قربانی لازم شود بنده ب ای شیعه و بقول از شافعی یا بهتر هر وظیفه
جره و بقول دیگر از شافعی بهتر هر جماعتی از جره و صدقه لازم
می آید و واجب شش روزه است و دایع است و در یکی بهتر است آن
قربانی لازم شود بنده ب ای شیعه و بقول از شافعی و در شش از آنکه
مقدار سه روزه شش روزه و فقه با شد باز کرد و فقه و انبیا کند و ابا شد
و قربان سافه است و اما گویا است و در هر یک از این است و
این و وجه است و در یکی است که اگر او را وظیفه و نه و هتک
است از ارم تعدد او و هر چه است که در او است و گناه
و از این است که سبب قیاس و انکه افعال منتهی عنه و ابا شد
که در این است و اما گویا است و در یکی است که اگر او را وظیفه و نه و هتک

برسد چه آثم از تکاب آن بتوبه امر ترفع شود نه بقربان
لاکن نقصان احرام و حج و عمره البته بقربان مرتفع نشود
و در سنه نقصان منجبر گردد و میباشد خود آثم نیست اما
مخطو را اول پوشیدن جامه های است که بسوزن دوخته
باشند یا آنکه در ایشان بسوزن می یافت تمام یا منقعه مثل
قبای نمد یکبار و هر جامه که درین معنی باشد و پوشیدن موزه
مگر اینکه از زیر کعبهها آنرا بریده باشند چنانکه هیچ بران روا
نباشد و همچنان روی را پوشیدن بدهب ابی حنیفه لا غیر
و سر را پوشیدن بعمامه یا غیر آن با جماع و زن را جامه رنگین
بگل معصفر پوشیدن بدهب ابی حنیفه و روی پوشیدن ادر را
غیر جامه با جماع مخطو نیست لکن پوشیدن یکی از اینها که گفته
شد محذوری یا شبی تمام موجب قربان گو سفیدی است
بند هب ابی حنیفه و مجرد پوشیدن بدهب غیر او و در سایه
همه و خیره سر را داشتن بدهب ابی حنیفه و شافعی روا
است اگر سرش از جامه آزاد باشد و بدهب مالک مکروه
است و بدهب احمد مخطو راست و موجب قربانی گو سفیدی
است و بدهب ابی حنیفه آنچه از مخطو رات لباس میان
کرده شد اگر در کمتر از روزی یا شبی پوشیدنیم صاع گندم

صدق دادن کافی باشد و اما محظوظ دوم استعمال
 بوی خوش است بر عضوی تمام بند هب ای حیفه و هر
 اندک که باشد بند هب غیر او و موجب قربان گو سفندی
 است و طیب مشک است و زعفران و عنبر و عود
 و زباد و بان و نخل و بنفشه و ورس و هر چه بوی از وی
 متصو و باشد سوا ی جمله سیوا و درای تو ابل مثل قرنفل
 و اسال آن و اگر در مجلس بوی خوش سوزند چیزی واجب
 نشود و اگر خود را بر آن مجمر دارد قربان لازم شود و خضاب
 کردن بجناد سر را بخطمی شستن بند هب ای حیفه موجب
 قربان گو سفندی است و استعمال طیب بحیثیت طیب
 ممنوع است و بند هب ای حیفه بجهت تدای محظوظ نیست
 و محظوظ سوم استعمال روغن نعیمت و کنجد و بنفشه و بان
 و اسال آنست بهر آنکه این که آن را استعمال کنند قربان لازم
 شود و محظوظ چهارم موی را از خود بریدن یا کندن است هر موی که
 باشد مگر موی که در چشم رسته باشد اما بند هب ای حیفه
 در موی سر و ریش بکم کردن و بهی ازان و در موی دیگر
 اعضا بهر چه سینه و ساق و عانه و زیر بغل بکم کردن موی از تمام
 عضو قربانی لازم شود و بنابر ازان صدق نیم صاع طعام واجب

شود و در گرفتن موی از موضع حیاست بندهیب ابی حنیفه
 قربان واجب است و بندهیب ابی یوسف و محمد صدقه و در
 موی لب گرفتن چنانکه عادت است حکومت عدل واجب
 است یعنی عدل قیاس کند که موی لب اگر مقداره ربع از ریش
 باشد بان مقداره صدقه دادن واجب آید و اما بندهیب مالک
 تا همه سر یا همه ریش را موی کم نکند قربان واجب نباشد
 و در کمتر صدقه واجب باشد و در مذهبی شافعی دو کم کردن سه
 تا موی قربان لازم است و در یک موی بقولی مدی از طعام بقیمت
 یکدوم و بقولی ثلث قربان گو سفند و بقولی قربانی تمام لازم
 گردد و بندهیب احمد در چهار موی قربانی و در کمتر از آن عوض
 هر موی مدی از طعام واجب شود و اگر بسبب جراحت یا
 مرضی سر را تراشند و با باشد و فدیة اشش مسکین
 را طعام دادن است یا سه روز روزه داشتن یا قربان
 کردن گو سفندی و در بریدن ناخن بندهیب ابی حنیفه اگر در
 یک مجلس همه ناخن های دست و پا ببرند قربانی یک گو سفند
 لازم آید و اگر در چهار مجلس ناخن های هر دو دست و هر دو پا
 ببرند قربانی چهار گو سفند واجب باشد و در کمتر از دستی
 یا پای زیاده از نیم صاع صدقه لازم نیست و بندهیب شافعی و

احمد همان حکم است که در موی است و بر محرم که موی غیر
محرم را بستر و نزدایی طیفه قربان لازم آید خلافاً لغيره و اگر
در یک مجلس قسمی از بنایات مکرر بر بعضی آید فدیة همین یک
بند باشد و مکرر نشود و اگر در یک مجلس چند بنایات
بر بعضی آید یا در مجلس مختلفه اینها در مجلس مختلفه یا متتبعه بنایات
بر بعضی آید و چون فداست بعد از آنکه در یک مجلس شافعی و احمدی
در پوشیدن یا در استعمال موی نوشتن و قبله و استخوان
غیر فرج عذر راست و در دیگر انواع بنایات عذر نیست و فدیة
بر بناسی در هر دو واجب است و چون فدیة در لباس و طیب
و ناسی یا موی تراشیدن بنایات میان قربان کوفتند و
و میان طعام شکستن و شکستن بر یکی و انجم عیاض کند و میان
سره زدن و استن و در جمیع این امور و مکرر و مکرر و مکرر
نشد و عذر نیست و قربان یا مکرر و در آن مخصوص است و
اما طعام بهر یک از اینها مجرم و اولی آن مخصوص نیست و
بنا بر این که اینها در آن است و اما مکرر و یا پنجم جماعت
است محرم را و اینها نوع است یکی در فرج و دوم در غیر
فرج اما در اینها در آن قوت و عرفات باشد با جمیع صبح را
باطل کند و کفاره و واجب آید و صبح فاسد شده را تمام کند و قضا

در سال آینده واجب باشد و كفاره آن بندگان است و این حیضه
 قربان گوسفندی است و بقولی از شافعی بر زن این كفاره
 واجب نباشد و بقولی مرد تحمل آن کند چنانکه در كفاره صوم
 گفته شد و اما اگر جماع بعد از وقت بعهده واقع شود پیش از
 حلق بندگان حیضه حج فاسد نشود لکن بدنه واجب شود و
 اگر بعد از رمی و حلق باشد پیش از طواف زیارت قربان
 گوسفندی واجب آید و حج صحیح بود با جماع لکن بندگان
 شافعی و احمد بن حنبل پیش از وقت و بعد از وقت پیش
 از حلق یا تفصیر در حکم برابر است و سه چیز انبلا لازم آید
 یکی فساد حج و دوم وجوب قضا و سیوم و وجوب كفاره و آن
 بدنه است اول اشتر پنج ساله اگر نیابد گاو دو ساله اگر نیابد
 گوسفند یا بز و اگر نیابد به قیمت اشتر طعام را بدویشان
 حرم دادن هر یکی را مدی و اگر قدرستیند از دهر مدی طعام
 یک روز روزه داشتن اما اگر بعد از حلق پیش از طواف
 زیارت جماع واقع شد یک گوسفند قربان کردن بکنده است
 و حج درست است موافق قول صحیح از و وعید و نسیان
 درین باب یکسان است بندگان حیضه و مالک و یک
 قول از شافعی و اما محظور ششم مقدمات جماع است چون

قبله و ملا سته و جماع فیما دون الفرج سوای انزال بنظر و فکر و
واجب در آن قربان گو سفند بست بند هب مالک و بروایتی از احمد
جماع فیما دون الفرج مع الانزال مفسد صحیح است با وجوب بدنه و بروایتی
بی وجوب بدنه و در انزال به نظر کردن یکبار قربان گو سفندی
واجب است و در انزال تکرار نظر بدنه لازم باشد بند هب
ادعا قائلین به وجوب ابی حنیفه خود عقده نکاح کردن و یکسوی دیگر زن و اون
مرسوم را روا است و نکاح منعقد است و هیچ چیز واجب نیست
و اما بند هب شافعی و مالک و احمد حنبلی هر دو روایت و نکاح هم
منعقد نشود و هم پیش از دیار واجب نکرد و اما در عمره اگر بمجاست
پیش از سعی واقع شود عمره فاسد گردد و و بند هب
شافعی و احمد حنبلی بدنه چنانکه در حج است واجب آید و بند هب
ابی حنیفه سوای فساد گو سفندی واجب شود و اگر بعد از سعی
مجاست واقع شود و سپس بران قول شافعی که حایق رکن عمره نیست
عمره فاسد نشود و بران قول که رکن است فاسد شود و کفار و
بدنه لازم نکرد و اما محظور بقتل کشتن و پدبری است نه بحری
در احرام و در عزم و آن هر حیوانی باشد بند هب ابی حنیفه
کردن اصل خلقت متمنع و متوحش باشد ماکول یا غیر ماکول
لا حرم سوای آنکه در حیث استثنائی است و آن پنج چیز است

اول سبک گزیده دوم کرگ سبک غلوا ج چهارم
 کلاغ پنجم مار و کژدم که کشتن اینهار و است و در مقابل قتل
 آن هیچ جزا واجب نیست و اما بندگان شافعی و مالک و احمد
 بر صید حیوانی بری متوحش ماکول الحکم جزا واجب شود و قتل
 سباع و هر حیوان بری غیر ماکول الحکم جایز است و موجب
 جزا نیست و همچنین که سبب شتر قتل موجب جزا است اشارت
 و دلالت نیز منظره و موجب جزا است بندگان حنفیه
 و بنزدیک غیر ایشان اشارت و دلالت کرده است
 و لکن موجب جزا نیست و اما جزای صید بندگان حنفیه
 است که آن صید را دو عدل که قیمت آن دانه با اعتبار آنمکان
 یا جانی که نزدیک تر باشد قیمت کنند و بعد از آن اگر خواهد بان قیمت حیوانی
 نرید کند و در حرم قربان کند و اگر خواهد بان قیمت طعام خرید کرده
 بمساکین هر بنا که خواهد صدقه دهد هر سکنینی را نیم صاع گندم یا صاعی
 از خرما یا جو و اگر خواهد عوض هر نیم صاعی گندم یک روز و روز
 دار و اما بندگان شافعی و مالک و احمد بنگرند که آن صید
 از حیوانات اهلی همچو اشته و گاو و گوسفند و بزغال و مانند
 آن بچه مانند تراست آن مثل را قیمت کنند پس خیر است
 خود آن مثل را خرید و قربان کند و بمساکین حرم صدقه کند و اگر

خواهد یافت آن مثل طعامی خرید و در سگینی را از سگین
 مردم مدی از آن طعام صدقه دهد و بندهب مالک به سگین
 آنجا که جزایر و در آنجا واجب شده است صدقه کند و اگر خواهد
 بدل هر مدی یک روز روز دارد و آن بید بندهب ابی حنیفه
 و مالک و یقول از شافعی مراد باشد هیچ کس را خوردن
 آن روا نیست و بقول دیگر از دیگران نوشته اند و امام باشد و بر
 غیر او حلال و اگر چه بی واجب روح کند از اجزای است هر قدر که
 نقصان در قیمت آن پیدا شده است این مقدر صدقه دهد و عمر
 و بیان در حدیث برابر است و در صورتی که لازم آید و در
 کشتن گوشت مردم و در بندهب شافعی و بعضی از اصحاب ابی حنیفه
 قرآن گوشتند و این است و در بی و فاخته نزد یک بعضی
 حکم آن است که در حیوانات خود و همچنین لاشه شک و غیره اعتبار
 قیمت است بقیه آن صدقه بدهد و همچنین که صید و قتل حیوانات
 وحشی و دام است تعرض به بیضه و بچه ایشان نیز حرام است
 و قیمت آن صدقه دارد و این واجب است اگر آن بیضه شکسته
 شود یا بچه ها شکسته شود و در بین همه جنایات آنچه بر مفسد یک
 جواد واجب شد و بر قرون و در بندهب واجب آید و اگر چند کس
 از مفسدین یک نفر یک نفر باشند بر هر یکی جزای کامل

لازم شود نزد ابی حنیفه و بمذهب دیگران بر همه یک جزا لازم آید
و همچنین بر قارن نیز همگی یک جزا واجب باشد و گوشت
صدی که حلال گشته باشد اگر باذن و امر و اشارت و دلالت
او نباشد بر محرم حلال باشد و هر گاهی از غراست که بر محرم
با حرام در غیر حرم ثابت است بر محرم و غیر محرم در حرم ثابت
است بزیادتی عدم جواز تعرض بدوختان و گیاهها و غارهای حرم
پس هر که صیدنی را از حرم بترساند یا باو تعرضی رساند عاصی بود
و قیمت آن بروی لازم باشد که بفقرا حرم صدقه کند بجهت قسمی
از گیاه که است که از جهت سقما بآن حاجت است که بقطع
آن غراست نیست و این حکم در درختی و گیاهی است که خود رسته
باشد و چیزی که آن را کشته باشند قطع آن روا باشد اگر بحرث
و زرع آن عادت رفته باشد اما چیزی که کشتن آن عادت
نیست اگر چه عمل کسی را در آن مداخلت باشد داخل حرمت است و اگر
در ملک کسی هم درختی یا گیاهی از خود رسته باشد بجهت حرمت حرم
بقطع آن ضمان واجب آید و بمذهب شافعی در بریدن دوختان بزرگ
گو سفندی لازم باشد و در باقی قیمت و بمذهب ابی حنیفه در هر قیمت
آن صدقه دادن لازم باشد و از درخت خشک بریدن ضمان
نباشد و بمذهب شافعی حرم مدینه همچو حرم مکه است درین احکام

و بزرگداشت این حقیقت در عزم مدینه این احکام جاری نیست
 * فصل سوم * در کیفیت حج گذاردن با ارکان و سنن و
 آداب و بعضی از ادعیه آن طالب صانع و الهام که چون عزم
 موثق ادای حج کند اول هر مظاہر که بر گردن او باشد ادا کند و
 نفقه و مهر زن و تمام برساند و مالی طالب بر آنی نداشته باشد و چاره
 احرام از بهترین و تمیزی میبندد که در بلاد سفید باشد و دقیقی
 نیکوکار و دیندار طلب کند و جمله دوستان را از داغ کند و از
 هر یکی طلب دعا و دست کند و به آن یک در احادیث ماثور است
 وقت سفر از اعمال و ادعیه تار سیدان به منزل مقصود
 احرام آوردن تا آنکه که به مقام احرام رسد اول غسل بکند که
 سنت است و طایف و نفقار نیز این غسل سنون
 است و بعد از آن که در آن نوعی بکشد از مویهای لب و بغل
 و عان و ناخن چیدن و استعمال بویهای خوش و بپوشیدن گردن
 بلبام جامعی و دست و پا در سفید که میبندد و دستهای بر میان
 بندد و دو دم زاید و شالیه از دو جوان سوار شود و مرکوب در
 ردش آید از سه حضور و توج و شکستگی و بیماری حالت
 پیچیدگی را بکشد و اعراض از بیمه و تها و مجروح شدن از
 قبل این باب این مراکب با آورده و سنت احرام گذاشتن آنها

حجج و عمره یا عمره تنها و در وقت نیت احرام بخاطر آنست که از جمله خلق با عاداتهای بد که میان من و حق و خلق بود از همه بدرآمدم و همه را بر خود حرام کردم و از سر پاکی ستوجه حضرت الوهیت

شدم و در آن حالت بزبان بگویم * اللهم ای اربین الیچ فیسره لی و تنبیه منی * اگر حج تنها گذارد پس مقارن آن آواز بلند به مانی

بردارد چنانکه پیشتر مذکور شد و چون بحرم مکه رسید پیش از در آمدن به مکه غسل کند و این غسل بندگان شافعی مسنون است و نزد دیگران مستحب و چون وارد شود

که بحرم داخل شد این دعا بگوید * اللهم هذا حرمک و امنک

فترم لحمی و دمی و بشری علی النار و امنی من عذابک یوم

تبعث عبداک و اجعلنی من اولیاءک و اهل طاعتک * و سنت

است که وقت در آمدن از راه ابطح که راه بالای مکه است

در آیند از جائی که آنرا که می خوانند بفتح کاف و الهم مقصود و

وقت بیرون آمدن از جانب زیر از موضعی که آنرا که می خوانند

بضم کاف و الهم مقصود و پس چون در سجد السحر آم در آید

باید که از باب بنی شیبیه داخل شود و چون نظرش بر دیوار

کعبه افتد بگوید * اللهم انت السلام و منک السلام و داریک

دار السلام قبا رکبناک السجالات و الاکرام اللهم هلا ابیتک عظمه

و کرمته و شرفته اللهم فزده تعظيما و تكريما و تشريفا و زده مهابة
 و زده من حجة برا و كرامة اللهم افتح لي ابواب رحمتك و اد خلني
 جنتك و اعزني من الشيطان الرجيم * و چون نرود يك كعبه معظم
 رسد بگوید * الحمد لله و سلام علي عباده الذين اصطفى
 اللهم صل علي محمد و علي و رسولك و علي ابراهيم خايلك و علي
 جميع انبياءك و رسلك * پس دستها را بردارد و بگوید *
 اللهم اني اسئلك في مقامي هذا اول مناسكي ان تقبل توبتي
 و تجاوز عن خطيئتي و تصع عني و زري الحمد لله الذي بلغني
 بيته الحرام الذي جعله مثابة للناس و امنا و جعله مباركا و ارضا
 لاهل البين اللهم اني عبدك و العبد بك و العزم حرمك و البيت
 بيتك و حلال رحمتك و سورته انك * پس انگاه قصد حجر الاسود
 كند و دستها مقابلش .. شما برداشته تكبير كند چنانكه براي نماز
 ميگردد و بوسه دهد باين پنج كه هر دو كف دست بران بنهند يا فقط بدست
 راست بسايد و بوسه دهد انكه بدون ايداي مردم ممكن باشد
 و وقت بوسه دادن بگوید * بسم الله الرحمن الرحيم اللهم اعف عني
 ذنوبي و طهر قلبي و اشرح لي صدري و يسر لي امري و عافني
 في ديني و عافيت * و انكه هر دو كف نهادن يا دست سويان بران ممكن
 نباشد چنانچه را كه بدست او باشد آن را در شجر لمس كند

به بوسند و اگر این هم نه تواند مقابل بایستد پس هر دو دستها
 باطن کفها جانب خیمه کرده بردارد و فقط اشاره به مسجد دست
 راست کرده بگیرد تهلیل کند و حمد گوید و بر رسول الله صلی
 الله علیه و سلم درود فرستد و چنانکه در سایر ادعیه میکند باطن
 کفها بسوی آسمان نکند بلکه مقابل خیمه اسود دارد و بگوید *
 الله اکبر الله اکبر اللهم اعطني ایما نیا و تصدیقا بکما یک و وفاء
 بعهده کف و اتباعا لنبیک و معة نبیک اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان
 محمد اعبده و رسوله آمنتم بالله و کفرت بالجهت و الطاغوت
 پس نیت طواف کند و شروع طواف اضطباع
 کند و صورت اضطباع این است که یک کناره چادر خود
 بر شانه دست چپ اندازد و از زیر بغل راست آنرا بر آورده
 کناره دیگرش بر شانه چپ اندازد پس شانه راست برهنه
 ماند و شانه چپ ببرد و کناره چادرش بند باشد پس از
 خیمه الاسود شروع طواف کند و در خانه بر ذیبت چپ و مقام
 ابراهیم را بردست راست داشته روان شود و چون بدر
 کعبه معظمه رسید بگوید * اللهم هذا البیت بیتک و هذا الحرم
 حرمک و هذا الا من امنک و هذا مقام العائذ بک من النار *
 و اشارت به مقام ابراهیم کند و بگوید * بیتک عظیم

و وحید کرم انت ارحم الراحمین اعذنی من الفار و من الشیطان
 الرجیم و حرم لعنی و دمی علی الفار و امنی من الفوار و من
 الفیاض و اعنی احوال الایام و الاخره * پس تمجید و تسبیح
 گویند چون بر کن عراقی رسد یشتن از گذشتن از عظیم
 بگوید * الله اعلم انک عن الشوک ، اللطاف و اللطاف و
 سوره الاخلاق و سوره السجده و الاصل و المال و المولک * و چون
 بمیان عظیم رسد از بیرون دیوار عظیم و در مقابله نهد و آن کعبه
 بگوید * اللهم انک ارحم الراحمین * و در آن روز لا ڤل الا ڤل عرشک
 اللهم استعینی بک من سجد علی الله علیه و سلم شریک انک اعلم
 بعد ما ابداء * و هرگاه در طواف سجده رسد اگر بدین ایذای
 مردم * من باشد از ابوسه و یا از سقیل سجده کرده
 سجده و سقیل ایستاده و ستم طواف هم با ستم سجده کند یعنی
 آن را ابوسه و یا بعد از آنکه هر بخت طواف را ستم سازد
 و در آن ایستاده و آن ستم است * اگر ترس از ستم
 ندارد و در آن ستم و در آن ستم و ابوسه و یا ستم و بخت
 طواف در ستم طواف اول و در ستم ستم هر دو شانها را بچنان
 بچنان و در ستم و بخت ستم و بخت ستم و بخت ستم و بخت
 ستم و بخت ستم و بخت ستم و بخت ستم و بخت ستم و بخت

و قار کند و این طواف را طواف قدوم و تحیت و لقا گویند و این طواف بر اهل مکة نیست پس هرگاه از طواف فارغ شود بمقام ابراهیم آید و دو رکعت طواف بگذارد و اول قیلا ایها الکافرون و در دوم قل هو الله احد بخواند و این هر دو رکعت نزد ابی حنیفه واجب است و بعد از آن هر چه خواهد از امور دنیا و آخرت دعا کند و مستحب است که بعد هر دو رکعت طواف قبل خروج بطرف صفائزد چاه زمزم آید و آب آن بنوشد شکم سیر و باقی آب را بچاه اندازد و بگوید * اللهم انی استلک رزقا واسعا و علما نافعاً و شفاء من کل داء * بعد از آن قبل خروج طرف صفا بملتزم آید بعد از آن اگر اراده سعی بین الصفا و المروه باشد باز بطرف حجر اسود آید و بشرط ایستادن بوسه دهد و نیز اگر ممکن باشد روی خود بر آن مالده و الاستقبال آن شده تکبیر و تهلیل گوید و اگر اراده سعی نباشد باز آید نزدیک حجر اسود و ضرر نیست پس بطرف صفا خارج شود پس بر صفا آن قدر که خانه کعبه بنظر آید صعود کند و صعود بر صفا و مروه سنت است و ترک آن مکروه است و استقبال خانه کعبه گردیده رقعیدین نموده سه بار تکبیر گوید و حمد و تهلیل و شاکند و بر رسول الله صلی الله علیه و سلم درود فرستد و حاجت خود بخواند و وقت دعا

و شما بسوی آسمان برده از بعد از آن از صفای او ظاهر شود
 بسوی مردم رود و با سنگی و قار قطع طریق کند تا اینکه به بطن
 وادی رسد پس هرگاه نزد میل انضمام رسد و بطن وادی
 سعی کند آن قدر که از میل انضمام درنگند و پس هرگاه از اینجا
 خارج شود آستانه را و تا اینکه برده آید و بر آن صومعه کند و مستقیلاً
 قبله بایستد پس سه خد اکتد و تکبیر و تعلیل گوید و ناکند و درود
 بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرستد و آنچه بر صفای کرده بود این چه
 بکند و هر دو از طواف کند هفت طواف از صفای شروع
 کند و بر مرد و ختم کند و در هر کس و بطن وادی سعی کند و شرط
 سعی این است که بعد از طواف باشد و لهذا اگر قبل کند سعی اعاده
 باید کرد و حیض و جنابت مانع صحت سعی نیست بلکه با جمیع طهارات
 در آن مستحب است و بعد فراغت از سعی داخل مسجد
 شود و در رکعت نماز بگذارد و بکند ساکن شود و وقت را غنیمت
 بداند و نماز باشد بطواف و نماز مشغول ماند و هرگاه طواف کند
 بهشت طواف بکند و بعد از آن دو رکعت نماز در اوقات
 غیر مکه و بگذارد و بکند از قبل از یوم تروی یعنی هفتم ذی حجه امام
 بعد نماز ظهر یک خطبه بگوید و در آن مردم را ترویج بخشد و نماز را عرفات
 و وقت در آن وادی فراغت و از م آن تعلیم کند و روز

تروییه یعنی هشتم ذی حجه امام بعد مردم تلبیه گویان بعد نماز فجر
 و طلوع شمس طرف سنی خارج شود و قبل طلوع شمس هم درست
 است لیکن اول اولی است و اگر پیاده رفتن تواند فاضلتر
 باشد و چون بمنی رسید بگوید * اللهم هذا مني فامنن علي يومئذ
 به علی اولیاءک و اهل طاعتک * پس آن شب در منی باشد
 و آنجا نماز صبح روز عرفه وقت غلس خواند بعد از آن توجه بعمرات
 شود و اگر ظهر یوم تروییه بمکه خواند بعد از آن از آنجا خارج شود
 و بمنی خپد مضایقه نباشد و هرگاه بعمرات رسید هر جا که خواهد فرود
 شود مگر قرب جبل افضل است و وقت زوال اگر خواهد غسل
 کند و امام بر منبر رود و آنوقت موزن اذان گوید بعد اذان امام
 دو خطبه خواند مثل جمعه و در آن وقت بعرفه و مزدلفه و افافه
 و رمی جمره عقبه روز نحر و حلق و طواف زیارت و جمیع مناسک
 که تا روز دوم از ایام نحر است تعلیم کند بعد از آن از منبر فرود
 آید و ظهر و هم عصر در وقت ظهر جمع بخواند بیکتبا اذان و اقامت
 و در هر دو جهرا کند اما این جمع ظهر و عصر نزدایی حنیفه تنها گذار را
 جایز نیست و یحتملست با امام رواست خلافا لغيره و در میان هر دو
 هیچیک از نفل نگذارد سوای سنت ظهر پس اگر نفل
 گذارد مکروه باشد و درین صورت اذان عصر عاده کند و همچنین

اگر ما بین هر دو نماز یعنی از اكل و شرب و غیره مشغول
 شود پس زود بموقوف رود و خود را از وقت
 در بطن عرفانگاه دارد و جهد کند تا نزد یک امام روی به قبله بایستد
 و امام را باید که در وقت پیروی رسول الله صلی الله علیه
 و سلم کند و اسشر سوار در وقت آورد و ادعیه ماثوره با و از بلند
 بخواند تا خلق متابعت او کنند و ادعیه هر دو دست بر آورده
 همچو بخواند که کسی از سر اعظم او سکنت نان می خواهد
 و اگر پیاده و قوف کند جایز باشد و هر قدر که ممکن باشد در
 خواندن ادعیه ماثوره و تکبیر استغفار و تهلیل اهل و تهاون
 رواند ارد و در میان دعا تمبیه و صاوات بر رسول الله صلی الله
 علیه و سلم نیز گفته باشد و روز عرفه باید که مضطرب باشد و متوضی و قلب
 را حاضر دارد که تا مری شافل از دنا یافته نشود و نزدیک
 سنگهای میباید که موقوف رسول الله صلی الله علیه و سلم است و در
 صورت تعذیه بقدر امکان قرب ان بایستد و تا غروب شمس
 در تمبیه و تهلیل و تسبیح و شنائی خدای تعالی بشروع و تذلل و
 و اخلاص و در هر سوال مقبول صلی الله علیه و سلم و دعای
 حوایج خود مشغول باشد و ادعیه ماثوره از پی تبرخه صلی الله
 علیه و سلم و مزین از سجایه و سلف صالح خواند د باشد و از اصحاب

اَبی حنیفه در آن ذغای موقت نیست که هر انسان هر چه خواهد
 و غاکند مگر عامه ادعیه در عرفات این است * لا اله الا الله وحده
 لا شریک له له الملك وله الحمد یحیی و یمیت و هو حی لا یموت بسم
 الخیر و هو علی کاشی قد یر لا نعبد الا ایاه و لا نعرف رباً سوا
 اللهم اجعل فی قلبی نوراً و فی سمعی نوراً و فی بصری
 نوراً اللهم اشرح لی صد ری و یسر لی امری اللهم هذا مقام
 المستجیر العابد من النار اجرنی من النار بعفوک و ادخلنی
 الجنة برحمتک یا ارحم الراحمین اللهم اذهب یتی الاسلام
 فلا تنزع عني ولا تنزعني عنه حتي تقبضني و انا علیه * و بعد از
 غروب آفتاب امام و جمله خلائق روان شوند و تلبیه گویند
 با و از بلند بسوی مزدلفه رود بکمال آهستگی و سکون و بند هب
 مالک تلبیه را چون بملاقات رسد قطع کند بعد از آن تکبیر گوید
 و نزد غیر او تلبیه با جهره اول قطع کند و نماز شام بگذارد تا اینکه
 بمزدلفه رسد و آنجا نماز شام بنماز خفتن جمع کند و بنده هب اَبی حنیفه جمع
 ما بین ظهر و عصر و مغرب و عشا سوا ی این روز جایز نیست پس
 بمزدلفه رسید غسل را تازه کند نزدیغی حنیفه که مزدلفه
 از حرم است و نزدیغ را برای دخول حرم غسل سنون
 است پس بنماز مشغول شود و میان مغرب و عشا جمع کند

خواه بجماعت یا تنها و جماعت فاضلتر باشد. بیک اذان
دو اقامت و در میان هر دو فاصله بجز اقامت فصل نکند و بعد
از فراغ اذان هر دو فرض نوافل هر دو نماز را سه و ترتیب را
کند و آن شب بزم الله باشد و در نوبه اول این شب بزم الله
بودن یکی است که بهتر است آن هم واجب شود نزد غیر
ابن حنیفه اما نزد او بهتر است این شب با شش چیز واجب
نیست مگر در ترک و قوف بزم الله بعد از نماز صبح قربان واجب
است بزم شب ابن حنیفه ثلثا فالغیر و استحباب است که در آن
شب هشتاد سنگ هر سنگی باندازد با قالا جهت رمی چهار جمع
کند و احیای آن شب هم مستحب است پس نماز صبح با اتفاق
در اوایل وقت غایت تاریکی بگذارد و بعد از آن امام وقت اسفرا را
و قوف کند و جمله خطایق با و بایستند و مردم پشت امام
و قوف کنند بر کوهی که آنرا قرح گویند و ثنا گوید و تکبیر و تهلیل
کند و نیبیه گوید و در وقت فرستادن دست راستی آسمان
بر او است و مناجات خود خواهد و تمام من و الله وقت است مگر بطن محسر
و هرگاه در بطن محسر رسد همه محبت کند اگر بجا داشت و اگر سوار
است باید راه حرکت دهد بقصد تغییر اندامی و این و قوف نزد
ابن حنیفه واجب است و نزد غیر او سنت است که بنظر کش

چیزی واجب نیست پس هرگاه روز خوب روشن شود
پیش از طلوع آفتاب بسمت منی روان شوند و چون بوادی
محسوسند سوار و پیاده بقدر پرتاب تیر تیزتر روند تا از دامن
ان وادی بگذرند و تلبیه را با تکبیر امیخته گویند و چون صبح روز
نحر شود دنگاهی تکبیر گویند و گاهی تلبیه تا بمنی رسند انگاه از دو جمره
بگذرند و هیچ توقف نکنند و سنگ انجا نیندازند تا جمره سیوم
رسند که انداجمره العقبه گویند پس بعد از طلوع آفتاب
بقدره از نیزه هفت سنگ انجا باندازند و بادل سنگ تلبیه را
قطع کنند و هر سنگ که باندازند تکبیر گویند و اگر عوض ان
تسبیح یا تهلیل گویند هم روا باشد و طریق سنگ انداختن
این است که روی بقبله کند و اگر روی بجمره کند هم روا باشد
و سنگ را اگر خواهد بر پشت ابهام دست راست نهد و
سبحه بران داشته باندازد چنانکه مقدما پنج گزانه اندازند
دور تر افتد لیکن باید که در موضع جمرات افتد نه دور تر و اگر
خواهد بر انگشت سبجه و ابهام بگیرد چنانکه در عقد انامل
عقد سی می گیرند و باندازد و چون هر هفت سنگ انداخته
شد به هیچ چیز از دعا و غیره مشغول نشود و انجا توقف نکند
و بند سب غیرابی حنیفه را می جز سنگ روانیت و بند پیش

بکلی سخت و آنچه از جنس از بین است نیز روا است
 پس از آنجا باز گردیده زود بقربانی مشغول شود
 و قربانی اشتر قاضیتر است بعد از آن گاو بعد از آن
 گوسفند و گوسفند قاضیتر است از مشارکت در
 اشتر و گاو که اشتر و گاو از هفت کس جایز است و گوسفند جایز نیست
 الا از یک کس و بهترین آن سفید است اگرگاه غیر از آنگاه
 سیاه و شتر ایط قربانی در اقصیه افتد شد پس بجان
 یا قصر مشغول شود و زن مقداره موی پیر و اگر بر سر مرد
 موی نباشد استر و بر سر بر انداختن بعد از رمی جمره العقبه
 حلیق یا قصر کرد پس سواهی جماع و صید همه چیز بروی طالع می شود
 و بعد از آنکه با یک واحد طیب نیز است و تمام پیش از طواف
 زیارت طالع نیست و بعد از آنکه شامی درین روز نحر طالع بعد از
 ظهر یک خطبه خوانند به مردم را طواف زیارت و رمی چهار تعالیم
 کنند و بعد از آنکه شامی در روز نحر خطبه مسنون و مشروع
 نیست بلکه نه و می و در هیچ مسنون است خطبه است یوم سابع
 و یوم عرفه و اوایل ایام تشریق و نیز شامی جماعت سابع
 و عرفه و نحر و دوم ایام تشریق که اینک روز عرفه با جماع و خطبه است
 پس جمعه یا شنبه یا یانی و دیگر خطبه و همگی یکی است پس قصد

مکه کند جهت طواف زیارت که فرض است بهمان صورت
و وضع و ادعیه که در طواف قدم گفته شد الا اگر بعد طواف
قدم سجی مابین صفا و مروه کرده است رمل و سجی درین
طواف ترک کند و الا درین طواف هم رمل و سجی نماید و
بعد ازین طواف بکلی حلال شود و اگر این طواف ترک کند
همیشه محرم بماند و اول وقت طواف زیارت بدهب شافعی
بعد از نصف شب یوم النحر است و بدهب غیره از طلوع
فجر یوم النحر و آخر وقتش بطریق جوانه هر وقت که خواهد و بطریق
و جوب اخرا یام تشریق که اگر ازین تاخیر کند قربانی لازم آید
بدهب ابی حنیفه پس بمنی رجوع نماید و شب در اینجا مقیم باشد
و احیای این شبها در مسجد خیف و مراعات نماز جماعت
را در آن تخصیص بسیار است و روز دیگر که اول ایام تشریق
است وقت زوال جهت رمی جمار غل کند که نزد شافعی
و مالک و احمد این غل سنون است پس هرگاه روز
ثانی یوم نحر وقت زوال رسد نماز ظهر در مسجد خیف با امام
جماعت گذارد و در جمرات ثلثه رمی کند پس شروع کند از آنکه
مقتل مسجد خیف است و اینجا تکبیر گویند هفت سنگ پرت
بماند از دو بعد از آن در جمره وسطی که متصل آن است

همچنین هفت سنگ یزدانجامد باند از دو بار سنگ یزدانگیر
 گوید بعد از آن در جمره عقبه آید و انجام هفت سنگ یزدان
 بطن و اسی تکبیر گویند باند از دو انجام بعد می توقف نکند و در
 جمره اولی و وسطی بعد می آن قدر توقف کند که کسی سوره
 بشنود بخواند و توقف بوقت مردم باشد که اذان و اقامت است
 پس درین توقف از سه تضرع و رازی حمد خدا گوید و ثنا
 کند و تهلیل و تکبیر گوید و هر دو سول صلی الله علیه و سلم درود
 فرستد و برای حاجت خود دعا کند پس دستمال آتاسنگین
 دراز کند و باطن کف بسوی آسمان کند چنانکه در ادعیه
 مسنون است و حاج را می باید که درین موافقت در دعای
 خود برای مومنین استغفار کند پس روز دوم آن که
 سیوم یوم نحر است همچنین بعد از زوال در جمرات شش
 می کند بعد از آن که نذر خواهد داشت بکعبه و آید و اختیار دارد
 که در سنی مقام کند لیکن اگر در سنی مقیم شود روز دوم آن که
 چهارم از یوم نحر است هم بعد از زوال در جمرات شش همان وضع
 سابق می نماید و اگر آن شب بکعبه رود در می روز چهارم از وی
 سناط می کند و چون به کعبه و آید درین روز سنت آن است
 که چون به حاکمیت رسید که آن را بطاعت بنیز گویند انجام می دهد شود و نماز

عصر و مغرب و عشاء را نجا بگذارد و آنجا قلیلی بخواب رود و آنگاه
به مکه در آید و بزمه مشغول شود که بزمه ب ای حنیفه سنت
است و بزمه ب غیر او فرض است و کیفیت آن در صفت
تمتع بیان کرده شد و هر چه در احرام حج سنت و مستحب
است از غسل و بوی خوش و تنظیف پیش از احرام و از
مخطورات و اداب و غیره در احرام عمره همان است الا آنکه
چون بسیقات احرام رود در مسجد عایشه دو رکعت نماز بگذارد
و باید که همه مشاهد را زیارت کند و مجاوران بیت الله را
به نفس و مال هر چه تواند خدمت کند و حسب طاقت از صدقه
بر اهل حرم تقصیر و تهاون روا ندارد که چنانکه یک رکعت نماز
در حرم بجای صد هزار رکعت بجای دیگر بروایت عهده بن
عباس رضی الله عنه است همچنین حال صدقه در آنجاست و تا
تواند هر روز از چاه زمزم آب بدست خود کشد و بسیار بخورد
و بهر حاجتی که خواهد آب زمزم بخورد که در حدیث صحیح وارد است
که آب زمزم بهر نیت که خورده شود خواه به نیت شفا از امراض
ظاهر یا امراض باطن یا هر مقصدی دینی یا دنیاوی که باشد
مستجاب گردد و باید که وقت خوردن این دعا بخواند *

اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ شَفَاعَةً لِّ دَاوُدَ وَ سُلَیْمَانَ وَ اَرْزُقْنِیْ الْاِخْلَاصَ وَ الْیَقِیْنَ

والمعاذة فی ان نیا واذ حرة * و اگر خواهد که بکعبه معظمه در آید
بخشوع و خضوع و همیست تماش و شری ساری در آید و چون
در آید نیت کند که بعد ازین این بایهارا که بلمس این ارض
شریعت مشرف شده اند بسوی دریا طل و تردد در در
ظاهران الود و سازد و پاهای در آید و بنماز میان دو اسطوان
کعبه مشغول شود و بتشرع و ابتغال و کریم و زاری خود را
و داکمین خود را امزش خواهد و باید که در مدت اقامت بیت الله
تمام شبهار از نه وارد بطواف یا نماز یا نظردر بیت الله
که هر یکی را ازین اعمال در اینجا فضیلت بسیار است و چون
عزم خروج کند طواف و داغ نماید که اندر طواف صد رگبند و ان
بند هب غیر مانک واجب است و ترکش موجب قربان است
مگر از ساقی کمتر از جو از قصر رجوع کند انگاه قربان از وی
حاقط گردد و الا کوسفندی بحرم فرسته تا قربان کند و بند هب
این ضمیمه است که از حدیث است بجا و زیاده است رجوع نماید و
طواف چهار بار کند و اگر تجاوز کند رجوع نکند و اگر بعد از تجاوز
رجوع کند و لا یابیه که عمر نماید و طواف عمر کند بعد از ان طواف
صد ر نماید پس بعد فراغت از طواف صد ر انجامد رکعت
نماز کند و پس از آن آید و آب آن بخورد و کیفیت آن

این است که آب از دست خود کشیده رو بروی قبله بایستد
و شکم سیر بخورد و چند مرتبه مابین خوردن دم بگیرد و هر مرتبه
چشمها برداشته طرف بیت نظر کند و از آب آن سرورد
و جسد خود مسح کند بلکه اگر آسان باشد بر جسد بریزد و
مستحب این است که اول بخانه کعبه در آید و استانه را
توسه دهد و برهنه باد و در آید بعد از آن بملزم آید که میان دروازه
و حجر اسود است و آنرا بنهار گیرد و سینه را بر آن نهاده با گریه
و زاری تمام بگوید * السا یل یبا یک یساء لک من فضاک و معرو فک
و یوجو ر حمتک * و ساعی بهمین نهج مانده نهایت گریه کند و اگر
ممکن باشد تثبیت با ستار کعبه نماید و الا دستها از بالای
سر بردیوار کعبه دراز کند و رخسارهای خود دیوار مالد
اگر ممکن باشد و تکبیر و تهلیل و حمد و ثنا گوید و بر رسول صلی الله
علیه و سلم درود فرستد و برای حاجت خود دعا کند بعد از آن
حجر اسود را توسه دهد و تکبیر گوید و اگر ممکن باشد داخل
بیت شود که بهتر است و الا کفایت می کند بعد از آن گریان
و نالان بر فراق بیت الله از انجار خست شود و بر پشت روان
شود و رو بروی کعبه دارد و تا تواند نظر بر خانه کعبه دارد و از
بنیه سفلی که اسفل مکه است خارج شود و زن در ادای

جمله مناسب مثل مرد است مگر اینکه سه کشاده ندارد
 در و بکشاید و اگر سدل ثوب نموده از آن روی خود پیوسته جایز
 باشد و تنبیه با او از بخت نگیرد بلکه آن قدر که ادا شود بخت و دیگری
 نشود و پارچه های دوخته از درخ و قیسم و شمار و خفت و وقت از بین
 پیوسته و مل و سخی بین المیلین نگیرد و خلق نگیرد مگر قدر کند چنانکه
 گفته شد و پارچه های مسبوغ و لورس و معطر و مرعطر پیوسته
 مگر غسل داده باشد و زن مسحر را پوشیدن پارچه های
 دوخته از هر یک و زیور و شایقه ندارد و اگر مجموع کثیر باشد بر
 جسم اسود بوسه ندهد مگر اینکه جامی خالی باشد و همچنین بر وضع و در
 صفاد مرده لازم نیست مگر اینکه تنهای باشد و خشی مشکل در جمیع
 سایل احتیاط مثل زن است * فصل چهارم *

در زیارت روضه متبر که رسول خدا صلی الله علیه و سلم و آن از
 افضل منتهیات است و بعضی گویند که برای کسی که طاقت
 ندارد قریب بود خوب است و در حدیث وارد شده است
 * من روى الله و ام یقول الی قول یقانی و من یبایه بی زایرا
 و لا یبایه لا زایری کان شایعاً علی ان لا یبایه من له شفیعاً *
 پس جهان بعد از فراغ جمیع ارکان حج و مناسب بسوی مدینه
 روان شود و در راه و درود کثیر بر روح هر قویح رسول مقبول

فرستند باینکه جل عبادات خود در این زمانه بعد ادای فرایض
و واجبات مقتصر بر درود دارد و اوقات فرصت را ازین
نعمت عظمی قاصر نگرداند و چون بمدینه رسد و نظرش بر دیوار

و درختان مدینه افتد بگوید * اللهم هذا حرم رسولك فاجعله لی

وقایه من النار و امانا من العذاب و عذر الحساب * پس بجهت

در آمدن در مدینه غسل کند و طیب و بوی خوش با استعمال آورد

و جامه پاکیزهتری که دارد بپوشد و متواضع و مسکین و محتاج و ار

از سر هیبت و تعظیم حضور در وضع مطهره رسول صلی الله

علیه و سلم داخل حرم محترم شود که فرموده است * من ذار بی بعد

وفاتی نکانما زارنی فی حیاتی * پس ان حضرت صلی الله علیه و سلم

را زنده پندارد و حاضر شمارد و وقت در آمدن در شهر بگوید

بسم الله علی ملة رسول الله صلی الله علیه و سلم رب ادد خلعتی

من خل صدق و اخر جنتی من یرح صدق و اجعل لی من لدنک حظا نال صیرا

پس قصد مسجد شریف نبوی کند و در پهلوی منبر شریف

دور کعبت نماز گذارد باین وضع که غم و منبر در مقابله و دوش

راستش باشد و اسطوانی که در پهلوی آن صدوق است

که علامت جایگاه سر مبارک اوست در پیش او باشد

و دایره که در قبله مسجد است میان دو چشمش باشد که این

موقت او صلی الله علیه و سلم بوده است قبل از آنکه مسجد
 را تغییر کردند پس روی قبر بنظر و روضه منظر کنند و در
 روضه در مثابه روی مبارکش بایستد و بنظر حرمت دیوار
 روضه را بدست ناید ان شاء بگوید * السلام عليك يا نبي الله
 ورحمة الله وبركاته اشهد انك رسول الله من بعثت في الرسل
 واديت الامم بالله وبعثت الامة وجامدت قى من الله حتى
 قبض روحك حميد المجد وافتخرت الله عن صغيرنا وديونا
 منجز الحق ورحمته عليك اجعل القبر قوارة لنا وامن القبر
 وانشاء الله اجعل قبرنا من قبض القبرين وانشاء الله من
 قدامه وازرقنا من شفاعته وانشاء الله من رفقته يوم القيمة
 اللهم لا تجعل عملنا من الاعمال بعير نبيها عليه السلام وارضقنا
 بعد يوم القيمة واذكرهم * واکرلسی بسلام بروصلي الله
 علیه و سلم صیت گوید * وانشاء بگوید * السلام عليك من قدام
 پس بقتب از یک کتبه از پس رو و برابر امیرالمومنین ابوبکر
 صدیق را روی الله علیه سلام کند پس بقتب از دوزخی از انجا پس
 رو و برابر امیرالمومنین عمر را روی الله علیه سلام کند پس بگوید *
 السلام عليك يا حميد رسول الله ووزيره وديار ونيه علي
 انعامنا الحق ما دام حيا واما بعد في امة بعدة متبعين في

ذلک آثاره و عالمین بسنته فجزا که الله تعالی خیر ما جزای
 وزراء نبی علی دینه * پس باز گردد و بر ابرسر مبارک
 مستقبل قبله بایستد و تحمید و تمجید حق تعالی بگوید و درود بسیار
 بر رسول مقبول صلی الله علیه و سلم بدهد و بگوید * اللهم اذك فلت
 و قولك الحق و لواءهم اذ ظلموا انفسهم جاو ک و استغفر والله
 و استغفر لهم الرسول لوجد و الله توابا رحیما اللهم انا قد
 سمعنا قولك و اطعنا امرک و قصدنا نبیک مستشفعين به الیک فی
 ذنوبنا ما اثقل ظهورنا من اوزارنا تا ثبین من ذلنا معترفین
 بخطایا نا و تقصیراتنا فتب اللهم عاینا و شفیع بنیبیک هذائینا و ارفعنا
 بمنزلته عندک و حقه علیک اللهم اغفر لهما جرین و الا نصارو
 اغفروا لهما الذین سبقونا بالایمان و لا تجعل اللهم هذالآخر
 عهدنا من طیارة نبیک و من جرمتک و حرمه یا ارحم الراحمین *
 و آنچه خواهد ازین دعا کم و زیاده کند و هر دمایی که حاضر بود
 و خدایش تو فیق دهد بکند بعد از آن نزدیک اسطوانه که ابی
 لبابه خود را در آن بسته بود تا اینکه توبه او مقبول شد آید و آن
 مابین قبر و منبر است و آنجا دو رکعت نماز گذارد و توبه کند و هر دمایی
 که خواهد طلب کند بعد از آن بروضه که مثل حوض مربع است
 آمده نماز بخواند و آنچه تواند از دعا و ثواب تکبیر و تسبیح و استغفار بگوید

پس نزدیک منبر آید و دست خود بر دامنه کمر رسول خدا
 صلی الله علیه و سلم وقت خطبه گفتن بر این دست خود می نهاد
 بنده و بر و علی الله علیه و سلم در و فرستاده آنچه خواهد و عاکنه
 و بر دست او از سخنان و غصب او نمی گذارد و از این با سطوانه
 خانه که اینجا بقیه پیدا می کرد وقت تراب رسول الله صلی الله علیه
 و سلم او را و خطبه گفتن بر منبر براج نمود و بود و بعد از آنکه
 رسول الله صلی الله علیه و سلم او را در بر گرفت سالکین
 شد آید و عاکنه آنچه خواهد و کوشش کند که تا مدت قیام
 در مدینه است و رانده منبر و قبر و در میان آنها بیشتر است ذکر
 و صاوت و ناز و تا وقت قرآن و بعد مائود و او چهار زن دارد و
 و آنرا توفیق دهد و الله اعلم بالقاصات این بنا و متبر که را احیا کند
 و از کثرت در و بر رسول الله صلی الله علیه و سلم قاصر نباشد
 بعد از این فتنه زیارت و کثرت شهادت و هزار ایت که در آن
 بنا و الله عاکنه و در بیت الرقیع آید و حسن سید الشهدا است و
 و علی الله تعالی عنه و از زیارت کند و در میان عباس رود و اینجا
 امیر المؤمنین حسن علی و زین العابدین و محمد باقر و جعفر
 صادق را سلام الله علیهم زیارت کند و غیبه امیرالمؤمنین
 عثمان و علی و عاکنه و قید امیر ابن النبی صلی الله علیه و سلم

و جماعتی از ازاواج نبی و عمه اوصفیه و جماعتی از صحابه و تابعین
رضی الله عنهم که در اینجا هستند همه را زیارت کند و بر همه با علیحه
علیه نام بنام سلام فرستد و در مسجد فاطمه سلام الله
علیهما که در تقیع است نماز کند اردو هر پنجشنبه زیارت
شهدا ، احرار و د و گوید * سلام علیکم بما صبرتم فنعیم

عقی الدار سلام علیکم دار قوم مومنین وانا انشاء الله بکم
لاحقون * و آیه الکرسی و سوره اخلاص بخواند و هر روز شنبه
مسجد قبا اید و این دعا کند * یا صریح المستصرخین و یا غیاث المستغیثین

و یا مفرج کرب المکر و این و یا مجیب دعوة المضطربین صل علی
محمد و آله و اکشف کرمی و حزنی کما کشفتم عن رسولک کرمه

و حزنه فی هذ المقام یا حنان یا منان یا کثیر المعروف
و یا دایم یا لا حسان یا ارحم الراحمین * گفته اند که در این

مواقف و جای وقت نیست پس هر دعا از ادعیه
ماثوره و غیره که دعا کند جایز است و تا مدت قیام در مدینه
مشهره همه نماز را در مسجد نبوی گذارد و هر گاه اراده

مراجعت از آن بلد متبر که نماید اولاً مسجد شریف را
بدور کعبت نماز و داع کند و هر دعای که خواهد بکند بعد از آن
متمصل قبر شریف آید و چنانکه پیشتر گفته شده عاده سلام نماید

و گریان و نالان از فراق آثار سبزه که در حیات شود و تمامت
قیام بشعشیم و احترام مجاوران و خدمتیه که گوشه و خند سنگزاری
انها از انفس و اموال در ریع ندارند و هر قدر که میسر باشد
از حد فاقات بر فقه او محتاجین آن بلند و شرف و امتیاز حاصل سازد
* مقدمه چهارم در مستلزمات *

بر نگه یاران و قایق امور و استیلا و نیست که هرگاه بخوانش قضا
و قدر حضرت ابوالهشتم از ملکوت سموات به عالم ارض جاوه گر
شد و اولاد انجمنش بر روی زمین منتشر گردید و به ککاپو
و تجسس امور تدن افتادند و تجربه و الهام مهم بدایت و حق
سمادی بحسب ضرورتها که پیش یافتند در ضبط و ربط قواعد
و کلیات کوشیدند تا مرامات و حفظ آن موجب بصیرت
آیندگان گردد و از انقضای عهد و بیعت و ضبط و شایع گردید و تسبی
بمعنوم شد پس آنچه از آن متعلق بمعاویه و معاوم و یزید شهرت
یافت و آنچه علقه بمعاش و تدن داشت بمعامات استعمار
که کتب پسین معنوم شد که از امور محتاج الیه و نیازیه پیچ یکی
بی ضبط و ربط قاعده معنوم شد و است که در بعضی از آن ابتدا
از امثال مشهور آن ثابت و ضبط و تدوین و کتب و دفاتر
نماند و بمرور و بولطین معنی موجب بهمانست از آن قواعد گردیده

متعلقات اینگونه امور اغمال بی علم مانند نظر بران نیت مصدق
 این اوراق آن است که بعضی از امور محتاج الیه را که بصورت
 کنائی در کتب شده و که بهم نرسد به تفصیل یغرمهل و ایجا زین
 منحل بحیطه ضبط در آرد باید دانست که اکثری از علوم
 محتاج الیه در امور دنیا متعلق بعلم طبیعی و علم ریاضی است و آنچه
 ازین هر دو علم مسایل آن عام فهم نیست و نفع معتدیه عوام
 متعلق از آن نه بوده است به ذکر آن مبادرت نرفته فقط بعضی
 از آن هر چه نهایت کار آمد و سهل الفهم است بر سبیل
 اختصار مذکور می شود چنانچه در دو مقصد اول و دوم بندی از
 متعلقات ریاضی مذکور شد پس مطالب مذکوره این مقصد
 در ضمن چهار فصول یاد کرده آمد * فصل اول * در بیان حالات
 زراعت و آن عالم نبات است که از فروع علم طبیعی است
 بدانکه سبب تشکیل نبات جسمی کشیف لزج است به نسبت
 منی حیوان که در جمیع اجزای نبات یافته می شود و از آن حفظ نوع آن
 است و آن گاهی در بند و گاهی در اصول و گاهی در عروق و گاهی
 در مجموع آن می باشد و برای این ماده وقتی معین است که در آن
 ظهور می یابد و بحركات افلاک و طلوع و غروب کواکب و قرب
 و بعد شمس بعد که مال می رسد و هیچیکی از نباتات خالی از آن

نیست که مثل حیوانات ذکر و انشی نه دارد و بعضی از اجزای
 ذکر با عانت و با درد بعضی از اجزای انشی در وقت معین سرایت
 می کند و موجب پرونده می است بیمار می گردد لکن تمیز و شناخت
 آن بسیار است و نظیر بر این تصرف انسان را در این مد افلات
 نیست و در نقل که به نسبت به است بیمار قریب ترجیح و انیت
 بلکه انسانیت است و ذکر و انشی آن می شناسند و قبیل
 پرونده می آن ظاهر از معین بشما خشی از ذکر و شامخی از انشی می نه نه
 و آنرا التماس که یازدها نکاح در انسان است و اگر این فعل نکند نقل
 باز و در فکر و یا کمتر یا در و رشت و شامخی در اخبار آمده است که
 آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم پسند می آوردین فعل منع فرمود
 و است که از طریق ظاهر است است از قدرت ایزد تعالی شانه
 در این میان تنبیه و در نه نه مردم شکایت آن در بروی یا حضرت
 بر نه در فکر فرمود و شانه را در امور و یا اناتر اند به ستوران
 فعلی است در انانیت و التماس و حاجت و به نواز این مادت جاری
 است و به نواز این است و در زمین اجزای زمین است
 که در این است که به نواز این است و این چند است از اهاک
 است و در این است و نواز این است که به نواز این مذکور
 و در این است و نواز این است که به نواز این طبیعت خود

بهتر و خوشتر است و قلت و کثرت یکی از آن اجزا موجب
 قلت بلکه فقد آن نبات می گردد و چون در بعضی از اراضی
 بعضی از نباتات بکثرت نشو و نما می یابد و در همان اراضی
 بعضی از آن بالکل نشو و نمائی یابد یا کمتر می روید منشاء آن
 اینست که بعضی از اجزای موجوده زمین بعض مفقوده آن را
 متدارک می شود و در بعضی آن تدارک بوقوع نمی رسد و تختم
 نبات را هم داخل کلی در نشو و نماست نه اینکه فقط زمین لایق رویدگی
 هر نبات است اری اگر تصرف خارجی اشیای مفقوده زمین را
 به نسبت حاجت آن جهت نباتی خاص تدارک نماید این امر امکان
 دارد و از اینجا معلوم شد که آنچه متعارف و مشهور است
 که در بعضی از اراضی بالکل رویدگی نیست و بعضی از نباتات
 مخصوص به اراضی خاص است این معنی اصلی ندارد یعنی از
 تصرف کامل هر زمین با استعداد نشو و نمای موجودات دارد
 لکن این قدر امکان دارد که معالجه بعضی از اقسام اراضی بنا بر
 بعضی از نباتات از قدر انتفاع زاید باشد و همچنین بالعکس
 و تحقیق و تدقیق این مسایل و حصول استعداد این تصرفات
 موقوف بر دریافت و استخراج قواعد علم کیمیا است با غریبا
 است که بر اکسوس آن را شایع نموده و آن ضاعتی است که

از آن کیفیت تحلیل و ترکیب اشیا توانند کرد و اصلاح و
تقطیر اشیا و تکرر نفس ارواح و دادن هر چیز متعلق از آنست
و بالفعل در تمام فرهنگستان و بدوالت انگلیزان و رهند وستان
و رده و سازشی همی در صنعت جادوی است بالجمعا یا مقصود
بالذات از ذرات اعت برنگ این باشد یا کل آن یا بار آن یا
اصل آن یا پوست آن یا شجر آن پس آن را بحیثیت مقصود
متعلق به شش قسم می توانیم کرد و وظایف یکی ازین اقسام دو
قسمه یا از آن متعلق می شود پس اختیار است که آن را
فسمی آخر قرار دهند یا زیر همان اقسام و از هر یکی ازین اقسام
از دو مال ثالثی نیست یا برای هر قسمه متعلق به حسب عادت
یا به حسب ذات ذرات و اعت و احتیاجی شجر آن کفایت
می کند به هر سال بزمانی و فصلی معین حاجت بزراعت جود می شود
اول را با طایق نام ما شجر گویند و ثانی را از ذرات اعت هر دو
از جنس الطایق نام بر تاس و اینها آنهمی و نیز است که گروهی فسمی نبات
یا اقسام بر طایق است یا نبات یا بر زمین و غیره و اول را اشجار
گویند و ثانی را سبزه و تره و تقشیری و با سببیت زراعت هم بوده
است بعضی از انواع یا تخم بقا دارند یا شاخ اول را فسمی گویند و ثانی
را فسمی و درین برده و سوار است مقصود و متعلق به پادشاه و فردی

نمازند و این امر از قلیه و غیره مردود است و سستان چنانکه باید حاصل
 نمی شود و اهل صنعت این ملک همگی یک قاعده و باتفاقه ای قلیل از
 جهت هر قسم زراعت مرعی دارند تفاوت اهل فرنگ که برای
 هر زراعت طرق جداگانه تیار می نمایند مقهور و متعلول دارند و
 همچنین طرق انداختن آب را که به هندی زبان آن را اناسس گویند
 آنچه در این نامه مرع است آنرا نمی بینند چه پائین در هند و سستان
 مخصوص به بحر کین حیوانات یا اشیای مختلفه است و هم تعین
 آن برای زراعتی بقدری معین نیست باندازه انگلیس کیست
 ملاحظه بقدرت سه می اندازند و اهل فرنگ آنرا مختص به بحر کین
 نه اند و برای هر یکی از زراعت و اشتیاق مقدر و چیزهای
 معین آرد و می کنند که بعضی از این در ایران تمام می یابان می شود
 به قاعده و در طریق زراعت اندو ده اند و آنچه باید که در رعایت انگور
 در اهل فرنگ بطریق مختلفه است الفع از آن این است که
 حفری پنج تری در بعد از یک تری در عمق بکاوند و سه نخی ششهای
 بکانت آوند که با آهک آمیخته باشد و سنگریزه یعنی کنکر
 و قمرندای تری در سطح و عمق است و این را می توان تازه
 بکار برد این و شانه های آنها هم از آن گرفته و کوبند و در آن حفری
 در آن بکار برد و این که با آب آمیخته باشد آن را بر کنند و در

شده و غ برشکال یعنی در ماه اساره یا سادون قلم انگور یعنی
 ان شاخها که بسال گذشته روئیده باشد آن را با پنج شش
 بوارض یعنی نسبت شاخها که بنندی آنرا انکوه گویند تراشیده
 باد و انکوه در ان حفر غرس کنند هرگاه آن مرد و از زیر
 زمین بروید بوارض باقیه سابقه را با یکی ازین که تازه روئیده
 است از قریب زمین به تراشند و همگی یک شاخ تازه باقی دارند
 و هرگاه ازین شاخ شاخهای دیگر روید در آخر سال دوم یعنی
 بهماه پهاگن دو شاخ باقی داشته مابقی را بتراشند بعد از ان
 در ماه اساره سال ششم هرگاه ازین مرد و شاخ دود و شاخ
 بروید یک باقی داشته یک بتراشند و در ماه اگهن
 همان سال از شاخهای تازه دو شاخ داشته باقی بتراشند
 و همچنین در ماه اساره سال چهارم ازین دو شاخها یکی را
 بتراشند و یکی را باقی دارند و در اگهن همان سال ازین شاخ
 سه شاخ داشته باقی را بتراشند و در ماه اساره سال پنجم
 هرگاه این سه شاخ بروید و از ان یکی جانب چپ و یکی
 جانب راست باقی داشته یک شاخ بتراشند و در ماه
 بهادون یا کو اراندک اندک سر این شاخها بتراشند هرگاه
 درخت انگور چهار ساله شد و عرض درخت یک نیم گره

[illegible]

یک شاخ هفتم آن از شاخ دیگر شاخ سیم آن گذاشته باقی را بنواخته اند
 دوازده شاخ مارپیچ بقیه همگی یک بارش گذاشته بشماره را
 بنواخته اند که بجای آن دو شاخ جدید برآید. همین پنج هر سال
 بهر تکرار خوشه با عمل نمودن با شش و باید دانست که هر سال
 بمقدار ماد و گره تنه درخت افزایش خواهد یافت نظر بر آن
 بمقدار دوازدهم آثار خوشه زیاده کرده باشند تا آنکه از یک
 درخت بمقدار سی آثار خوشه بمقدار سیب مذکور و بالا
 برآید که زیاده تری بر موقوفه بر آن گویا نیست و دانست
 است که بر بلندای آن و زیاده تری شاخهای آن و طریقه دادن
 آن از بعضی پانسی در درخت اگر این است که هرگاه خزان
 شود بمقدار سیم گره با قدری زیاده حاصل و درخت بکافور
 و از ده روز آنرا کشاده بگذارد و اصول خود را سالهای گذشته
 شده برنگهای آن که از خزان باقی مانده باشند بنواخته و یک
 و ده آثار خون بر میس و اصول او درخت بدین مقدار از آن
 کنل و یک حصه پیشک به میس یا کوه سفید که از آن اسم داده
 قبل از آن متفین کرده باشند با هم آویخته بالای آن بدین
 حصه های نهایت متفین و یک حصه یک و یک حصه کنل و در خون
 بر میس بر کرده بدین و آن با حسن و چاره دار

ستو اثر آب بد هند و بعد از آن همیشه بعد دوسه روز آب
 داده باشند * قاعده * در بیان حالات درخت انبه باید دانست
 که اقسام این درخت از کیفیت و کیت بار آن و لحاظ ذایقه
 و صورت و عظم و صغر آن غیر متناهی است و بهر دو صورت یعنی
 یعنی بزرع تخم و به نشانی ن قلم بوجود می آید و اهل فلاحات
 در ترکیب نشانی ن ان صنایع عجیبه بکار برند و می گویند که اختیار
 است هر ذایقه که خواهند بار بهمان ذایقه بوجود آید مثلاً اگر خواهند
 خوشبوی کلاب یا کیوره یا دیگر عطریات در ثمران پیدا شود
 میتوانند و همچنین کیفیت شراب که سکر است در آن
 پیدا میتوان شد و در ابتدای نشو و نما از برگ آن صورت
 و ذایقه ثمر می توانند شناخت چنانچه اگر خواهند اشجار انبه یکیک
 صورت را مثلاً از دیاسرخ یا مدور یا دراز در یک یک قطار
 بکار می توانند و همچنین در ثمر درختی که شناخت برگ آن
 در اول نشو و نما گمان به مزگی و ترش می باشد آن
 درخت را مدور می کنند و انبه درخت قلمی زود بار می دهد و اکثر
 بالای ده و لطیف و گلان می باشد و این درخت را باید که در فاصله
 کم از بست و پنج یاسی دست نه نشاند و تا وقتی که درخت
 گلان نشود زمین قریب اصل آنرا از گاه و درختهای صحرائی پاک

دارند و هرگاه سال اول شکوفه برآید با کُل آن را قطع
کنند و باز دو سه سال بنده ریج بعضی از شکوفه ها دارند و بعضی
قطع کنند و بعد سه چار سال از ابتدای شکوفه بردن تمامی
شکوفه ها بگذارند که بارور شود در این صورت انبه بکثرت و
بالنده و خوش ذایقه بوجود خواهد آمد و همیشه باید که یک ماه قبل
از شکوفه بردن اصول درختان بکاوند و گل آنها برآورده
از آنها یعنی پانس پر کنند و باز از گل بنده سازند و تا بچته شدن اثمار
هر روز آب داده باشند و همچنین در دیگر درختان همین ترکیب
بکار برده باشند * قاعده * در بیان نشانیان قلم درخت
باید دانست که از زرع تخم وجود ثمر بعینه مثل اصل آن ممکن
نیست و لهذا اگر خواهند ثمری بعینه بهمان کیفیت و کمیت
اصل بوجود آورند و نشانیان قلم عیر است و هم
از نشانیان قلم وجود ثمر به نسبت زرع تخم سرعت میشود
و آن چند نوع است یکی از آن این است که شاخ درختی را
تراشیده در زمین غرس کنند که آن شاخ نشو و نما یابد و
درخت شود و این نوع قلم نشانیان از اخس انواع است
و در آن اکثر احتمال عدم نشو و نما است * و نوع دیگر *
این است که پوست شاخ خود را باین نوع از کالود و نیم کنند

که خردمند بهر چوب تر سید و متعالی را که از انجا پویاست تراستند و اند
 بر زمین نمرس کنند و همیشه آفتاب داده باشد تا از انجا باشد و و نما
 بپوشد و بعد از آن غاقره آتش شاخ زرد رخت جز آکنند و نمرض
 از تراستیدن بلا نیست این است که چوب اندرون غنای
 که از اصلی و اصلی از زمین می کشد همان غذا هرگاه بر پویست
 می در سید پویست از آن موافق غذای خود گرفته از باقی اصول
 خود پدید می کند پس بهر سبب قطع سلسله زمین آن نشسته اصول
 مرقوفه مایه غیرضی آن بالان شود و نما شود و طریقه دیگر این
 است که شاخ را اگر گرفته و طرفه آن از کار و اندر کشد اندک
 به تراستند و هر چهار طرفه کرد و آن مقام نکل لیسیر و از پارچه
 بسته بالای آن از سس و غیره محکم به بند و بالای آن او نکل که
 بر پیر آن سوراخی بار کشد و و باستند پیر از آسب نموده و او یزد
 که یک یک یک قطره آسب بر مقام پیوند یکد ازگاه در آن مقام اصلی
 پیدا شود از پیر تراستید و به مقام می بهر سبب از نوع دیگر پویست
 شاخ را از کشد و در کنند و قناری سبب فالین که بهر سبب آنرا
 ماند که پیر از یک یک چنانچه تراستید و او یزد و از تا بیکه قنار را
 تراستید و اند آن شاخ را و او سس سس مایل به بالا آکنند و آن
 قنار را از نکل پر کنند و تحت چوب چنانچه تراستید و آن بر پیر

تا گل بیرون نافتد هرگاه آن شاخ اصل برآرد آهسته آهسته از زیر
 بتراشند و اگر باران نبارد آب چکاندن هم ضرور است
 * نوع دیگر * که قلم و وصل یک درخت باد رخت دیگر باشد این
 است پوست درختی از مقامی که یک دو بارض دارد با حیطه
 تمام مع پوستی که بر بارض است اول از کاردی نشان نموده
 از شاخ بیرون آرند و از درخت دیگر که پیوند در آن منظور است
 هم همین پنج پوست مع بارض آن با حیطه بیرون کنند و از پوست
 سابق این مقام را پیوسته بنوعیکه بارض بر بارض رسد
 و تفرقه و استیاز در هر دو باقی نماند و در نظر پوست همین درخت
 ثانی معلوم شود و بعد از آن مقام پیوند را از برگ درختی یا راس
 و غیره محکم بندند به نهجیکه مانع حرارت شمس و تاثیر هوا نشود
 و شاخهای بالای پیوند مذکور را با گل بتراشند و اگر شاخی بزییر آن
 برآید آنرا هم بتراشند هرگاه وصل شدن گیرد تنگی بندش بالائی
 آهسته آهسته دور کنند و هرگاه با گل وصل یابد آنرا بکشایند
 * نوع دیگر * همین قسم اینست که شاخ را قلم تراش از درختی
 تراشید و شاخ درخت دیگر را همین پنج موافق آن بتراشند
 و شاخ تراشیده پیشتر برین شاخ دیگر به نهجی به نشاند
 که مابین آنها نشیب و فراز باقی نماند و با هم وصل شود بعد از آن

مقام وصل را با برگ درختی یا پوست آن بندش کنند* نوع دیگر*
همین قسم اینست که دو درخت که متصل یکدیگر باشند خواه در زمین
یا در تغار گلی شاخ یکی را با دیگری بهرنج که مستحسن نماید
هر دو را تراشیده محکم وصل نمایند مگر ضرور است که قریب
پیوند از درختی که قلم آن می نهند اندکی از پوست آنرا بکاردی
نشان نموده از شاخ بیرون آرند و دوسه بارض آن باقی
داشته مجموع شاخهای آن تراشند و بر درختی که قلم می نهند هم مجموع
شاخهای آن تراشند و باید دانست که وصل درخت با
درخت دیگر بدون اتحاد نوع آن امکان ندارد و در اشجار
مختلف الانواع پیوند نمی تواند شد و اختلاف اصناف مضرت
ندارد مثل ترنج و لیمو و کوله و بناهی و غیره که همه از یک نوع اند مگر
جنف مختلف است پس وصل یکی از اینها با دیگری امکان
دارد و نیز معلوم باشد که هر درختی که پوست این نازک و
باریک است اگر بر تن و غیره بندند احتمال رسیدن صدمه
بر پوست است لهذا باید که در پارچه گنده و مضبوط یکی از ضماد
لیسه از آن بر بندند و طرق ساختن ضماد بسیار است اسهل
از همه سه طریق است یکی آنکه سرگین گاو نیم اش را روغن تارپین بپاود
موم زرد بپاود با هم آمیخته بر آتش نرم گذاشته ضماد نمایند دیگر آنکه روغن

تا در پین موم زرد زلال هموزن گرفته بر آتش گذارند و ضما د نمایند
دیگر آنکه سر گین گا و کاد تراشیده یعنی بیال که آنرا ا بجال می هم
گویند گل چبان که آنرا چکنی می گویند تا یک هفته هر روز آب
پاشیده با هم امیخته باشند بعد یک هفته ضما د کنند این چند قواعد
بطور تمثیل نوشته شد و برای تفصیل زاید از آن کتابی غاصحه

می باید که مدون شود تا جزئیات مالایتنا هی جعیطه ضبط در آید
* فصل دوم * در بیان محملی از کیفیات تجارت که از فروع علم اخلاق
است و آن عبارت از اجرای عقود بیع و شراء است تا بذریعه آن
از خریدن به قیمت سهل و فراخترن بالای آن انتفاع بردارند و کثرت
انتفاع که اصل و غایت این عمل است موقوف بر کثرت خواهش
مردم و نقل و تحویل اشیا از جاییکه مال تجارت بوجود می آید
بجاییکه آنرا وجود نیاشده بوده است و ظاهراست که این عمل از عمده
ارکان سلطنت است چه رونق و قیام سلطنت موقوف است بر
کثرت مردم و کثرت مردم موقوف است بر حصول آسایش بکثرت
وجود اشیا ی محتاج الیه و فراوانی منافع و این مرد و امر مدون
فراوانی کار و بار تجارت صورت نه بند و دو چنانکه حصول منافع
منعصر بر فراوانی خواهش مردم است همچنین بعضی حیل و تدابیر
هم موجب و فو ر خواهش می شود چنانکه در طریق بیع من یزید که

بصرف حال در هند وستان نیلام می گویند مشاهد می شود که
 در صورت اجرای آن اکثر بدون خواهش طبایع راغب
 بانسومی شوند و مال تجارت باین حیلہ بسرعت و کثرت فروخت
 می شود و این حیلہ از جبلت انسانی که حسد و بغت است
 کار خود می کند و گاهی در صورت اتفاق قومی باهم فقط منتفع
 گردانیدن بایعان که مالکان مال اندهم مد نظر می باشد و همچنین
 عرض اشپای تجارت بر عموم مردم هم باوصف عدم احتیاج
 و قلت آن موجب رغبت می گردد و این امر را اسکان
 فرنگستان بوجه کلی معمول کرده اند و لازم گرفته اند چنانچه اهم از
 طرق عرض اشاعت آن بذرایع کاغذات اخبار است تا اینکه
 از تجار کلان اینقوم کمتر کسی است که مطایع به تخصیص بنا بر عرض
 اشپای تجارت بخانه خود انداشته باشد و همیشه اشتہارات
 طبع کرده آنرا منتشر سازد و در ای آن در دکانین و مکانات
 مصفا و اراسته همیشه جمله مال تجارت کشاده بترتیب های
 لطیف آمادہ و مہیامی دارند کہ ہر کس آمدہ بدون طلب جماعہ
 اشپارابہ بیند و فقط طرز ترتیب آن اکثر باعث رغبت
 می شود بخلاف عکس آن چنانکہ در ہند وستان رواج دارد
 کہ مالہای تجارت در صندوق و بقیچہ موقوف دارند کہ ہم احتما

تفصیل مال است و هم فروش آن موقوف بر طلب مردم و اطلاع یافتن آنها از بودن آن نزد شخصی خاص است و ازین معنی هم کمتر است که کسی مطلع شود بالجمله جزئیات طرق ترغیب مردم را احصائیت و از اہم ضروریات که در معاملات تجارت است صدق قول تجار و خجنگی مزاج و عدم تلون طبیعت و صبر و تحمل در ضبط و حفظ اموال تجارت و فروختن بر مواقع و وقوع اعتبار آنها در قلوب مردم است که هر چند این امور بیشتر باشد حصول منافع زیاد گردد و هر قدر که کمتر بود وقوع نقصان بیشتر و دہدہ در صورت وقوع اعتبار در قلوب مردم اگر مایہ تجارت قلیل است یا با کمال نیست عاید حصول منافع و اجرای کار و بار تجارت نمی تواند شد و این معنی بعین خیال در بنیاد کلان مشاہد شد کہ بعضی از تجار قوم فرنگستان، آن قسم اند کہ یک حصہ مایہ تجارت ذاتی خود ندارند و صرف بہ پیشہ دلالی مال مردم می فروشند و اجرت معینہ می گیرند و منافع شالیانہ آنها از میات الواف متجاوز است چنانچہ این قسم دوسہ کوشی کلان آنها کہ انرا بمجاوہ آنها موسس بفتح اول و سکون ثانی میگویند بالفعل در کلکتہ موجود است کہ صرف بمہارت و مواجب ملازمین آنها از دہزار روپیہ ماہوار زاید

می شود و یکی از قواعد معمول اهل فرنگ در تجارت که از
 نتایج اتفاق قوم است آنست که هر کسی که بنیاد ثقل را گرام هوس
 انداخت اول اشتها را می دهد و مایه تجارت آن بمقداری
 معین قرار داده انرا بر حصص شتی تقسیم میکنند و هر حصه را اید
 از هزار روپیه و کمتر از پانصد کمتر مقرر می شود پس این زر را
 بطور چند از هر یک خواه بند ریج یا وفعه جمع ساخته مشغول به
 تجارت میکنند و منافع انرا بعد مبحر اگر قن مصارف هر مالکان حصص
 تقسیم مینماید پس مالکان حصص را پر و پر پتر بر وزن قصور خیر نام
 نهند و چند کس را از ان مالکان انتخاب کرده بنا بر تقنین قوانین
 اجرای کار و بار آن معین سازند که در ایام مقرره بجائی واحد
 مجتمع شده بملاحظه جمله حالات و مصالح وقت تجویز امور ضروریه
 میکردند و باشند و حسب دستور معینه این قوم در صورت
 وقوع اختلاف در امری بطرفیکه رای کثیره باشد بران عمل
 میکنند و یکی را از همین مقننین پر رسیدنت و چیرمن خوانند که سردار
 باشد و رای او بمنزله رای دو کس باشد مگر برای کسی از مقننین
 سرای منافع حصص آنها وجهی از مصارف و مواجب معین
 نمی شود و یک کس را بمنجه مالکان یا شخص اجنبی را ملقب
 بسکر پتری کنند که با کل انتظام جزایات آنهوس متعلق از

باشد و عمده ضروری همه مطیع او باشند و او را از منافع آن
 موجب هم مقرر کنند و همیشه او بر مضامین قوانین معینه عمل
 میکند و اجرای کار می سازد و همیشه حساب و کتاب ماهواری
 یا سه ماهی یا شش ماهی هر آنچه قرار یابد در نظر متقنین
 میگذرانند و بهند ایت آنها کار بند میباشند و این هوس با لقب
 کمپنی که منضم بنامی دیگر باشد خواه نام سه دار مجلس بان منضم
 شود یا دیگر می باشد و تمامی هوس های کلان انیقوم از همین جنس
 است و کمتر کسی است که مایه تجارت ذات خاص بدون شرکت
 دیگران مشغول به تجارت داشته باشد و در حقیقت رونق این
 کار و بار بدون سلطنت مستقل و انضباط قوانین مملکت
 متصور نیست و هرگاه سلطانی ذی شوکت متوجه ترویج این رکن
 اعظم سلطنت باشد البته بوجه مستحسن رواج و شیوع یابد
 چنانچه درین زمانه در هند وستان هر قدر که صرف همت مدبران
 سلطنت انگریزی در بین حرفه است در امر جمع دیگر نیست اگر
 مردم این ولایت بحسن تدبیر قوا عهده منضبطه عمل فرموده
 مصروفت این اموز شوند انتفاع کلی بردارند یکی از طرق
 ترویج آن که مدبران سلطنت انگریزی برای رونق تجارت
 هند وستان اختیار کرده اند اینست که مجلسی در کلکته مقرر ساخته اند

که انرا در زبان خودشان اکسپورت و بیهوس نام نهند و اهل هند
 انرا کها تا باری میگویند و موضوع آن مجلس اینست که هرکسی بهر مال
 بر چهار بار نماید و بستی از اطراف فرنگستان روانه کند بمقدار
 معین از چهل و پنجاه روپیه سر صد تا شصت و هفتاد روپیه
 قیمت نفه آن مال از آن مجلس می دهند و مال با اختیار خود گرفته
 روانه می سازند بعد فروخت آن حساب نموده در عطا کرده
 خود سه سود و اجرت فروش که آنرا بهندی آر هست گویند مجرا
 گرفته باقی مجموع قیمت آن مع منافع بمالک می سپارند و این
 خانه از طرف ایت اند یا کمپنی مقرر است و همچنین تجار
 کلان این قوم هم بعضی می آرند و قیمت پیشگی زاید از مقدار یک
 از کها تا باری عطا می شود و میدهند تا آنیکه به بعضی هنگام نو در روپیه
 سر صد نرخ پیشگی معین سازند پس تصور باید نمود که اگر
 کسی یک هزار روپیه مایه تجارت دارد و مال ده هزار خرید بکند و در
 چهار بار سازد و نه هزار مثلاً از هوس های مذکور بگیرد و یک هزار
 از نزد خود شامل سازد و لا محاله مالک منافع ده هزار خواهد بود زیاد
 از این صورت ترویج چه خواهد بود و یکی از اصنامی که از
 لوازم تجارت است و اکثر تجار اهل هند خصوص کسرها یاگان
 انرا ملحوظ دارند بلکه خلاف آن راه روند اینست که نفع

هر چند قبل باشد مال را با انتظار نفع کثیرند سازند که این معنی
 هم موجب استادگی زر از نخواست و هم تقلیل قیمت
 موجب منافع زاید است و کثرت خریداری که از تقلیل
 قیمت می شود باعث انتفاع کثیر به نسبت قلت خواستگاری
 و احیاناً فروش آن بر قیمت زاید خواهد بود بالعکس قواعد و کلیات
 معاملات تجارت انچنان در کتب و وفاتر این قوم مدون شده اند
 و روز بروز می شوند که با اندک توجه هر کس ماهر آن می تواند شد
 و نظر بر آن اکثر شرکان بنگا که از قوم هند و پارسیان بمبئی
 که قدم بر قدم قوم انگریز که حکمای زمانه ما هستند می روند
 و معاملات خود را بهمان نهج و رواج داده اند در حصول منافع
 سهیم و شریک این قوم و صاحب متاع و اموال فراوان
 شده اند و دیگر اهل هند که هنوز از روش آنها متوحش و ناواقف اند
 رونق کار آنها بان در بر نرسیده و غنای تام حاصل نه نمودند در اینجا
 صرف بنظر رغبت مردم باین پیشه محتملی از آن بتمام آورده شد
 تفهیش و تجسس آن و کوشش و سعی در آن باب حواله
 بر عقول سلیم میکند و ما عیناً الا البلاغ * فصل سیوم * دریان
 خال تعیین مقادیر که از فروع علم ریاضی و نهایت محتاج الیه اهل حرف
 است و هم دیگران را بدون علم و استعمال آن چاره نیست و جمله
 اند

عقود و معاملات حتی که ادا و ن اموار خانه داری موقوف بران
است لهذا دانشمند ان برای ان سه وضع اختیار نموده اند
یکی شمار و دیگر وزن و سیوم پیمایش شمار در اشیائی
است که تعیین ان به هیچ اخرا از کلانی اجزای مقدار پیرایه ای آن
در حجم یا بشکرکت اسی یا از پیمایش و وزن یا غیر ذلک
گردیده باشد و مقابل ان اعداد وضع شده اند و اشیا ی ذی
احجام که اجزای غیر مساوی دار و وزن معین می شود و مائیات
و اشیا ی قصیرا لاجزا کثیرا المقدر هم بوزن و هم به پیمایش
معین می گردد و امثال زمین و بلند ی مکانات و دیوارها
و ارتفاع جبال به پیمایش تعیین می یابد و پیمایش دو گونه است
یکی پیمایش بذراع و ان مختص با اشیا ی قاره است مثل زمین
و ثوب و چوبهای طویل و عریض و دیگر پیمایش بکیل و آن
مختص بمائیات و اشیا ی قصیرا لاجزا است که به پر کردن در ظرفی
معین می گردد با لجمه چون مغرض از تعیین مقدار تقسیم و تجزیه
آن با جزائی مساویه است پس بهر هیچ که این امر اسان و اسهل
می باشد خواه بشمار یا بوزن یا بذراع یا بکیل معین می شود
و چون هر یکی از اینها باختلاف ممالک و بلدان مختلف است
لهذا بطور اختصاصی از هر جنس ان بیان کرده می شود

و اگر چه بحث تفصیلی آن متعلق از علم حساب است که فنی از علم
 هیئت باشد را اینجا فقط از اصطلاحات اسمی هر یکی از شمار
 و وزن و پیمانه اطلاع داده می شود که همین قدر کار آمد عموم
 مردم است اما اعداد پس اختلاف در آن فقط در
 الفاظ مراتب است و این هر دو نقشه مفصله حادی
 جمله اسمی اعداد در زبانهای عربی و فارسی و اردو
 و انگریزی است سه ارقام هندی و انگریزی و عربی که
 باز ای اسمی آنها موضوع شده است پس در اول
 اعداد از یک تا صد و در دوم از صد تا صد هزار نوشته شد
 بملاحظه این جدول واضح خواهد شد که درین اعداد از
 شروع مرتبه عشرات همان الفاظ آحاد را ترکیب داده
 اند مگر تا بست در ترکیب جمله زبانها الفاظ آحاد متغیر شده اند
 لهذا تا بست جمله اعداد نوشته شد و بعد از بست حرف
 نامهای مراتب عشرات بترک آحاد مابین آنها بقلم آمده
 و صورت ترکیب آحاد بعد از بست اینست که باین مرتبه از
 عشرات آحاد را جمع نموده تلفظ می سازند الا در عربی و فارسی
 حرف عطف مابین آنها قائل اند و در عربی آحاد را مقدم
 دارند و عشرات را موخر و در فارسی عشرات مقدم

برآحاد کنند و در انگریزی هم عشرات را مقدم دارند مگر
 حرف عطف فاصل نه آرند مثلاً در عربی واحد و عشرين و در
 فارسی ست و یک و در انگریزی تونتی و ن گویند تا مرتبه
 میات و در هندی زیاده و سعت داده اند که تا شیوع مرتبه
 میات الفاظ مرکبه بالکل تغییر یافته اند پس گویا برای هر عدد
 تا صد نامی جداگانه شد و بعد از میات در جمله زبانها آحاد را
 بر میات مقدم کنند و حرف عطف هم فاصل نه آرند الا در عربی
 یکصد و یک هزار را صرف بلفظ مایه و الف تعبیر کنند و برای
 دو صد و دو هزار همین الفاظ را تثنیه کرده مائتین و الفین گویند
 و از آن بعد لفظ آحاد را هم مرکب نمایند مثل دیگر زبانها چنانچه
 سه صد را در عربی ثلث مایه و در فارسی سه صد و در
 هندی تین سو و در انگریزی تری هند و و همچنین ثلثه ایلان و سه
 هزار و تین هزار و تری تهو زن گویند و هم در عربی در هر یک
 از الفاظ موضوعه جهت مذکور مونث فرق است و رعایت
 تطابق موضوعات با صفات و غیر آن در تذکیر و تانیث هم می باشد
 مگر در اعداد این قضیه منعکس است یعنی اگر معد و مذکر باشد
 عدد در مونث استعمال کنند و اگر معد و مؤنث است
 عدد و مذکر آرند مثلاً ثلثه رجل و ثلثه نساء استعمال است

و همچنین در هندی هم در اکثر الفاظ مذکوره مونت عا سجد است
 مگر در اعداد هیچ قرق نیست معدود خواه مذکر باشد یا مونث
 همان یک لفظ مستعمل است بالجمله برای تسهیل فهم
 هر سه مرتبه را دوری نام نهند پس مرتبه آحاد و عشرات
 و میات را دور اول گویند و بعد از آن هر سه سه مرتبه را
 دور دوم و سیوم و چهارم الی غیر النهایه و همین دور اول را
 اصول گویند و باقی دورها از همین دور اول بترکیب بوجود
 می آید در دور دوم لفظ الف در عربی و هزار در فارسی و
 و تهنند در انگریزی با آحاد و عشرات و میات مرکب شود و از
 شروع دور سیوم در هر دور باین هر سه زبان یک لفظ
 هزار را یاده کرده شود پس در حقیقت اسامی اعداد در هر سه
 زبان غربی و فارسی و انگریزی برای هر سه مرتبه دور اول
 و مرتبه اول دور دوم که همگی چهار مرتبه شد وضع گردیده مگر
 در هندی دور اول مرتبه دوم مذکور که هزار است اگر از یک
 برابر تا صد شمار نمایند هرگاه بصد رسد نام آن لاکه نهند و چون
 لاکه را از یک شمار نمایند بصد رسد آنرا کرونا سند و
 همچنین کرو را بر مرتبه صدم ارب و ارب را بر مرتبه صدم کهرب و
 کهرب را بر مرتبه صدم نیل و نیل را بر مرتبه صدم پدم و پدم را بر مرتبه صدم

سنگه گویند بعد از آن نامی چراگانه معین نکنند لکن بعضی از آنها
 دو اصطلاح دیگر افزوده اند یعنی ادد و مها ادد و در عربی و فارسی
 و انگریزی عدد چون از هزار افزون شود بتکرار آن و افضه ام الفاظ
 آحاد و عشرات و میات تلفظ شود و برای تسهیل : نقطه که در آن
 اعداد از شروع دو ردوم بزبان فارسی و مقابل آن
 اسمای هندی تا منتهای مصطلحات ان زبان و رقوم هندی است
 مرقوم می گردد و عربی و انگریزی را بر همان قیاس باید کرد یعنی
 هر جای الف هزار هر قدر که باشد با لفظ الف عربی و هوزند
 انگریزی تبدیل کرده با اسمای اعداد آحاد و عشرات
 و میات بهنجی که پیشتر ذکر شد مرکب باید کرد اما رقوم
 هندی و انگریزی پس از یک تا نه وضع شده اند بمقابل
 اعداد آحاد و در دیگر مراتب همان اعداد را تکرار کنند که مراد
 آن مرتبه بقدر آن عدد باشد مثلاً درین صورت ۱۰ مرتبه عشرات
 یکبار مراد است کرده باشد و درین صورت ۹۰ همان مرتبه
 نه بار که نو دشتد هر مرتبه که خالی باشد انجا صفر نویسنند و صورت
 صفر در همه ممالک همین یک صورت است مگر در انگریزی
 همین را بصورت بیضی نویسنند و بالفعل بنظر اختصار اهل
 دیوان آن را بصورت نقطه نویسنند و عدد و پنج را بصورت

صفر نویسند پس در هندی سه های متوالیه رقم اول را احاد
 دانند در رقم دوم میات و رقم سیوم الوف و رقم چهارم
 احاد الوف و رقم پنجم عشرات الوف و رقم ششم میات
 الوف و هفتم احاد الوف الوف و هشتم عشرات الوف الوف
 و نهم میات الوف الوف و علی هذا القیاس الی غیر النهایه مثلاً
 ۴۳۱ ۶۷۰ ۸۰۹ بحساب هندی نو دو پنج کر و و شش
 لکبه و هفتاد هزار و چهار صد و سی و یک باشد و به همین طرز
 رقوم انگریزی مینویسند در رقوم سیاقی که در جدول اول
 سطور است صورت اسمهای اعداد عربیه را مختصر کرده
 ایجاد نمودند اند مگر غالباً ایجاد مولدین است از محاوره عرب
 نیست و این رقوم برای احاد و عشرات و میات جدا جدا ایجاد
 شدند مگر برای احاد الوف در آخر عدد آحاد مدی منضم عباخته
 باخران بصورت تشدید و فتح علامت کنند و برای عشرات
 الوف همان صورت است که برای عشرات نویسند الا
 قدری از ان دراز و در آخر عشرات که بطور چشمه های هوز
 نویسند اند اثر ک کرده منفصل از ان همان صورت تشدید
 و فتح علامت الوف به نویسند چنانچه تفصیل و تصویر آن از
 نقشه مذکور معلوم خواهد شد و بالفعل ان رقوم مخصوص به تحریر

زرد داشته اند و در اوزان اعداد سنون بان می نویسند
 و اجزای روپیه از آنه و پائی و اجزای سن از آثار هر قوم هندیه
 نویسند مگر چون اجزای روپیه از فلوس آن که دو فلوس
 را یک تنگه گویند بگیرند صورت آن دیگر است که از رقوم
 سیاقی اخذ کرده اند و برای اسانی جمع نمودن کسور آنه
 را چهار پاره کنند و آنرا پائی گویند و بعضی یکپاره را دو نیم کنند و اجزای
 فلوس بدو میمانند و نیم در مری را ادهی گویند و اجزای آن
 بدو میمانند و این جدول حادی از قسم اجزای سنون و روپیه
 است اما در انگریزی پس هم زرد هم اجزای سنون را بهمان
 یک رقم نویسند و آنه را دو از ده پاره کنند و هر پاره را پائی گویند
 و اما اوزان و کیل که جهت پیمایش اشیای لایق وزن مقرر
 شده پس آنچه ازان در دیار ما رواج دارد و هم اوزان شرعی
 است آن را در نقشه بند رج میکنم که دران تحویل یکی بدیگری
 کرده شده ازین سبب مقدار هر یکی بخوبی معلوم می تواند شد
 و بالعمیل در اکثر بلاد هندوستان که داخل سلطنت انگریز است
 سیربوزن هشتاد روپیه سکه کمپنی مروج است و روپیه کمپنی
 هم از وزن روپیه مروج دیار ما دورتی زیاده است و مقیاس
 اوزان موافق رواج هر دیار همین سیر است و اجزای سیر که نصف

سیر باشد و آن را آده سیر گویند و ربع سیر که انرا پا و سیر
گویند و ثمن سیر که انرا آده پا و ناسند و شانزدهم حصه سیر که یک
چهارتا نگ باشد و یک حصه از سی و دو حصه سیر و انرا آدهی
چهارتا نگ ناسند و اضعاف سیر یعنی پنج ربع سیر که سوا سیدیر
باشد و شش ربع آن که دیره سیر باشد و دو نیم سیر
که ادای سیر باشد و پنج اثار که انرا پیری گویند و ضعف
آن که دس سیر باشد و بست اثار که آده من یا چار پیری
گویند داد هون هم ناسند بفتح الف و دال مخلوط با تا و چهل اثار را
یک من قرار دهند و در بعضی بلاد من کم و زیاده از چهل اثار
هم رواج دارد و وزن خام هم در اکثر بلاد دهند و ستان رواج
دارد اما باخا مختلف آنچه مروج در بلاد لکنو است سیوم حصه
همین اجزاء و اضعاف سیر است که بهمان اسم شهرت دارد
و در تمام قصبات و قریات لکنو همین وزن خام بنا بر وزن
غله جات جاری است و باید دانست که اوزان طبیه و مروجه
ولایات دیگر از مقدار یک در جدول نوشته شده مختلف واقع
شده بلکه در بعضی اوزان بلاد دهند و ستان هم با هم تفاوت است
در احصای تمیمی یا اکثران تطویل زاید دید و بندهی اوزان
ایما میگردد بد آنکه حبه در اوزان طبیه و دوشبیره را گویند که

همان جو است و جو چهار ارزه باشد که پنج است لکن این وزن از اجزای ساقیل است و جدا از اجزای درهم و دوازده و نیم باشد و با فلانیم درهم است و قیراط سه جبه و بقولی چهار جبه و دانق که بفارسی دانگ گویند از درهم دو قیراط و از مثقال سه قیراط است و درهم چهل و هشت جبه است و مثقال یک درهم و سه ربع درهم است و استاد چهار و نیم مثقال و او قیه هفت و نیم مثقال و رطل دوازده او قیه و بمثقال نود مثقال و بد درهم یکصد و سی درهم و من یکصد و هشتاد مثقال و بد درهم دوصد و شصت درهم و ابریق دو من است و صاع چهار من اما او زان هندیه مروج بلاد دیگر سرخ که عین الدیک باشد و هندی گهنگچی نامند سه جو متوسط است و رتی متعارف ببنگاله که تخم گل جانندی است چهار جو متوسط است و رتی شاه جهان آباد همین گهنگچی است و ماشه بنگاله هشت رتی است و ماشه شاه جهان آباد هشت گهنگچی است و تانگ بقولی چهار ماشه و بقولی بست و چهار سبرخ و قوله متعارف شاه جهان آباد و ماشه بنگاله که دوازده ماشه انجا باشد و دام پنج تانگ است که بست ماشه باشد * قاعده * در تحویل درهم بمثقال اگر خوانند که دراهم معینه چند مثقال است نصف

در اهرم و خمس انرا جمع نمایند عدد مشاقیل خواهد بود مثلاً اگر خواهند
 بدانند چهل و نهم چند مشقال است نصف آنرا که بت است است
 با خمس آن که هشت باشد جمع نمایند پس بت و هشت عدد
 مشاقیل باشد و اگر تخویل مشقال بدراهم خواهد بود که سه سبع عدد
 مشاقیل بر کل آن افزایند که عدد در اهرم باشد مثلاً بر چهارده
 مشقال سه سبع آن که شش است افزودیم بت شد
 که همین عدد در اهرم است و اما پیمایش اشپای قاره
 که بمساحت معبر است هم هر جا باختلاف است نبندی از ان
 مذکور می شود بدانکه مقلدان یونان ده موی یال اسپ را که در
 بار یکی و گند کی متو سط باشد با یکدگر چپیده عرض یک جو
 معتدل قرار دهند و شش جو را به همین پنج یک اصبع و دوازده
 اصبع را یکو جب و دو و جب را یکد راع و دو ذراع را یک گز
 و پنج نیم ذراع را یک لقمه مقرر کرده اند و دویزار گز را یک میل
 و سه میل را یک فرسخ مقرر کنند و اهل فرنگ مقدمه
 هشت جو مذکور را یک انچه بکسر هرزه و سکون نون و جیم
 فارسی مخلوط با و دوازده انچه را یک فت بضم اول و
 سکون ثقیل ثانی و سه فت را یک گز که انرا یار دانند سکون
 سوم و چهارم و در دیار ما و اکثر بلاد هندوستان مدار مساحت

اکثر اشیاء بر گز قطعی است که گز الهی نامند و برای پیمایش
 تنها نهایی ثوب گزهای دیگر باختلاف بلدان رواج دارد در بلاد
 ما از گز قطعی یک ربع زیاد می باشد و از دیگر گز الهی آنچه از آن
 در مساحت زمین و امثال آن مروج است به بست و چهار طسوج ششم
 میگردد که هر طسوج تقریباً دو انگشت این زمانه باشد و آنچه در
 پیمایش اشیای دیگر مثل اثواب و غیره مستعمل است
 مثل گز خاص برای آن بشانزده حصه تقسیم یابد و هر حصه را
 گره گویند و نه گز مربع را یک بسوا سه گویند و بست بسوا سه را
 یک بسوا که یکصد و هشتاد گز مربع باشد و بست بسوا را یک
 بگهه قرار دهند پس بگهه سه هزار و شصت گز باشد که سه هزار و بست
 پنج گز انگریزی است و آن پنج ثمن دیگر انگریزی باشد پس
 باین حساب دیگر انگریزی چهار هزار و نهصد و پنجاه گز انگریزی
 شد و هم درین ممالک بنا بر تهیل پیمایش زمین مقیاسی
 قرار داده اند که آنواجریب گویند و آن شصت گز دراز باشد
 پس یک جریب اگر بطول زمین اندازند و یکجریب بعرض
 آن پیمایش بکند تمام شود چهار ضرت شصت در شصت
 همان سه هزار و شصت حاصل می شود و محاسبین بنگاه که
 چهار دست را یک دند نامند و دو هزار دند را یک کوسه

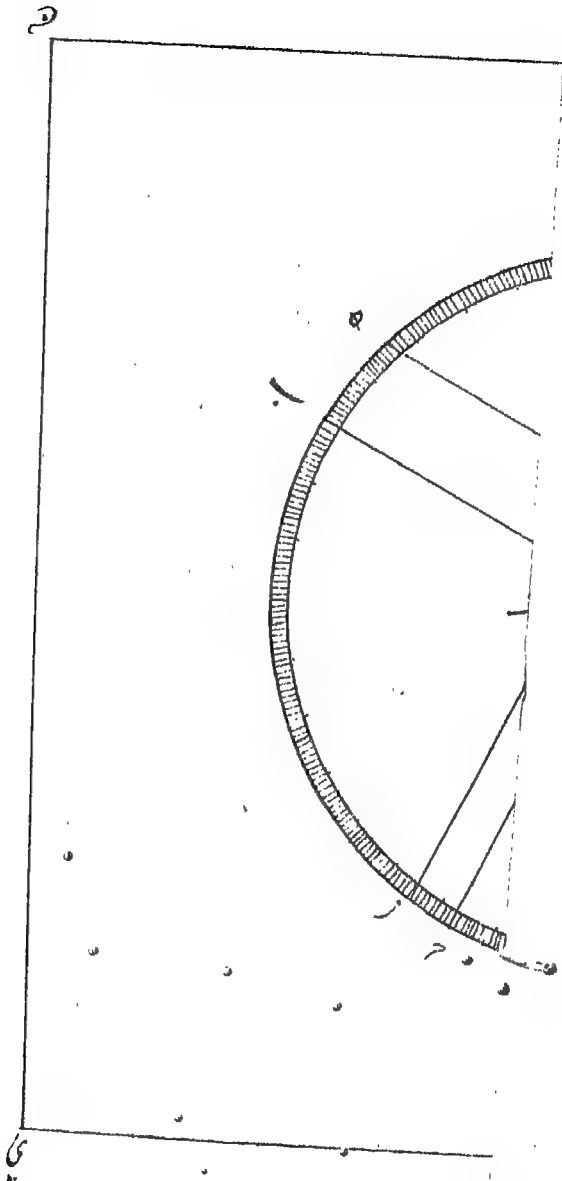
گویند و از گز انگریزی پیماییش این یک کوسن پیمار هزار
و پانصد گز رسد و این دو میل انگریزی است و باید دانست
که چنانچه در وزن خام و خخته رواج دارد بهمین پنج بگه و اجزای
آن نیز خام و خخته مروج است و انهم در هر دیار باختلاف است
در دیار ما همان سیوم حصه بگه خخته یک بگه خام است و سیوم حصه بسوه
یک بسوه خام و سیوم حصه بسوا سه یک بسوا سه خام
و الله اعلم * فصل چهارم * در بیان قاعده بنای مسجد که از ان
سمت قبله صحیح برآید طریقه اش این ست که بمقایسه بنای
مسجد منظور است نهایت هموار نموده و امتحان بسیلان
آب کرده انجا دایره نصف النهار که در ذکر اوقات صلاوة
بیان کرده شد رسم سازند و بر مرکز همان دایره دایره
دیگر و سبع تر از ان رسم کرده خط مشرق و مغرب و جنوب
و شمال را تا محیط این دایره ثانی دراز کنند پس بر نقطه
شمال که درین دایره ثانی افتد حرف آ بنویسند و بر نقطه
جنوب حرف ب و بر نقطه مشرق حرف ج و بر نقطه مغرب
حرف د پس خط مشرق و مغرب مسمی به ج د شد و خط
جنوب و شمال مسمی به اب و چون بسبب این هر دو خط
دایره منقسم بچهار حصه مساوی شد پس هر حصه را از ان

به نو در جزو مساوی قسمت کنند و بر هر جزو علامتی بگذارند که از این
 علامات مجموع دایره به سیصد و شصت جزو منقسم شد
 و هر جزو را از این اجزا درجه نام دهند و چون قسمت یک یک
 جزو را از این اجزا بشت جزو فرض کنند هر جزو را در دقیقه گویند
 و این تقسیم را محضو ظ باید داشت که آیند و وقت گرفتن تناضل
 بین الطولین و العرضین بکار خواهد آمد پس طول البلد و عرض
 البلد که معظمه را شمر فها آنه تنای با طول و عرض بلد که بنای
 مستبحر آنجا منظور است موازنه کنند اگر عرض هر واحد مساوی
 و طول که کمتر باشد پس سمت قبله عین نقطه مغرب باشد
 و اگر طول که با وصف مساوات عرضین زاید باشد پس
 سمت قبله عین نقطه مغرب بود و اگر طولین مساوی باشند
 و عرض که زاید بود پس سمت قبله عین نقطه شمال باشد
 و اگر عرض که با تساوی طولین کمتر باشد پس سمت قبله عین
 نقطه جنوب بود و در صورت اختلاف در هر یک از طول
 و عرض اگر عرض بلد زاید است سمت دسپت چپ نقطه ج
 که نقطه مشرق باشد به تفاؤتی که مابین عرضین است نقطه
 بر دایره کنند و آنرا نقطه تمام دهند اگر عرض که زاید باشد
 جانب راست نقطه ج نقطه ز بقدر تفاوت مذکور دهند و این

چپ و راست برو کردن شخص که بر نقطه ج استاده
 است سمت مغرب باشد و از نقطه ز خطی راست تا محیط
 دایره سمت محاذی کشند و بر نقطه که منتهی شود انرا ح نام نهند
 و این خط زح باشد بعد از آن به سمت دست راست نقطه آ اگر
 قلوب بلند زاید است و الا سمت دست چپ آن که برو کردن شخص
 که بر نقطه آ استاده است بجانب نقطه ب گرفته شود و نقطه
 ط بقدر تفاوت مابین اولین نهند و از نقطه ط هم خطی راست
 سمت محاذی تا محیط برند و بر نقطه که منتهی شود بر آن حرف
 ه نویسند و این خط خط ط ه باشد و این مقدر تفاوت های مابین
 اولین و عرضین از همان سیصد و شصت اجزای دایره که کرده اند
 بحساب در آرند و لا محاله خط ط ه خط ج د و خط زح قطع کرده
 بر محیط دایره رسیده است پس بمقام تقاطع آن با خط ج د
 حرف س نویسند و بر مقام تقاطع آن با خط زح حرف ص
 نهند و چون از خط اب و خطوط ج د و زح هم تقاطع شده
 است پس بمقام تقاطع آن با خط ج د حرف و بمقام تقاطع
 آن با خط زح حرف ک نویسند پس از این خطوط
 مستقامت مربعی پیدا شد و س ص ک د این مربع از نقطه
 و تا نقطه ص خطی راست کشیده از آنجا بیرون کرده تا محیط

دایره منتهی سازیم و انجا حرف ل رسم کنیم پس خط ول
 سمت حقیقی قبله باشد پس هر قدر که عرض مسجد ساختن
 منظور است آنقدر خط ول دراز کنیم و آنرا خط م ع نام کنیم
 و هر قدر که طول مسجد ساختن منظور است به تفاوت نصف
 آن مقدار جانب شمال خط م ع خطی مساوی آن در طول
 کشیم و آنرا خط ف ق نام نهیم و به همین قدر تفاوت یک خط
 جانب جنوب م ع مساوی خطین مذکورین کشیم و آنرا
 خط ی ن نام نهیم پس نقطه های ف ق و ی ن را وصل کنیم پس مربع
ف ق ی ن مربع مسجد باشد و خط م ع در وسط طولی
 افتد که جای محراب و طاق مسجد باشد مثلاً خواهیم که در لکهنو مسجد
 بنا کنیم بعد رسم دایره و تقسیم آن بر سه صد و شصت
 و جزو مساوی و بر آوردن هر دو خط مشرق و مغرب و جنوب
 و شمال چنانکه پیشتر ذکر یافت چون عرض بلد از عرض مکه معظمه
 شرعاً الله تعالی زاید است بمقدار تفاوت مابین آنها که هکذا
 یعنی پنج درجه و یک دقیقه است قوسی از دایره
 جانب چپ نقطه مشرق که نقطه ج باشد جدا کردیم و خط
 مماسی آن کشیدیم و هم چون طول بلد از طول مکه معظمه زاید
 است بجانب دست راست است نقطه شمال که نقطه آ باشد

هم للكمالات ارباب ولا ابالي ان شتره الجذبة الفدام وشخر



این یک نیم دایره است که نقطه شمالی که نقطه آ باشد
 است بجانب دست راست نقطه شمالی که نقطه آ باشد

بقدر تفاوت بین الطولین که مَنَد یعنی چهل درجه و پنج
 و چهار دقیقه است نیز قوسی از دایره جدا شده خط محاذی آن
 کشیدیم و باقی حِیب مذکوره بالا عمل کردیم و اینست صورت
 آن نقشه که در صفحه طحله باید دید و باید دانست که طول
 بلد در اینجا بحسب رصد انگریزی که از گرین وچ می گیرند
 بوده است نه از جزایر خالکات که مستخرجه قدما است
 و نقشه که در صفحه ۳۴ مرقوم شدیم موافق استخراج انگریزی است
 الحمد لله علی نعمته و اشکر علی الاله علی ما انعم علی التوفیق لاتمام
 هذه اوجیزة النافعة لاكثر اموز المعاش والمعاد وساعدنی لتبیین
 هذه المسودة اکامه جعله الله کاسمه مفتاحا لرشادنا انا ورجوس
 العلماء الکرام والفضلاء العظام مع اعتراف قلہ باعنی فی العلوم
 ان یصفیخوا خطیبتی فی العقل ویصاحوا زلتی فی الثقل کیف لاوانی
 مع قطع النظر من فقد ان التوغل فی هذه الفضایل المر و حائیه
 بعواقب الاشغال الدنیة الدنیة الضیق البأل من ازمان طویة
 و تشتت الحال قبی افکار عویلة فاین من اصبح نهرا حزینا ملیا من
 هذه الدرد الثمینة وانی من بات لیلا شجینا عتیا من تنک
 الیواقیت الرزینة فیا لهفان و حرة الادب و الفحام و سخره الذین
 هم لکمالات الارباب و لا ابالی ان شتره البهمله الفدام و شخر

عليه الذين لهم نباح الكتاب واول ما غرمت ان اكتب رسائل
عديدة في الفارسية والقط فيها منافع كثيرة من العلوم العربية
والانجليزية مدرجا واحدا واحدا في كل سنة وعام ليتم قوايده
الخواص والعوام واسميها في الفارسية برسائل بيرويا
تواضعا وخضوعا ثم يكون كل واحد منها مقبلا بالاول والثاني من حيث
الترتيب في المراد والمعاني لاكن ما غرمت من وقت الدهر من
ضروب الباليات والمسخن وتطرق على طوارق الايام والشجون
وقلبي من مكان الى مكان واظرحني من الاله والادوان غير مطمئن
البحران فكان ما كان من حوادث الزمان حتى لم يترك لي اختيارا
في القلم والبنان لتتميم ما غرمت عليه من التخليص والاتقان
فقصرت همتي على لم هذا المختصر ليشتمل على الفهرست في السفر
والخضر من النوايب الملمة على القلوب والابصار والنبوءات
الملمة بحيرة الخفول والافكار والحمد لله في الاول والاخر وعلى
رسوله ابو الطيب واما الطاهر محمد المصطفى صلى الله عليه وسلم الوفاء
صاوات ما دام تراقب المساء والصباح وتعاقب الغد والرواح
وعلى آله الاطهار وصحابته الاخيار ما دام تتلعب الليل

والنهار بدوران

الملك الدوار

تصحیح اغلاط مفتاح الرشاد

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۳۲	۳	اشتاد	اشتاد	۱۰	۱۵	دارد	باشه
۱۳۲	۱۲	مرگشراول	مرگشراول	۱۲	۶	هسگی	هسگی
۱۳۳	۵	دهتا	دهنتا	۱۳	۱۸	۲۰۰۱	۲۱۰۰
۱۵۱	۷	سیات	سیات	۱۳	۱۸	۲۰۰۲	۲۲۰۰
۱۵۲	۱۱	صغتی	صغتی	۱۴	۱	۲۰۰۳	۲۳۰۰
۱۵۶	۲	خلافت	خلافت	۱۴	۱	۲۰۰۴	۲۴۰۰
۱۵۷	۱۰	جمله عرش	جمله عرش	۱۴	۱۸	احسویلین	الاحسویلین
۱۶۴	۸	چاه دگر	چاه دگر	۱۶	۶	آبار	ایار
۱۷۲	۱۶	مردیا	مردیا	۲۵	۴	سوران	سوران
۱۷۵	۱۰	بانگستان	بانگستان	۳۰	۱۷	ارب ز	ارب ز
۱۷۸	۵	ده گز درده گز	ده گز درده گز	۴۷	۸	دریاچه گهریال	دریاچه گهریال
۱۷۸	۱۷	یک گز	یک گز	۵۵	۸	هیت دغای	هیت دغای
۱۷۸	۱۸	ده گز درده گز	ده گز درده گز	۵۸	۱۳	تار	تاریخ
۱۷۹	۱	دگر	دگر	۶۸	۱۲ و ۱۳	از رساله اول تا	تایسر و پا
۱۷۹	۳	سی دوزار	سی دوزار			همه زاید است	
۱۷۹	۶	گرا	گرا	۹۶	۱۸	مسافران	مسافران
۱۸۰	۱۶	دستمالین	دستمالین	۱۰۲	۱۸	نزد	نزد
۱۸۱	۲	ایمیخیفه	ایمیخیفه	۱۱۲	۱۱	هیج	هیج
۱۸۳	۱۰	یکجا	یکجا	۱۲۹	۱۷	بهمن روز	بهمن روز
۱۹۰	۵	ده د	ده د			همچنین در جمله اسمای روز	نقش بعد روز
۱۹۰	۱۳	سطری	سطری			باید نبعد	اسما

صحیح	غلط	صفحہ	صحیح	غلط	صفحہ
اللهم اهدنا	اللهم اهدنا	۲۰۸	غروب آفتاب	آفتاب	۱۷
ونزد	نزد	۲۱۰	اولی الامر	والی الامر	۳
متصل	متصل	۲۱۴	ما بین	ما بین	۱
چهار دہم	چهار دہم	۲۱۴	وجوب	وجوب	۸
از فرض	از فرض	۲۱۵	خلاف سنت	خلاف	۱۶
وقبل وتر	وتر	۲۱۷	نیست		
ترویج	ترویج	۲۱۷	للمیتہ	للمیتہ	۱۲
الضرورت	الضرورت	۲۱۹	تکبیر	تکبیر	۶
پانزدہ بار بخواند	پانزدہ بار بخواند	۲۲۱	نقہ	نقہ	۱۳
تسبیح خواند	تسبیح خواند	۲۲۱	لک الحمد	لک	۱۵
قبل تشهد بخواند	قبل تشهد بخواند	۲۲۱	لک الحکم	لک	۱۶
دران را	دران را	۲۲۲	آیتہ	آیتہ	۱۳
دور رکوع	دور رکوع	۲۲۳	بینہا	بینہا	۱
دور رکوع	دور رکوع	۲۲۳	اختر	اختر	۱۶
مخوف و مخوف	مخوف و مخوف	۲۲۴	و مرتبہ	و مرتبہ	۱۵
وضوف	وضوف	۲۲۴	مقنہ	مقنہ	۱۰
ورکعت	ورکعت	۲۲۴	میت زیر منکب	میت زیر منکب	۱۲
اذان دہوی اذان	اذان دہوی اذان	۲۲۵	میت گزاردن دست راست	میت گزاردن دست راست	۲
بی اذن	بی اذن		منکب	منکب	
مقدور	مقدور	۲۲۸	دست راست	دست راست	۱۵
خیرہ فی عافینہ خیرہ فی عافینہ	خیرہ فی عافینہ خیرہ فی عافینہ	۲۳۳	چپ	چپ	
تقید	تقید	۲۴۰	تقضي عليك	تقضي عليك	۷
ماوی	ماوی	۲۴۱	صلیک	صلیک	

صفحه	سطر	خط	صحیح	صفحه	سطر	خط	صحیح
۲۴۲	۱۶	از آخر	از انرا	۲۴۲	۱۶	از آخر	از انرا
۲۴۶	۱۶	داگر باشد	داگر لا باشد	۲۴۶	۱۶	داگر باشد	داگر لا باشد
۲۴۸	۱۱	بر وایه	بر دایه	۲۴۸	۱۱	بر وایه	بر دایه
۲۵۱	۴	مسنون است	مسنون نیست	۲۵۱	۴	مسنون است	مسنون نیست
۲۵۱	۱۱	گوید و در	گوید و لاله	۲۵۱	۱۱	گوید و در	گوید و لاله
در آخر اذان هم دوبار گوید و در				در آخر اذان هم دوبار گوید و در			
۲۵۳	۱	الرفیقه	الرفیقه	۲۵۳	۱	الرفیقه	الرفیقه
۲۵۶	۱۵	حنیفه	حنفیه	۲۵۶	۱۵	حنیفه	حنفیه
۲۶۱	۱۵	ترتیب در آن چه	ترتیب در آنچه	۲۶۱	۱۵	ترتیب در آن چه	ترتیب در آنچه
۲۶۱	۱۸	ضرور	و ضرور	۲۶۱	۱۸	ضرور	و ضرور
۲۶۵	۳	تشهد	تشهد خواند	۲۶۵	۳	تشهد	تشهد خواند
۲۶۵	۱۳	قعه	قعه اخیره	۲۶۵	۱۳	قعه	قعه اخیره
۲۶۶	۱۶	غیر	و غیر	۲۶۶	۱۶	غیر	و غیر
۲۶۷	۸	محکم	محکم	۲۶۷	۸	محکم	محکم
۲۶۹	۷	وجبرنی	واجبرنی	۲۶۹	۷	وجبرنی	واجبرنی
۲۶۹	۱۱	نشستی	نشستی	۲۶۹	۱۱	نشستی	نشستی
۲۶۹	۱۱	اخیرین	آخرین	۲۶۹	۱۱	اخیرین	آخرین
۲۷۲	۴	نوزمان	مگر زمان	۲۷۲	۴	نوزمان	مگر زمان
۲۷۴	۱۱	اهل الشاء	اهل العناء	۲۷۴	۱۱	اهل الشاء	اهل العناء
۲۷۴	۱۴	برابر است	برابر دو شها	۲۷۴	۱۴	برابر است	برابر دو شها
۳۱۱	۱۸	اللذین	اللذین	۳۱۱	۱۸	اللذین	اللذین
۳۱۲	۹	بنودیس	بنودیس	۳۱۲	۹	بنودیس	بنودیس
۳۲۳	۱	ذالر	ذاکر	۳۲۳	۱	ذالر	ذاکر
۳۲۸	۴	المهتدین	المهتدین	۳۲۸	۴	المهتدین	المهتدین
۳۳۲	۱۵	افطو	افطرت	۳۳۲	۱۵	افطو	افطرت
۳۳۴	۱۷	و در روزه	فصل در فرائض	۳۳۴	۱۷	و در روزه	فصل در فرائض
۳۴۰	۱۲	مفسدات صوم	و مفسدات صوم	۳۴۰	۱۲	مفسدات صوم	و مفسدات صوم
۳۴۰	۱۲	بقیه روز	بقیه روز	۳۴۰	۱۲	بقیه روز	بقیه روز
۳۴۳	۱۱	درشت	درست	۳۴۳	۱۱	درشت	درست
۳۴۸	۱	آن	آنها	۳۴۸	۱	آن	آنها
۳۵۲	۸	گوشت فند	گوشت فند	۳۵۲	۸	گوشت فند	گوشت فند
۳۵۹	۱	بجاوه	بجاوه	۳۵۹	۱	بجاوه	بجاوه
۳۶۰	۹	حرایت	حرایت	۳۶۰	۹	حرایت	حرایت
۳۶۵	۴	جمعه و عقبه	جمعه و عقبه	۳۶۵	۴	جمعه و عقبه	جمعه و عقبه
۳۶۵	۱۷	ازین	ازین	۳۶۵	۱۷	ازین	ازین
۳۷۲	۱۰	سفند و گیت	سفند و گیت	۳۷۲	۱۰	سفند و گیت	سفند و گیت
۳۸۱	۱۸	ذالجلال	یا ذالجلال	۳۸۱	۱۸	ذالجلال	یا ذالجلال
۳۸۲	۱۶	و شرح	و شرح	۳۸۲	۱۶	و شرح	و شرح
۳۸۶	۸	و هر دور	و هر دور	۳۸۶	۸	و هر دور	و هر دور
۳۸۷	۱۲	درمی	درمی	۳۸۷	۱۲	درمی	درمی
۳۸۸	۳	عرفه	عرفات	۳۸۸	۳	عرفه	عرفات
۳۹۶	۱۳	کنند	کنند	۳۹۶	۱۳	کنند	کنند
۳۹۹	۱۵	دور کعبه	دور کعبه	۳۹۹	۱۵	دور کعبه	دور کعبه
۴۱۱	۱۸	یک نیم	یک نیم	۴۱۱	۱۸	یک نیم	یک نیم
۴۱۲	۲	زیاد	زیاد	۴۱۲	۲	زیاد	زیاد
۴۱۹	۱۶	منافع	منافع	۴۱۹	۱۶	منافع	منافع
۴۲۵	۱۶	صلیم	صلیم	۴۲۵	۱۶	صلیم	صلیم
۴۲۸	۱۲	تیری	تیری	۴۲۸	۱۲	تیری	تیری
۴۳۰	۴	دو نقشه	دو نقشه	۴۳۰	۴	دو نقشه	دو نقشه
۴۳۶	۱	کثر	کثر	۴۳۶	۱	کثر	کثر
۴۳۶	۳	و آن	و آن	۴۳۶	۳	و آن	و آن
۴۳۸	۵	مخطوط	مخطوط	۴۳۸	۵	مخطوط	مخطوط

و جب قدر تفاوت دن اور رات اور طلع و غروب آفتاب کو انگشت اور بند و شتان میں
جبریل و نین واضح ہے

نام ماه		نام تاراج	طلوع	غروب	تعداد دن
فروردین	۲۳	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۴ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۰ کلاک ۳۰ م	
اردیبهشت	۲۴	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۵ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۱ کلاک ۳۰ م	
خرداد	۲۵	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۶ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۲ کلاک ۳۰ م	
تیر	۲۶	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۳ کلاک ۳۰ م	
مهر	۲۷	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۸ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۴ کلاک ۳۰ م	
آبان	۲۸	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۹ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۵ کلاک ۳۰ م	
آذر	۲۹	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۰ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۶ کلاک ۳۰ م	
دی	۳۰	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۱ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۷ کلاک ۳۰ م	
بهمن	۳۱	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۲ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۸ کلاک ۳۰ م	
اسفند	۳۲	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۳ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۹ کلاک ۳۰ م	
فروردین	۳۳	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۴ کلاک ۳۰ دقیقه	۲۰ کلاک ۳۰ م	
اردیبهشت	۳۴	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۵ کلاک ۳۰ دقیقه	۲۱ کلاک ۳۰ م	
خرداد	۳۵	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۶ کلاک ۳۰ دقیقه	۲۲ کلاک ۳۰ م	
تیر	۳۶	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۲۳ کلاک ۳۰ م	
مهر	۳۷	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۸ کلاک ۳۰ دقیقه	۲۴ کلاک ۳۰ م	
آبان	۳۸	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۹ کلاک ۳۰ دقیقه	۲۵ کلاک ۳۰ م	
آذر	۳۹	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۲۰ کلاک ۳۰ دقیقه	۲۶ کلاک ۳۰ م	
دی	۴۰	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۲۱ کلاک ۳۰ دقیقه	۲۷ کلاک ۳۰ م	
بهمن	۴۱	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۲۲ کلاک ۳۰ دقیقه	۲۸ کلاک ۳۰ م	
اسفند	۴۲	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۲۳ کلاک ۳۰ دقیقه	۲۹ کلاک ۳۰ م	
فروردین	۴۳	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۲۴ کلاک ۳۰ دقیقه	۳۰ کلاک ۳۰ م	
اردیبهشت	۴۴	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۲۵ کلاک ۳۰ دقیقه	۳۱ کلاک ۳۰ م	
خرداد	۴۵	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۲۶ کلاک ۳۰ دقیقه	۳۲ کلاک ۳۰ م	
تیر	۴۶	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۲۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۳۳ کلاک ۳۰ م	
مهر	۴۷	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۲۸ کلاک ۳۰ دقیقه	۳۴ کلاک ۳۰ م	
آبان	۴۸	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۲۹ کلاک ۳۰ دقیقه	۳۵ کلاک ۳۰ م	
آذر	۴۹	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۳۰ کلاک ۳۰ دقیقه	۳۶ کلاک ۳۰ م	
دی	۵۰	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۳۱ کلاک ۳۰ دقیقه	۳۷ کلاک ۳۰ م	
بهمن	۵۱	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۳۲ کلاک ۳۰ دقیقه	۳۸ کلاک ۳۰ م	
اسفند	۵۲	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۳۳ کلاک ۳۰ دقیقه	۳۹ کلاک ۳۰ م	
فروردین	۵۳	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۳۴ کلاک ۳۰ دقیقه	۴۰ کلاک ۳۰ م	
اردیبهشت	۵۴	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۳۵ کلاک ۳۰ دقیقه	۴۱ کلاک ۳۰ م	
خرداد	۵۵	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۳۶ کلاک ۳۰ دقیقه	۴۲ کلاک ۳۰ م	
تیر	۵۶	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۳۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۴۳ کلاک ۳۰ م	
مهر	۵۷	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۳۸ کلاک ۳۰ دقیقه	۴۴ کلاک ۳۰ م	
آبان	۵۸	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۳۹ کلاک ۳۰ دقیقه	۴۵ کلاک ۳۰ م	
آذر	۵۹	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۴۰ کلاک ۳۰ دقیقه	۴۶ کلاک ۳۰ م	
دی	۶۰	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۴۱ کلاک ۳۰ دقیقه	۴۷ کلاک ۳۰ م	
بهمن	۶۱	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۴۲ کلاک ۳۰ دقیقه	۴۸ کلاک ۳۰ م	
اسفند	۶۲	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۴۳ کلاک ۳۰ دقیقه	۴۹ کلاک ۳۰ م	
فروردین	۶۳	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۴۴ کلاک ۳۰ دقیقه	۵۰ کلاک ۳۰ م	
اردیبهشت	۶۴	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۴۵ کلاک ۳۰ دقیقه	۵۱ کلاک ۳۰ م	
خرداد	۶۵	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۴۶ کلاک ۳۰ دقیقه	۵۲ کلاک ۳۰ م	
تیر	۶۶	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۴۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۵۳ کلاک ۳۰ م	
مهر	۶۷	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۴۸ کلاک ۳۰ دقیقه	۵۴ کلاک ۳۰ م	
آبان	۶۸	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۴۹ کلاک ۳۰ دقیقه	۵۵ کلاک ۳۰ م	
آذر	۶۹	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۵۰ کلاک ۳۰ دقیقه	۵۶ کلاک ۳۰ م	
دی	۷۰	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۵۱ کلاک ۳۰ دقیقه	۵۷ کلاک ۳۰ م	
بهمن	۷۱	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۵۲ کلاک ۳۰ دقیقه	۵۸ کلاک ۳۰ م	
اسفند	۷۲	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۵۳ کلاک ۳۰ دقیقه	۵۹ کلاک ۳۰ م	
فروردین	۷۳	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۵۴ کلاک ۳۰ دقیقه	۶۰ کلاک ۳۰ م	
اردیبهشت	۷۴	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۵۵ کلاک ۳۰ دقیقه	۶۱ کلاک ۳۰ م	
خرداد	۷۵	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۵۶ کلاک ۳۰ دقیقه	۶۲ کلاک ۳۰ م	
تیر	۷۶	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۵۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۶۳ کلاک ۳۰ م	
مهر	۷۷	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۵۸ کلاک ۳۰ دقیقه	۶۴ کلاک ۳۰ م	
آبان	۷۸	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۵۹ کلاک ۳۰ دقیقه	۶۵ کلاک ۳۰ م	
آذر	۷۹	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۶۰ کلاک ۳۰ دقیقه	۶۶ کلاک ۳۰ م	
دی	۸۰	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۶۱ کلاک ۳۰ دقیقه	۶۷ کلاک ۳۰ م	
بهمن	۸۱	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۶۲ کلاک ۳۰ دقیقه	۶۸ کلاک ۳۰ م	
اسفند	۸۲	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۶۳ کلاک ۳۰ دقیقه	۶۹ کلاک ۳۰ م	
فروردین	۸۳	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۶۴ کلاک ۳۰ دقیقه	۷۰ کلاک ۳۰ م	
اردیبهشت	۸۴	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۶۵ کلاک ۳۰ دقیقه	۷۱ کلاک ۳۰ م	
خرداد	۸۵	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۶۶ کلاک ۳۰ دقیقه	۷۲ کلاک ۳۰ م	
تیر	۸۶	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۶۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۷۳ کلاک ۳۰ م	
مهر	۸۷	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۶۸ کلاک ۳۰ دقیقه	۷۴ کلاک ۳۰ م	
آبان	۸۸	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۶۹ کلاک ۳۰ دقیقه	۷۵ کلاک ۳۰ م	
آذر	۸۹	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۷۰ کلاک ۳۰ دقیقه	۷۶ کلاک ۳۰ م	
دی	۹۰	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۷۱ کلاک ۳۰ دقیقه	۷۷ کلاک ۳۰ م	
بهمن	۹۱	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۷۲ کلاک ۳۰ دقیقه	۷۸ کلاک ۳۰ م	
اسفند	۹۲	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۷۳ کلاک ۳۰ دقیقه	۷۹ کلاک ۳۰ م	
فروردین	۹۳	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۷۴ کلاک ۳۰ دقیقه	۸۰ کلاک ۳۰ م	
اردیبهشت	۹۴	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۷۵ کلاک ۳۰ دقیقه	۸۱ کلاک ۳۰ م	
خرداد	۹۵	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۷۶ کلاک ۳۰ دقیقه	۸۲ کلاک ۳۰ م	
تیر	۹۶	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۷۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۸۳ کلاک ۳۰ م	
مهر	۹۷	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۷۸ کلاک ۳۰ دقیقه	۸۴ کلاک ۳۰ م	
آبان	۹۸	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۷۹ کلاک ۳۰ دقیقه	۸۵ کلاک ۳۰ م	
آذر	۹۹	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۸۰ کلاک ۳۰ دقیقه	۸۶ کلاک ۳۰ م	
دی	۱۰۰	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۸۱ کلاک ۳۰ دقیقه	۸۷ کلاک ۳۰ م	
بهمن	۱۰۱	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۸۲ کلاک ۳۰ دقیقه	۸۸ کلاک ۳۰ م	
اسفند	۱۰۲	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۸۳ کلاک ۳۰ دقیقه	۸۹ کلاک ۳۰ م	
فروردین	۱۰۳	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۸۴ کلاک ۳۰ دقیقه	۹۰ کلاک ۳۰ م	
اردیبهشت	۱۰۴	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۸۵ کلاک ۳۰ دقیقه	۹۱ کلاک ۳۰ م	
خرداد	۱۰۵	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۸۶ کلاک ۳۰ دقیقه	۹۲ کلاک ۳۰ م	
تیر	۱۰۶	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۸۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۹۳ کلاک ۳۰ م	
مهر	۱۰۷	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۸۸ کلاک ۳۰ دقیقه	۹۴ کلاک ۳۰ م	
آبان	۱۰۸	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۸۹ کلاک ۳۰ دقیقه	۹۵ کلاک ۳۰ م	
آذر	۱۰۹	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۹۰ کلاک ۳۰ دقیقه	۹۶ کلاک ۳۰ م	
دی	۱۱۰	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۹۱ کلاک ۳۰ دقیقه	۹۷ کلاک ۳۰ م	
بهمن	۱۱۱	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۹۲ کلاک ۳۰ دقیقه	۹۸ کلاک ۳۰ م	
اسفند	۱۱۲	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۹۳ کلاک ۳۰ دقیقه	۹۹ کلاک ۳۰ م	
فروردین	۱۱۳	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۹۴ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۰۰ کلاک ۳۰ م	
اردیبهشت	۱۱۴	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۹۵ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۰۱ کلاک ۳۰ م	
خرداد	۱۱۵	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۹۶ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۰۲ کلاک ۳۰ م	
تیر	۱۱۶	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۹۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۰۳ کلاک ۳۰ م	
مهر	۱۱۷	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۹۸ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۰۴ کلاک ۳۰ م	
آبان	۱۱۸	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۹۹ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۰۵ کلاک ۳۰ م	
آذر	۱۱۹	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۰۰ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۰۶ کلاک ۳۰ م	
دی	۱۲۰	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۰۱ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۰۷ کلاک ۳۰ م	
بهمن	۱۲۱	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۰۲ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۰۸ کلاک ۳۰ م	
اسفند	۱۲۲	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۰۳ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۰۹ کلاک ۳۰ م	
فروردین	۱۲۳	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۰۴ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۱۰ کلاک ۳۰ م	
اردیبهشت	۱۲۴	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۰۵ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۱۱ کلاک ۳۰ م	
خرداد	۱۲۵	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۰۶ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۱۲ کلاک ۳۰ م	
تیر	۱۲۶	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۰۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۱۳ کلاک ۳۰ م	
مهر	۱۲۷	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۰۸ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۱۴ کلاک ۳۰ م	
آبان	۱۲۸	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۰۹ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۱۵ کلاک ۳۰ م	
آذر	۱۲۹	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۱۰ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۱۶ کلاک ۳۰ م	
دی	۱۳۰	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۱۱ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۱۷ کلاک ۳۰ م	
بهمن	۱۳۱	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۱۲ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۱۸ کلاک ۳۰ م	
اسفند	۱۳۲	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۱۳ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۱۹ کلاک ۳۰ م	
فروردین	۱۳۳	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۱۴ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۲۰ کلاک ۳۰ م	
اردیبهشت	۱۳۴	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۱۵ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۲۱ کلاک ۳۰ م	
خرداد	۱۳۵	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۱۶ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۲۲ کلاک ۳۰ م	
تیر	۱۳۶	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۱۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۲۳ کلاک ۳۰ م	
مهر	۱۳۷	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۱۸ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۲۴ کلاک ۳۰ م	
آبان	۱۳۸	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۱۹ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۲۵ کلاک ۳۰ م	
آذر	۱۳۹	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۲۰ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۲۶ کلاک ۳۰ م	
دی	۱۴۰	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۲۱ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۲۷ کلاک ۳۰ م	
بهمن	۱۴۱	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۲۲ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۲۸ کلاک ۳۰ م	
اسفند	۱۴۲	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۲۳ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۲۹ کلاک ۳۰ م	
فروردین	۱۴۳	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۲۴ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۳۰ کلاک ۳۰ م	
اردیبهشت	۱۴۴	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۲۵ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۳۱ کلاک ۳۰ م	
خرداد	۱۴۵	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۲۶ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۳۲ کلاک ۳۰ م	
تیر	۱۴۶	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۲۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۳۳ کلاک ۳۰ م	
مهر	۱۴۷	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۲۸ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۳۴ کلاک ۳۰ م	
آبان	۱۴۸	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۲۹ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۳۵ کلاک ۳۰ م	
آذر	۱۴۹	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۳۰ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۳۶ کلاک ۳۰ م	
دی	۱۵۰	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۳۱ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۳۷ کلاک ۳۰ م	
بهمن	۱۵۱	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۳۲ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۳۸ کلاک ۳۰ م	
اسفند	۱۵۲	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۳۳ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۳۹ کلاک ۳۰ م	
فروردین	۱۵۳	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۳۴ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۴۰ کلاک ۳۰ م	
اردیبهشت	۱۵۴	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۳۵ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۴۱ کلاک ۳۰ م	
خرداد	۱۵۵	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۳۶ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۴۲ کلاک ۳۰ م	
تیر	۱۵۶	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۳۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۴۳ کلاک ۳۰ م	
مهر	۱۵۷	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۳۸ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۴۴ کلاک ۳۰ م	
آبان	۱۵۸	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۳۹ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۴۵ کلاک ۳۰ م	
آذر	۱۵۹	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۴۰ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۴۶ کلاک ۳۰ م	
دی	۱۶۰	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۴۱ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۴۷ کلاک ۳۰ م	
بهمن	۱۶۱	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۴۲ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۴۸ کلاک ۳۰ م	
اسفند	۱۶۲	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۴۳ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۴۹ کلاک ۳۰ م	
فروردین	۱۶۳	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۴۴ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۵۰ کلاک ۳۰ م	
اردیبهشت	۱۶۴	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۴۵ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۵۱ کلاک ۳۰ م	
خرداد	۱۶۵	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۴۶ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۵۲ کلاک ۳۰ م	
تیر	۱۶۶	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۴۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۵۳ کلاک ۳۰ م	
مهر	۱۶۷	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۴۸ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۵۴ کلاک ۳۰ م	
آبان	۱۶۸	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۴۹ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۵۵ کلاک ۳۰ م	
آذر	۱۶۹	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۵۰ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۵۶ کلاک ۳۰ م	
دی	۱۷۰	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۵۱ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۵۷ کلاک ۳۰ م	
بهمن	۱۷۱	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۵۲ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۵۸ کلاک ۳۰ م	
اسفند	۱۷۲	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۵۳ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۵۹ کلاک ۳۰ م	
فروردین	۱۷۳	۷ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۵۴ کلاک ۳۰ دقیقه	۱۶۰ کلاک ۳۰ م	

[illegible]

برجیون یک نام از قوم پهلوی

برجیون یک نام از قوم پهلوی

ردیف	عربی	فارسی	انگریزی	پندی	غریز	فارسی	انگریزی	پندی
۱	حک	بره	رام	میس	فروردین	جانبوری	کازک	کازک
۲	نند	گاؤ	پل	ورکیم	آردی	فیروز	ماگ	ماگ
۳	دوبیکر	توتیش	میتون	رسع الاول	خرداد	مارچ	پلوتس	پلوتس
۴	خزجک	کراسپ	کرکیم	رسع الثانی	نیر	اپریل	میا	میا
۵	شیر	لبن	سپی	جمادی الاول	خرداد	مئی	پاکسن	پاکسن
۶	خوشه	قوجی	کتیان	جمادی الثانی	شهریور	جون	چیت	چیت
۷	نیرازو	سکلیس	توله	رجب	مهر	جولای	وینک	وینک
۸	کزدیم	سکوتین	ورجکیت	شعبان	آبان	اگست	چیت	چیت
۹	کمان	ارجر	مهرین	رمضان	آذر	سپتمبر	اکتبر	اکتبر
۱۰	نیرغاله	گوته	سکر	شوال	دی	اکتوبر	سراون	سراون
۱۱	ولو	واتریر	چیت	ذیقعه	بهمن	نویبر	چادرو	چادرو
۱۲	نای	فشر	مین	فروردین	فروردین	دسمبر	آسو	آسو

ردیف	عربی	فارسی	انگریزی	پندی	غریز	فارسی	انگریزی	پندی
۱	حک	بره	رام	میس	فروردین	جانبوری	کازک	کازک
۲	نند	گاؤ	پل	ورکیم	آردی	فیروز	ماگ	ماگ
۳	دوبیکر	توتیش	میتون	رسع الاول	خرداد	مارچ	پلوتس	پلوتس
۴	خزجک	کراسپ	کرکیم	رسع الثانی	نیر	اپریل	میا	میا
۵	شیر	لبن	سپی	جمادی الاول	خرداد	مئی	پاکسن	پاکسن
۶	خوشه	قوجی	کتیان	جمادی الثانی	شهریور	جون	چیت	چیت
۷	نیرازو	سکلیس	توله	رجب	مهر	جولای	وینک	وینک
۸	کزدیم	سکوتین	ورجکیت	شعبان	آبان	اگست	چیت	چیت
۹	کمان	ارجر	مهرین	رمضان	آذر	سپتمبر	اکتبر	اکتبر
۱۰	نیرغاله	گوته	سکر	شوال	دی	اکتوبر	سراون	سراون
۱۱	ولو	واتریر	چیت	ذیقعه	بهمن	نویبر	چادرو	چادرو
۱۲	نای	فشر	مین	فروردین	فروردین	دسمبر	آسو	آسو

برجیون یک نام از قوم پهلوی

برجیون یک نام از قوم پهلوی

۱۹۴۳
۱۶)

DUE DATE

۱۹۴۳

--	--	--	--

